تفسیر تحلیلی

قرآن کریم

مقدمه

محمد باقر موحدی نجفی

جلد دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه تفسیر تحلیلی قرآن کریم

نویسنده:

آیت الله العظمی محمد باقر موحدی نجفی

ناشر چاپی:

دار التفسیر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مقدمه تفسیر تحلیلی قرآن کریم جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : موحدی نجفی، محمدباقر، ۱۳۱۳ -۱۳۹۲

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر تحلیلی قرآن کریم: مقدمه/ به قلم محمد باقر موحدی نجفی؛ [زیرنظر] مدرسه علمیه امام زمان (عج).

مشخصات نشر : قم: دارالتفسیر، ۱۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۴۰۰۰۰ریال: ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۵-۰۹۲-۳ :

یادداشت : فهرستنویسی بر اساس جلد سوم، ۱۳۸۶.

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Mohammad Bagher Mowahhedy Najafi:The analytic interpretation of the holy Quran: introduction

یادداشت : جلد اول این کتاب قبلاـ با عنوان" مقدمه تفسیر تحلیلی قرآن کریم" توسط انتشارات دارالکتاب در سال ۱۳۸۱ منتشرشده است.

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : مدرسه علمیه امام زمان (عج).

رده بندی کنگره : BP۹۸/م۹ت۷ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۴۱۰۵۷

ص: ۱

اهدا :

بسم الله الرحمن الرحیم

إِنَّهُ لَقُرآنٌ کَرِیمٌ

فِی کِتَابٍ مَّکْنُونٍ

لَّا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

به پیشگاه حضرت بقیه الله الاعظم مولانا و امامنا ولیعصر (عج) روحی و ارواح العالمین له الفداء .

والصلاه والسلام علیه و علی آبائه و اجداده الطیبین الطاهرین المعصومین .

(یَآ أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَهٍ مُزْجَاهٍ فَأَوْفَ لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنَآ إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِین .)یوسف ۸۸)

و ما توفیقی الا بالله العلی العظیم ، علیه توکلت و الیه انیب و به نستعین .

محمد باقر موحدی نجفی

ص: ۲

تفسیر تحلیلی قرآن کریم

مقدمه

جلد دوم

به قلم:

محمد باقر موحدی نجفی

حوزه علمیه قم

شناسنامه کتاب

نام کتاب : تفسیر تحلیلی قرآن کریم - مقدمه (جلد دوم)

نویسنده : محمد باقر موحدی نجفی

ناشر : انتشارات دارالتّفسیر - قم

نوبت چاپ : چاپ اول ، ۱۳۸۳ هجری شمسی

تعداد : ۱۲۰۰ نسخه

قیمت : ۳۵۰۰ تومان

حروفچینی : واحد فرهنگی مدرسه علمیه امام زمان (عج)

ص: ۴

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُلِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَالصَّلاَهُ وَالسَّلاَمُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَهُ اللهِ عَلَى أعْدَائِهِمْ أجْمَعِين وَ بِهِ نَسْتَعِينُ .

(قَالَ رَبِّ اشْرحْ لِي صَدْرِى * وَ يَسِّرْلِي أمْرِى * وَاحْلُلْ عُقْدَهً مِّن لِّسَانِي * يَفْقَهُواْ قَوْلِي)(۱) قال الله تبارك و تعالى فى قرآنه الكريم:) فَإذَا قَرَأتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ)(۲)

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ، (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الر كِتَابٌ أنْزَلْنَاهُ إلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إلَى النُّورِ بِإذْنِ رَبِّهِمْ إلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ)(۳)

مفسران و دانشمندان علوم قرآنی در تعداد اسامی واوصاف قرآن اختلاف نظر دارند ، برخی مانند بدرالدین بیش از ۹۰ عنوان اسم برای قرآن بر شمرده(۴)و بعضی مانند قاضی شیذله ۵۵ اسم ، ابوالفتوح رازی ۴۳ و حرّالی ۹۰ و اندی نام و وصف را برای قرآن یاد کرده اند .(۵)

در خود قرآن آیات فراوانی وجود دارد که به بیان ویژگیهای این کتاب

۱- سوره طه (آیات ۲۸ - ۲۵)

۲- سوره نحل (آیه ۹۸)

۳- ابراهیم (آیه ۱)

۴- البرهان فی علوم القرآن ، ج۱ ، ص ۳۴۳ . قرآن شناسی ، ص ۲۱ .

۵- پژوهشی در تاریخ قرآن کریم ، ص ۲۶

بزرگ آسمانی پرداخته و در قالب جمله یا جملات قرآنی از آن اسم برده و توصیف می کند که هر کدام از این اسامی در جای خود دارای اسرار و حقایقی می باشد ، تنها ۵۰ بار کلمه «القرآن» در قرآن ذکر گردیده و همچنین از اسامی ذیل بارها در این کتاب آسمانی یاد شده است : کتاب ، مبین ، کریم ، وحی ، مجید ، عظیم ، رحمت ، فرقان ، شفاء ، هدی ، موعظه و... ، از جمله نامهای قرآن نور است .

القرآنُ نورٌ

قرآن نور است و تعریفی که برای نور شده این است : «ظاهر بنفسه و مظهر لغیره » نور خود بالذات روشنی دارد و به دیگران نیز روشنی می بخشد این خصوصیت در مورد نور معنوی (قرآن کریم) به طور اکمل صادق است : « القرآن نور بنفسه و منوّر لغیره » قرآن نور ، شفاء و هدایت بالذات می باشد که به وسیله آن خدا هر کس را که از پی خشنودی و رضای او راه سلامت بپیماید ، هدایت می کند و شفا می بخشد ، (يَهْدِی بِهِ اللهُ مَنِ اتَّبَعَ

رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ ...)(۱)

خداونـد سـبحان در آغاز سوره مبارکه ابراهیم بعد از بسم الله... درباره عظمت قرآن به رسول الله(ص) می فرماید : همانا برای تو کتابی نازل نمودم که سراسـر نور و هـدایت است و در آن اسـرار الهی و کلیـد حیات و سـعادت ابدی بشـر نهفته می باشد ، البته نور مترادف با هدایت نیست ولی خاصـیت نور ، راهنمایی و روشنگری در هدایت است که اثر بارز آن(نور) هدایت می باشد ، قرآن نیز جامع نور و هدایت است ، یعنی هم نور ، هم هادی مهتدی(اسم مفعول) و هم امام هدایت می باشد .

از نظر اصـطلاح معـانی و بیان ، کلمه نور اسـتعاره تمثیلیه وفاقیه از هـدایت است و کلمه ضـلالت اسـتعاره از ظلمت می باشـد . جامع ضلالت و ظلمت(عدم اهتدی) ، جامع نور و هدایت(اهتدی و روشنگری) است .

اسـتعاره اقسام متعدد دارد : اسـتعاره تصـریحیه ، ترشیحیه ، تخیلیه ، بالکنایه . معنای استعاره این است که متکلم به جهت مبالغه ای که درباره مشـبّه دارد تمام خصوصیاتی را که در مشبّه به است در مشبّه می بیند ، بلکه مشبّه را بلیغ تر از مشبّه به می داند و به لحاظ شدت بلاغی موجود در کلام از ارکان

۱- سوره مائده (آیه ۱۶)

چهارگانه تشبیه فقط مشبّه به را ذکر می کند ، لذا لفظ مش-بّه به «اسد» مستعار و عاریه از مشبّه «رجل شجاع» می باشد . در «رأیت اسدا فی المدرسه» نیز مقصود از اسد ، زید است که در کلام ذکر نشده است

آن گاه اگر طرفین استعاره(مستعار مِنه«مشبه به» و مستعار له«مشبه») در شیء واحد قابل جمع بود از آن تعبیر به استعاره وفاقیه می شود ، مانند احیاء و هدایت که قابل جمع است در کسی که هم محیی و هم هادی باشد البته محیی و هادی حقیقی ذات باری تعالی است : (لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِى وَ يُمِيتُ ...)(۱) .

اگر طرفین استعاره قابل جمع نبود ، استعاره عنادیه است ، مانند : موت و حیات انسان جاهل ، اظهار لفظ موت به عنوان استعاره از جهل صحیح نیست ، چرا که موت و حیات با هم در شیء واحد قابل اجتماع نمی باشد .

اما نور و هدایت با هم در شیء واحد(قرآن) قابل جمعند ، لذا می توان گفت : نور استعاره وفاقیه است و اقرب اینکه استعاره بالکنایه از هدایت می باشد که این تشبیه امر معنوی در نفس متکلم است و مراد از نور ، هدایت است :

۱- سوره دخان (آیه ۸)

(يَآ أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَآءَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنَآ إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا)(۱) ای مردم ! برای هدایت شما از جانب خداوند برهان محکم و معجزه آمد و نوری تابان(قرآن) برایتان فرستادیم .

(...قَدْ جَآءَكُم مِّنَ اللهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُّبِينٌ * يَهْدِى بِهِ اللهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ)(۲)قرآن نور حقیقی است و جامع حقایق و معارف الهیه می باشد که بشر را به شناخت دین ، مبدأ و معاد ، جهان خلقت ، رسالت و امامت دعوت می کند و از همین روی خداوند به پیامبر(ص) فرمود : تو دعوت کننده همه عالمیان به صراط مستقیم توحید می باشی . (... لِيَكُوْنَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا) (۳)آیا جز خداوند سبحان و بیان قرآن احدی پیدا می شود که بتواند جرأت کند و بگوید این کتاب من هدایت برای همه عالمیان است (هُدًى لِلْعَالَمِينَ)(۴) ؟

قرآن نوری است که پیروان و قاریانش را نور می بخشد . در روایات متعدد وارد شده که وقتی قاری قرآن در منزلش قرآن می خواند ، همانند نور می درخشد و همان گونه که اهل زمین ستاره ها را در آسمان درخشان می بینند ، ملائکه آسمان نیز قاری

۱- سوره نساء (آیه ۱۷۴)

۲- سوره مائده (آیات ۱۶ - ۱۵)

۳- سوره فرقان (آیه ۱)

۴- سوره آل عمران (آیه ۹۶)

قرآن را در زمین همانند آن ستاره ها نورانی مشاهده می کنند : » مُحَمَّدِ بن یَحیَی...عَن عَبدِالاعْلَی عَن أبی عَبدِاللهِ (ع) قَالَ: إنَّ الْبَیْتَ إذَا کَانَ فِیهِ الْمَرءُ الْمُسلِمُ یَتْلُو الْقُرآنَ یَتَرَائَاهُ أهْلُ السَّمَاءِ کَمَا یَتَرَاءَ أهْلُ الدُّنیَا الْکَوْکَبَ الدُّرِّیَّ فِی السَّمَاءِ «(1)

در آیات متعدد از قرآن تعبیر به نور و هدایت شده : (... قَدْ جَآئَکُم مِّنَ اللهِ نُورٌ وَ کِتَابٌ مُّبِینٌ * یَهْدِی بِهِ اللهُ ...)(2) از جانب خدا برای هدایت شما نور و کتاب مبین آمد که هر کس به آن عمل نماید ، مشمول رحمت الهی می شود .

رحمت رحمانیه الهی «بسط وجود...»

رحمت رحمانیه الهی که در اصطلاح فلسفی از آن تع-بیر به وجود منبسط و اضافه اشراقیه می شود شامل همه اشیاء و موجودات است . (قَالَ ربُّنَا الَّذِی أعْطَی کُلَّ شَیءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی)(3) فرعون از حضرت موسی(ع) سؤال کرد که پروردگار شما کیست ؟ آن حضرت پاسخ داد : خدای ما آن کسی است که همه موجودات را آفریده و به آنها نعمت وجود بخشیده ، سپس به راه کمال هدایتشان نموده ، به مؤمن و کافر نعمت عقل و فطرت و ابزار معرفت و هدایت عنایت کرده ، عالم و جاهل را

۱- اصول کافی ، ج۲ ، ص۶۱۰ ، باب البیوت التی یقرأ فیها القرآن .

۲- سوره مائده (آیات ۱۶ - ۱۵)

۳- سوره طه (آیه ۵۰)

نعمت صحت و سلامت لطف نموده ، همه را رزق داده و می دهد و هنگام اضطرار حاجت همه نیازمندان را روا می کند . خداوند هم صخره و سنگ را آفریده و هم مور و کِرم را در قعر دریا میان صخره صمّا روزی می بخشد ، (مَّا يَفْتَحِ اللهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِن بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * يَآ أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُواْ نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَـالِقٍ غَيْرُ اللهِ يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَآءِ وَالأَرْضِ لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّا تُؤْفَكُونَ)(۱) ، دری که او از رحمت به روی مردم بگشاید هیچ کس نمی تواند آن را ببندد ، آن دری که او ببندد هیچ کس جز او نمی تواند بگشاید ، متذکر شوید که خداوند چه نعمتهایی به شما عطا فرموده ، آیا جز خدا آفریننده ای هست که شما را از آسمانها و زمین روزی دهد ؟ هرگز ، خالق و روزی دهنده آن خدای وحده لا شریک له می باشد ، پس ای گروه مشرکان به کجا می روید ، چگونه از راه حق کنار رفته ، به سمت باطل می گروید .

(إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَـاوَاتِ وَالأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ الَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ النَّاسَ وَ مَآ أَنزَلَ اللهُ مِنَ السَّمَآءِ مِن مَّآءٍ فَأَحْيَا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ وَ تَصْرِيفِ ٱلرِّيَاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ ٱلسَّمَآءِ وَ الأَرْضِ لَأَيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)(۲)

(وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَـاوَاتِ وَالأَرْضِ ... ،) (۳)(وَ لِلَّهِ جُنُودُالسَّمَـاوَاتِ وَالأَرْضِ وَ كَانَ اللهُ عَزِيزًا حَكِيمًا)(۴) ، سراسر جهان هستی ملک

۱- (سوره فاطر آیات ۳ - ۲)

۲- سوره بقره (آیه ۱۶۴)

۳- سوره فتح (آیه ۱۴

۴- سوره فتح (آیه ۷)

الهی و در قلمرو ولایت مطلقه خداوند متعال می باشد ، همه و همه مملوک و مخلوق حقند .

به بیان دیگر تمام جهان اعم از جبروت و ملکوت ، لاهوت و ناسوت فیض حق تعالی است :

۱- خلقت و آفرینش انسان

۲- خلقت حیوانات و جانداران

۳- آفرینش آسمانها و افلاک

۴- خلقت زمین و کوهها

۵- آفرینش دریاهها ، ابر و بادها

۶- خلقت لیل و نهار(شب و روز) ، خورشید و ماه

۷- آفرینش کهکشانها و ستارگان

۸- خلقت نبات و گیاهان

۹- خلقت عقل ، روح ، جن و ملک

۱۰- آفرینش برزخ و قیامت و حیات برزخی

۱۱- خلقت بهشت و نعمتهای بهشتی

۱۲- خلقت جهنم و سقر و سپاهیان غلاظ و شداد

۱۳- خلقت عرش و کرسی ، لوح و قلم ، قضا و قدر ، نور و ظلمت ، موت و

حیات ، ماهیت و امکان ، حدوث و بقاء ، ایجاد و فنا و ...

۱۴- آفرینش مادیات و مجردا ت ، جبروت و ملکوت و اسرار نظام هستی ، همه و همه آیات و مخلوق خداوند سبحان است و ...

(سَنُرِیهِمْ آیَاتِنَا فِی الأَفَاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ...)(۱) (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم * تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ * أَلَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیَاهَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَالْعَزِیزُ الْغَفُورُ)(۲)

رحمت رحیمیه

رحمت رحیمیه و هدایت خاصه الهی شامل خصوص مؤمنان است ، خدای متعال می فرماید : (...وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَأَکْتُبُهَا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَ یُؤْتُونَ الزَکَاهَ وَالَّذِینَ هُم بِأَیَاتِنَا یُؤْمِنُونَ)(۳) ، رحمتم فراگیر همه اشیاء است و آنانی که ایمان در آیینه اعتقاد و عملشان جلوه گر می باشد ، نماز می خوانند روزه می گیرند و حقوق مالی اشان(خمس و زکات) را اداء می کنند ، ره یافتگان رحمت و هدایت خاصه الهی خواهند بود .

قرآن سرّالله و کتاب تکوین و تدوین الهی است ، به تعبیر دیگر هم بیانگر نظام تکوین و هم بیانگر نظام تشریع ، هم بیانگر رحمت رحمانیه و هم بیانگر رحمت رحیمیه خداوند سبحان است . (قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّ-مَاوَاتِ وَالأَرْضِ إِنَّهُ کَانَ غَفُ-ورًا رَّحِیمًا)(۴)

۱- سوره فصلت (آیه ۵۳)

۲- سوره ملک (آیات ۲ - ۱)

۳- سوره اعراف (آیه ۱۵۶)

۴- سوره فرقان (آیه ۶)

ای پیامبر ! به مخالفین قرآن بگو این کتاب را آن خدایی نازل نموده که عالم به اسرار آسمانها و زمین است و هم او بسیار بخشنده و مهربان می باشد .

قرآن تنها کتابی است که سرتاسر آن اعجاز ، نور و هدایت می باشد و می تواند بشر را به سعادت ابدی رساننده ، منبع فیض رحمت واسعه و رحمت خاصه الهی و شفای دردهای مادی و معنوی بشر و شفیع روز جزای

او باشد : (وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَ رَحْمَهٌ لِّلْمُؤْمِنِینَ وَ لَایَزِیدُ الظَّالِمِینَ إلَّا خَسَارًا)(۱)

الدینُ نورٌ

امام امیرالمؤمنین(ع) می فرماید : » الدین نور ، الیقین حبور «(۲) ، دین نور و یقین موجب شادمانی است . انسانی که آلوده به تاریکی جهل ، تکبر حسادت و عناد می باشد ، بالذات نیاز به شمس معنوی دین دارد تا در پرتو نور و هدایت آن بتواند در صراط مستقیم توحید حرکت نموده و خود را از لبه پرتگاههای ضلالت و هلاکت نجات بخشد . نور ظاهریی مانند نور خورشید و نور چراغ این اثر را دارد که انسانی راه گم کرده در

۱- سوره اسراء (آیه ۸۲)

۲- غررالحکم ، ص۸۴ ، فضیله الدین ، حدیث ۱۳۷۲ . فوائد الیقین ، حدیث ۷۴۲ .

تاریکی را به وسیله روشنی خود هدایت کرده و راه را از چاه برای او مشخص می سازد همچنین انسان در صحنه حیات و زندگی ، برای نجات از گمراهی و سقوط ارزشهای انسانی خویش نیاز به نور معنوی دین دارد تا دلیل و راهنمای او باشد و او را به صراط مستقیم واقعی هدایت کند .

انبیاء در این ره چون ساربانند دلیل و راهنمای کاروانند

اگ-ر انسان به سراغ دین و دین شناسی نرود و از نور هدایت دین استفاده نکند ، دچار ضلالت و شقاوت ابدی خواهد شد ، به فرموده امام امیرالمؤمنین(ع) : « ضلال الدلیل هلاک المستدل «(۱) گمراهی رهنما م-وجب هلاکت رهجو است .

پس رفتن به دنبال شناخت معارف دین و رهبران دینی حتمی و ضروری است ، چون موجب هدایت و نجات انسان و سبب رسیدن او به کمال و سعادت ابدی می شود ، (... فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِى الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ)(۲) خداوند می فرماید : چرا جمعی به دنبال دین شناسی نمی روند ، آن گاه بیایند

۱- غررا لحکم ، ص۴۷ ، الفصل الثالث فی العالم ، زله العالم تفسد العوالم ، حدیث ۲۳۵ .

۲- سوره توبه (آیه ۱۲۲)

مردم و قومشان را انذار نموده ، آنان را دیندار و دین شناس کنند ، دین ترکیب یافته از اصول دین ، فروع دین ، اخلاق و مجموعه نظام مبدأ و معاد می باشد

ابی جعفر امام محمدباقر(ع) می فرماید : » الکمال کل الکمال: التفقه فی الدین ، و الصبر علی النائبه و التقدیر فی المعیشه «(1) کمال ، و همه کمال در سه چیز است :

1- انسان باید دیندار و دین شناس باشد ، چون دین سرنوشت واقعی و حیات ابدی انسان را رقم می زند .

2- در پیشامدهای تلخ و شیرین روزگار صابر باشد و کرامت خویش را از دست ندهد .

3- در حیات اقتصادی متعادل باشد ، حلال و حرام الهی را بداند ودر مصارف زندگی از افراط و تفریط ، اسراف و تبذیر پرهیز کند ، و بدون تردید هر کس این سه چیز را دارا باشد برخوردار از کل الکمال است .

امام صادق(ع) هم فرمود : » تَفَقَّهُوا فِی دِینِ اللهِ فَإِنَّ الْفِقْهِ مِفْتَاحُ الْبَصِیرَهِ وَ تَمَامُ الْعِبَادَهِ «(2) دین را بشناسید که

1- اصول کافی ، ج 1 ، ص 32 ، باب صفت العلم ، حدیث 4

2- تحف العقول ، ص 410 . بحارالانوار ، ج 10 ، ص 247 ، باب 16 ، حدیث 13 .

دین کلید بصیرت(بینایی دل) و تمام عبادت است .

بنابراین برای نجات از هلاکت ابدی باید به سراغ دین رفت و معالم دین را هم باید از قرآن شناسان حقیقی یعنی ائمه معصومین (علیهم السلام) دریافت کرد ، زیرا دیگران هم جاهل به دینند و هم دین را تحریف نموده از قیاس و اجتهاد در مقابل نص سخن می گویند .

اعتصام به حبل الله

(... وَ مَن یَعْتَصِم بِاللهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ)(1) ، (وَ اعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللهِ جَمِیعًا وَ لَا تَفَرَّقُواْ ...)(2) قرآن کریم همه را به اعتصام به حبل الله دعوت می نماید ، و همه را از تفرقه و مخالفت با دین خدا باز می دارد .

به بیان دیگر ، قرآن اتحاد در پرتو دین را نشانه جامعه توحیدی واختلاف را نشانه جاهلیت و شرک می داند ، پس باید پشت به جاهلیت وشرک کرد و رو به اسلام و توحید آورد .

انسانی که در وادی ظلمت جهل و شقاوت فرو غلطیده است ، می توان او را با

1- سوره آل عمران (آیه 101)

2- سوره آل عمران (آیه 103)

طناب نور و حبل الله از تاریکی بیرون کشید ، مانند آن کس که در چاه افتاده که اگر بخواهیم او را نجات دهیم برایش طناب می اندازیم و او هم در صورتی نجات می یابد که طناب را بگیرد و تا بیرون آمدن از چاه آن را رها نسازد ، والا اگر از طناب نگیرد یا مقداری بگیرد ولی در وسط راه طناب را رها کند ، هرگز نجات نمی یابد .

در مورد اعتصام به حبل الله هم کسی نج-ات پیدا می کند که اولاً : اعتصام به حبل الله ، قرآن و عترت رسول الله(ص) داشته باشد ، ثانیاً : این اعتصام را تا آخر حیات و زندگی از خود رها نسازد ، اما کسی که اصلاً اعتصام به حبل الله ندارد ، یا اعتصام نموده و تا مدتی هم به اسلام و قرآن عمل کند ، ولی ناگاه همه را رها سازد و بر خلاف قرآن و عترت عمل نماید ، هرگز نجات پیدا نمی کند ، س-قوط و رهائی او از حبل الله همان ، ضلالت و هلاکت ابدی او نیز همان است .

نور حقیقی

وحی ، ایمان ، فطرت و علم ، نور حقیقی(معنوی) است که دارای آثار ظاهری و باطنی می باشند ، این انوار الهی بشر را در مسیر حرکت به سوی خدا هدایت و با راهنمایی شرع و عقل

سلیم به کمال معنوی و ساحل نجات می رساند .

(... وَالَّذِینَ آمَنُواْ مَعَهُ نُورُهُمْ یَسْعَی بَیْنَ أَیْدِیهِم وَ بِأَیْمَانِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَآ أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَآ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ)(۱) آنانی که به خدا ایمان آوردند در روز قیامت هنگام ورودشان به بهشت نور ایمان پیش رو و سمت راستشان فراگیر است ، و در آن حال آنان از شوق و نشاط می گویند : پروردگارا به لطف و کرمت ما را به کمال نهایی رسان و ما را مورد بخشش خود قرار ده که تنها تو بر همه چیز توانایی .

در مقابل کسانی که منوّر به نور ایمان و هدایت الهی نیستند و در صحنه حیات و زندگی مخالف قرآن حرکت کرده اند ، مصداق این آیه مبارکه می باشند : (... وَ مَن لَّمْ یَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ)(۲) هر کس که در دنیا خود را به نور ایمان و هدایت الهی منوّر نکرده باشد ، هرگز نوری برای هدایت نخواهد داشت .

خداوند سبحان حجت را برای بشر تمام نموده ، و انبیاء را با بینه و برهان و قانون آسمانی برای اجرای قسط و عدل و هدایت انسان فرستاده است : (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَیِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْکِتَابَ وَالْمِیزَانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...)(۳) ، البته بعد از ظهور اسلام پیروی از هیچ دین و قانون دیگری به جز دین اسلام جایز نیست : (وَ مَن یَبْتَغِ غَیْرَ الإِسْلَامِ دِینًا فَلَن یُقْبَلَ مِنْهُ وَ

۱- سوره تحریم (آیه ۸)

۲- سوره نور (آیه ۴۰)

۳- سوره حدید (آیه ۲۵)

هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ)(۱) ، اسلام و رسالت پیامبر خاتم (ص) جهانی وناسخ تمام ادیان دیگر می باشد : (وَ مَآ أرْسَلْنَاكَ إلَّاكَآفَّةً لِّلنَّاسِ ...)(۲)، (وَ مَآ أرْسَلْنَاكَ إلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ)(۳)، هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ)(۴)

قرآن بیان و حجت برای مردم و موعظه برای متقیان است که بشر را به سمت نور حقیقی و پیمودن صراط مستقیم اله-ی دعوت می کند ، همان صراط مستقیمی که آمیخته با ساختمان خلقت و فطرت بشر است و اگر موانعی چون : هوی و هوس شیطانی و دست تربیت پدر و مادر منحرف ، محیط آلوده ، تقالید و مراسم خرافی اجتماعی جلوی اقتضاء فطرت توحیدی و ندای ایمان را نگیرند ، جلوه آن در آیینه اعتقاد و عمل ظاهر شده ، بشر را به هدف و کمال نهایی می رساند .

غایت آفرینش

به مقتضای حکمت الهی هیچ شیئی در جهان هستی بدون غایت و هدف آفریده نشده ، بلکه تمام ذرات وجود هر کدام در جای خود حکمتی دارد و نقشی ایفا

۱- سوره آل عمران (آیه ۸۵)

۲- سوره سبأ (آیه ۲۸)

۳- انبیاء (آیه ۱۰۷)

۴- سوره آل عمران (آیه ۱۳۸)

می کنـد . کمـال هر شـیء به غـایت است ، یعنی هر چیزی در صورتی به کمال می رسـد که به غایت واصل شود ، البته غایت کمـال برای فعـل و مخلوق است نه برای خـالق و فاعـل غنی بالـذات . (وَ مَـا خَلَقْنَاالسَّمـاوَاتِ وَالْـأرْضَ وَ مَـا بَيْنَهُمَـا لَاعِبينَ)(۱) آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است به بازی نیافریدیم ، (أفَحَسِبْتُمْ أنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أنَّكُمْ إلَيْنَا لَاتُرْجَعُونَ)(۲) آیا گمان می کنید که شما را بیهوده آفریدیم و شـما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید و حکمتی در خلقت شـما نیست ؟ (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإنسَ إلَّا لِيَعْبُدُونِ)(۳) غایت آفرینش جن و انس ، عبادت و پرسـتش خداوند است . انسان نیز در صورتی به کمال می رسد که در اثر اطاعت الهی به غایت و

احـدیت برسـد ، و این جهـان هم با تمام رمز و رموزش از ام-ور تکوینی و غیر تکوینی ، همگی مقـدمه برای عبادت و اطاعت خدای سـبحان است . به تعبیر دیگر عبادت(به معنای عام تعبدی و توصـلی...) وسـیله ارتب-اط انسان با خدا و کلید سـعادت بشر می باشد .

۱- سوره دخان (آیه ۳۸)

۲- سوره مؤمنون (آیه ۱۱۵)

۳- سوره ذاریات (آیه ۵۶)

ابر و باد و مه و خورشید و فلک همه در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

(وَ مَنْ أعْرَضَ عَن ذِكْرِی فَإنَّ لَهُ مَعِیشَهً ضَنكًا وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أعْمَی)(۱) هر کس از یاد من(خدا) غافل شود ، زندگی سختی خواهد داشت و در روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم . زندگی بدون یاد خدا تیره و تار است ، چون مال ، مقام ، جوانی ، عمر و همه امور دنیوی ، عارضی و زوال پذیر است و روزی همه آنها از انسان گرفته می شود ، ولی در آخر تنها چیزی که می ماند ، تأسف و اضطراب ناشی از سرنوشت دردناکی خواهد بود که در انتظار انسان غافل از یاد خدا می باشد (

اما زندگی توأم با ذکر خدا آرام بخش و زوال ناپذیر است : (...ألَا بِذِكْرِاللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)(۲) همانا یاد خدا موجب سعادت و آرامش دلهاست .

آن کس که چشم بصیرت ندارد و از این همه م-ظاهر جمال و جلال الهی غافل و آیات توحید را نمی بیند ، در

۱- سوره طه (آیه ۱۲۴)

۲- سوره رعد (آیه ۲۸)

قیامت (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ)(۱) هنگامی که پرده ها کنار رود ، نهفته ها ، زشتی ها ، زیبایی ها و همه حقایق و اسرار ظاهر شوند ، آن گاه درمی یابد که چه سخت در غفلت بوده و می بیند که چه خوفناك كوران و كران وارد صحنه هولناك قيامت شده اند ! (يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا)(۲)

فطرت

هنگامی که انسان به دنیا می آید از نظر ساختمان خلقت و آفرینش آمیخته با فطرت توحیدی است و گرایش او به توحید ، ذاتی(اقتضایی) می باشد ، چون حقیقت و اصالت انسان عبارت از روح مجرد است که این حقیقت مِن عندالله افاضه شده و بالذات به سوی خدا گرایش دارد ، بدن

فقط وسیله و ابزار تکامل روح می باشد که این جهت هم در قرآن و هم در روایات بیان شده است :

۱- (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَاتَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ ذَالِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَالنَّاسِ لَايَعْلَمُونَ)(۳) ای پیامبر! استقامت کن در راه دین استواری که بر اساس فطرت بشری پی ریزی شده ، گرچه

۱- سوره طارق (آیه ۹)

۲- سوره نبأ (آیه ۱۸)

۳- سوره روم (آیه ۳۰)

بسیار مردمانی در اثر ابر سیاه غفلت به آن توجه نداشته ، توحید کشی و فطرت کشی می کنند ، و...

(إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِیفًا وَ مَآ أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ)(۱) ابراهیم خلیل(ع) می فرماید : همانا به خدایی ایمان آوردم که آفریننده آسمانها و زمین است ، و من از مشرکین بیزارم .

۲-(قُلْ إِنَّنِی هَدَانِی رَبِّی إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ دِینًا قِیَمًا مِلَّةَ إبرَاهِیمَ حَنِیفًا وَ مَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ)(۲) پیامبرم ! به مردم بگو پروردگار من مرا به صراط مستقیم توحید و آئین پاک ابراهیم هدایت نموده است و همانا نماز و طاعت ، موت و حیات و تمام کارهایم برای خدا می باشد : (قُلْ إِنَّ صَلَاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیَایَ وَ مَمَاتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ)(۳). (قُلْ إِنَّمَآ أعِظُکُم بِوَاحِدَةٍ أن تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثْنَی وَ فُرَادَی ...)(۴) خداوند متعال به پیامبر(ص) می فرماید : به

مردم بگو برای شما یک موعظه دارم و آن موعظه این است که در همه جا چه در امور شخصی و فردی و چه در امور اجتماعی ، کارهایتان خالص برای خدا باشد ، اگر عملی هر چند به ظاهر خوب و

۱- سوره انعام (آیه ۷۹)

۲- سوره انعام (آیه ۱۶۱)

۳- سوره انعام (آیه ۱۶۲)

۴- سوره سبا (آیه ۴۶)

دارای ارزش اجتماعی باشـد اما دارای ملاک الهی نباشـد ، آن عمل هیـچ ارزش ملکوتی و خدایی ندارد و به فرموده قرآن : (هَبَآءً مَّنْثُورًا)(۱) می باشد .

آن کـار نظیر عمـل زنی می مانـد که بـا تحمل رنـج و زحمت بسـیار پشم را ریسـیده و تاب داده ، اما ناگهان تمام آنچه را که رشـته و بـافته از هم باز نموده و در نتیجه همه زحماتش را بر باد می دهـد ، تحمل رنـج ریسـندگی برای چنین زنی هیـچ نفعی نداشـته ، به علاوه اینکه رنـج بازکردن آن را هم متحمل شـده است . (وَ لَاتَکُونُواْ کَالَّـتِی نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْـدِ قُوَّهٍ أَنْکَاثًا... (۲))

مانند زنی که رشته خود را پس از تابیدن محکم واتابید ، نباشید .

۳ - (فَاسْـتَمْسِکْ بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ إِنَّکَ عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ)(۳) به آنچه که برایت وحی شـده(قرآن) تمسک نما که البته تو به راه راست هستی .

۴ - (فَمَن یُرِدِ اللهُ أن یَهْدِیَهُ یَشْـرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْـلَامِ وَ مَن یُرِدْ أن یُضِـلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَـیِّقًا حَرَجًاکَأَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِی السَّمَآءِ ...)(۴) خداونـد آن کس را که بخواهد هدایت کند ، قلبش را به نور اسـلام روشن می سازد و آن کس را که بخواهد اضـلال کیفری نماید ، دل او را چنان تنگ ساخته ، به حال

۱- سوره فرقان (آیه ۲۳)

۲- سوره نحل (آیه ۹۲)

۳- سوره زخرف (آیه ۴۳)

۴- سوره انعام (آیه ۱۲۵)

خودش رها می کند که گویی می خواهد از زمین نفس زنان به آسمان رود و هر آن در معرض سقوط و نابودی است . (...وَ مَن یُشْرِکْ بِاللهِ فَکَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَآءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّـیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکَانٍ سَحِیقٍ)(۱) هر کس همتایی برای خدا قرار دهد ، گویا از آسمان عزت و بلندای توحید به منجلاب شرک سقوط نموده ، مانند لاشه گندیده می ماند که پرندگان و کرکسها آن را پاره پاره و نابود کنند ، یا تندباد او را به گودالی عمیق پرتاب نماید که دیگر هرگز نتواند خود را از باتلاق هلاکت بیرون کشد .

۵ - (وَ کَذَالِکَ أَوْحَیْنَآ إِلَیْکَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا کُنْتَ تَدْرِی مَاالْکِتَابُ وَ لَا الْإِیمَانُ وَ لَکِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِی بِهِ مَن نَّشَآءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ)(۲) ما روح و فرشته بزرگ خود را برای وحی به سوی تو فرستادیم ، تو پیش از وحی نمی دانستی ایمان ، شرع و کتاب چیست ، ولی ما قرآن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خود را بخواهیم هدایت می کنیم و تو ای پیامبر ! به وظیفه رسالت ، مردم را به راه راست هدایت خواهی کرد .

۶ - (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * یس * وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ * إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ * عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ * تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ)(۳) به نام خداوند بخشنده

۱- سوره حج (آیه ۳۱)

۲- سوره شوری (آیه ۵۲)

۳- سوره یس (آیات ۵ - ۱)

مهربـان ، یس ، ای پیامبر ! قسم به قرآن حکیم ، تو از جانب ما فرسـتاده شـده ای و بر صـراط مسـتقیم می باشـی ، این قرآن از جانب خداوند عزیز و رحیم نازل شده ، تا به وسیله آن مردم را به راه توحید دعوت نمایی .

۷ - (مِن أجْلِ ذَالِکَ کَتَبْنَا عَلَی بَنِی إسْرَائِیلَ أنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسَا بِغَیْرِ نَفْسٍ أوْ فَسَادٍ فِی الأرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعًا وَ مَنْ أَحْیَاهَا فَکَأنَّمَا أحْیَا النَّاسَ جَمیعًا ...)(۱) ، در اسـلام قتل نفس از گناهان کبیره است و قاتل در جهنم مخلّد می باشد ، در این آیـه تشـبیه بلیغی ذکر ش-ده که قتـل نفس به انـدازه ای جرم بزرگ است که به فرض اگر کسـی همه مردم را بکشـد ، یـا آن کس که یـک شـخص را بـدون مجوز شـرعی به قتـل رسانـد ، از لحاظ انجام گناه (قتل) تفاوتی با یکـدیگر نداشـته و هر دو جایگاهشان در جهنم و مبتلا به عـذاب ابـدی می باشـند ، گر چه کمیت و کیفیت عذاب کسـی که قتل عام کرده با کسـی که یـک نفر را از بین برده فرق دارد ، ولی منظور محکومیت شدیـد جنایت قتل نفس می باشـد که این جرم به قـدری سـنگین ، و شخص قاتل چنان مستحق کیفر شدید

ص: ۲۷

۱- سوره مائده (آیه ۳۲)

است که غیر از حریم کعبه ، قاتـل در هر مکان دیگری که باشـد ، پیگرد حقوقی و کیفری می شود و به اشـد مجازات محکوم می گردد .

در روایات از موت و حیات تعبیر به جهالت و هدایت شده است ، و در تفسـیر نورالثقلین ذیل این آیه روایتی از امام صادق(ع) نقل شده که هر کس انسانی را هدایت ک-ند و از گمراهی نجات بدهد ، مانند این است که همه مردم را هدایت نموده است . « ... عن احمد بن محمد ، بن خالد ، بن عثمان ، بن عیسی ، عن سماعه ، عن ابی عبدالله(ع) ، قَالَ (سماعه) قُلت لَهُ (امام) قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: مَن قَتَلَ نَفسًا بِغَيرِ نَفْسٍ فَكَ-أَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا ، قَالَ (امام): مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهَا وَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا »(۱)

امام صادق(ع) در مورد آیه مبارکه می فرمای-د : مراد از قتل نفس به بیانی که در آیه ذکر شده ، اضلال و گمراه کردن نفس می باشد و مراد از احیاء نفس ، ارشاد و هدایت نفس است (قرآن مش-ابه همین بیان را در آیه دیگری چنین ذکر می کند : (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَالِكَ تُخْرَجُونَ)(۲) ، این آیه تفسـیر شده به اینکه مراد از خروج حی و انسان زنده از میت ، تولد فرزند مؤمن از غیر مؤمن است و مراد

۱- نورالثقلین ، ج ۲ ، ص ۲۲۸ به نقل از اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۲۱۰ ، حدیث ۱ .
۲- سوره روم (آیه ۱۹)

از خروج میت و انسان مرده از حی ، تولـد فرزنـد غیر مؤمن از مؤمن می باشـد ، مانند فرزند غیر صالح نوح که از خانواده نوح پیامبر به دنیا آمد ولی به خداوند کفر ورزید ، گرچه طبری در تفسـیرش می گوید : مراد از اخراج میت از حی ، یعنی خداوند نطفه را از انسان زنده آفرید ، و مراد از خروج حی از میت ، یعنی از نطفه ، حی(انسان زنده) را می آفریند و...

در حقیقت آدم مؤمن دارای روح الحیات است و حیات حقیقی عبارت از ایمان به خدا می باشد . انسان منهای دین مرده است و آثـار حیـات انسانی را که فضـیلت ایمان و تق-وا باشـد ، نـدارد ، و به فرموده امام امیرالمؤمنین(ع) مرده ای در میان زنـدگان است که به صورت انسان حیات حیوانی دارد ، نه راه هدایت را می شناسد تا از آن پیروی کند ، و نه راه تاریکی را می بیند تا از آن دوری گزینـد ، در واقع او حیوانی است که فاقـد آثـار حیـات انسـانی می باشـد : » فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَايَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعَهُ وَ لَابَابَ الْعَمَىٰ فَيَصُدَّ عَنْهُ وَ ذَالِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ «(۱)

ص: ۲۹

۱- نهج البلاغه ، ص ۱۱۹ ، خطبه ۸۷ .

موت و حیات

حیات و موت اختصاص به حیات و ممات ظاهری ن-دارد . در بیان قرآن کریم و روایات ، موت و حیات اعم از حیات ظاهری و حیات معنوی است ، ایمان حیات معنوی و کفر موت معنوی است . (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُ-ولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْییکُمْ ...)(۱) ای اهل ایمان ! هنگامی که خدا و رسول شما را به پذیرش ایمان دعوت کنند ، اجابت نمایید تا به حیات و سعادت ابدی دست یابید .

هر کس دین را قبول نکند ، حیات را نپذیرفته است ، و هر کس که دارای ایمان و حیات معنوی باشد ، می تواند در مسیر تکامل روحی به کمال نهایی و قرب الی الله نایل شود ، و هر کس که دارای روح الحیات و ایمان نباشد ، مرده واقعی است و به فرموده قرآن کریم : (إِنَّکَ لَاتُسْمِعُ الْمَوْتَی وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْ مُدْبِرِینَ ...)(۲)، (صُمُّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لَا یَرْجِعُونَ)(۳) ای پیامبر! هرگز تو نمی توانی این مردگان(مرده دل) را که کر وکور و لالند به حقیقت شنوا کنی ، آنان قابلیت برگشت به حیات معنوی و شنیدن سخن دین را ندارند .

۱- سوره انفال (آیه ۲۴)

۲- سوره نمل (آیه ۸۰)

۳- سوره بقره (آیه ۱۸)

در لسان آیات و روایات اعتبار ایمان به خدا و پیروی از دستورات دین بسیار بالاست ، چون هدف انسان رسیدن به غایت و کمال نهایی می باشد و استبعاد ندارد که هدایت یک انسان به منزله هدایت تمام انسانها باشد و گمراهی او به منزله ضلالت و گمراهی جمیع انسانها تلقی شود ، زیرا اگر کسی انسانی را هدایت کند به او سعادت و حیات ابدی بخشیده است و ارزش حیات ابدی به منزله ارزش حیات تمام بشریت می باشد که اهمیت آن را جز خداوند متعال کس دیگر نمی داند . (وَ سَارِعُواْ إِلَی مَغْفِرَهٍ مِّن رَّبِّکُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ)(1) ، آیا چنین حیات ابدیی که وسعت آن همانند وسعت آسمانها و زمین بلکه فراتر از آنهاست ،ارزشش بالاتر از تمام زندگی فلاکت بار جامعه بشری و متاع قلیل دنیا نیست ؟

در روایت نبوی آمده : هنگامی که رسول خدا(ص) امام علی(ع) را برای قضاوت به یمن فرستاد ، به آن حضرت فرمود : » وَ أَیَّمَ الله لَئِن یَهْدِیَ الله عَزَّوَجَل علی یَدَیْکَ رَجُلاً خَیْرٌ لَّکَ مِمَّا

ص: 31

1- سوره آل عمران (آیه 133)

طَلَ-عَتْ عَلَیْهِ الشَّمْس وَ غَرَبَتْ وَ لَکَ وِلَاؤُهُ یا علی «(۱) قسم به خـدا اگر خداوند به وسـیله تو یک نفر را هدایت نماید ، بهتر است از آنچه که خورشید بر آن می تابد . بنابراین حیات ابدی ارزش بی نهایت دارد و قابل مقایسه با حیات مادی و به فرموده قرآن متاع قلیلی که انسانها در دنیا دارند ، نیست .

در مقابل اگر کسـی انسانی را گمراه و از راه دین منح-رف کند ، حیات و سعادت ابدی را از او گرفته و به منزله این است که جمیع بشـریت را گمراه نموده و از بین برده است ، زیرا صدمه شقاوت ابدی را به او وارد کرده که هرگز قابل جبران به واسطه حیات تمام بشریت در این دنیا نمی باشد .

قرآن کریم می فرماید : کسانی که در مقابل اسـلام بوده اند و با ضـلالت کفر از دنیا رفته اند ، چنان دچار عذابند که به فرض اگر همه سرمایه آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست هدیه بدهند ، نجات پیدا نمی کنند .

آن وقت این تناسب و تشبیه بلیغ قرآن که قتل نفس واحد (ضلالت)

۱- وسائل الشیعه ، ج ۱۱ ، ص ۳ ، کتاب جهاد ، باب ۱۰ ، حدیث ۱ .

را به منزله قتل همه انسانها بیان نموده ، و احیاء نفس واحـد(هـدایت) را به منزله احیا و هـدایت جمیع انسانها قرار داده است ، بالوجدان و البرهان امری واقعی و حقیقی می باشد .

۸ - (اللهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُواْ یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إلَی النُّ-ورِ وَالَّذِینَ کَفَرُواْ أَولِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ اِلَی الظُّلُمَاتِ اُولَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ)(۱) خداونـد ولی و سـرپرست کسانی است که ایمان آورده انـد ، اوست که آنان را از تاریکیها به سمت نور و رستگاری می برد و آنان که از هدایت الهی سر باز زده ، دین و رسالت را تکذیب می کنند سرپرست و اربابشان سردمداران کفر و طاغوتند که آنها را از عالم نور خارج نموده ، به سوی ظلمات و گمراهی می برند ، به راستی که اینـان اهـل آتشـند و همیشه در آن خواهنـد مانـد . (فَمَنْ أظْلَمُ مِمَّن کَذَبَ عَلَی اللهِ وَ کَذَّبَ بـالصِّدْقِ إذْ جَآئَهُ أَلَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًی لِّلْکَافِرِینَ)(۲) هیچ ظلمی بدتر از افتراء به خدا و تکذیب دین نیست ، آیا چنین معاندین و ظالمینی جایگاهشان در جهنم نیست ؟

(تَـاللهِ لَقَـدْ أرْسَـلْنَا إلَی اُمَمٍ مِّن قَبْلِـکَ فَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَـانُ أَعْمَـالَهُمْ فَهُـوَ وَلِیُّهُمُ الْیَـومَ وَ لَهُمْ عَـذَابٌ أَلِیمٌ)(۳) به خـدا سوگند ما رسولانی پیش از تو برای

۱- سوره بقره (آیه ۲۵۷)

۲- سوره زمر (آیه ۳۲)

۳- سوره نحل (آیه ۶۳)

امتهای گذشته فرستادیم تا هدایت یابند ، ولی شیطان اعمال زشت آنان را برایشان زیبا جلوه داد ، پس ام-روز(روز محشر) شیطان یار آنهاست ، و عذاب دردناکی در انتظارشان می باشد .

قرآن کریم موعظه لقمان به فرزندش را به عنوان یک درس توحیدی چنین بیان می کند : (... يَا بُنَيَّ لَاتُشْرِكْ بِاللهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ)(۱) فرزندم هرگز به خدا شرک نورز که همانا شرک ورزیدن به خدا ظلمی بس بزرگ و نابخشودنی است . در حقیقت ظلم به مولای حقیقی و طغیان در برابر دستورات او جرمی بسیار سنگین و تکان دهنده می باشد که جزای انسان سرکش جز جهنم و عذاب ابدی چیز دیگری نیست .

۹- (... وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّافِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُم إِلَّا طُغْيَانًا كَبيرًا)(۲) خداوند متعال به رسولش می فرماید : ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم ، نبود مگر برای آزمایش مردم و همچنین آن شجره ملعونه (نفرین شده) که در قرآن ذکر نموده ایم ما به ذکر این آیات الهی آنان را می ترسانیم ، ولی بر آنها جز طغیان عظیم چیز دیگری نیفزاید .

۱- سوره لقمان (آیه ۱۳)

۲- سوره اسراء (آیه ۶۰)

شجره ملعونه در قرآن

در تفسیر نورالثقلین و تفسیر قرطبی که از تفاسیر اهل سنت در قرن هفتم هجری می باشد ، شأن نزول آیه شجره ملعونه در مورد بنی امیه و بنی مروان ذکر شده است : « وَ قَالَ فِی روَایَهٍ ثالِثَهٍ أَنَّهُ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ رَأی فِی الْمَنَام بَنِی مَرْوَانَ یَنْزُونَ عَلَی مِنْبَرِهِ نَزْوَ الْقِرَدَهِ ، الثالث قَالَهُ أیْضًا سَهْل بْنِ سَعْدٍ ، قَالَ سَهْل: إنَّمَا هَذِهِ الرُّؤْیَا هِیَ أنَّ رَسُولُ اللهِ(ص) کَانَ یَرَی بَنِی اُمَیَّه یَنْزُونَ عَلَی مِنْبَرِهِ نَزْوَ الْقِرَدَهِ فَاغْتَمَّ رَسُولُ اللهِ(ص) لِذَالِکَ وَ مَا اسْتُجْمِعَ ضَاحِکًا مِنْ یَو مَئِذٍ حَتَّی مَاتَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ »(۱)

سهل می گوید : رسول خدا(ص) بنی امیه را در خواب دید که مانند میمون از منبر آن حضرت بالا و پایین می روند ، دیدن این خواب پیامبر(ص) را غمگین نمود و پس از آن تا وقتی که حضرت زنده بود ، با احدی خندان دیده نشد .

از امام حسن مجتبی(ع) و امام صادق(ع) نیز نقل شده که رسول الله(ص) خواب دید که بر منبرش بنی مروان و بنی امیه همانند بوزینه ها حرکت می کنند...(۲)

امام حسن مجتبی(ع) به مروان حَکم فرمود : ما نه تو را و نه پدرانت را سَب(لعن) می کنیم ، اما خداوند تبارک و تعالی در قرآن تو را ، پدارنت

۱- تفسیر قرطبی طبع جدید ، جزء ۱۰ ، ص ۲۰۵ . و عن سعید بن یسار و سهل بن سهل ، أن النبی (ص) رأی فی منامه اَن قروداً تصعد فی منبره و تنزیل فساءه ذالک و اغتم به و لم یر بعد ذالک ضاحکاً حتی مات و هو المروی عن جعفر ابن محمد(ع) ، بح-ارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۵۸ . و المناقب ، ج ۴ ، ص ۳۶ .

۲- نورالثقلین ، ج ۴ ، ص ۲۰۰ . تفسیر عیاشی ، ج ۲ ، ص ۲۹۸ ، حدیث ۱۰۱ .

را ، اولاد و ذریه ات را لعن نموده است ، « امَّا أنْتَ يَا مَروَان فَلَسْتُ أنـا سَبّبتُکَ وَ لَما سبّبْتُ آباکَ وَ لكنَّ اللهَ عَزَّوَجل لَعَنَکَ وَ لَعَنَ آباکَ وَ أهْلَ بَيتِکَ وَ ذُرِّيّتِکَ وَ مَا خَرَجَ مِن صُلْبِ أبيکَ إلىَ يَومِ الْقِيامَهِ عَلى لِسَانَ نَبيهِ مُحَمَّد(ص) وَاللهِ يَا مَروَان مَا تَنْكَرَ أنْتَ وَ لَما احدٌ مِمَّن حَضَرَ هَذِهِ اللّعْنَه مِن رَسُولِ الله(ص) لَکَ و لِأبيکَ مِن قَبلِکَ وَ مَا زَادَکَ الله يَا مَروَان بمَا خَوَّفکَ إلّا طُغيَاناً كَبيراً وَ صَدَقَ الله وَ صَدَقَ رَسُولَهُ ، يَقُولُ الله تَبارَک وَ تَعَالَى ، وَالشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِي الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إلَّا طُغْيَاناً كَبِيراً ، وَ أنْتَ يَا مَروَان وَ ذُرِيّتَکَ الشَّجَرَه الْمَلْعُونَهَ فِي الْقُرْآنْ «(۱)

در روایت دیگر امام باقر(ع) می فرماید : مراد از شجره ملعونه که در قرآن بیان شده بنی امیه می باشد ، « عَنْ أبِی جَعْفَرٍ(ع) وَالشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِي الْقُرآنِ يَعْنِى بَنِى اُمَيَّهَ «(۲)

به هر حال آیات الهی بر بنی امیه که قرآن از آنها به نام شجره ملعونه یاد نموده ، اثر نکرد و آنان در مقابل اهل بیت رسول خدا (ص) و ائمه معصومین (علیهم السلام) طی سالها حکومت جبهه گرفته و بلاهای خانمان سوزی بر سر اسلام و مسلمین وارد نمودند که امروز از اسلام جز نام ، اثر دیگری دیده نمی شود .

۱- نورالثقلین ، ج ۴ ، ص ۲۰۰ . الاحتجاج ، ج ۱ ، ص ۲۷۹ .

۲- تفسیر عیاشی ، ج ۲ ، ص ۲۹۷ ، حدیث ۹۳ .

قرآن حقیقتاً به زبان اعجاز سخن می گوید ، زیرا در آن روز قبل ازهزار و چهارصد سال و اندی بیان نمود که بنی امیه و بنی مروان شجره ملعونه اند و به مرور زمان در نوار بلند تاریخ هم این مطلب روشن می شود که آنان چگونه جرثومه فساد و شقاوت بوده و صدمه به اسلام زده اند که تا عصر ظهور حضرت حجت مهدی موعود(عج) عدل و قسط اسلام نمی تواند در سطح جهانی و بین المللی پیاده شود و...

اسفا که بعد از درگذشت پیامبر رحمه للعالمین حوادث تل-خی برای اسلام و مسلمین پیش آمد ، شجره ملعونه بنی امیه خار سر راه اسلام شد و علیه اسلام و رهبران معصوم آن مبارزه کرد ، هشتاد سال و اندی بنی امیه ، ۶۰۰ سال بنی عباس ، ۷۰۰ سال عثمانیها مانع پیشرفت اسلام شده و دین را از مسیر اصلی آن منحرف کردند ، و برای ادامه چند صباح قدرت ظالمانه اشان با هر حاکم طاغوتی و جلاد زمانه ای ساختند و راه ظلم و جنایت را برای دیگران هموار نمودند ، چنان که امروز

ص: ۳۷

می بینیم به اصطلاح کشورهـای اسـلامی هم بـا غرب جنایتکار و هم با شـرق تجاوز گر ، هم با یهود و هم با نصاری برای متاع دنیا معامله داشـته و به نام روابط دیپلماسـی پیمان اقتصادی و تبادل اطلاعاتی چه و چه ، حیثیت و اسـتقلال اسـلام و مسلمین را زیر سؤال برده اند ، و از طرفی نیز به دروغ ادعای اسـتقلال و آزادی می کنند ، حال آنکه بردگانی بیش نیسـتند که در اسارت و گرو دیگران می باشند .

زبان سفسطه

اسـفا که امروز جوامع مسـلمین دچار طمع و دغـدغه شـیطانی شـده باسـردمداران کفر و طاغوت هم پیمان شده اند و در مقابل صراط مسـتقیم اسلام و سیره رسول الله و امامان معصوم و در مقابل عدل و قسط و آزادی قیام کرده ، پشت به وحدت و اخوت اسلامی و رو به جاهلیت و شرک نموده اند .

اسـفا که امروز مسـلمین در اثر اختلاف ، ذلیل و گرفتار اسارت شـرق و غرب شـده انـد و این جانیان حرفه ای بین المللی همه گونه مظالم اعتقادی و سیاسی ، اجتماعی و اخلاقی را در سرزمینهای اسلامی آنها انجام می دهند .

همانا از دولتمردان نامرد کشورهای اسلامی گرفته تا مردم عادی

ص: ۳۸

احدی علیه آنها پرخاش نمی کند و حمایت از دین و نوامیس مسلمین را وظیفه و تکلیف الهی نمی داند ، همه در اثر خودباختگی و نه با زبان شرعی بلکه با زبان سفسطه و نی-رنگ تصنعی سخن می گویند ، قرآن کریم تمام این سفسطه بازیها را به صراحت محکوم نموده ، می فرماید : (یَآ أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَاللهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ)(۱) ای کسانی که به خدا ایمان آورده اید برای چه می گویید آن چیزی را که به آن عمل نمی کنید ، آیا اسلام منهای عمل اثری دارد ؟ ای چه بسا گناه بزرگی است نزد خدا که بگویید ولی عمل نکنید !

ای کاش امروز مسلمین به اسلام عمل نمی کردند ، اما سرزمینهای اسلامی را پادگان نظامی و س-نگر کفار برای ح-مله به کشورهای اسلامی قرار نمی دادند !

ای کاش امروز مسلمین به اسلام عمل نمی کردند ، اما حیثیت ناموس اسلام ، حجاب و عفت اسلام ، آبرو و شرف اسلام را به نام تمدن و صنعت توریسم و به نام توسعه اقتصادی و فرهنگی با کفار و مشرکین معامله نمی کردند !

۱- سوره صف (آیات ۳ - ۲)

ای کاش امروز مسلمین به اسلام عمل نمی کردند ، اما مبانی اعتقادی و اصولی اسلام را بدون منطق شرعی و عقلی با سلیقه های شخصی و من درآوردی توجیه و تحریف نمی کردند و هر عمل زشت خلاف عقل و نقل و ضد انسانی را با چماق مصلحت گرایی توجیه شرعی و ض-روری نمی نمودند .

ای کاش مسلمین دعوت قرآن کریم را در جهت اقت-دار و صلابت اسلام و مسلمین پاسخ منفی نمی دادند ، (وَ أَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَ مِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ ...)(۱)

ای کاش مسلمین امروز به اصالت اعتقادی و اجتماعی و عزت خدا داده شان فکر می کردند و همانند آب روان آنها را از دست نمی دادند ، (جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِّلنَّاسِ ...)(۲) ، (... وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَايَعْلَمُونَ)(۳)

ای کاش مسلمین امروز با سکوتشان ظلم ظالمین و ستم طاغ-وتیان را امضاء نمی کردند و زمینه ساز فتنه و انتقام الهی نمی شدند ، (وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَّا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنْكُمْ خَآصَّةً ...)(۴)

ای کاش مسلمین امروز به این یک آیه قرآن عمل می کردند : (... تَعَاوَنُواْ عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ...)(۵)

۱- سوره انفال (آیه ۶۰)

۲- سوره مائده (آیه ۹۷)

۳- سوره منافقون (آیه ۸)

۴- سوره انفال (آیه ۲۵)

۵- سوره مائده (آیه ۲)

ای کاش مسلمین این بیان اعجازی قرآن کریم را : (... وَ لَا تَنَازَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَ تَذْهَبَ رِیحُکَمْ ...)(۱) نصب العین خود قرار می دادند و امت اسلام با عمل به وحدت اعتقادی ، سیاسی و اجتماعیشان ، زمینه یک قیام عمومی یا حداقل نیمه خیزش اسلامی را در دنیای اسلام فراهم می نمودند ، تا سردمداران کفر نه می توانستند افغانستان و عراق و نه فلسطین را اشغال کنند و نه می توانستند بر سر باقی کشورهای اسلامی عربده تهدید بکشند و...

ای کاش مسلمین امروز راهیان راه توحید ، ایمان و تقوا و منادیان عدالت و آزادی می بودند و از قدرت لایزال توحیدی و اتحاد سرزمینهای اسلامی و منابع اقتصادیشان استفاده نموده ، دچار شکست مادی و معنوی نمی شدند .

نسخه علاج

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرقَانَ عَلَی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعَالَمِینَ نَذِیرًا)(۲) خداوند تبارک و تعالی قرآن را جهت تبیین حقایق بر بنده اش

۱- سوره انفال (آیه ۴۶)

۲- سوره فرقان (آیه ۱)

نازل نمود تا بیم دهنده جهانیان باشد... (فَاسْتَقِمْ کَمَآ اُمِرْتَ وَ من تَابَ مَعَکَ ...)(۱)

اکنون مسلمین چه باید بکنند تا از این مصائب و ذلتی که دامنگیر آنان شده است ، نجات پیدا کنند ؟

پاسخ :

۱- باید ملاک همه کارها الهی و بر محور دین باشد ، نه بر محور سلیقه و چماق مصلحت من درآوردی ، و در جمیع شئونات زندگی چه در عبادات و معاملات ، چه در سیاست و اخلاق ، چه در مسائل اجتماعی و بین المللی باید زیربنای همه چیز اصول اعتقادی و فروع عملی دین قرار گیرد ، و هر عملی که ملاک دین نداشته نباشد ، باید کنار زد ، هر چند به ظاهر آن کار خلاف منافع فردی و اجتماعی باشد که نیست ، ولی ما موظفیم به موعظه قرآن عمل کنیم : (قُلْ إِنَّمَآ أَعِظُکُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثْنَی وَ فُرَادَی ...)(۲)

۲- مسلمین به طور جدی با ملی گرایی مبارزه کنند ، نه شعاری و تعارفی بگویند : همه برادریم ، باید جوامع اسلامی در هر جا و در هر زمان به عنوان یک تکلیف دینی علیه ملیت و

۱- سوره هود (آیه ۱۱۲)

۲- سوره سبا (آیه ۴۶)

نژاد پرستی مبارزه نموده و آن را محکوم کنند . نغمه نژاد پرستی خلاف اسـلام و خلاف قرآن کریم است ، قرآن همه مسلمین را امت واحـده و برادر می دانـد ، نگوینـد مصالـح ملی چنین و چنان است گرچه دیگران قربانی شونـد ، باشد . باید در سـطح جهانی گفتار و رفتار مسـلمانها بر اساس مصالح اسـلام و مسـلمین باشد هر چند که به اصـطلاح منافع ملی به خطر افتد و از بین برود ، این مسـئله در برابر حفظ منافع اسـلام و مسـلمین مهم نیست . (إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّهً وَاحِدَهً وَ أَنَا رَبُّکُمْ فَاعْبُدُونِ)(۱)، (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَهٌ فَأَصْلِحُواْ بَیْنَ أَخَوَیْکُمْ وَ اتَّقُواْ اللهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ)(۲)

۳- مسـلمین باید منطقه گرایی ، جغرافیا و مرزهای اعتباری بدون اعتبار را تضـعیف و از بین ببرند ، و هر مسـلمانی که از منطقه ای وارد منطقه دیگر می شود ، نگوینـد : چون برگ عبور و مجوز قانونی نـدارد تبعیـد و زندان گردد ، (وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ...)(۳) آسمانها و زمین مُلک خداست است و مردم نیز بندگان خدا می باشند ، هر جایی که دلشان بخواهد بمانند و

۱- سوره انبیاء (آیه ۹۲)

۲- سوره حجرات (آیه ۱۰)

۳- سوره آل عمران (آیه ۱۸۹)

یا نمانند ، اهلاً و سهلاً ، به فرموده قرآن کریم : (...فَامْشُواْ فِی مَنَاکِبِهَا وَ کُلُواْ

مِن رِّزْقِهِ...)(۱)، (...أَلَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللهِ وَاسِعَهً فَتُهَاجِرُواْ ...)(۲) ، هر مسلمانی از هر جایی که باشد در جوامع اسلامی باید احساس اطمینان و امنیت کند ، نه اینکه در اثر اضطراب و ترس از بازداشت یکدیگر را نفرین و مرگ خود را از خدا بخواهند ، آیا چنین جامعه ای مملو از اضطراب و نگرانی قدرت پیدا می کند ؟ یا همه در صدد تضعیف و ناب-ودی یکدیگرند تا شرّ این از آن دفع شود و...

مسلمانها باید همان را انجام دهند که امروز اروپائیان می کنند ، بیش از ۲۰ کشور اروپایی سیاست واحد ، پول ، اقتصاد و جغرافیای واحد و هویت واحد را پی ریزی می کنند ، حال آنکه در حقیقت انجام این کار و فراتر از آن وظیفه مسلمین است ، زیرا مسلمانان امت واحد و باهم برادرند مسلمانان متولی یکدیگر و از راهیان کاروان در حرکت به سوی توحید می باشند ، و به همین جهت وحدت همه جانبه را آنان باید شکل دهند...

۴- مسلمین باید با فرهنگ استعماری و التقاطی مبارزه کنند ، چون خطر استعمار فرهنگی بدتر از خطر استعمار سیاسی ، نظامی و

۱- سوره ملک (آیه ۱۵)

۲- سوره نساء (آیه ۹۷)

اقتصادی می باشد . جهاد فرهنگی و جهاد با قلم و بیان بالاترین مرتبه جهاد فی سبیل

الله است ، به بیان امام امیرالمؤمنین(ع) : » وَ أفْضَلَ مِنْ ذالک کُلِّهِ کَلِمَهُ عَدلٍ عِنْدَ إمَامٍ جَائِرٍ «(۱)

۵- مسـلمین بایـد از تحزب و گروه گرایی دست بردارنـد ، زیرا گروه گرایی برای اسـلام خطر است و اگر در کوتـاه مـدت خوشاینـد و خطر نباشـد یقیناً در دراز مدت خطر می باش-د ، چون کشـیده شدن به جریانهای سیاسـی موجب تفرقه و به جبهه گیریها دامن می زند ، کل یجر النار الی قرصه و احیانا ملاکهای حزبی بر ملاکهای دینی و انسانی تقدم پیدا می کند .

۶- دنیای اسـلام و کشورهای اسـلامی بایـد به هر کیفیت ممکن از رهبر الهی واحـد پیروی کنند ، و همه در کنار یک پرچم و در سایه یک نظام اسـلامی به فرمان رهبر واحد جامع الشـرایط مبسوط الید باشند ، و از تعدد رهبری و تضعیف اجتماعی پرهیز نمایند ، (وَ أطِیعُوا اللَه وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَ تَذْهَبَ رِیحُکُمْ ...)(۲)

۱- نهج البلاغه ، ص ۵۴۲ ، برای توضیح بیشتر به کتاب تضاد اجتماعی و امتیاز انسان الهی از همین مؤلف مراجعه شود .
۲- سوره انفال (آیه ۴۷)

۷- مسلمین باید برای یاری دین خدا تلاش نمایند و دائم در سنگر جهاد اکبر(مبارزه با دشمن پنهان «هوای نفس») و جهاد اصغر(مبارزه با دشمن آشکار) استقامت کنند ، (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُواْ اللهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ)(۱) اگر شما خدا را یاری نمایید و در این راه ثابت و پایدارباشد ، خداوند هم شما را یاری می کند . البته موجود ضعیف نمی تواند

قوی را یاری کند ، اما خداوند تبارک و تعالی از باب لطف بر بندگان یاری دینش را یاری خود محسوب کرده است .

۸ - در حکومت اسلامی هر مقام مسئولی که مسئولیت می پذیرد از لازمه آن امانت و عدالت است ، مسئول باید عادل و امین باشد وگرنه مسئولیت برای فاسق و خائن راه ندارد . مسئول فاسق خود به خود منعزل و از درجه اعتبار مسئولیت ساقط می باشد ، دیگر نیاز به این ندارد که کسی او را عزل کند .

ص: ۴۶

۱- سوره محمد (آیه ۷)

مسئولیت رهبری جامعه به عنوان یک امانت الهی آن قدر سنگین و قابل توجه است که خداوند تبارک و تعالی به پیامبر اسلام(ص) هشدار می دهد و می فرماید : (وَ لَوْ تَقَوَّلْ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)(۱) اگر این قرآن حق و کلام الله نمی بود و پیام‌بر از خود سخنی به ما می بست ، به شدت او را مؤاخذه نموده و رگ حیات او را قطع می کردیم .

قرآن کریم به صراحت تبعیت از ظالم و رسمیت او را نفی و نهی نموده است : (وَ لَا تَرْكَنُواْ اِلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ ...)(۲) هرگز ظالم و فاسق مورد تأیید شارع نمی باشد و هر کس تمایل به ظالم داشته باشد ازیاران ظلمه و جزایش آتش جهنم است .

۹- به فرض رهبر و مدیران مسئول دچار لغزش شده و در مقام اجرای قوانین الهی حُسن اجرا و تعادل را از دست دادند ، راه علاج و اصلاح چیست ؟ چه عواملی بازدارنده آنان از جور و فساد می باشد؟ چه چیزی می تواند قانون خدا و مذهب را تقویت نماید و آن را در همه جا گسترش دهد ؟ دو عنصر امر به معروف و نهی از منکر را چه

ص: ۴۷

۱- سوره الحاقه (آیات ۴۶ - ۴۴)

۲- سوره هود (آیه ۱۱۳)

کسی در میان مردم رایج نموده و از تعطیل شدن آن جلوگیری می نماید ؟

پاسخ : یکی از عوامل نیرومند که می تواند جامعه را اصلاح کند ، امر به معروف و نهی از منکر است ، زیرا این قانون که از جمله قوانین فروع دهگانه اسلام می باشد ، بر همه قوانین دیگر اسلام نظارت و حاکمیت دارد مثلا اگر کسی قانون نماز یا حج را ترک کند یا در مورد انجام آنها مسامحه نماید ، قانون امر به معروف و نهی از منکر او را به هر کیفیت ممکن وادار به خواندن نماز و انجام حج می کند و از ترک آنها باز می دارد . امر به معروف و نهی از منکر می تواند جلوی مفاسد انفرادی و اجتماعی بسیاری را بگیرد .

امر به معروف و نهی از منکر

آیات و روایات بی شماری اهمیت تشریعی امر به معروف و نهی از منکر را بیان نموده اند که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می شود :

۱- (کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّهٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنکَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ ...)(۱) مسلمانان شما بهترین امت هستید ، جامعه بشری را امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید ص: ۴۸

۱- سوره آل عمران (آیه ۱۱۰)

۲- (وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)(۱) باید از میان شما جمعیتی باشند که مردم را امر به معروف و نهی از منکر کنند ، آنان همان رستگارانند که دیگران را به نیکی دعوت می کنند .

۳- (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُوْلَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)(۲) مردان و زنان با ایمان ولیّ یکدیگر هستند ، امر به معروف و نهی از منکر می کننـد ، نمـاز می خواننـد ، زکـات می دهنـد و در همه جا دسـتورات خـدا و رسولش را اطاعت می نماینـد به زودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد ، همانا خداوند توانا و حکیم است .

۴- امـام باقر(ع) فرمود : « إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِياءِ وَ مِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الفَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذاهِبُ وَ تَحِلُّ الْمكَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ

الْأَمْرُ فَأَنْكِرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَ أَلْفِظُوا بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ صُكُّوا بهَا جِبَاهَهُمْ وَ لَا تَخافُوا فِی اللهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ «(۳) . این روایت نورانی خطوط کلی و ثمره عمومی امر به معروف و نهی از منکر را بیان می کند :

ص: ۴۹

۱- سوره آل عمران (آیه ۱۰۴)

۲- سوره توبه (آیه ۷۱)

۳- محجه البیضاء ، ج ۲ ، ص ۱۰۲ . اصول کافی ، ج ۵ ، ص۵۵ ، باب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر ، حدیث ۱ . التهذیب ، ج ۶ ، ص ۱۸۰ ، حدیث ۲۱

{ همانا امر به معروف و نهی از منکر برنامه انبیاء و روش صالحان است .

{ امر به معروف و نهی از منکر فریضه بسیار بزرگ الهی است که در پرتو انجام آن تمام واجبات اجرا می شود و مذاهب و رفتارهای صحیح از بدعتها و آلودگیهای مخالفین مصون می ماند .

{ به وسیله آن کسبها حلال ، و حرامها کنار زده می شود .

{ حقوق و مظالم به صاحبانش برمی گردد ، و زمین آباد و اصلاح می شود .

{ با دشمنان به عدل و انصاف رفتار می شود .

{ امور دنیا و آخرت جامعه اصلاح می گردد ، پس بکوشید این فریضه ای که قوام و اصلاح جامعه به آن بستگی دارد ، هم به قلب ، هم به زبان و هم به رفتار بدان عمل کنید ، و در راه انجام آن از ملامتِ ملامت پیشه گان و ناراحتی سرزنش کنندگان نهراسید ، (... وَ كَفَى بِاللهِ حَسِيبًا)(۱)

۱- سوره نساء (آیه ۶)

۵- امام علی(ع) در سال چهلم هجری در شب ۲۱ ماه مبارک رمضان هنگام شهادت در آن وصیتنامه معروف و جهانی خویش به امـام حسن و امـام حسـین(علیهمـا السـلام) فرمود : « لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُوَلَّى عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ »(۱) فرزنـدانم امر بـه معروف و نهی از منکر را ترک نکنیـد کـه اگر ایـن فریضـه الهی ترک شـود ، مردمان رذل و پست بر شـما مسـلط می شوند ، آنگاه هر چه دعا نمایید تا از شر آنان نجات پیدا کنید مستجاب نمی شود ، چرا ؟ برای اینکه تسـلط ظالم بر جامعه خواست خداوند نیست که آن را دفع نماید ، این مصـیبتی است که در اثر بی تفاوتی جامعه و ترک امر به معروف و نهی از منکر بر آنهـا وارد شـده و خود مردم به دست خود این بلا را به سـرشان آورده انـد ، آنگاه هر چه ناله و دعا کنند ، دعا و ناله آنها اثری ندارد .

۶- « النَّصِيحَةُ لِأَئِمَّهِ الْمُسْلِمِينَ »(۲) ، در اسـلام یکی از وظـایفی که برای مردم تعیین شـده تـذکر خیرخواهـانه آنـان به رهبران جامعه می باشـد . اگر امام و رهبر جامعه دچار لغزش گردید ، چون غیر از معصوم هر شـخص دیگری در معرض لغزش و خطا می باشد ، باید به او تذکر داد و انتقاد سازنده نمود . امام صادق(ع) از

۱- نهج البلاغه ، ص ۴۲۱ ، بخش نامه های امام ، وصیتنامه ۴۷ .

۲- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۴۰۳ ، باب ما امر النبی(ص) بالنصیحه لائمه(ع) .

رسول خدا(ص) نقل می کند که پیامبر(ص) در سرزمین مِنا در مسجد خیف فرم–ود : » ... ثَلَاثٌ لَا یُغِلّ عَلَیْهِنَّ قَلْبُ امْرِءٍ مُسْلِمٍ: إخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ ، وَالنَّصِیحَهُ لِأئِمَّهِ الْمُسْلِمِینَ ، وَاللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ«(۱) ، انسان مسلمان از سه چیز نبایـد دریغ ورزد و آن را در دلش نگه دارد :

{ باید هر کار شایسته ای را خالصانه برای خدا انجام دهد و هر کار ناشایستی را برای رضای خدا ترک نماید .

{ ائمه مسلمین را نصیحت خالصانه کند .

{ با جماعات مسلمانان سر و کار داشته باشد .

۷– » عن ابی عبدالله (ع) – امام صادق قال : یَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَی الْمُؤمِنِ أنْ یناصحه«(۲) ، بر هر مؤمنی لازم است که مؤمن دیگر را نصـیحت و ارشـاد نمایـد . » عن ابی عبـدالله (ع) – امـام صـادق قـال : یَجِبُ لِلْمُـؤْمِنِ عَلَی الْمُـؤْمِنِ النَّصِیحَهُ لَهُ فِی الْمَشْـهَدِ وَ الْمَغِیبِ«(۳) ، بر هر مؤمنی واجب است که در حضور و غیاب ، نصیحت گر و خیرخواه مؤمن دیگر باشد .

در لغت ، نصیحت اسم مصدر و جمع آن نصایح آمده : الدعاء الی ما فیه الصلاح و النهی عما فیه الفساد .(۴)

۱– اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۴۰۳ .
۲– اصول کافی ، ج۲ ، ص ۲۰۸ ، باب نصیحه المؤمن .
۳– اصول کافی ، ج۲ ، ص ۲۰۸ ، باب نصیحه المؤمن .
۴– المنجد فی اللغه ، ص۸۱۲ ، نَصْحْ : نَصَحَ ، النصیحه .

بنابراین امر به معروف و نهی از منکر از ضروریات دین و واجب کفایی می باشد که بر هر مسلمانی شرعاً و عقلاً واجب است این دو فریضه خداوند را به درستی انجام دهد ، و با درست انجام شدن این دو قانون الهی

ریشه جرائم و مفاسد فردی و اجتماعی از میان جامعه قطع می گردد ، البته امر به معروف و نهی از منکر در مقام اجرا مراحلی دارد :

{ در مرحله اعتقاد ، انسان باید نفرت از منکر و توجه به معروف داشته باشد .

{ در مرحله بعد ، انسان باید به وسیله زبان ، جامعه را امر به معروف و نهی از منکر نماید .

{ در مرحله سوم ، اگر افراد جامعه به حدی گستاخ شده اند که نفرت قلبی و دعوت زبانی به آنان اثر ندارد ، نوبت اقدام عملی است که فاعل منکر تأدیب شود و لو بلغ ما بلغ ... ، (... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَاللهِ أَتْقَاكُمْ ...)(۱)

ص: ۵۳

۱- سوره حجرات (آیه ۱۳)

۸ - در اسلام اصل و منشأ مشروعیت بالذات الهی است ، زیرا خداوند متعال مالك حقیقی جهان و انسان می باشد ، (وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...)(۱) ، (... أَلَا لَهُ الْخَلْقَ وَ الْأَمْرُ تَبَارَکَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ)(۲) ، مُلك و ملكوت در قلمرو مالكیت خداست و او بالذات واجب الاطاعه می باشد ، تصرف در مُلك مولا بدون اذن او شرعاً و عقلاً ممنوع است و ظلم ، تعهد اجتماعی و اخلاقی از شرایط تنفیذ و اجرای حاكمیت است كه در فعلیت حكومت ربط دارد نه اینكه در مشروعیت دخالت داشته باشد .

بدون حكومت دینی انسان به كمال نهایی و سعادت ابدی نمی رسد و در نظام الهی حق حیات برای انسان در قلم–رو دین می باشد ، لذا انسان مرتد مهدورالدم است . زمینه اصلاح اجتماعی نیز در صورتی فراهم می شود كه دین در تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی بشر حضور داشته باشد و در هر جا چه در عبادات و معاملات و چه در سیاست و اخلاق ، دین خودش را نشان بدهد و حیات جامعه حیات دینی باشد ، (وَ مَن یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلَامِ دینًا فَلَن یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِینَ)(۳)

ص: ۵۴

۱- سوره نور (آیه ۴۲)

۲- سوره اعراف (آیه ۵۰)

۳- سوره آل عمران (آیه ۸۵)

وحدت

در سایه وحدت و ارتباط بیش از یک میلیارد مسلمان می توان تجدید حیات اسلام و عزت مسلمین را به دست آورد .

در سایه وحدت و اصلاح جامعه می توان دست جنایت و شرارت شرق و غرب را از دامن اسلام و مسلمین کوتاه نمود و آنان را به خاک مذلت نشاند .

در سایه وحدت می توان یک قیام و خیزش عمومی را در دنیای اسلام علیه ظلمات ظلم و تاریکی استبداد به وجود آورد و دژخیمان شرق و غرب و اُم الفساد قرن آمریکای قلدر را بر سر جایش نشاند و عربده های مستانه او را خفه کرد

در سایه وحدت می توان خطر استعمار فرهنگی را از بین برد ، و با انقلاب فرهنگی تا اندازه ای عدالت اجتماعی را در جامعه پیاده کرد .

در سایه وحدت اسلامی ، اسلام محلّی تبدیل به اسلام الهی و جوامع بشری تبدیل به یک جامعه الهی می شود وگرنه تا وقتی که وحدت مسلمین برنگردد قدرت اسلام نیز برگشت ناپذیر است ، ان عدتم عدنا ، از تعارفات تصنعی و سفسطه بازیها هم

کاری ساخته نیست و به بیان قرآن کریم : (... لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ)(۱)

البته ممکن است این تذکرات برای بسیاری خوشایند نباشد ولی واقعیت همین است . گالیله هنگامی که در محکمه انگیزاسیون توبه نامه اش را مبنی بر اینکه زمین حرکت ندارد امضاء می کرد با خود گفت : زمین با توبه گالیله از حرکت باز نمی ایستد .

بنابراین همه باید برای توفیق عمل به دستورات اسلام و تحکیم وحدت از خداوند متعال استمداد بخواهیم و دست تضرع و نیایش به پیشگاه او دراز نماییم تا او ما را در این راه یاری فرماید ، (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَاهِدُونَ فِى سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذَالِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ)(۲)

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الم * ذَالِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَآ أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِن قَبْلِكَ وَ بِالأَخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُوْلَئِكَ عَلَى هُدَى مِّن رَّبِّهِمْ وَ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)(۳)

قرآن کریم در آغاز سوره بقره انسان را به سه دسته تقسیم می کند : ۱- متقیان ۲- کافران ۳- منافقان ، و در ادامه آیات ، برای متقیان پنج نشانه بیان می کند :

۱- سوره صف (آیه ۲)

۲- سوره صف (آیات ۱۱ - ۱۰)

۳- سوره بقره (آیات ۵ - ۱)

{ متقیان ایمان به غیب(توحید) دارند .

{ به پادارندگان نمازند .

{ انفاق کنندگان در راه خدایند .

{ ایمان به انبیای سلف و رسالت پیامبر اسلام(ص) دارند .

{ یقین به معاد ، زندگی عالم برزخ و قیامت دارند .

نتیجه : متقیان همان هدایت شدگان و رستگارانند : (أُوْلَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)(۱)

آن گاه هر انسانی تعقل و قضاوت نماید این نشانه هایی را که قرآن برای متقیان بیان نموده درباره او تطبیق می شود ؟ یا خیر ، اگر دارای این مشخصات هست ، نعم المطلوب وگرنه لابد از گروه کافران یا از گروه منافقان است که در این صورت دچار سیاه روزی می باشد ، ولی با این وجود هم درگاه رحمت خداوند همیشه به روی توبه کنندگان باز است و با استغفار و توبه می توان به راه متقیان رفت و از رحمت و مغفرت خداوند بهره مند گردید ، (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُواْ

۱- سوره بقره (آیه ۵)

عَلَى أَنفُسِهِمْ لَاتَقْنَطُواْ مِن رَّحْمَهِ اللهِ إنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذَّنُوبَ جَمِيعًا إنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَ أَنِيبُواْ إلَى رَبِّكَمْ وَ أَسْلِمُواْ ...)(۱)

هدایت

قرآن نور بالذات ، هادی و حجت الهی می باشد که راهیان راه آن به سعادت ابدی خواهند رسید ، ممکن است در این راستا سؤال شود قرآن که هدایت کننده بشر اعم از مؤمن و کافر می باشد ، اگر تنها هادی متقیان باشد ، آیا این امر مستلزم جبر نیست که خداوند جمعی را به وسیله قرآن هدایت نماید و جمع دیگری را مبتلا به ضلالت گرداند ؟

پاسخ :

۱- مسئله هدایت الهی ربطی به جبر و تفویض ندارد ، زیرا هدایت از الطاف خداوند تبارک و تعالی است که شامل همه موجودات عالم می باشد خداوند آفریننده همه موجودات است و آنها را آن مقداری که استعداد و قابلیت تکامل را داشته اند هدایت نموده و ابزار تکامل بخشیده است ، به علاوه هر موجودی که قابلیت تکلیف الهی را داش-ته مانند جن ، ملك وبشر را هدایت تشریعی نموده و برای هدایت آنها انبیاء را با کتاب و میزان

۱- سوره زمر (آیه ۵۳)

فرستاده است : (قَالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی)(۱) ، (إِنَّ عَلَیْنَا لَلْهُدَی)(۲) همانا هدایت مردم کار ماست . آری هدایت حقیقی فعل خداوند است و همه موجودات زیر پوشش هدایت الهی می باشند .

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * الرَّحْمَانُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ *خَلَقَ الْإِنسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَیَانَ * الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ * وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ یَسْجُدَانِ * وَالسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِیزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْاْ فِی الْمِیزَانِ)(۳)

به نام خداوند بخشاینده مهربان ، بخشاینده ای که رحمت واسعه او فراگیر همه موجودات آسمان و زمین است ، اوست خدایی که انسان را آفرید و به او قرآن آموخت و نعمت نطق و بیان را عطا نمود ، (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَآءَ کُلَّهَا...)(۴) و حقایق تمام اشیاء را به آدم تعلیم کرد و مقامی بالاتر از مَلک به او بخشید و او را معلم ملائکه قرار داد (وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِکَهِ اسْجُدُواْ لِأَدَمَ فَسَجَدُواْ إِلَّا إِبْلِیسَ أَبَی وَاسْتَکْبَرَ وَ کَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ)(۵)

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم * إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * إِقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ * الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ * کَلَّآ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَیَطْغَی * أَن رَّءَاهُ اسْتَغْنَی)(۶)

(وَاللهُ أَخْرَجَکُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ لَاتَعْلَمُونَ شَیْئًا وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ

۱- سوره طه (آیه ۵۰)

۲- سوره لیل (آیه ۱۲)

۳- سوره الرحمن (آیات ۸ - ۱)

۴- سوره بقره (آیه ۳۱)

۵- سوره بقره (آیه ۳۴)

۶- سوره اقرأ (آیات ۷ - ۱)

الْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَهَ لَعَلَّكَمْ تَشْكَرُونَ)(۱)

خداونـد کریمترین کریمـان است ، همه گونه نعمت ، نعمت هـدایت تکوینی و تشـریعی(قرآن) ، ابزار هـدایت ، قلم و بیـان ، چشم و گوش ، تعقـل و تفکر ، ابزار شـناخت و تکامـل را در اختیار انسان قرار داده تا با اسـتفاده از آنها به کمال نهایی و قرب الی الله برسد ، اما دریغا که انسان چه بسیار طغیانگر است و خود مانع تکامل و هدایت الهی خود می شود و...

پس هـدایت عـامه الهی بـا تمـام امکانـات و ابزارهای تکامل ، فراگیر همه اشـیاء و موجودات است و اختصاص به بعضـی دون بعضی ندارد .

۲- در غیر امـور ضـروریماننـد نفس کشـیدن ، گرسـنگی و تشـنگی بـدیهی است که انسـان یـک موجود مختـار می باشـد و کارهـایش را چه خوب و چه بـد بـا اراده و اختیار انجام می دهـد ، و همین بـداهت وجـدان برای ثبوت اختیار کافی است ، بر فروغ خور(نور خورشید) نجوید کس دلیل

البته اینکه انسان مختار می باشد معنایش بی بند و باری نیست که هر کاری را بدون قید و بند انجام دهد و بگوید مختار اسـت ، معنای مختار و

۱- سوره نحل (آیه ۷۸)

اختیار این است که انسان کاری را که می خواهـد انجام دهد با اراده و تصـمیم گیری خود به انجام رساند و یا به انجام نرساند و در انجام و عدم انجام آن کار مجبور نباشد . انسان مکلف است به تکلیف الهی و مقید است

به قـانون دین و حق تخلف از چهـار چوب دین را نـدارد ، تخلف از قـانون دین به سوء اختیـار ، ظلم به مولـای حقیقی است و شرعاً و عقلاً شخص متخلف محکوم و استحقاق کیفر دارد .

به بیان دیگر انسان شـرعاً و عقلاً ملزم است جهت رسـیدن به کمال از صـراط مستقیم دین حرکت کند و در این راه ، حق هیچ گونه مخالفت را ندارد ، نهایت تکویناً در مقام عمل و امتثال مختار می باشد که به اختیار اطاعت نماید و یا مخالفت و معصیت کنـد ، هر کـدام را اختیـار نمود نتیجه و عکس العمـل آن را چه خوب و چه بـد می بینـد ، (إِنَّا هَـدَیْنَاهُ السَّبِیـلَ إِمَّا شَاکِرًا وَ إِمَّا کَفُورًا)(۱)، (فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَیْرًا یَرَهُ * وَ مَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ)(۲)

بنابراین به مقتضای حکمت قضا و قـدر الهی ، انسان موجود مختار آفریـده شـده که به اختیار خود در مسـیر هـدایت قدم برمی دارد تا به

۱- سوره انسان (آیه ۳)

۲- سوره زلزال (آیات ۸ - ۷)

غایت و کمال برسد ، یا اینکه در برابر هدایت الهی کفر ورزیده و از درجه اعتبار انسانی سقوط می کند و (بل هم اضل) می شود .

۳- از نظر لغت هدایت به معنای دلالت و راهنمایی می باشد و در اصطلاح برای آن معانی متعدد ذکر شده :

{ هدایت به معنای توفیق و تثبیت و ازدیاد لطف خداون-د است :

(وَالَّذِينَ اهْتَدَواْ زَادَهُمْ هُدًى...)(۱) کسانی که هـدایت الهی را قبول کرده انـد خداونـد بر هـدایت آنان افزوده است . هنگام نماز و قرائت سوره حمد هم می خوانیم : (إهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيم)(۲) پروردگارا از لطف خویش ما را به راه راست هدایت فرما ، یعنی درصراط مستقیم خود ما را ثابت قدم بدار تا در مسیر هدایت و بندگیت دچار لغزش نشویم .

{ هدایت به معنای پاداش و اعطای ثواب می باشد ، قرآن می فرماید :

(... يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيم)(۳) ، خداونـد در برابر ایمان آنان ثواب و بهشت عنایت می کند .

{ هدایت به معنای حکم و استحکام می باشد : (وَ مَن يَهْدِ اللهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ ...)(۴) هر کس از

۱- سوره محمد (آیه ۱۷)

۲- سوره حمد (آیه ۶)

۳- سوره یونس (آیه ۹)

۴- سوره اسراء (آیه ۹۷)

خداونـد طلب هـدایت نماید ، خداوند بر او لطف نموده و آن هدایت را مسـتحکم می دارد ، (إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى)(۱)

(هـدایت به معنای راهنمایی و ارشاد است : (وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّواْ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى ...)(۲)، (وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ)(۳) ، قوم ثمود را هـدایت کردیم ولی آنـان خود جهـالت و ضـلالت را بر هـدایت برگزیدنـد ، آن گـاه آنهـا را کیفر نموده ، صاعقه و عذاب آسمانی برایشان فرستادیم ...

{ هـدایت به معنای اهتـدی می باشـد ، بـدین معنا که مُهـدی(اسم مفعول) واجـد هـدایت و حالت پـذیرش آن است و معنای هـدایت تکوینی همین است که می گوییم خداونـد هـدایت نموده ، یعنی تکویناً حالت پـذیرش هـدایت را در انسان قرار داده است .(۴)

هدایت به سه معنای اول عبارت از هدایت خاصه الهی می باشد که شامل حال انسانهای مؤمن است ، زیرا هم ازدیاد

ص: ۶۳

۱- سوره کهف (آیه ۱۳)

۲- سوره فصلت (آیه ۱۷)

۳- سوره بلد (آیه ۱۰)

۴- مجمع البیان ، ج ۱ ، ص ۱۳۸ .

ایمـان ، هم اسـتحقاق پـاداش و ثواب و هم تثبیت هـدایت و ایصـال به مطلوب ، همگی از الطـاف خـاص خداونـد متعـال برای مؤمنین می باشد که برای غیر مؤمن این پاداشها داده نمی شود .

اما هـدایت به دو معنای اخیر ، رحمت واسـعه و هـدایت عامه الهی است که شامل حال مؤمن و غیر مؤمن ، صالـح و طالـح می شود . خداونـد به تمـام جن و انس راه خیر و شـر را نشان داده و برای همه حالت اقتضای پـذیرش هـدایت را عطا کرده است ، انبیـاء و اولیـاء را ، کتب آسـمانی و قرآن را برای ارشـاد همه فرسـتاده و همه را به اطـاعت از آنها مکلف نموده است . تکلیف لطف خداست ، چون به واسطه آن انسان قرب به خدا پیدا می کند و چه لطفی بالاتر از تقرب به خدا باشد .

۴- در لسـان ادبـا معروف است که هـدایت به دو معنـاست : ۱- هـدایت ارشـادی(ارائه طریق) ۲- هـدایت ایصالی(ایصال به مطلوب) .

دلیل بر این بیان به لحاظ قانون ادبی از دیـدگاه حجازیین این است که لفظ هـدایت و هُـدی به نفسه بـدون نیاز به حرف جر ، متعدی به دو مفعول

می باشـد ، و بر مسـلک غیر حجازیین به مفعول دوم به واسـطه حرف « ل و الی » یا حرف « الی » متعـدی می باشد . اگر کلمه هـدایت به هر دو مفعول بـدون حرف « ل » متعـدی بود به معنـای ایصـال به مطلوب است ، مـان-نـد این آیه مبـارکه : (إِنَّکَ لَاتَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَکِنَّ اللَّه یَهْدِی مَن یَشَآءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ)(۱) ای رسول ما چنین نیست که هر کس را که تو دوست داری هدایت کنی ، این خداوند داناست که هر کس را بخواهد هدایت می نماید .

(وَ لَهَدَیْنَاهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِیمًا)(۲) اگر آنان سـخنان ما را می شـنیدند هر آینه آنها را به صـراط مستقیم هدایت می کردیم و به مقصود می رسانیدیم .

در آیه اول هـدایت از رسول خـدا(ص) نفی شـده و این هدایت ایصالی می باشد که فقط کار خداست وگرنه هدایت ارشادی وظیفه پیامبر(ص) ، انبیاء ، اولیاء و صـلحا می باشد ، پس بدون تردید هدایت ارشادی را رسول خدا(ص) انجام داده و نفی این نوع هدایت از آن حضرت وجه نخواهد داشت .

۱- سوره قصص (آیه ۵۶)

۲- سوره نساء (آیه ۶۸)

هدایت توفیقی و ایصالی

هـدایت ایصالی عنایت خاصه خداونـد متعال می باشد که هر کس در مسـیر الی الله حرکت کند به اندازه قابلیت خویش از آن بهره مند می شود :

(وَالَّذِینَ جَاهَدُواْ فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إنَّ الله لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ)(۱) ، (اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّ-وَّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ)(۲) و ...

اگر هـدایت به مفعول دوم به واسـطه حرف « ل - الی » متعـدی باشد ، به معنای ارشاد و ارائه طریق است ، (... وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ)(۳) ای رسول من ! همانا تو آنان را به راه راست هدایت می نمایی .

ولی می توان گفت این بیان مشهور ادبی در معنای هدایت به کیفیتی که ذکر شد تمام نیست ، زیرا :

۱- هدایت به تمام مراتب اعم از هدایت تکوینی و تشریعی ، بالذات کار خداوند می باشد . هادی بالذات خداست چه بگوییم هدایت ارشادی است یا ایصالی ، دیگر تفکیک وجه ندارد .

۲- اگر چنین باشـد بایـد بگوییم هدایت مش-ترک لف-ظی است برای معانی متعدد و این باطل می باشد ، چون لفظ هدایت نه تعدد وضع دارد و نه دارای قرینه اشتراک لفظی است . هدایت معنای کلی طبیعی دارد ، یعنی

۱- سوره عنکبوت (آیه ۶۹)

۲- سوره بقره (آیه ۲۲۲)

۳- سوره شوری (آیه ۵۲)

طبیعی لفظ هدایت وضع شده برای طبیعی معنا(دلالت و راهنمایی) که که قابل صدق بر جمیع مراتب هدایت است .

۳- این نظریه که تعدی به مفعول دوم به نفسه و مع الواسطه موجب فرق جوهری معنای هدایت می شود در قرآن کریم مورد نقد واقع شده ، قرآن درباره مؤمن آل فرعون می فرماید : هنگامی که آمد ، به فرعونیان گفت : مرا پیروی کنید تا شما را به راه حق راهنمایی کنم (وَ قَالَ الَّذِی آمَنَ یَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِیلَ الرَّشَادِ)(۱) ، هدایت به مفعول دوم بدون واسطه « الی » متعدی شده و به معنای ارشادی (ارائه طریق) می باشد ، نه به معنای ایصالی .

در آیه مبارکه (وَ هَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ)(۲) هم اگر هدایت به معنای ارائه طریق خیر و شر نباشد و بگوییم به معنای وصول به طریق خیر و شر است ، چون به هر دو مفعول بدون واسطه « ل - الی » متعدی می باشد ، نسبت چنین معنایی در آیه به ذات باری تعالی جل ذکره محال است ، زیرا هدایت هر موجود و انسانی به سوی کمال ، لطف و امتنان الهی است ، آن گاه آیا می توان گفت وصول انسان به طریق شر یا به شرور ، لطف

۱- سوره غافر (آیه ۳۸)

۲- سوره بلد (آیه ۱۰)

و امتنان الهی می باشد ؟ یا این مسئله خلاف لطف و امتنان است ؟... پس نسبت چنین معنایی به ذات باری تعالی غیر ممکن و محال است .

۴- تمام اقسام هدایت مربوط به خداوند می باشد ، نهایت هدایت دارای مراتب تشکیکی است و مرتبه نهایی هدایت که ایصال به غایت باشد کار خداست ، چون هدایت دیگران ارائه طریق و زمینه ساز هدایت ایصالی می باشد اما رسیدن مهتدی به کمال و نتیجه بدون امداد الهی امکان ندارد .

آن گاه در آیه (إِنَّکَ لَا تَهدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَکِنَّ اللهَ یَهْدِی مَن یَشَآءُ ...)(۱) نه اینکه اصل هدایت از پیامبر(ص) نفی شده باشد و بگوییم هیچ مرتبه ای از مراتب هدایت از رسول خدا(ص) صادر نشده ، خیر ، آن مرتبه هدایت طریقی و ارشادی که وظیفه انبیاء و وظیفه رسول الله(ص) بوده انجام شده است و امکان ندارد که این مرتبه از هدایت را رسول خدا(ص) انجام نداده باشد ، منتهی مرتبه کمال و درجه نهایی هدایت که مربوط به خدا می باشد نفی شده ، نه اینکه در آیه به طور کلی هدایت از رسول خدا(ص) نفی شده باشد .

۱- سوره قصص (آیه ۵۶)

۵- هـدایت معنای واحـد دارد که همان دلالت و راهنمایی مهتدی به هدف و غایت باشد . هدایت دارای مراتب و هر مرتبه ای از مراتب آن ، وصول در حـد خود آن مرتبه را دارد . تفاوت مرتبه در هـدایت موجب تعدد معنا نمی شود و به اختلاف تعدی به مفعول دوم بلاواسطه یا مع الواسطه ، معنای هدایت اختلاف پیدا نمی کند .

به بیان دیگر معنای هدایت همان راهنمایی به ه‍-دف و کمال است و این راهنمایی به دو کیفیت می باشد :

الف - راهنمایی راهنما ، موصل به مقصود است و راه‍-نما همزمان با راهنمایی ، مهتـدی را تا پایان راه امداد و کمک می کند و تا او را به مقصود نرساند ، رها نمی سازد .

ب - راهنمایی راهنما ، موصل به مقصود نمی باشـد . راهنما ، مهتدی را راهنمایی می کند ، اما مهتدی در اثر تمرّد و طغیان به راهنمایی او اعتنا نمی کند و خودسرانه در مسیر بیراهه قدم گذاشته و به مقصود نمی رسد و...

پس هـدایت چه تکوینی و چه تشـریعی ، لطف و فعل خداوند تبارک و تعالی است ، خداوند می فرماید : (وَ إِن مِّن شَـیْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ

إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ)(۱) هیچ چیزی در جهان هستی و در ملك و ملكوت نیست مگر اینكه خزینه و سرچشمه آن نزد ماست و جز به اندازه معین آن را نازل نمی كنیم .

به تعبیر فلاسفه در هر موجودی از جهت دریافت فیض الهی و برخورداری از نعمت وجود و هدایت علاوه بر تمام بودن فاعلیت فاعل ، قابلیت قابل نیز شرط می باشد . بنابراین هر موجودی در نظام قضا و قدر الهی استعداد و اندازه معین دارد و به مقدار قابلیت خود از كامل مطلق و خداوند سبحان فیض وجود و هدایت كسب می كند .

الفیض دائم متصل المستفیض داثر و زائل

شب انسان كامل

شب قدر ، شب ولایت و امامت ، شب سلام و سلامت ، شب نزول ملائكه و روح و شبی كه در آن به مقتضای علم ازلی خداوند سبحان در لوح قضا و تقدیر الهی سرنوشت جهان و انسان رقم زده شده ، به حضور انسان كامل و صاحب لیله القدر امام زمان(عج) تقدیم می گردد ، شب قدر یعنی شب انسان كامل .

۱- سوره حجر (آیه ۲۱)

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم * إِنَّآ أَنزَلْنَاهُ فِى لَيْلَهِ الْقَدْرِ * وَ مَآ أَدْرَاکَ مَا لَيْلَهُ الْقَدْرِ * لَيْلَهُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ * تَنَزَّلُ الْمَلآئِکَهُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن کُلِّ أَمْرٍ * سَلَامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ)(۱)

در قرآن سوره ولایت و امامت سوره قدر است و شب ولایت و امامت هم شب قدر می باشد . در شب قدر کل امور جهان هستی تعیین و قانون گذاری می شود و از جمله اموری که در این شب تقدیر می شود امامت ائمه معصومین(علیهم السلام) است .

(وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّهً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...)(۲) ، ما سلسله انبیاء و ائمه معصومین (علیهم السلام) را واسطه در ایصال فیض و هدایت قرار دادیم تا آنان مردم را به عبادت و پرستش خدا و رسیدن به کمال نهایی و تقرب الی الله هدایت و رهبری کنند .

اضلال کیفری

هنگامی که هدایت الهی فراگیر جهان امکان است و انسان را اعم از صالح و طالح هدایت نموده ، پس چگونه در لسان قرآن و روایات هدایت مؤمنین و ضلالت کفار به خداوند نسبت داده شده است ؟ این کتاب هادی متقیان است . پروردگار متعال هر که را بخواهد هدایت می نماید و هر که را نخواهد هدایت

۱- سوره قدر (آیات ۵ - ۱)

۲- سوره انبیاء (آیه ۷۳)

نمی کند و... از این گونه بیانات قرآنی شبهه جبر زنده می شود ، زیرا هنگامی که در ازل سرنوشت بعضی انسانها هدایت و سعادت و سرنوشت بعضی دیگر ضلالت و شقاوت رقم زده شده باشد ، سنخیت با قانون تکلیف و قانون ثواب و عقاب ندارد ، به علاوه از لازمه تکلیف مختار بودن مکلف است که هر کس با اراده و اختیار اطاعت کند ، استحقاق ثواب دارد ، و هر کس به اختیار مخالفت با اراده خداوند نماید مستحق کیفر و مجازات می باشد .

پاسخ : ۱- انسان بالوجدان در مقام تکلیف و عمل مختار است ، پس هنگامی که انسان بالبداهه مختار است چگونه می توان ادعای جبر نمود ، چرا که جبر بر خلاف وجدان و بداهت می باشد و برای اثبات آن قائلین به مسلک جبر نیاز به اقامه دلیل دارند و حال آنکه آنها هیچ گونه دلیلی برای اثبات مدعای خود بیان نکرده و ندارند .

۲- همان گونه که اصل وجود انسان ذاتی نیست و امری حادث است که از جانب خدا برای او افاضه وجود شده ، لازم وجود ، سعادت و شقاوت هم ذاتی نیست و بالعرض می باشد . انسان سعید با حسن اختیار در این دنیا به واسطه

انجام عمل صالـح کسب سـعادت می کند و آدم شـقی با سوء اختیار و عمل خلاف شـرع کسب شـقاوت می نماید ، در نتیجه امکان ندارد سعادت و شقاوت ، هدایت و ضلالت ذاتی باشد .

۳- بـدون تردیـد هـدایت الهی عمومی و فراگیر تمام اشـیاء است ، هم مؤمن ، هم کافر ، هم عادل ، هم فاسق ، هم جاهل ، هم عالم ، هم ابوجهل و ابولهب ، هم سـلمان و ابوذر ، هم شـیطان و نمرود ، هم آدم و ابراهیم را شامل می گردد . خداوند همه را هـدایت و امـداد می کنـد و فیض او از هیـچ کس ممنوع نمی باشـد : (كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَآءِ وَ هَؤُلَآءِ مِنْ عَطَآءِ رِبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا)(۱)

هـدایت الهی هـدایتی حکیمانه است ، و به مقتضای حکمت و مصالـح واقعی سـرنوشت جهان و انسان را رقم می زنـد . از نظر لوح واقع ، مؤمنـان و متقیـان ، سـلمان و ابوذر ، مالـک اشـتر و عمـار یاسـر ، شـهدای بـدر و احـد ، حنین و کربلاـ و... ظرفیت وجودی اشـان قـابلیت برخورداری از درجه نهـایی هـدایت را داشـته و در اثر ایمان خالص و انجام عمل صالـح به درجه کمال نهایی و قرب الی الله واصل شده اند .

اما شیطان و ابوجهل ، نمرود و فرعون ، یزیدیان و طاغوتیان به سوء

۱- سوره اسراء (آیه ۲۰)

اختیارشان قابلیت رسیدن به درجه نهایی هدایت الهی را نداشته اند و در اثرعناد و تکبر از اطاعت و هدایت الهی سر باز زده ، آن گاه دچار اضلال کیفری الهی شده اند و به دست خود توفیق رسیدن به سعادت را از دست داده و به اسفل السافلین شقاوت سقوط کرده اند .

به بیان فلسفی در برخورداری از هدایت خاصه الهی علاوه بر فاعلیت فاعل تام ، قابلیت قابل نیز شرط است . فیض خداوند متعال لاینقطع است به شرطی که مورد ، قابلیت رسیدن به آن را داشته باشد وگرنه مانند توپی در میان اقیانوس می ماند که به لحاظ بسته بودن از هر جهت ، قابلیت نفوذ آب در آن نمی باشد .

اگر مهتدی(اسم مفعول) همانند زمین سنگلاخ و شوره زار باشد ، هر چه روزها و ماهها باران رحمت بر آن ببارد ، سبزه و لاله از آن نمی روید ، زیرا چنین زمینی قابلیت زراعت را ندارد و این بدان جهت نیست که باران اثر رحمت و نعمت ندارد ، خیر ، خاصیت زمین شوره زار مانع از تأثیر

گـذاری باران است ، چرا که بارش همین باران در زمین حاصل خیز چنان تأثیر می گـذارد که آن زمین را تبدیل به لاله زار و گلستان می کند .

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در لاله زار لاله روید و در شوره زار خس

شیطان و انسان شقی قابلیت برخورداری از درجه هدایت ایصالی را ندارند ، خبث باطن و طغیان آنها مانع رسیدن به این درجه می شود ، قرآن هم که فرموده : (مَّنِ اهْتَدَی فَإِنَّمَا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا ...)(۱) معنایش همین است که رفتار و گفتار هر کس در هـدایت و ضـلالت او نقش دارد همان گونه که شیطان مانع رسیدن خود به درجه هـدایت ایصالی گردید و سقوط ابدی کرد ، (وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّواْ الْعَمَی عَلَی الْهُدَی ...)(۲)

عمل هر کس زمینه ساز سعادت و شقاوت عامل می باشد ، زیرا عمل از عامل و فعل از فاعل صادر می شود ، آن گاه هم عمل و هم اثر عمـل چه خوب باشـد و چه بـد مربوط به خود عامل و فعل آن فاعل است . قرآن کریم به صـراحت ارتباط عمل را به عامل و فعل را به فاعل چنین بیان کرده است : (إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا ...)(۳)، (فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَرَهُ * وَ مَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ)(۴)

۱- سوره اسراء (آیه ۱۵)

۲- سوره فصلت (آیه ۱۷)

۳- سوره اسراء (آیه ۷)

۴- سوره زلزال (آیه ۸ - ۷)

۴- خداوند متعال هر موجودی را به حد خودش کامل آفریده است : (الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَی فِی خَلْقِ الرَّحْمَانِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَی مِن فُطُورٍ)(۱) آن خدایی که جهان و هفت آسمان را آفرید هرگز در دستگاه آفرینش او نقصی نیست ، او هر موجودی را از میکروب و مورچه گرفته تا جن و مَلک ، انسان و عقل ، مُلک و ملکوت و هر آنچه را که قابلیت تکامل وجودی داشته ، برایشان افاضه وجود نموده است .روشنتر از همه خداوند در سوره ابراهیم می فرماید : (وَ آتَاکُمْ مِّن کُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ إنْ تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللهِ لَاتُحْصُوهَآ إنَّ الْإنْسَانَ لَظَلُومٌ کَفَّارٌ)(۲) آنچه از انواع نعمتهای الهی می خواستید برای شما داده شد که شما توان شمارش آن نعمتها را ندارید ، چه رسد به اینکه آنها را شکرگزاری نمایید .

زبان استعداد

هیچ بشری با شکل و قیافه خاص در ازل نبوده است تا از خداوند نیازمندی خود را سؤال کند ، بلکه خداوند به علم ازلی می دانست انسان

۱- سوره ملک (آیه ۳)

۲- سوره ابراهیم (آیه ۳۴)

این موجود امکانی بالـذات نیازمنـد می باشد و قابلیت دریافت فیض و تکامل را داراست ، لذا به مقتضای این اسـتعداد آنچه را که نیـاز فطری بشـر بوده ، نعمت وجود و هـدایت اعم از هـدایت تکوینی(عقل ، علم ، فطرت توحیـدی) و هـدایت تشـریعی(ارسال رسل و کتب آسمانی) را به انسان عطا نموده و نسبت به او اتمام حجت کرده است .

اما انسان بسـیار ستمکار و کفرانگر است که از نعمت عقل ، علم ، فطرت و هدایت استفاده نمی کند و یا بد استفاده می کند و در مواردی نیز با آنها مخالفت می ورزد و بر خلاف منطق عقل ، فطرت و شریعت الهی

رفتـار نمـوده و اسـتعداد خـدادادہ الهی خود را خفه می کنـد . چنین انسـانی در واقع به خود ظلم کرده و کفران نعمت الهی را نموده است که این کفرانگری در نتیجه موجب عـذاب و زوال نعمت از او می شود . (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِینَ * إِلَّا الَّذِینَ آمَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ)(۱) ، فقط ایمان به خدا و عمل صالح کارساز و وسیله نجات می باشد

(قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَائَکُمُ الْحَقُّ مِن رَّبِّکُمْ فَمَنِ اهْتَدَی فَإِنَّمَا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا وَ مَا أَنَاْ عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ)(۲) ای پیامبر !

۱- سوره تین (آیات ۶ - ۴)

۲- سوره یونس (آیه ۱۰۸)

به مردم بگو : از جانب خدا ، قرآن و رسول حق برای هدایت شما فرستاده شد ، پس هر کس که هدایت شد نفعش برای خود اوست و هر کس کفران ورزید و به راه باطل افتاد ، زیانش بر عهده خود او می باشد ، و من نگهبان شما نیستم .

پاسخ نهایی

به طور کلی در آیات متعددی نسبت ه-دایت و ضلالت به خداوند داده شده که آیات ذیل از آن جمع است : (... فَإِنَّ اللهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَ يَهْدِی مَن يَشَآءُ...)(۱) ، (... فَيُضِلُّ اللهُ مَن يَشَ-آءُ وَ يَهْدِی مَن يَشَآءُ ...)(۲)، (مَن يَهْدِ اللهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِی وَ مَن يُضْ-لِلْ فَأُوْلَ-ئِكَ هُمُ الْخَاسِ-رُونَ)(۳)، (... إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)(۴)، (إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ)(۵)، (خَتَمَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)(۶) ، مقتضای همه این آیات ، بیان هدایت پاداشی و اضلال کیفری می باشد .

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالْعَصْ-رِ * إِنَّ الْإِنْسَ-انَ لَفِی خُسْ-رٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَ-اتِ وَ تَوَاصَوْاْ بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْاْ بِالصَّبْرِ)(۷) ، انسانی که مسلح به هدایت الهی می باشد ، اگر در مسیر حق حرکت کند ، خداوند به او توفیق رسیدن به کمال نهایی و پاداش جنت و رضوان را می دهد ، و اگر همین انسان مسلح به هدایت

۱- سوره فاطر (آیه ۸)

۲- سوره ابراهیم (آیه ۴)

۳- سوره اعراف (آیه ۱۷۸)

۴- سوره مائده (آیه ۵۱

۵- سوره منافقون (آیه ۶)

۶- سوره بقره (آیه ۷)

۷- سوره عصر (آیات ۳ - ۱)

در برابر نعمت و هدایت الهی طغیان کند و با عناد و لجاجت بر خلاف صراط مستقیم خداوند طی مسیر نماید ، مبتلا به اضلال کیفری الهی می شود و از توفیق رسیدن به سعادت و کمال نهایی باز

می مانـد ، (...نَسُواْ اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ ...)(۱) خـدا را فراموش کردند ، و خداوند هم خودشان را به «خود فراموشـی» مبتلا کرد ، و آن هنگام که در آخرت گرفتار عـذاب شوند ، می گویند : اگر ما از نعمت هدایت تکوینی و هدایت تشـری-عی اسـتفاده می کردیم و از راهنمـایی شـرع و عقـل بهره می جسـتیم ، امروز در جهنم نمی بـودیم . (وَ قَـالُواْ لَـوْ كُنَّا نَسْـمَعُ أَوْ نَعْقِـلُ مَـا كُنَّا فِى أَصْحَابِ السَّعِيرِ)(۲)

پس خداونـد رحمـان و رحیم هیـچ انسانی را بـدون اتمام حجت اضـلال ابتـدایی نمی کنـد تا از آغاز خلقت ، انسان آمیخته با ضلالت و گمراهی باشد زیرا مقتضای رحمت و امتنان حضرت حق تعالی جل ذکره هدایت سراسر عالم

۱- سوره حشر (آیه ۱۹)

۲- سوره ملک (آیه ۱۰)

هستی و تمام ابناء بشر است که اگر کسی بر خلاف این هدایت حرکت کند آن گاه خود توفیق امداد الهی را از دست داده و در اثر معصیت اضلال کیفری می شود .

روزی رسول خدا(ص) خط مستقیمی کشید و فرمود : این راه مستقیم راه هدایت است ، آن گاه به سمت چپ و راست خطوطی کشید و فرمود : اینها راههای باطل و انحرافند که بر هر یک از آنها شیطانی است که دعوت به آن می کنند .(۱)

قرآن هم می فرماید : (وَ أَنَّ هَ-ذَاصِرَاطِی مُسْتَقِیمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَن سَبِیلِهِ...)(۲) صراط مستقیم همان راه خداشناسی می باشد از آن پیروی کنید و از راههای پراکنده انحرافی پرهیز نمایید . راه مس-تقیم یکی است و تعدد ندارد ، لذا به همین جهت که در اسلام همه چیز منتهی به توحید می شود ، دین اسلام را آیین توحید نامیده اند .

اما ضلالت و انحراف راههای متعدد دارد ، از راههای متفرق انحراف نروید که دچار تفرقه و گمراهی می شوید ، و به بیان قرآن در سوره انفطار

۱- شرح صحیفه سجادیه فیض الاسلام ، ص ۳۸ .

۲- سوره انعام (آیه ۱۵۳)

(أین تذهبون) ؟ غیر از صراط مستقیم توحید به کدام راه می روید ؟ چرا بیراهه می روید که سقوط کنید ؟

هر گز به کعبه نرسی ای اعرابی این ره که تو می روی به ترکستان است

ضلالت بنی امیه

بنی امیه خذ لهم الله از جهت اعتقادی جبری مسلک و از گروهی بودند که راههای ضلالت را می پیمودند . یزید یکی از منحرفین این خاندان در جلسه ای که اسرای کربلاـ به نزد او آورده شده بود ، برای توجیه حادثه کربلاـ این آیه از قرآن را قرائت کرد : (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِی الْمُلْكَ مَن تَشَآءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَآءُ وَ تُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشَآءُ ...)(۱) ، آن پلید می خواست با معنی کردن آیه به نفع خود ، پیشامد و قضایای عاشورا را به خدا نسبت دهد ، ولی حضرت زینب(س) که در مجلس حضور داشت با خروش حسینی اش بر سر یزید بانگ برآورد و در جواب آن ملعون فرمود : ای یزید ! این چنین نیست که تو می گویی ، خداوند کفار و معصیت کاران را مهلت می دهد که بر کفر و طغیانشان بیافزایند تا مستحق کیفر ابدی گردند (وَ لَا یَحْسَبَنَ الَّذِینَ كَفَرُواْ أَنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدَادُواْ إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِینٌ)(۲) آنانی که به آیات الهی کفر ورزیدند ، گمان

۱- سوره آل عمران (آیه ۲۶)

۲- سوره آل عمران (آیه ۱۷۸)

نکنند که مهلت زندگی چند صباح دنیا برای آنان خیر است ، همانا این مهلت برای آن است که بر طغیانشان بیافزایند تا دچار عذاب دائم شوند .

یابن طلقاء ! پدرانت در فتح مکه به دست جدم رسول الله(ص) اسیر شدند ، آنان بردگان اسلام و مسلمین بودند ، جدم رحمه للعالمین بود و منت نهاد که آنها را آزاد نمود : إذهبوا أنتم الطلقاء ، بروید شما ای بردگان آزاد شده . حال ای پسر برده آزاد شده اسلام آیا انصاف است که امروز به اهل بیت پیغمبر چنین گستاخی کنی ؟ امام معصوم و جگر گوشه رسول الله(ص) ، حسین و یارانش را شهید کردی و خاندانش را به اسارت آورده ای آن گاه برای توجیه چنین جنایتی که کَون و مکان را تکان داده آیه قرآن را به تحریف می خوانی ؟!

نفرین بر تو باد ای یزید ، تو مصداق آیه ای هستی که منکر دین خدا منکر امامت و رسالت اسلام شده ای و می گویی : لعبت هاشم بالملك ، فلا خبر جاء و لا وحی نزل .(۱) قرآن و آیات الهی را استنکار و استهزاء می کنی و می گویی

۱- الاحتجاج ، ج ۲ ، ص ۳۰۷ .

ریختن خون مسلمین ، کشتن حجت خدا و اسارت نوامیس رسول الله(ص) عزت خدایی است ، حال آنکه این ظلمی عظیم و افترایی بزرگ به خداوند است ! » فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى اللهِ وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَآءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ «(۱)

سپس عقیله بنی هاشم حضرت زینب(س) این آیه را تلاوت نمود : (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَائُواْ السُّوأَى أَن كَذَّبُواْ بِآيَاتِ اللهِ وَ كَانُواْ بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ)(۲) سرانجام جنایت پیشگان به جایی می رسد که دین خدا را مسخره و آیات الهی را تکذیب می کنند .

آری ، کسانی حقایق و معارف قرآن را می دانند که مطهرون الهی اند مطهرون کیانند ؟ قرآن کریم در آیه تطهیر مظهر تطهیر را پیامبر گرامی اسلام(ص) و اهل بیت معصوم آن حضرت معرفی کرده است :

امام علی بن ابی طالب ، فاطمه زهرا(س) ، امام حسن مجتبی ، امام حسین سید الشهداء ، امام سجاد زین العابدین ، امام محمد باقر ، امام جعفر صادق ، امام موسی کاظم ، امام علی بن موسی الرضا ، امام محمد تقی ، امام علی النقی ، امام حسن عسکری(علیهم السلام) و قائم آل محمد حضرت مهدی

۱- سوره زمر (آیه ۳۲)

۲- سوره روم (آیه ۱۰)

موعود(عج) مصادیق آیه تطهیر می باشند . اینان آن کسانیند که قرآن درب خانه آنها نازل شده و در بیت رسالت و امامت تربیت یافته و از سیراب شدگان مکتب وحی اند ، اینان همان مفسران واقعی قرآن می باشند .

و شگفتا از گردش سخت عبرت انگیز و بهت آور زمانه که روزگاری در این دنیا بیاید و مجسمه فساد و شقاوتی چون یزید ادعای فهم قرآن کند

کسی که به طور آشکار علیه قرآن و اصحاب وح-ی و عصمت جنگیده ،شراب می خورد ، قمار باز ، سگ باز و میمون باز است ، رسالت و امامت را نفی می کند ، مردم مدینه را قتل عام نموده و نوامیس اسلام را به اسارت می برد ، قبله و کعبه را خراب می کند ، آن گاه برای توجیه جنایات خود آیه عزت می خواند و می گوید اینها عزت خدایی است ، عجبا که در اثر چنین مظالم و افتراء به خدا ، کون و مکان از هم نمی پاشد و صاعقه و بلای آسمانی نازل نمی شود ! » و کان یزید صاحب طرب و جوارح و کلاب و قرود و فهود و مدامنه علی الشراب (مدمن الخمر) ... و لِیزید و غیره اخبار عجیبه و مثالب کثیره: من شرب الخمر ، و قتل ابن بنت رسول(ص) ، و لعن الوصی ، و هدم البیت(کعبه) و احراقه(بیت) و سفک الدماء ، و الفسق والفجور و ... «(1)

ص: ۸۴

1- مروج الذهب ج ۳، ص ۶۷ و ۷۲

زمانی که یزید در سال ۶۴ هجری در سن ۳۳ سالگی به درک واصل شد ، شاعر درباره او گفت : مجسمه شر دفن شد .

یا ایها القبر بحوارینا ضممت شر الناس اجمعینا(۱)

به هر صورت طاغوت و طاغوتیان که قلب آنان از شقاوت مانند سنگ شده است هرگز حرفی از قرآن را نخواهند دانست و نسیمی از

معارف آن درک نخواهند کرد ، زیرا : (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)(۲)

عزت خدایی

قرآن کری-م عزت را معنا می کند که چیست و مال کیست : (... إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ...)(۳) تمام عزت از آن خداست ، و در آیه دیگر می فرماید :

(... وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ)(۴) ، آیه اثباتاً و نفیاً معنای عزت را بیان کرده ، از جهت اثبات می گوید : عزت بالذات از آن خدا می باشد و عزت رسول و مؤمنین عزتی است که خداوند عزیز بالعرض به آنها عنایت نموده است .

ص: ۸۵

۱- مروج الذهب ج ۳، ص ۵۳)

۲- . سوره واقعه (آیه ۷۹)

۳- . سوره یونس (آیه ۶۵

۴- سوره منافقون (آیه ۸

در جهت نفی هم آیه می فرماید : منافقین و کسانی که همانند یزید و یزیدیانند و به ظاهر تظاهر به اسلام می کنن-د ولی در حقیقت منکر اس-لام می باشند ، بهره ای از عزت الهی ندارند و هرگز آنان نمی دانند آن عزتی را که عزیز بالذات به رسولش و به مؤمنین داده است ، چیست .

حقا که قرآن معجزه است ، قبل از هزار و چهارصد سال و اندی خبر داده که عزت از آن رسولان و مؤمنان است ، و ذلت و نفرین از آن منافقان و کافران می باشد . امروز ما و کسانی که قبل از ما بوده اند و چه آن کسانی که بعد از ما به دنیا می آیند ، می بینند که طاغوت و طاغوتی-ان همگی در باتلاق ذلت دفن شده ، نام و اثری از آنها باقی نیست و نه تنها نام و اثرشان نیست بلکه عموم بشریت چه مسلمان و چه غیر مسلمان آنان را دائم لعن و نفرین می کنند .

اما عزت رسالت و امامت تا قیامت باقی است . این عزت حسینی است

که امروز در میان جوامع بشری با قامت برافراشته شعله می کشد ، و همه چه مسلمان و چه غیرمسلمان معترفند که حسین آموزگار انسانیت است ، حسین

ص: ۸۶

امام و رهبر حریت و آزادی است . درسی که حس-ین به انسانها آموخت ، درس دفاع از کیان توحید و دفاع از عزت و شرف اسلام و مسلمین است . زمانی که بنی امی-ه تصمیم گرفته بود اسلام را از بین ببرد ، امام حسین(ع) با سیاست و علم امامتی که داشت ، می دانست در آن شرایط حساس نجات و یاری دین جز از طریق شهادت و دادن خون از هیچ راه دیگری ممکن نیست ، لذا علی-ه طاغوت و مجسمه منکر(یزید پلید) قیام کرد و اسلام را با تقدیم خون خود و یارانش نجات داد و...

هر کس بخواهد از اسارت و ذلت نجات پیدا کند ، و شرف و عزت به دست آورد ، باید راه امام حسین(ع) را برود ، علیه طاغوتیان و ظالمان به مبارزه برخی-زد و تا پای جان از حریم دین و دیانت دفاع نمای-د ، از حسین درس شهامت و فداکاری در راه خدا بیاموزد و ندای دین را لبیک بگوید :

» إنْ كَانَ دِينُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمْ اِلَّا بِقَتْلِى ، فَيَا سُيُوفُ خُذِينى « .

وَ إنْ تَكُنِ الْاَبْدَانُ لِلْمُوتِ اَنْشَئَتْ فَقَ-تْلُ إمْرَءٍ بِالسَّيْفِ فِى اللهِ أفْضَلْ (۱)

» إنِّى لَا أرَى الْمَوْتَ إلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِين إلَّا بَرَمَا «(۲)

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

ص: ۸۷

۱- اللهوف ، ص ۳۷۴ .

۲- بحارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۱۹۲ . اللهوف ، ص ۷۹ .

این چه شمع است که جانها همه پروانه اوست

» قَالَ رَسُولُ اللهِ (ص): إنَّ الْحُسَيْنِ مِصْبَاحُ الْهَدَیْ وَ سَفِی-نَهً النَّجاهِ «(۱) ، حسین چراغ راه هدایت و کشتی نجات بشر است ، از این چراغ و ساحل نجات باید استفاده کرد و به راه آن باید قدم گذاشت .

السَّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلَی علی عَلی بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی أوْلَادِالْحُسَیْنِ وَ عَلَی أصْحَابِ الْحُسَیْنِ ، وَ عَلَی أخِ الْحُسَیْنِ أبَاالْفَضْلِ الْعَبَّاسِ (۲)

احسن الخالقین

(... قُلْ إنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِ-يمٌ * يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَآءُ وَاللهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِيم)(۳)، (إلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّکَ إنَّ فَضْلَهُ کَانَ عَلَیْکَ کَبِیرًا)(۴) خداوند متعال احسن الخالقین است ، همه موجودات را طبق نظام احسن آفریده و از میان موجودات به انسان کرامت خاص بخشیده و او را متوّج به تاج « لقد کرّمنا بنی آدم » نموده است : (وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا)(۵) ، هنگامی که مرحله تکامل خلقت انسان به سرحد دمیدن روح رسید و روح انسانی در او دمیده شد ، خداوند متعال فرمود : (...فَتَبَارَکَ اللهُ أحْسَنُ الْخَالِقِینَ)(۶) انسان احسن المخلوقین

ص: ۸۸

۱- عیون اخبار الرضا ، ج۱ ، ص ۶۰

۲- مصباح الکفعمی ، ص ۴۸۴ ، فصل فی الزیارات عن امام الباقر(ع):

۳- سوره آل عمران (آیه ۷۴ - ۷۳)

۴- سوره اسراء (آیه ۸۷)

۵- سوره اسراء (آیه ۷۰)

۶- سوره مؤمنون (آیه ۱۴)

می باشد که خداوند در مورد خلقت او به خود خطاب احسن الخالقین نموده است .

لیکن اسفا که انسانها حق نشناسند و کرامت احسن الخالقین را پاس نمی دارند ، او اسلام ، قرآن و عترت ، عقل و فطرت ، بیان و قدرت ، علم و قلم را به ما داد ولی ما چه کردیم ؟ همه را ضایع نمودیم ، علم ، عقل ، قدرت ، بیان و قلم را در شبکه های فساد و تباهی زندانی کردیم و از معنویت و اخلاق فاصله گرفتیم ، عالم و آدم را سوزاندیم ، قرآن را مهجور نمودیم درب خانه علم و اهل بیت عصمت را بستیم و بشر را از معارف آنها محروم ساختیم ، ما همه ظالمیم ، هم ظلم به ائمه(علیهم السلام) و هم ظلم به بشریت عالم نموده ایم ، و این سنت الهی است که ظالم را هدایت نکند : (... وَاللهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ)(۱)

ظالم مجسمه شقاوت است و قابل هدایت نیست ، (... بَلِ الظَّالِمُونَ فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ)(۲) ستمکاران دچار گمراهی آشکارند ، و

۱- سوره جمعه (آیه ۵)

۲- سوره لقمان (آیه ۱۱)

همانا اضـلال کیفری الهی دامنگیر آنان خواهد شد . (وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَی یَدِیْهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا * یَا وَیْلَتَی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیلاً * لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْجَآءَ بُنِی وَکَانَ شَیْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا * وَ قَالَ الرَّسُولُ یَارَبِّ إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُواْ هَذَا الْقُرءَ انَ مَهْجُورًا)(۱)

در روایات آمده : رسول الله(ص) روز قیامت در پیشگاه عدل الهی از این امت درباره قرآن و عترت س-ؤال می کند ک-ه با این دو امانت و حجت الهی چه کردید ؟ » مُحَمَّدُ بنُ یَحْیَی ... قَالَ أبُوجَعْفَرَ(ع): قَالَ رَسُولُ اللهِ(ص)

أنَا أوَّلُ وَافِدٍ عَلَی الْعَزِیزِ الْجَبَّارِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ و کِتَابُهُ وَ أهْلَ بَیْتِی ثُمَّ أمَّتِی ، ثُمَّ أسْألُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِکِتَابِ اللهِ وَ بِأهْلِ بَیْتِی «(۲)

به هر حال جهان و انسان بر اساس نظام احسن آفریده شده و احسن تر از آن ممکن نبوده که خداوند بیافریند ، زیرا اگر ممکن باشـد و آفریـده نشود ، این امر یا در اثر جهل فاعل است که آن احسن تر را نمی دانسته و نیافریده ، و یا در اثر عجز فاعل می باشد که قدرت آفریدن آن را نداشته ، و یا در اثر بخل اوست که فیض احسن را از مستفیض و محتاج امساک می کند (تعالی الله عما یقوله الظالمون) ، تمام این عوامل سه گانه

ص: ۹۰

۱- سوره فرقان (آیات ۳۰ - ۲۷)

۲- اصول کافی ، ج۲ ، ص ۶۰۰ . وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۱۷۰ .

درباره خداوند سبحان راه ندارد و ممکن نیست .

خداونـد احسن الخـالقین است ، عالم را طبق نظام احسن آفریـده و هر موجود را به انـدازه ظرفیت و اسـتعدادش مسـلح به ابزار هدایت نموده است . به انسان نیز عنایت خاص نموده و او را هدایت تکوینی و هدایت تشـریعی کرده است ، (یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاکُم مِّن ذَکَرٍ وَ أُنْثَی وَ جَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَ قَبَآئِلَ لِتَعَارَفُواْ إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاکُمْ ...)(1)

حسبی الله نعم المولی و نعم النصـیر و ما توفیق الا بالله العلیّ العظیم ، علیه توکلت و الیه انیب و به نسـتعین . محمـد باقر موحدی نجفی

ص: ۹۱

۱- سوره حجرات (آیه ۱۳)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم

(إِنَّهُ لَقُرآنٌ کَرِیمٌ * فِی کِتَابٍ مَّکْنُونٍ * لَّا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)(۱)

تعقل فلسفی

از نظر واقعیت شناسی فلسفی ، وجود به دو قسم تقسیم می شود :

الف - وجود رابط (وجود فی غیره ، لغیره ، بغیره ، «معنای حرفی»)

ب - وجود محمولی و نفسی .

وجود محمولی نیز خود به سه قسم تقسیم شده است : ۱- وجود فی نفسه ، لغیره ، بغیره(وجود عرض) ۲- وجود فی نفسه ، لنفسه ، بغیره(وجود جوهر) ۳- وجود فی نفسه ، لنفسه ، بنفسه(واجب الوجود بالذات ، و وجود حق تعالی جل ذکره) .

البته وجود حقیقت بسیط نوری تشکیکی است و تفاوت آن به قوت

۱- سوره واقعه (آیات ۷۹ - ۷۷)

و ضـعف می باشد و در هر مرتبه ای قوت عین قوی و ضعف عین ضعیف است ، نه اینکه مرتبه شدید مرکب از شدید و شدت باشد و مرتبه ضعیف از ضعف و ضعیف شکل گرفته باشد ، ما فیه التفاوت(وجود) و ما به التفاوت (وجود) واحد است .

نکته دیگر اینکه وجود نه جوهر است و نه عرض ، زیرا جوهر و عرض دو ماهیت انتزاعی از مراتب وجود می باشـند که ماهیت حـد عقلی وجود است نه حـد خـارجی وجود ، و به لحـاظی که مرتبه وجود ممکن بـا مـاهیت ترکیب اتحـادی دارد ، بـالعرض حکم احدهما به دیگری نسبت داده شده و گفته می شود : وجود یا جوهر است یا عرض ، نسبت جوهریت و عرضیت به وجود به غیرما هو له ، و اسـناد آن دو به ماهیت به ما هو له است چون ماهیت یا جوهر است یا عرض . بنابراین تقسـیم وجود به جوهر و عرض به اعتبار ماهیت که جزء عقلی و تحلیلی وجود است ، می باشـد نه به حسب مراتب نفس وجود . الوجود ظاهر بـذاته و مظهر لغیره ، وجود مُظهر و محقق ماهیت می باشد و هستی همه ماهیات در اثر پرتو نور وجود است .

مفهومه(وجود) من أوضح الأشیاء و کنهه فی غایه الخفا

وجـود فی نفسه ، لغیره ، بغیره ، عبـارت از وجود اعراض می باشـد که فی نفسه قابـل لحـاظ است ولی در خـارج بـدون وجود موضوع تحقق پیدا نمی کند

ص: ۹۴

، مثلاً «البیاض موجود» لحاظ نفسی و استقلالی دارد ، اما بیاض و سفیدی در کاغذ یا سفیدی روی دیوار عرضی است که بر جِرم کاغذ و محل دیوار عارض شده و به این لحاظ وجودش لغیره می باشد ، اما در تعقل ماهیت ذهنی می توان عرض را بالاستقلال فی نفسه ، منهای از وجود موضوع بدون انضمام به شیء آخر لحاظ و تصور نمود : البیاض موجود .

وجود عرض در خارج وابسته به محل است و به لحاظ وجود غیر و موضوع تحقق پیدا می کند ، عرض در خارج وجود استقلالی منهای از موضوع ندارد ، بلکه وجودش در خارج فی نفسه عین وجودش لغیره می باشد .

همچنین وجود عرض نیازمند علت است ، زیرا وجود بنفسه ندارد تا در خارج موجود باشد و نیاز به ایجاد کننده نداشته باشد ، موجود شدن عرض نیاز به علت دارد که او را بیافریند ، لذا وجودش بغیره و به واسطه علتی است که آن را تحقق می بخشد .

البته گاهی از وجود عرض در مقابل وجود رابط (وجود حرفی و...) تعبیر به و جود رابطی نیز می شود

قسم دوم از وجود محمولی : فی نفسه ، لنفسه ، و بغیره است که

عبارت از وجود جوهر می باشد ، مانند : العقل موجود ، النفس موجود ، الانسان موجود ، الروح موجود ، الحجر والشجر موجود و... بدون تردید عقل ، روح و انسان جواهر در اصطلاح فلسفی اند ، نه جواهر در اصطلاح زرگری (طلا و نقره) .

جوهر وجود نفسی دارد ، یعنی به تنهایی و مس-تقل بدون ضمیمه به مفهوم دیگری قابل لحاظ و تصوراست ، نظیر وجود رابط نیست که بدون مرتبطین و مربوط الیه قابل تعقل نمی باشد . البته منظور از ربط ، واقع وجود ربط و وجود نسبت است نه مفهوم نسبت وگرنه مفهوم نسبت در ذهن قابل لحاظ استقلالی می باشد .

جوهر وجود لنفسه هم دارد ، یعنی وجودش برای خودش در خودش هست و بدون انضمام به شیء دیگری وجود پیدا می کند ، مانند وجود اعراض نیست که لا لنفسه و لغیره باشد و بدون موضوع تحقق پیدا نکند .

اما وجود جوهر از جهت نیاز به علت همانند وجود اعراض بغیره می باشد . تمام جواهرات عالم امکان اعم از مجردات و مادّیات نیاز به علت دارند و به واسطه بغیره و علت آفریده شده و می شوند .

ص: ۹۶

هیچ ممکن الوجودی امکان ندارد بنفسه و بدون خالق وجود پیدا کند ، همه ممکنات عالم به واسطه آفریننده ایجاد شده و منوّر به نور وجود شده اند : (أَللّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...)(۱)، (... أفِی اللهِ شَکٌّ فَاطِرِالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...)(۲)، (وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...)(۳) ، خداوند نور آسمانها و زمین است ، او هیولای عدم را شکافته ، جهان و انسان را آفریده و همه را منوّر به نور وجود نموده است ، لا مؤثر فی الوجود الا الله .

سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد والله اعلم

قسم سوم و مرتبه اعلای وجود ، وجود فی نفسه ، لنفسه ، بنفسه است . این وجود ، وجود واجب الوجود بالذات (حق تعالی) است که وجودش بالذات از خود اوست ، وجود او فی نفسه ، لنفسه ، بنفسه می باشد ، چنین وجودی ضرورت ازلی دارد و بالضروره نیازمند به علت نیست ، این وجود کل الوجود است که از همه چیز بی نیاز ، مالک حقیقی و آفریننده تمام موجودات امکانی می باشد .

همه ممکنات در ایجاد و پیدایش ، بقا و اثر ، فنا و نیستی نیازمند

۱- سوره نور (آیه ۳۵)

۲- سوره ابراهیم (آیه ۱۰)

۳- سوره نور (آیه ۴۲)

خداوند سبحان می باشند ، چرا که او علت حقیقی و علت العلل همه موجودات است : (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَآءُ إِلَى اللهِ وَاللهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ)(۱)، (هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْأَخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ)(۲) .

وجود را بط

وجود رابط عبارت از وجود نسبت و معنای حرف-ی است که مورد بحث می باشد : آیا وجود رابط تنها مفهوم اعتباری ذهنی است و مصداق خارجی ندارد ؟ یا نه ، دارای مصداق خارجی می باشد ؟ به طور مثال در قضیه زید قائم ، سه چیز ملحوظ است : ۱- موضوع(زید) ۲- محمول(قیام)

۳- رابط(میان زید و قیام) . رابط موضوع و محمول را به هم ربط می دهد و بین آن دو ایجاد نسبیت می نماید : زید (موضوع) ، ایستاده (محمول) ، است (رابط و نسبت) . در این مثال بدون وجود رابط ، نسبت قیام به زید قابل حمل و انتساب نمی باشد و در صورت حمل ، حمل مباین بر مباین است که این نیز ممکن نیست .

بنابراین می توان گفت : وجود رابط مصداق خارجی و حقیقت نفس الامری دارد

۱- سوره فاطر (آیه ۱۵)

۲- سوره حدید (آیه ۳)

هر چنـد که در مرتبه ضـعیف از وجود باشـد ، زیرا رابط دارای اثر و برقرار کننده ارتباط واقعی بین موضوع و محم–ول است . ربط و نسـبت هم در اثر هیئت ترکیبی قضـیه ایجاد شده ، و در هر قضـیه ای که باشد امری واقعی است و مفهوم انشایی محض نمی باشـد، نهایت رابط و نسـبت ، وج–ود خارجی اسـتقلالی منهای از طرفین نـدارد و وجود آن در خارج قائم به نفس وجود طرفین(موضوع و محمول) می باشد .

اگر بگوییم وجود رابط در خارج اسـتقلال دارد ، خ–ود این وجود استقلالی نیاز به رابط دیگر دارد که او را به یکی از اطراف قضـیه ارتباط دهد ، و همین گونه خود این رابط دوم اگر وجود اسـتقلالی داشته باشد نیاز به رابطی دارد که او را به موضوع و محمول در کلام ربط بدهـد ، اگر رابط این همان رابط در قضـیه اول باشد و به عبارتی رابط اول رابط دومی و رابط دوم رابط اولی باشـد ، این دور است و محـال . اگر رابـط دوم ، رابط سوم ، رابط چهارم و... غیر از رابط اول بوده و هر کـدام نیز وجود استقلالی داش–ته باشند ، نی–از به رابطهای دیگر دارند که

این تسلسل است و غیر ممکن ، به علاوه انقلاب ربط به غیر ربط خلف است و محال : «الشیء لا ینقلب عما هو علیه» .

پس وجود رابط وجود خارجی اندکاکی و تعلقی است که اگر یکی از طرفین یا هر دو طرف قضیه(زید قائم) نباشد اثری از وجود رابط هم نیست ، چون وجود رابط متقوم به طرفین می باشد و مانند وجود رابطی و نعتی(وجود عرض) که منهای از موضوع فی نفسه قابل لحاظ باشد ، نیست .

به هر حال در اصل وجود رابط و نسبت که مرتبه ای از مراتب وجود است بحث نمی باشد ، بحث در این است که آیا وجود رابط عین همان نسبت در قضایا می باشد ؟ و یا اینکه وجود رابط غیر از نسبت حکمیه و تصدیقیه در قضایا است ؟

نظریه اسفار

صدرالمتألهین می گوید : وجود رابط غیر از نسبت است ، زیرا نسبت حکمیه ایجاباً یا سلباً در جمیع قضایا وجود دارد و هر قضیه ای مرکب از موضوع ، محمول و نسبت است ، گرچه بعضی می گویند قضیه ثنائیه که مفاد هل بسیط و کان تام باشد(ثبوت شیء«وجود

شیء» : زید موجود ، نه ثبوت شیءٌ لِشیءٍ : زید کاتب) هم صحیح است .

کذا الثنائی والثلاثی مطلبا هل بسیط و هل قد رکبا...

وجود رابط در خصوص قضایای موجبه هلیات مرکب می باشد ، اما در قضیه موجبه هل بسیط(زید موجود) و در قضایای سالبه رابط وجود ندارد ، چون در قضایای سالبه سلب ربط است نه ربط سلب ، یعنی : زید لیس بکاتب همان نسبت ایجابیه کتابت به زید را که قبل از سلب بوده ، از آن سلب می کند . سلب وارد می شود بر همان رابطی که در قضیه مرکب موجبه بوده ، لذا سلب الربط است .

اما این-که سلب عارض شود بر موضوع و محمول ، و موضوع و محمول ربط سلبی پیدا کنند و بگوییم هیئت مرکب قضیه سالبه(زید لیس بکاتب) ربط السلب دارد که همان سلب(عدم) رابط قضیه می باشد ، و این ربط غیر از ربط در قضیه موجبه است ، چنین نیست . در قضایای سالبه سلب ربط است نه ربط سلب ، برای اینکه عدم چیزی نیست تا رابط قرار بگیرد ، پس در قضایای سالبه رابط وجود ندارد ، اما نسبت سلبیه هست که و این فرق بین وجود رابط

با وجود نسبت دلیل بر مغایرت آن دو می باشد .(۱)

لیکن می توان گفت قضیه چه سالبه و چه موج-به امکان ندارد بدون نسبت سلب باشد وگرنه قابل تصدیق نیست و بدون تردید قضیه مرکب از موضوع ، محمول و نسبت می باشد که نسبت همان وجود رابط است ، حتی در قضایای به حمل اولی(الانسان ، انسان) که ثبوت شیء لنفسه می باشد ، نسبت اعتباری ذهنی و تعقلی وجود دارد ، هر چند که نسبت خارجیه بین شیء و نفسش تصور ندارد . در قضیه سالبه هم عقل رابطه عدمی را بین موضوع و محمول اعتبار می کند و میان این دو ارتباطی نمی بیند ، همان گونه که در خارج عدم العلت ، علت برای عدم المعلول اعتبار می شود .

به علاوه وجداناً نسبت امر چهارمی در قضیه نیست که آن وجود رابط غیر از نسبت باشد . بله ، اینکه قضیه دارای موضوع ، محمول ، نسبت حکمیه ، تصدیق و حکم می باشد ، امر دیگری است که مورد بحث نمی باشد ولی در عین حال صدرالمتألهین می گوید : اضافه ، نسبت و عدم مضاف حظّ از وجود دارند .

ص: ۱۰۲

۱- اسفار ، ج ۱ ، ص ۷۹ .

ممکن است گفته شود وجود وجود رابط واقعیت خارجی ندارد و امری اعتباری است ، چون معنای وجود رابط همان نسبت در قضایاست که معنای حرفی دارد و حرف دارای معنا نیست ، مجرد اعتبار علامیت است که ذهن آن را علامت برای مدخولش اعتبار می کند ، مثلا در قضیه زی-د فی الدارٌ ، کلمه«فی» معنا ندارد ، فقط علامت ظرفیت برای«دار» اعتبار شده و نشان می دهد که مدخول«فی» یعنی«دار» ظرف مکانی است و واقعیت دیگری غیر از مظروف(زید) و ظرف(دار) وجود ندارد که معنا و مصداق کلمه«فی» باشد ، یا در زید عَلَی السطح ، کلمه«علی» غیر از علامت فوقیت واقعیت دیگری ندارد ، همچنان که در مورد اعراب الفاظ و کلمات ، رفع علامت فاعل ، نصب علامت مفعول ، جر علامت مضافٌ الیه می باشد ، و این اعرابها جز علایم اعتباری برای مدخول خود معنای دیگری ندارند .

پاسخ ، اولاـ : این گونه ادعا نشده که وجود رابط عین معنای حرفی است ، تشبیه از جهت ربط است ، یعنی همان گونه که معنای حرفی مجرد ربط است و ب-دون طرفین قابل لحاظ نیست و استقلال مفهومی ن-دارد ، وجود رابط نیز مستقل نمی باشد و بدون طرف و

طرفین قابل لحاظ نیست ، و در مواردی که وجود رابط قائم به یک طرف می باشد ، مانند ممکنات عالم که قوامشان به واجب تعالی است و طرف دیگری برای اضافه اشراقیه و... وجود ندارد ، به دلیل آن است که در نسبت ممکنات به باری تعالی جز صرف الربط نسبت دیگری ممکن نیست لحاظ شود ، زیرا معلول عین ربط به علت است ، نه شیء لها النسبه الی العله .

ثانیاً : این ق-ول(از رضی) نادر است که حروف م-عنا نداشته و تنها علامت باشند . بدون تردید حروف مانند اسماء و افعال معنا دارند ، نهایت معنای حرف با اسم اختلاف جوهری و ذاتی دارد . معنای حرف ربطی و جزئی است ولی معنای اسم کلی می باشد ، چنان که مشهور می گوید ، و یا حرف و اسم با هم اختلاف جوهری ندارند ، هم معنای حرف و هم معنای اسم کلی است و تنها تفاوتشان در کیفیت لحاظ می باشد ، چنان که نظر صاحب کفایه الاصول همین است ، و یا اینکه مفهوم حرف معنای ربطی انتزاعی از طرفین می باشد ، پس ثبوت معنا برای حروف امری مسلّم است .

ثالثاً : این قیاس در لغت است که معنای وجود راب-ط به معنای حرفی قیاس شود و از راه قیاس لغوی وجود رابط

ص: ۱۰۴

اثبات یا نفی گردد ، قیاس در لغت به اتفاق صاحبنظران علمی باطل است و آنچه که مورد تأمل می باشد قیاس در احکام است که عامه(اهل سنت) این قیاس را قبول دارد ، اما خاصّه(امامیه) قیاس در احکام را به ضرورت نص و اجماع باطل می داند ، به فرموده امام صادق(ع) : « إنَّ السُّنَّهَ إذَا قِیسَتْ مُحِقَ الدِّینُ»(1) همانا اگر در احکام و سنن الهی به قیاس عمل شود ، دین تحریف گردیده و از بین می رود .

رابعاً : اینکه بحث ادبی و لغوی می شود که معنای لفظ چیست... ، چه ربطی به این مسئله فلسفی دارد که وجود رابط از سنخ وجود محمولی است یا از سنخ وجود محمولی نیست ؟ ملا صدرا می گوید : وجود رابط اختلاف نوعی با وجود محمولی دارد و تنها از جهت لفظی با هم اشتراک دارند ، آیا واقعیت فلسفی را از طریق معنای لغوی لفظ می توان اثبات یا نفی کرد ؟ کلا و حاشا .

پس این شبهه که وجود رابط واقعیت خارجی ندارد و امری اعتباری است بالوجدان باطل می باشد ، زیرا وجود رابط یک واقعیت خارجی تعلقی و متقوم به طرف و طرفین است که دارای تصدیق و اثر می باشد ، به علاوه اگر وجود رابط

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۵۷ ، باب البدع والرأی والمقاییس .

و نسـبت در قضایا نباشد ، چه چیزی را باید تصدیق کرد ؟ آیا حکم نمودن بدون نسـبت حکمیه و یا نسبت عدمیه ممکن است ؟ هرگز .

نکته مهم دیگر اینکه ظرف وجود رابط مسانخ و متناسب با ظرف وجود طرفین قضـیه است ، یعنی اگر قضـیه خارجیه بود(زید قائم) وجودنسبت هم خارجی می باشد ، و اگر قضیه ذهنیه بود(الانسان نوع) وجود رابط هم در ذهن است .

اثر نیز آن نسـبتی است که در قضـیه (زید کاتب) می باشد . اثر در موضوع تنها(زید) ، در محمول تنها(کاتب) و در قضـیه متباینین که جهت اتحاد با یکـدیگر ندارنـدماننـد(زیـد حجر) وجود نـدارد . در این موارد وجود رابط عین موضوع(زید) یا جزء موضوع ، عین محمول(کاتب) یا جزء محمول نمی باشد ، بلکه اصلا وجود رابط در قضیه معدوم باشد ، هم نیست وجود رابط در قضیه هست ، و متعین می باشد که وجود رابط و نسبت غیر از موضوع و محمول است .

ص: ۱۰۶

نتیجه : از دید تعقل فلسفی ، وجود از حیث مراتب تشکیک به اقسام زیر تقسیم شد :

۱- وجود رابط .

۲- وجود محمولی و نفسی که خود بر سه قسم می باشد : الف - وجود فی نفسه ، لنفسه ، بنفسه(واجب الوجود) . ب - وجود فی نفسه ، لنفسه ، بغیره(جوهر) . ج - وجود فی نفسه ، لغیره ، بغیره(عرض) .

البته اینکه وجودات امکانی تقسیم می شود به«فی نفسه ، لنفسه ، بغیره» به«فی نفسه ، لغیره بغیره» و به«وجود رابط» ، نسبت به وجود ممکنات است چون وجود جوه-ر نسبت به وجود عرض اس-تقلال نفسی دارد(جوهر و عرض از حیث مفاهیم دو مفهوم انتزاعی می باشند) و لحاظ سلسله ممکنات به هر نحو ممکن ، چه فی نفسه و چه لغیره ، نسبت به وجود باری تعالی همه وجود رابط است و نفسیت ندارد و فرض نفسیت هم خلف است و محال .

اضافه اشراقیه

تمام ممکنات چه وجود مجرد (عقل و نفس و...) ، چه وجود مادّی (جماد و نبات) ، چه جوهر و عرض ، هیچ گونه استقلالی از خود ندارند ، همه دارای وجود رابط بوده ، مصنوع ، مخلوق و

معلول حق تعالی می باشند . وجود معلول عین ربط به علت می باشد ، و ربط بالذات و محتاج بالذات بدون محتاج الیه و بدون مربوط الیه بالذات امکان ندارد تحقق پیدا کند .

احتیاج و نیاز ممکن به علت ذاتی می باشد ، نه اینکه ممکن ذاتٌ له الفقر است تا فقر صفت برای موصوف(ذات ممکن) باشد . همه عین ربطند به فاعل کامل مطلق و الا اگر احتیاج به علت(عین ذات) ممکن نباشد معنایش این است که ذات ممکن نیاز به علت ندارد ، چون در ذات خود نیازمند به فاعل نمی باشد و نیازمندی عین ذات او نیست و این خلف است و محال ، به علاوه موجب انقلاب ممکن به واجب الوجود است ، زیرا واجب الوجود بالذات نیاز به علت ندارد ، این ممکن الوجود است که به مفیض بالذات نیاز دارد تا به او افاضه فیض وجود نموده و او را منور به نور وجود کند : (أَللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرضِ ...)(۱) ،(هُوَ اللهُ الْخَالِقُ الْبَارِءُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَآءُ الْحُسْنَی یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ)(۲)

در روایات بیان شده که در قرآن آیه ای است بهتر از هزار آیه و آن آیه

۱- سوره نور (آیه ۳۵)

۲- سوره حشر (آیه ۲۴)

همین آیه آخر سوره حشر می باش–د که بیانگ–ر خلقت نظام آفرینش می باشد .

« عن النبی (ص) قَالَ : مَنْ قَرَأَ سُورَهَ الْحَشْرِ لَمْ يَبْقَ جَنهُ وَ لَا نَارٌ وَ لَا عَرْشٌ وَ لَا كُرْسِيٌ وَلَا حُجُبُ وَ لَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْاَرْضُونَ السَّبْعُ وَالْهَوَاءُ وَ الرِّيحُ وَالطَّيْرُ وَالشَّجَرُ وَالْجِبَالُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالْمَلَائِكَهُ إلّا صَلَّوْا عَلَيْهِ وَ اسْتَغْفَروا لَهُ وَ إنْ مَاتَ فِى يَوْمِهِ أوْ لَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيدًا »(۱)

به بیان این روایت نبوی هر کس سوره حشر را بخواند تمام موجودات جهان امکان از ملک و ملکوت برای او طلب رحمت و مغفرت می کنند و اگر در همان شب و روز بمیرد شهید از دنیا رفته است .

بنابراین به ضرورت قانون عقلی و فلسفی این جهان فیض و اضافه اشراقیه خداوند سبحان است و هیچ فیضی بدون مفیض و هیچ ربطی بدون مربوط الی–ه قابل لحاظ و تحقق نمی باشد .

اضافه مقولیه و اضافه اشراقیه

اضافه بر دو قسم است : ۱– اضافه مقولیه ۲– اضافه اشراقیه .

اضافه مقولیه از مقولات عشر فلسفی می باشد و نیاز به طرفین مضاف

۱– وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۲۵۶ ، باب استحباب قرائت سور القرآن .

و مضـاف الیه دارد ،ماننـد ابـوت که نیـاز به ذات أب و ذات إبن دارد و تـا أب و إبن لحـاظ نشـود ابـوت قابـل لحـاظ نیست ، عروض أب نیز در ذهن و اتصاف آن به ابوت در خارج است .

اضافه اشـراقیه نیاز به طرفین مضاف و مضاف الیه ندارد ، بلکه نیاز به یک طرف و آن هم مضاف الیه دارد ، زیرا اضافه اشراقیه وجود منبسـط (فراگیر همه اشـیاء) و تجلی الهی است و تجلی نیـاز به طرفین نـدارد ، چنـان که نور آفتـاب برای تجلی نیـاز به خود(آفتاب) دارد که بتابد و به متجلی (اسم مفعول) نیازمند نمی باشد ، زمین و انسان چه باش–ند یا نباشـند ، نور خورشـید هست و می تابد .

عـالم امکـان اضافه اشـراقیه و تجلی حق تعالی است که در اصـطلاح فلس–فی از آن به وجود منبسط و در اصـطلاح شـرعی به رحمت واسعه الهی تعبیر می شود .

الا کل شیء ما خلا الله باطل کل نعیم لا محاله زائل(۱)

امـام امیرالمؤمنین(ع) هم در دعـای صـباح فرموده : » یَا مَنْ دَلَّ عَلَی حـال که موجود ممکن بالـذات نیاز به علت دارد و بـدون علت و آفریننده قابل وجود نمی باشد ، سؤال این است که مناط نیاز ممکن به علت چیست ؟

پاسـخ : امکـان اقسـام متعـدد دارد : امکان ذاتی ، امکان فقری ، امکان احتمالی ، امکان وقوعی و امکان اسـتعدادی . مناط نیاز ممکن به علت ، امکـان ذاتی است و امکـان ذاتی هم تعمیم داشـته ، شامـل همه موجـودات مجرد(عقـول ، نفوس ، ملـك) و موجودات مادی(حیوان ، انسان ، جماد ، نبات) می شود که این ممکنات ، بالذات نیازمند به خالق می باشند .

۱- بیتی از شـعر منتسب به لبید بن زیاد ، لبید از شـعرای دربار و مداحان نعمان بن منذر بود و از جمله تشـکیل دهندگان سـبعه معلقه است ، وی ۱۶۰ سال عمر کرد که ۹۰ سال آن را در جاهلیت و ۷۰ سال باقیمانده را در زمان اسـلام سپری نمود ، لبید در روزی که پیمان صلح امام حسن(ع) با معاویه(لعنه الله علیه) بسته می شد ، حیات دنیوی را بدرود گفت . (برخی مورخین عمر او را ۱۴۰ و ۱۸۰ سـال هم نوشـته انـد) ، وقـتی به لبیـد گفته شـد چرا شـعر نمی گویی؟ گفت: بـا وجود آیـات سوره بقره من خجالت می کشم شـعر بگویم . «ذَاتِهِ بِذَاتِهِ وَ تَنَزَّهَ عَنْ مُجَانَسَهِ مَخْلُوقَاتِهِ وَ جَلَّ عَنْ مُلَائَمَهِ کَیفِیَّاتِهِ یَا مَنْ قَرُبَ مَنْ خَطَرَاتِ الظُّنُونِ وَ بَعُدَ عَنْ لَحَظَاتِ الْعُیُونِ وَ عَلِمَ بِمَا کَانَ قَبْلَ أَنْ یَکُونَ »

فرق امکان ذاتی با امکان استعدادی

بین امکان ذاتی و امکان استعدادی فرقهایی است که آنها را چنین می توان ذکر نمود :

۱- امکان ذاتی فعلیت ندارد و قوه محض می باشد ، مثلا می گوییم : انسان

ص: ۱۱۱

موجود است یا کاتب و نویسنده می باشد به امکان ذاتی ، یعنی قوه و توان موجود شدن و نویسنده شدن را دارد اما بالفعل نویسنده نیست . آن گاه اگر علت و ایجاد کننده ای باشد که انسان را بیافریند ، توان و امکان موجود شدن به فعلیت می رسد ، و اگر علتی او را نیافریند یا چیزی مانع فعلیت باشد انسان وجود نمی یابد و امتناع بالعرض پیدا می کند .

اما امکان استعدادی هم جهت فعل و هم جهت قوه را داراست ، مثلا دانه گندم و نطفه انسان هر کدام دارای امکان استعدادی بوده ، توان و قوه سنبل شدن و انسان شدن را دارا می باشند .

از جهت فعل نیز هر کدام از دانه گن-دم و نطفه انسان فعلیت دارند ، نطفه بالفعل نطفه است نه انسان ، گندم بالفعل دانه گندم است نه سنبل و خوشه ، زیرا امکان استعدادی عبارت از کیفیتی خاص در مادّه می باشد که آن کیفیت استعدادی خاص موجود در دانه گندم ، در دانه جو نیست . آن کیفیت استعدادی مخصوصی که در نط-فه انسان است ، در نطفه حیوان نمی باشد و الا باید نطفه هر یک به صورت دیگری درآید .

۲- امکـان ذاتی هم در مجردات و هم در موجودات مادی می باشـد . به خلاف امکان اسـتعدادی که فقط در موجودات مادی است ، چون موجود مجرد فعلیت محض است و قابل تکامل نیست که اسـتعداد و توان رسیدن به فعلیت در او باشد ، او موجود بالفعل است و در آن مبـدأ تکامل(قوه و نقص) نمی باشـد تا بگوییم موجود مجردماننـد موجود مادی دارای هیولا (مادّه) و استعداد تکامل و پذیرش صور بعدی است که در اثر تکامل اگر برخورد با مانع نکند به فعلیت می رسد ، خیر .

مجردات وجود محض انـد و هر کـدام که قـابلیت امکـان ذاتی داشـته بالفعـل از جانب حق تعالی دریافت فیض وجود نموده و حالت منتظره تکامل ندارد ، مثلاً : عقول مجرد ، ملائکه الله ، جبرئیل ، میکائیل ، اسـرافیل و عزرائیل را خداوند سـبحان از آغاز خلقت کامل آفریـده و دیگر قابلیت تکامل ندارنـد ، زیرا منشأ تکامل یعنی قوه و اسـتعداد موجود در مادّه در آنها نیست ، آنها وجود مادّی ندارند که دارای قوه و اسـتعداد باشند و نمی توان گفت خداوند عقل مجرد ، مَ-لک و جبرئیل را از اول کوچک و دارای استعداد آفریده ، حال

که از عمر آنـان میلیونها و میلیاردها سال سپری شـده و بزرگ شـده انـد ، تکامل جسـمی و روحی پیـدا کرده انـد . ابـدا چنین نیست ، آنها(مجردات) هیولا و امکان است–عدادی ندارند تا تکامل داشته باشند .

موجـودات مجرد در راسـتای آفرینش الهی دارای امکـان ذاتی بـوده و امرشـان دایر اسـت بیـن وجـود و عـدم کـه اگر مشـیت حکیمـانه الهی به خلقت آنهـا تعلق بگیرد ملـک وجود پیـدا می کنـد و از همه جهـات بالفعـل می شود ، و اگر مشـیت الهی بر آفرینش آنها نباشـد ، معدومنـد و وجود پیـدا نمی کننـد . کار موجود مجرد در راسـتای حیات در پیشـگاه الهی صـعود و نزول است نه قوه و فعل .

۳- موضوع امکان ذاتی ماهیت است ، به خلاف امکان استعدادی که موضوع آن ماده می باشد .

امکان وقوعی

قسم دیگری از امکـان ، امکـان وقوعی است ، امکان وقوعی آن است که از وقوع شـیء یا از عـدم وقوع آن در خارج ، محال وقوعی که برگشت به محال ذاتی می کنـد لازم نیاید ، به عنوان مثال آدم دو سـر در خارج امکان وق–وعی دارد و اگر وجود پیدا کند استحاله عقلی ندارد ، مستلزم اجتماع نقیضین و

ص: ۱۱۴

ارتفاع نقیضین هم نیست ، اما وجود معلول بدون علت استحاله وقوعی دارد و بر گشت به تناقض می کند .

امکـان وقوعی هم در موجودات مجرد و هم در موجودات مادی می باشـد و از این جهت اعم است از امکان اسـتعدادی ، زیرا امکـان اسـتعدادی تنهـا مجردات را در برمی گیرد . بنـابراین موجودات مجرد هماننـد عقـل اول و مَلَـک هم امکـان ذاتی و هم امکان وقوعی دارند .

رمز بقاء و علت مبقیه

این قاعـده از قواعد مسلّم فلسـفی واضح شد که موجود امکانی هم در حدوث و پیدایش و هم در بقاء و اسـتمرار نیاز به علت دارد و ملاک نیاز به علت ، امکان ذاتی آن می باشد ، نه جهت حدوثی .

علت العلـل اشـیاء نیز مشـیت الهی است که هم مـوجب ای-جـاد و هـم موجب بقـای جهـان امکـان می باشـد و از جمله پدیـده امکانی شـرایع آسـمانی است که در مقام جعل و تشـریع و در مرتبه بقاء و اس-تمرار نیاز به علت محـدثه و مبقیه دارد . قوانین دین هم امور اعتباری و مجعول شارع مقدس است که ریشه تکوینی دارند ، زیرا دین دارای م-لاک و مصالح واقعی بوده ، و

ملاک شارع هم امر تکوینی است ، نه اینکه غرض او امر اعتباری باشد ، لذا خداوند سبحان بر اساس آن ملاک واقعی قوانین دین و تکلیف را جعل نموده است .

به بیان دیگر خداوند جهان تکوین و نظام تشریع را بدین جهت آفرید و اعتبار نمود که به علم ازلی می دانست در خلقت عالم و در نظام تشریع خیر و مصلحت است و این نظام ، نظام احسن می باشد : (... فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)(1)

و همان گونه که دین در اصل اعتبار و پیدایش نیاز به جاعل و قانون گذار دارد ، در بقاء نیز به مجری و حافظ نیازمند است که علت محدثه و معتبر شرایع آسمانی ذات باری تعالی ، مجری و نگهبان آن سلسله انبیاء و اوصیاء و پس از آنان ائمه دین می باشند : (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَاللهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَآئَهُمُ الْعِلْمُ...)(2)، (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ ...)(3)، (وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَآفَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ)(4)، (وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ)(5) ، (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ)(6)، (يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللهَ وَ أَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ...)(7) .

۱- سوره مؤمنون (آیه ۱۴)

۲- سوره آل عمران (آیه ۱۹)

۳- سوره حدید (آیه ۲۵)

۴- سوره سبا (آیه ۲۸)

۵- سوره انبیاء (آیه ۱۰۷)

۶- سوره مائده (آیه ۵۵)

۷- سوره نساء (آیه ۵۹)

واسطه تکوین و تشریع

رسول گرامی اسلام(ص) و ائمه معصومین(علیهم السلام) انسان کامل و مجرای فیض الهی می باشند ، زیرا :

۱- از جهت ثبوت اینکه خداوند مع الواسطه ، افاضه فیض نماید هیچ گونه امتناع عقلی ندارد .

۲- » ابی الله ان یجری الأُمور إلا بأسبابها «(۱)، عالم به علم ازلی و کارشناس جهان خلقت خداست ، (لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ) ، مقتضای حکمت و سنت الهی این است که از مجرای فیض معنوی و ظاهری اسباب و مسببات برای موجودات افاضه فیض نماید ، چرا که آنها بدون واسطه قابلیت دریافت فیض را ندارند ، البته خداوند علی کل شیء قدیر است و قدرت هم عین ذات است و غیرمتناهی ، او قادر است به هر موجودی بدون واسطه فیض وجود ، فیض حیات ، فیض علم ، فیض رزق و... افاضه کند ، اما مستفیض قابلیت دریافت فیض الهی را بدون واسطه ندارد ، لذا نقص در قوابل است ، نه در فاعل و قدرت حق تعالی .

۳- این حقیقت ریشه قرآنی و روایی دارد ، خداوند سبحان به صریح آیه قرآن به پیامبر (ص) می فرماید :

۱- واقتضت حکمته البالغه أن یجری الأشیاء بأسبابها ، بحار الانوار ، ج ۳۴ ، ص ۱۹۳ ، باب النوادر .

نفرستادم تو را مگر رحمت برای عالم و عالمیان (وَ مَآ أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَهً لِّلْعَالَمِینَ)(۱) ، (یَآ أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَابْتَغُواْ إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ...)(۲) ای گروه اهل ایمان تقوا پیشه دارید و با وسیله به خدا تقرب جوئید .

از امام باقر(ع) سؤال شد : مراد از وسیله ای که در آیه قرآن اعتصام به آن ذکر شده (وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعًا) ، (وَابْتَغُواْ إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ) کیست ؟ حضرت فرمود : » نحن الوسیله الی الله « هر فیضی که در جهان افاضه می شود و هر خیر و برکتی که به انسانها می رسد ، و هر مشکلی را که خدا از آنها می گشاید ، به وسیله ما خاندان عصمت است ، مائیم که واسطه فیض الهی بین خدا و خلق می باشیم .

در حدیث قدسی هم آمده : » لو لاک لما خلقت الأ فلاک «(۳) ا ی پیامبر! اگر تو نبودی جهان و افلاک را نمی آفریدم . پس علت غائی آفرینش عالم رسول الله(ص) است ، و ائمه(ع) هم « بکم فتح الله » و هم « بکم یختم »(۴) می باشند ، العله الغائی المتقدم فی التصور و المتأخر فی الوجود .

۱- سوره انبیاء (آیه ۱۰۷)

۲- سوره مائده (آیه ۳۵)

۳- بحارالانوار ، ج ۱۶ ، ص ۴۰۵ . المناقب ، ج۱ ، ص ۲۱۶ .

۴- فرازی از زیارت جامعه کبیره

۴- به حکم قطعی فلسفی غایت اشرف از مغیی است ، زیرا مغیی با تمام بند و بیلش طفیلی وجود غایت و زمینه ساز رسیدن به اوست که اگر غایت نمی بود ، مغیی وجود پیدا نمی کرد .

بنابراین از نگاه شرعی و عقلی سلسله انبیاء و در رأس همه رسول گرامی اسلام(ص) و ائمه(علیهم السلام) واسطه در فیض تکوین و تشریع اند و هر کمالی در عالم ، طفیلی وجود آن حضرت و در پرتو ولایت ائمه(علیهم السلام) افاضه می شود .

علی حبه جنه قسیم النار و الجنه

وصی المصطفی حقا امام الانس و الجنه(۱)

امام علی(ع) تقسیم کننده بهشت و جهنم است ، و بر عالم و آدم ولایت دارد .

پس اینکه به اذن الله وسائط و اسباب در نظام آفرینش الهی نقش تأثیر و تأثر اقتضایی دارند ، امری مسلّم و پذیرفته شده است .

۱- المناقب ، ج ۲ ، ص ۱۶۰ ، فصل فی انه جواز الصراط و قسیم الجنه .

نور ائمه(ع)

(فَأمِنُواْ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِی أنْزَلْنَا ...)(۱) ، اباخالد کابلی می گوید : از ابی جعفر - امام باقر(ع) - معنای این آیه را سؤال نمودم ؟ فقال: « یَا أبَا خَالِدٍ النُّورُ وَاللهِ الْأئِمَّهُ « ای اباخالد قسم به خدا آن نور ائمه معصومین(علیهم السلام) می باشد ، « یَا أبَاخَالِدٍ النُورُ الْأمَام فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنینَ أنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِیئَهِ بالنّهَارِ و هُمُ الَّذِینَ یُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِینَ وَ یَحْجُبُ اللهُ نُورَهُمْ عَمَّنْ یَشَاءُ فَتُظْلَمُ قُلُوبُهُمْ وَ یَغْشَاهُمْ بِهَا «(۲) ای اباخالد هر آینه نورامام در دلهای مؤمنین روشنتر از نور خورشید می باشد که این نور دلهای آنان را منور به نور ولایت و امامت روشن ساخته است و همین نور را خداوند از ظالمین دریغ ورزیده ، که دلهای آنها دچار ظلمت و سیاهی شقاوت گزدیده است ، (یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَاللهِ بِأفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ)(۳) .» ألْحُجَّهُ قَبْلَ الْخَلقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلقِ «(۴) این

روایت می گوید : اولین کسی را که خداوند قبل از همه مخلوقات آفرید ،

ص: ۱۲۰

۱- سوره تغابن (آیه ۸)

۲- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۱۹۵ ، باب ان الائمه(ع) نورالله عزوجل .

۳- سوره صف (آیه ۸)

۴- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۱۷۷ ، باب ان الحجه لا تقوم لله علی خلقه ...

حجت است و آن حجت الهی قبل از خلق ، با خلق و بعد از خلق همراه با حدوث و بقای عالم بوده و می باشد ، حتی اگر همه مخلوقات از بین بروند و تنها دو نفر در زمین باقی بمانند ، بدون تردید یکی از آنها حجت است . حجت خدا تا ابد باقی است و از بین نمی رود ، چون واس-طه در استمرار فیض خداست و اگر حجت نباشد فیض خداوند منقطع می گردد ، دیگر جهان و انسان ، ملک و ملکوتی نخواهد بود ، به علاوه زمین بدون حجت مورد سخط الهی بوده و در معرض نابودی است : « لَوْ بَقِيَّتْ الْأَرْض بِغَيْرِ إمَامْ سَاعَةً لَسَاخَت »(۱) .

« عن الحسن بن علی الدینوری... عن سلیمان ابن جعفر الجعفری قال: سألت الرضا(ع) فقلت تخلوا الأرض من حجه؟ فقال: لو خلت الأرض طرفه عین من حجه لساخت بأهلها »(۲) هر آینه اگر یک آن حجت خدا در زمین نباشد ، زمین بااهلش نابود می شود .

رکن اسلام

در مقام تشریع جایگاه امامت جایگاه تبیین مکتب است و بالنص و الدلیل ائمه(علیهم السلام) مفسر قرآن و

۱- بحارالانوار ، ج ۲۳ ، ص ۲۱ ، باب الاضطرار الی الحجه .

۲- بحارالانوار ، ج ۲۳ ، ص ۲۸ ، باب الاضطرار الی الحجه .

مبین احکام شریعت می باشند ، » مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفَ إمَامَ زَمَانِه مَاتَ مِیْتَةً جَاهِلِیَّه «(۱) هر کس حجت خدا و امام زمانش را نشناسد ، وقتی از دنیا برود همانند کسی می باشد که به دین جاهلیت و قبل از اسلام از دنیا رفته است . این بیان روایی می رساند که مسئله ولایت و امامت از ارکان اسلام می باشد . امامت در اسلام ست-ون خیمه دین است ، اگر این ستون را کسی نشناسد ویا بشناسد ولی رها کند مانند آن است که عبادت(نماز) بدون رکن انجام داده باشد و همان گونه که عبادت بدون رکن عبادت نیست ، دین منهای امامت و جامعه بدون امام نیز شکست خورده است و کامل نمی باشد .

هنگامی که رسول خدا(ص) از سفر حجه الوداع به مدینه برمی گشت ، در برکه و غدیر خم بین راه مکه و مدین-ه در ۱۸ ذیحجه سال دهم هجری از جانب پروردگار مأمور گشت که حقیقت دین را به مردم اعلام کند :

(یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنْزِلَ إلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ ...)(۲) .

۱- بحارالانوار ، ج ۳۲ ، ص۳۲۱ ، باب حکم من حارب علیاً .

۲- سوره مائده (آیه ۶۷)

رسول خدا(ص) جهت انجام مأموریت الهی بر فراز منبر ایستاد و در میان جمعیتی نزدیک به یکصد و بیست هزار نفر فرمود : « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ »(۱) ، مردم در همان روز با علی(ع) بیعت کردند و هنوز از هم پراکنده نشده بودند که این آیه نازل شد : (...أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ...)(۲) امروز دین شما را به برکت ولایت و امامت علی بن ابیطالب(ع) کامل نمودم و نعمت و احسان خویش را نسبت به شما محقق ساختم و اسلام را به عنوان دین مورد قبول برای شما مقرر کردم .

به صراحت از آیه استفاده می شود که دین بدون امامت معصوم کامل نیست ، و دین منهای ولایت و امامت مورد قبول و پذیرش خداوند سبحان نمی باشد .

امام هشتم حضرت رضا(ع) می فرماید : « إِنَّ الْإِمَامَةَ أُسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ فَرْعُهُ السَّامِي »(۳) ، امامت هم اساس اسلام و هم فرع آن است . سخن امام

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۴۲۰ ، باب فیه نکت و نتف .

۲- سوره مائده (آیه ۳)

۳- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۱۹۸ ، باب نادر جامع من فضل الامام و صفاته .

در عین حالی که حجت تعبدی می باشد ، واقعیت امامت را نیز بیان می کند

همـان واقعیتی که در قرآن از آن به عهـد الهی یـاد شـده است : (...قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِن ذُرِّیَّتِی قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ)(۱) .

علاوه بر بیـان آیـات و روایات اصل امامت یک مسـئله برهانی و عقلی است ، چرا که اسـتواری و بقای نظام خلقت و شـریعت توسـط وسائـط فیض خداونـدی می باشـد ، آن گـاه اگر وسائط در فیض یعنی ائمه معصومین(علیهم السـلام) نباشـند ، انقطاع فیض می شود و دیگر تکوین و تشریعی نخواهد بود چنان که در دعای جامعه کبیره ، ائمه (علیهم السلام) حاملین علم الهی و وسائـط در فیض و ارزاق بنـدگان خـدا معرفی شـده انـد : بِکُمْ یُنَزِّلُ الْغَیْث و بکُم یَمْسِکُ السَّمَاءَ أنْ تَقَعَ عَلَی الْارْضِ وَ بِیُمْنِکُم یَرْزُقُ الوَرَاء ، و چه درست گفته گوینده این مقال که « الاسـلام نب–وی الحدیث و حسـینی البقا » آورنده اسلام رسول خدا و بقای آن به فداکاری و رشادت امام حسین است .

نجات اسلام

امام امیرالمؤمن–ین حضرت علی(ع) در نهج البلاغه می فرماید : « قَدْ کَانَ هَذَا الْدِینْ أسِیرًا فِی أیْدِی الْأشْرَارِ یَعْمَلُ فِیه بِالْهَوَی وَ تَطْلَبُ بِهِ الدُّنْیا »(۲) دین در دست شرارت پیشه گان اسیر بود ، آنان با پی–روی از هوای نفس در

۱- سوره بقره (آیه ۱۶۴)

۲- نهج البلاغه ، ص ۴۳۳ .

پی دنیا بودند ، و این امام حسین(ع) بود که به داد اسلام رسید و آن را ازاسارت بنی امیه و عنصر پلیدی چون یزید و یزیدیان تاریخ نجات داد .

امام حسین(ع) بود که ندای هل من ناصر دین را لبیک گفت و درس استقامت و فداکاری در راه خدا را به انسانها آموخت .

امام حسین(ع) بود که درباره مقام امام و مسئولیت رهبر مسلمین فرمود : » و ما الامام الا الحاکم بالکتاب ، القائم بالقسط ، الدائن بدین الحق الحابس نفسه علی ذات الله والسلام «(۱) امام مسلمین نیست مگر آن کسی که قیام به عدل و قسط ، و عمل به قرآن و کتاب خدا نماید ، برای خدا سخن بگوید و برای خدا تبلیغ دین کند ، نه اینکه برای هوای نفس و حبّ دنیا بر بندگان ستم نماید .

از مصادیق اجلای این بیان نورانی خود حضرت سیدالشهداء است که به حق برای حفظ و یاری دین خدا و پیاده شدن قسط و عدل اجتماعی قیام کرد و اسلام را از خطر تحریف و نابودی نجات بخشیده ، بیمه نمود .

امام حسین(ع) است که قیام عاشورائیش در نوار بلند تاریخ جاودانه ماندگار است و همان گونه که

۱- الارشاد ، ج ۲ ، ص ۳۹ . تاریخ طبری ، ج ۴ ، ص ۲۶۲ .

قرآن بیان نموده ، شهادتش نیز حیات ابدی می باشد : (وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِی سَبيلِ اللهِ أَمْوَاتَا بَلْ أَحْيَآءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بمَا آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُواْ بِهِمْ مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَتٍ مِّنَ اللهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ)(۱)

بنابراین از دیدگاه شرع و عقل ، اصل بعثت انبیاء برای هدایت جامعه بشری لازم و ضروری می باشد و در رتبه رسالت ، ولایت و امامت است که منصبی آسمانی و من عندالله است و استمرار آن برای حفظ و بیان احکام دین شرعاً و عقلاً ضروری می باشد .

نیاز ذاتی به حجت

خداوند به علم ازلی می دانست که بشر نیاز ذاتی به حجت دارد ، لذا اولین انسان را در زمین حجت آفرید ، آدم ابوالبشر را هم دارای حجت باطنی(عقل) و هم دارای حجت ظاهری و حامل وحی و تکلیف قرار داد تا انسان کامل شود .

انسان هنگامی که حجت تکوینی و گوهر درخشان عقل به او عطا شده ، در صورتی که غافل نباشد و تعقل نماید نزدیک به ۴۰ تا ۵۰ درصد مصالح و مفاسد

۱- سوره آل عمران (آیات ۱۷۱ - ۱۶۹)

و حسن و قبح اشیاء را می تواند درک نماید ، اما ۱۰۰ درصد تمام مصالح و مفاسد واقعی را چه برای خودش و چه برای دیگران ، چه در وعای اعتبار و چه در وعای واقعیت نمی تواند درک کند ، زیرا اولاً : بسیاری از امور برای انسان مجهول و ناشناخته است ، و ثانیاً : عقل احاطه

کامل به واقعیات ندارد که بتواند همه چیز را درک کند و بداند .

لذا خداوند از راه وحی و فرستادن انبیاء و اولیاء ، حجت و هدایت را برای بشر کامل نمود ، و امور نظام تکوین و تشریع ، دنیا و آخرت را از طریق وحی و گفتار انبیاء برای جهانیان بیان کرد ، و بدین سان هم از جهت عقل و هم از جهت شرع حجت را برای همه عالمیان به اتمام رساند .

(يَآ اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَ أَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ اُولِى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)(۱) ای کسانی که ایمان آورده اید خدا و رسول ، و اولیای امرتان را اطاعت نمایید . آیه مبارکه اطاعت اولی الامر(ائمه«علیهم السلام») را در ردیف اطاعت الهی وجوب اطاعت پیامبر(ص) قرار داده است .

۱- سوره نساء (آیه ۵۹)

حکمت حکیم

از نظر وجـدان عقلی ظالم و فاسق قابلیت تصدی مقام امامت را ندارد و اگر مقام امامت در اختیار ظالم قرار داده شود ، این امر نه با حکمت فاعل حکیم(خداوند) س-ازگار است و نه با قابلیت قابل سـنخیت دارد ، پس چگونه ممکن است خداوند متعال برای هدایت بشـر و رسـیدن او به تکامل ، دین بفرسـتد ولی ظالم را امام قرار دهد که مردم را گمراه و بی دین کند ، آیا چنین نقض غرضی از فاعل حکیم الهی ممکن است ؟ ابدا .

خداوند سـبحان انبیاء و اولیاء را متصدی مقام رسالت و امامت قرار داد تا آنان جامعه بشـری را به صراط مستقیم توحید دعوت نموده و باپیاده کردن قسط و عـدل الهی در جامعه ، تمام جوامع بشـری را به یک جامعه الهی تبـدیل کنند ، آن گاه خداوند با چنین حکمتی چگونه ممکن است که ظالم و فاسق را امام معین کند تا او بشریت و مقدسات دینی و

ص: ۱۲۸

آسمانی را لگدکوب نموده ، در جهان قطع حرث و نسل کند ؟

کسی که خود ظالم است چگونه می تواند علـیه ظلم ، فساد ، جهل و انحراف مبارزه کند ؟ کسی که خود اسیر هوی و هوس و گرفتار مقام طاغوتی است ، چگونه می تواند علیه اسارت و هوای نفس به جهاد و مبارزه برخیزد ؟ انسان اسیر چگونه می تواند اسیران دیگر را از قید و بند شقاوت آزاد نماید ؟ یک اسیر هیچ گاه نمی تواند اسرای دیگر را آزاد کند ، این انسان آزاد الهی است که می تواند به اسرا آزادی ببخشد .

انسان معصوم است که فریادرس مظلومان ، اسیران و بیچارگان بوده و می تواند مقررات دین و عدالت اجتماعی را در جامعه پیاده نماید ، و مردم را از ضلالت و گمراهی نجات داده ، جوامع بشری را به یک جامعه الهی متحد تبدیل کند و...

پس به ضرورت وجدان عقلایی و منطق عقل و به برهان حکمت حکیم و سنخیت قابلیت قابل ، هرگز سازگار نیست که ظالم و فاسق متصدی مقام امامت شود .

از دیدگاه شرع مقدس هم این واقعیت که ظالم قابلیت تصدی خلافت

و امامت الهی را ندارد ، در روایات وآیات متعدد بیان شده :

۱- (وَ إِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِن ذُرِّیَّتِی قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ)(۱) ، خداوند حضرت ابراهیم(ع) را به پیشامدهای مختلفی چون بنای کعبه ، هجران خانواده ، مبارزه با نمرود و ذبح اسماعیل آزمایش کرد ، و پس از آنکه آن حضرت از عهده انجام تمامی این آزمایشها پیروز خارج شد ، خداوند فرمود : من تو را امام مردم قرار دادم ، ابراهیم(ع) عرض کرد : پروردگارا مقام امامت در ذریه من نیز قرار می گیرد ؟ خداوند پاسخ داد : هرگز پیمان من به ستمکاران نمی رسد و تنها آن دسته از فرزندان معصوم تو که شایسته این مقامند ، متصدی امامت خواهند شد .

۲- (...قُلِ اللهُ یَهْدِی لِلْحَقِّ أَفَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمَّن لَّا یَهِدِّی إِلَّآ أَنْ یُهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ)(۲) هدایت کننده به حق خداست اوست که مقام امامت و هدایت خود را در اختیار انسان کامل و معصوم قرار داده ، آیا کسی که هدایت به حق می کند سزاوار پیروی است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند ؟ شما را چه می شود ، چگونه قضاوت می کنید ؟

۱- سوره بقره (آیه ۱۲۴)

۲- سوره یونس (آیه ۳۵)

۳- (یَآ أَیُّهَاالَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللهَ وَ کُونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ)(۱) ، در روایات

آمده که مراد از صادقین ، ائمه(علیهم السلام) می باشند و این معنا هم اقرب به واقع و هم ظاهر آیه می باشد ، زیرا در آیه کلمه «مع الصادقین» ذکر شده ، یعنی همراه صادقین(ائمه) باشید .

آیه نمی گوید : من الصادقین ، یعنی از صادقین باشید تا این توهم پیش آید که آیه ظهور در خصوص ائمه ندارد ، و مراد از معیت با صادقین نیز معیت جسمی نیست ، بلکه مراد معیت اعتقادی و اجتماعی است که مردم در خط ائمه(علیهم السلام) و پیرو آنان باشند ، صادقین هم اطلاق دارد و بیانگر این معناست که ائمه(علیهم السلام) در تمام جهات صادق و معصوم می باشند ، به علاوه اگر مراد از صادقین ائمه(علیهم السلام) نمی بود ، در آیه باید شرط و قید ذکر می شد که با صادقین باشید در صورتی که آنها واجد این خصوصیات : عالم ، عادل ، امین ، متقی و مجاهد و ... باشند ، اما هیچ گونه قیدی در آیه ذکر نش-ده و اطلاق آیه شاهد است که منظور از «مع

۱- سوره توبه (آیه ۱۱۹)

الصادقین» ائمه(علیهم السلام) می باشند : بنابراین آیه دلالت بر عصمت مطلقه ائمه در مقام حکم ، گفتار ، عمل و رفتار می کند و به تعبیر علمای اصول قول ، فعل و تقریر معصوم از همه جهت حجت است .

۴- (وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ فَسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)(۱) چیزی را که نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید تا دانا شوید .

اهل ذکر در قرآن

مناسب است در این مورد تحقیق شود که در لسان کتاب و سنت مراد از اهل ذکر چه کسانی می باشد ؟ بعضی می گویند : مراد از اهل ذکر علمای اهل کتاب است ، چون در آن هنگام که مردم یهود با مردم دوران جاهلیت به گفتگو می پرداختند ، از آنها می پرسیدند : چرا پیامبر خدا (ص) همانند ما انسانهای عادی نیاز به آب و غذا دارد و در کوچه و بازار راه می رود (یَأْکُلُ الطَّعَامَ وَ یَمْشِی فِی الْأَسْوَاقِ)(۲) پیامبر باید از جنس مَلک باشد نه از جنس بشر ، و ...

قرآن در رد این عقاید جاهلی خطاب به آنان فرمود : شما یهود با اینکه رسالت نبی اسلام(ص) را می دانید اما عناد ورزیده ، نمی پذیرید ولی در

۱- سوره انبیاء (آیه ۷)

۲- سوره فرقان (آیه ۷)

عین حال اگر نمی دانید از اهل ذکر و علمایتان سؤال کنید که آیا پیامبران پیشین ، موسی و عیسی بشر بوده اند یا ملک ؟ یقینا آنها بشر بوده اند نه ملک ، همانگونه که پیامبر اسلام(ص) بشر است ، بشری که متصل به خداست و وحی الهی بر او نازل می شود .

برخی از علما گفته انـد : مراد از اهل ذکر مطلق عالِم است ، چه آن عالم معصوم باشد مانند ائمه معصومین (علیهم السـلام) یا معصوم نباشد مانند عالمان غیر معصوم ، آیه می گوید : در مسائلی که آنها را نمی دانید به علما

مراجعه کنیـد و از اهل ذکر سؤال نماییـد تا بـدانها آگاهی پیـدا کنیـد ، لـذا برای اثبات حجیت روایات و خبر واحد به این آیه استدلال شده که راوی هنگامی که کلام امام(ع) را روایت می کند ، آن روایت حجت است .

به عبـارت دیگر آیه می گویـد : چیزی را که نمی دانیـد از آن کسـی که می دانـد سؤال کنیـد ، هنگـامی که سؤال برای سائل واجب است و به دلیل عدم لغویت امر به سؤال ، جوابی را که مسئول برای سائل می دهد ، چه مفید علم باشد یا

ص: ۱۳۳

مفیـد علم نباشـد ، بالتعبـد لازم القبول است و حجیت مورد بحث در روایات نیز به همین معنای قبول تعبدی می باشد ، چرا که اگر از لسان مجیب به مسأله ای علم پیـدا شود ، این علم حجیت ذاتی دارد و دیگر ربط به حجیت تعبـدی و بالعرض پیـدا نمی کند .

همچنین برای اثبات حجیت فتوای فقها در بیان احکام شـرعیه به آیه سؤال از اهل ذکر اسـتدلال شده است ، زیرا این آیه قانون لزوم رجوع جاهل به عالم را بیان می نماید ، و این قانون عقلایی در میان جوامع مسـلمان و غیر مسـلمان امری مسـلم و پذیرفته شـده است که هر کس چیزی را نمی دانـد برای فهم آن به اهـل خبره مراجعه کنـد ، مثلاـ کسـی که ساختمان می سازد و نمی دانـد چگونه ساختمان بسازد به مهنـدس و معمار ساختمان که خبره است و می دانـد چگونه ساختمان ساخته شود ، رجوع می کنـد ، کسـی که مریض است و علاج مرض را نمی داند برای معالجه به نزد طبیب می رود و همچنین در احکام شـرعیه کسـی که جاهـل است و احکـام دین را نمی دانـد برای فهم آنهـا به عـالم احکام دین مراجعه می کنـد که این روش عملی در جوامع بشری اسمش سیره عقلا و حجت عقلایی

ص: ۱۳۴

است و در صورتی که شارع هم این سیره را امضاء نموده و یا رد و منع نکند حجت شرعی می شود .

اگر سیره عقلاـ در مورد(حکم یا غیر حکم) امری حادث و متأخر از زمان معصوم باشد حجت نیست ، چون متصل به زمان معصوم نمی باشد و دلیل بر امضاء و تأیید شرعی ندارد ، و اگر شک در حجیت آن شود ، سیره دلیل لبی است که اطلاق لفظی نداشته و در مورد شک قابل تمسک نیست .

بر اساس این نظریه ، آیه به عنوان کبرا و قان–ون کلی می فرماید : مسائلی را که نمی دانید از عالِم سؤال نمایید ، طبق این بیان هنگامی که شخص عامی مسئله شرعی را نمی داند لازم است به مجتهدی که مسئله را می داند رجوع کند ، آن وقت به دلیل عدم لغویت کلام شارع هنگامی که سؤال از عالم لازم شد و عالم هم جواب سؤال را داد ، برای سائل بالتعبد این جواب لازم القبول است ، پس حجیت فتوای عالم و کبرای عقلایی رجوع جاهل به عالم توسط آیه سؤال اثبات و مورد تأیید قرار می گیرد .

برخی می گویند : مراد از اهل ذکر قرآن است ، آیه می فرماید : چیزی را که نمی دانید از اهل ذکر

سؤال نمایید ، یعنی به اهل قرآن و مفسران آن (ائمه معصومین «علیهم السلام») مراجعه کنید ، (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ (قرآن) وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)(۱) .

بعضی گفته اند : در آیه سؤال مراد از ذکر پیامبر اسلام(ص) است ، همان گونه که در سوره طلاق نیز مراد از ذکر پیامبر(ص) می باشد : (...قَدْ أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُواْ عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّور ...)(۲) ، چیزی را که نمی دانید از اهل ذکر یعنی پیامبر(ص) سؤال نمایید تا به آن چیز آگاه شوید .

عده ای هم می گویند : مراد از ذکر در آیه ائمه معصومین (علیهم السلام) می باشند ، برای اینکه آیه می فرماید : چیزی را که نمی دانید برای دانستن آن به ائمه (علیهم السلام) مراجعه کنید و از بیان اصحاب وحی و عصمت مسائل را یاد بگیرید .

بنابراین آیه سؤال از اهل ذکر نظر به قانون کلی رجوع جاهل به عالم ندارد ، بلکه مسئولون در آیه متعین ائمه معصموین(علیهم السلام) می باشند ، زیرا آیه نمی گوید : مسئول کلی و اعم از معصوم و غیر معصوم است و اگر مسئول راوی یا فقیه هم باشد و جواب بگوید ، جواب و بیان او نیز حجت می باشد . خیر ، آیه اطلاق نداشته و

۱- سوره حجر (آیه ۹)

۲- سوره طلاق (آیات ۱۱ - ۱۰)

دلالت بر حجیت خبر واحد و حجیت فتوای مجتهد نمی کند و از نظر آیه تنها قول معصوم حجت است .

استظهار

بحث در آن نظری که می گوید آیه سؤال اثبات حجیت قول راوی و حجیت فتوای مجتهد را می کند ، از جهت ثبوت و امکان نمی باشد ، بحث در مقام اثبات است که از این جهت این نظر وجه ندارد ، زیرا : آیه سؤال ظهور در حصول علم وجدانی دارد و حصول مطلق علم ، اعم از علم وجدانی و تعبدی را شامل نمی شود ، به عبارت دیگر آیه می فرماید : چیزی را که نمی دانید سؤال کنید تا به آن عالم شوید ، آیه نمی گوید سؤال کنید و مفتی هم که جواب داد تعبدا آن را قبول کنید .

در مقام ، وجوب سؤال مقدمه است برای حصول علم وجدانی و این ربطی به حجیت تعبدی خبر واحد و فتوا ندارد ، گرچه برخی علمای بزرگ مانند مرحوم کمپانی(ره) اظهار کرده اند که آیه می گوید : سؤال کنید و آن گاه به آن چیزی که مجیب جواب می دهد عالم شوید و غایت سؤال هم علم پیدا کردن به

جواب است ، نه علم پیـدا کردن به واقع ، و علم به جواب تنافی با تعبـد نـدارد ، یعنی تعبـدا جواب موجب را بپذیرید ، که این جواب چه کاشف از واقع باشد یا نباشد برای سائل حجت و عذر است .(۱)

پاسـخ ، اولاً : این بیان خلاف ظاهر آیه است ، چون آیه می گویـد : آنچه را که نمی دانید سؤال کنید تا به آن علم پیدا نمایید ، آیه نمی گوید :

سؤال کنید تا فقط عالم شوید و متعلق جواب موجب را هر چه که باشد بالتعبد قبول کنید ، در مورد این تعیین و تخصـیص نیاز به قرینه است .

ثانیاً : اگر در آیه منظور از حصول علم ، علم تعبـدی باشـد ، این خلاف ظاهر معنای علم است و نیاز به دلیل دارد ، برای اینکه حصول علم در مورد امر مجهول ظهور در علم وجـدانی دارد و اطلاـق آیه ، وجوب سؤال را در جمیع موارد مجهول شامل می شود ، آن گاه اگر مورد سؤال سائل از اصول دین باشـد بـدون تردید در معرفت اصول دین حصول علم وجدانی معتبر است نه حصول مطلق علم .

۱- نهایه الدرایه ، ج ۲ ، ص ۹۰

ثالثاً : سیاق آیه در مقام بیان اصول دین و اثبات رسالت پیامبر گرامی اسلام(ص) می باشد که در مورد اصول دین باید انسان علم وجدانی پیدا کند و مطلق علم و علم تعبدی کافی نیست .

رابعاً : در آیه اصلاً عنوان اهل علم ذکر نشده ، آیه نمی گوید : چیزی را که نمی دانید از اهل علم سؤال کنید ، تا کسی بگوید عنوان علم اطلاق دارد ، هم عالم کتابی و هم عالم غیر کتابی و هم ائمه(علیهم السلام) را که مصداق اکمل عالمند شامل می شود ، ابدا .

اهل ذکر از دید لغت و اصطلاح

آیه سؤال می گوید : چیزی را که نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید . اهل ذکر عنوان مترادف با اهل علم نیست ، زیرا دلیل از عرف خاص نداریم که بگوید اهل ذکر مرادف با اهل علم است تا آیه سؤال از اهل ذکر بر حکم کلی لزوم رجوع جاهل به عالم تطبیق شود . در عرف خاص اهل ذکر اخص از اهل علم می باشد ، نه مرادف با اهل علم .

در عرف عام نیز دلیل نداریم که مراد از ذکر ، علم است ، برای اینکه در لغت ، ذکر در مقابل غفلت و

نسیان می باشد . ذکر همان حالت توجه قلبی است به امری که در مقابل آن ، حال نسیان و غفلت قرار می گیرد اما علم در مقابلش جهل است نه غفلت ، لذا درباره خداوند متعال اطلاق عالم صحیح است : الله عالم بکل شیء ، قرآن کریم هم می فرماید : (وَاللهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِ-یمٍ)(۱) ، علم خداوند عین ذات است نه غیر ذات و عدم علم ذاتی از باری تعالی مسلوب است به سلب ذاتی ...

ولی اطلاق ذکر به خداوند سبحان جایز نیست ، چون در مقابل ذکر نسیان است و نسیان و غفلت در باری تعالی ممکن نیست ، و اگر هم در موردی بیان شده باشد چه در قرآن (فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ ...)(۲) و چه در غیر قرآن به قرینه مجانست کلام بیان شده است نه اینکه اطلاق ذکر در ذات باری تعالی شده باشد .

بنابراین به دلایلی که ذکر شد ، واضح گردید که اطلاق اهل ذکر بر اهل علم جایز نیست مگر اینکه قرینه و دلیل بر اطلاق(استعمال) یا بر مجاز

باشد ، چون اهل ذکر اخص از اهل علم است ، یعنی اهل علم اهل ذکر

ص: ۱۴۰

۱- سوره بقره (آیه ۲۸۲) ، سوره نور (آیات ۳۵ ، ۶۴)

۲- سوره بقره (آیه ۱۵۲)

نیست ، و اثبات ترادف اهل علم با اهل ذکر هم نیاز به دلیل و قرینه دارد .

همچنین آیه سؤال دلالـت بر حجیت خبر واحـد و قول م-فتی نـدارد ، زیرا به وجوه مختلف رجوع جاهـل به عـالم از طریق آیه اثبات نشد و ایضاً آیه دلالت ندارد که مراد از اهل ذکر علمای اهل کتاب است به دلایل متعدد ذیل :

۱- آیه اطلاـق نـدارد که عنوان اهـل ذکر مرادف بـا عنوان اهـل علم است تا گفته شود اهل علم اعم از عالم کتابی و عالم غیر کتابی می باشد ، آیه می گوید : چیزی را که نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید و مراد از اهل ذکر ائمه(علیهم السلام) است ، به علاوه ائمه و امام معصوم(علیهم السلام) مصداق اکمل عالمند و آیه نیز انصراف به سؤال از فرد اکمل دارد .

۲- در آیه قرینه وجود دارد که مراد از اهل ذکر ، ائمه(علیهم السـلام) می باشد ، چرا که در ذیل آیه آمده : (... فَسْئَلواْ أَهْلَ الـذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَـا تَعْلَمُونَ * بالْبَیِّنَـاتِ وَالزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنَآ إِلَیْکَ الـذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ)(۱) ، خداوند در آیه مردم را ارجاع نـداده است به اینکه از علمای اهل کتاب سؤال کنیـد ، خداوند می فرماید : به کسانی که کتابهای آسـمانی را می دانند رجوع

ص: ۱۴۱

۱- سوره نحل (آیات ۴۴ - ۴۳)

نمایید ، و ای پیامبر ! ما این ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا حقایق را برای مردم روشن سازی ، شاید که آنان در آیات الهی اندیشه کنند .

پس آیه سؤال می گوید : به کسانی که عالم به کتب آسمانی قرآن ، تورات ، انجیل ، زبور و صحف ابراهیم می باشند ، رجوع کنید تا حکمت آسمانها و زمی-ن و حقایق دنیا و آخرت را برای شما بیان نمایند ، و بدون تردید هر کتابی را که خداوند متعال بر انبیای سلف نازل نموده ، ائمه(علیهم السلام) عالم به آنها می باشند .

امام علی(ع) در این زمینه فرمود : » وَاللهِ لَوْ ثنیتْ لِیَ الوِسَ-ادَهَ لَحَکَمْتُ بَیْنَ أهْلِ الْإنْجیل بالْإنْجِیلْ وَ أهْل التَ-وْرَات بالتَّورَات وَ أهْلَ الْقُران بالْقُران حَتَّی یُنَادِی کُل کِتَابٍ وَاللهِ عَلَی قَضَا بحُکم الله «(۱)

قسم به خدا اگر کرسی حکم و قضاوت به من وا نهاده شود ، برای هر اهل کتابی به کتابش حکم می کنم ، برای اهل انجیل با انجیل ، برای اهل تورات با تورات ، برای اهل قرآن با قرآن قضاوت می کنم ، تا اهل هر دینی و پیرو هر کتابی فریاد زند که علی برای همه به حکم خدا حکم نموده است .

۳- به فرض بگوییم سیاق آیه ظهور دارد که مراد از اهل ذکر علمای اهل

۱- محمد امین این روایت را در التکامل فی الاسلام نقل کرده است .

کتاب می باشند ، اما روایات صحیح السند هم در کافی و هم در عیون اخبار الرضا بیانگر این مطلب است که مراد از اهل ذکر ائمه(علیهم السلام)

می باشد و این روایات علاوه بر آن که شارح و مفسر آیه سؤال اند ، ظاهر آیه را نیز تخصیص می زنند .

اهل ذکر در لسان روایات

در کتاب اصول کافی ۹ روایت ، و روایات بسیار دیگری در کتب روایی معتبر از لسان ائمه ذکر شده که بیان همه آنها این است که مراد از اهل ذکر در آیه سؤال ، پیامبر(ص) و ائمه(علیهم السلام) می باشند :

۱- راوی می گوید : خداوند در قرآن فرموده ، چیزی را که نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید ، از امام صادق(ع) سؤال نمودم اهل ذکر چه کسانی انـد ؟ » قال الامام (ع): الذِّکْرُ مُحَمَّدٌ (ص) وَ نَحْنُ أهْلُهُ الْمَسْئُولُونَ «(۱) مراد از ذکر پیامبر(ص) است و ما هم اهل ذکر و اهل پیامبریم که مسئولون می باشیم ، پروردگار مردم را به ما اهل بیت ارجاع داده تا معارف و حقایق دین را از ما سؤال کنند .

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۲۱۰ ، باب اهل الذکر ، حدیث ۲

۲- « مُحَمَّد بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنِ الْعَلاءِ بْنِ رَزِینٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمْ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(ع) قَالَ: (راوی) إنَّ مَنْ عِنْدَنَا یَزْعُمُونَ أَنَّ قَوْلَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَاسْئَلُوا أهْلَ الذِّکْرِ إنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ أَلْیَهُودُ وَ النَّصَارَی ، قَالَ(امام) إذاً یَدْعُونَکُمْ إلَی دِینِهِمْ قَالَ، قَالَ(امام) بیَدِهِ إلَی صَدْرِهِ نَحْنُ أهْلُ الذِّکْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ«(۱) .

این روایت به عنوان حصر می فرماید : اهل ذکر ائمه معصومین (علیهم السلام) می باشند ، یعنی ائمه(علیهم السلام) مصداق تعیینی اهل ذکرند ،

نه اینکه حکم کلی آیه بر ائمه از باب تطبیق کلی بر فرد قابل انطباق باشد .

۳- صدوق در عیون اخبار الرضا روایتی از آن حضرت نقل می کند که امام رضا(ع) در مجلس مأمون که در آن عده ای از علمای عراق و خراسان نیز شرکت داشتند ، درباره اهل الذکر فرمود : فَنَحْنُ أَهْلَ الذِّکْر أَلَّذِینَ قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ، فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ، فَنَحْنُ أَهْلَ الذِّکْرِ فَاسْأَلُونَا إنْ کُنْتُم لَا تَعْلَمُونْ ، ما(ائمه) اهل ذکریم ، پس آنچه را که نمی دانید از ما سؤال کنید ، فَقَالَتِ الْعُلَمَاءُ إنَّمَا عَنَی اللهُ بِذَالِکَ الْیَهُودَ وَ النَّصارَی .

فَقَالَ أبُوالْحَسَنْ(ع) : سُبْحَانَ اللهِ وَ هَلْ یَجُوزُ ذَالِکَ إذَا یَدْعُونَا إلَی دِینِهِمْ وَ یَقُولُونَ إنَّه أفْضَلُ مِنْ دِینِ الْإسْلَامِ ، امام رضا(ع) فرمود : آیا چنین کاری ممکن است که خداوند

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۲۱۱ ، باب اهل الذکر ، حدیث ۷

علمای اهل کتاب را مرجع سؤال قرار دهد و آن گاه آنان مسلمین را دعوت به دینشان نمایند و بگویند : دین ما بهتر از دین اسلام است و مردم نیز از آنها پیروی کنند ! سبحان الله هرگز چنین نیست ، دین اسلام کاملترین ادیان آسمانی و ناسخ ادیان دیگر می باشد . (وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْأَخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِينَ)(۱).

« فَقَالَ الْمَأمُونُ فَهَلْ عِنْدَکَ فِی ذَالِکَ شَرْحٌ بِخِلَافِ مَا قَالوهُ يَا أَبَالْحَسَنِ ؟ فَقَالَ أَبُوالْحَسَنِ(ع) نَعَمْ الذِّكْرُ رَسُولُ اللهِ وَ نَحْنُ أَهْلُهُ » ، آن گاه امام(ع) برای شاهد مطلب استدلال به آیه مبارکه سوره طلاق نمود : « وَ ذَالِكَ بَيِّنٌ فِی كِتَابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ حَيْثُ يَقُولُ فِي سُورَهِ الطَّلَاقِ: (...فَاتَّقُواْ اللهَ يَآ أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُواْ قَدْ أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُواْ عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللهِ مُبَيِّنَاتٍ)(۲) ، فَالذِّكْرُ رَسُولُ اللهِ (ص) وَ نَحْنُ أَهْلُهُ »(۳) .

۴- » عَنْ مُعَاوِيه بْن عَمَّار الدهنی عَن مُحَمَّد بْن عَلِی ابْنِ الْحُسَيْن(ع) فِی قَول الله عَزَّوَجَل فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكر إنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُون ، قَالَ نَحْنُ أَهْلَ الذِّكرْ «(۴) امام باقر(ع) فرمود : اهل ذکر ما ائمه هستیم .

۵- » عَنْ أَبِی عَبْدِالله (ع) فِی قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَل فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكر إنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ، قَالَ : هُمْ آل مُحَمَّد فَعَلَى النَّاسِ أن يَسألُوهُمْ «(۵) عترت و آل پیامبر اهل ذکرند ، پس بر مردم است که مسائل خود را از آنها سؤال کنند .

۶- » عَن علی (ع) أَنَّه سُئِلَ عَنْ أَهْلَ الذِّكرْ مَنْ هُمْ ؟ قَالَ : نَحْنُ أَهْلُ الذِّكرْ وَ عَن أَبِی جَعْفَر مُحَمَّدِ بْن علی (ع) أَنَّه سُئِلَ فَقَالَ مِثْلُ ذَالِك «(۶) از امام علی(ع) پرسیده شد که اهل ذکر چه

۱- سوره آل عمران (آیه ۸۵)

۲- سوره طلاق (آیات ۱۱ - ۱۰)

۳- عیون اخبار الرضا ، ج ۱ ، ص ۲۳۹

۴- الارشاد ، ج ۲ ، ص ۱۶۲ .

۵- بصائر الدرجات ، ص ۳۹ .

۶- دعائم الاسلام ، ج ۱ ، ص ۲۸ .

کسانی اند ؟ آن حضرت پاسخ داد : ما ائمه اهل ذکریم ، امام باقر(ع) هم در جواب چنین سؤالی فرمود : اهل ذکر ما هستیم .

۷- » عَن ابْن عَبَّاس فِی قَوْلِه تَعَالَی فَاسْئَلُوا أهْلَ الذِّکْر ، قَالَ : هُوَ مُحَمَّد وَ علی وَ فاطِمه وَ الْحَسَن وَ الْحُسین (علیهم السلام) وَ هُمْ أهْلَ الذِّکْر وَ الْعِلْمَ و

الْبَیَان وَ هُم أهْل بَیْتِ النَّبُوَّه وَ مَعْدِن الرِسَالَه «(۱) .

بیان روایات مذکور جملگی دلالت دارند که مراد از اهل ذکر ، ائمه (علیهم السلام) می باشند ، و بر این مطلب که مراد از اهل ذکر ، علمای اهل کتاب است ، دلیل و برهان معتبری وجود ندارد بلکه دلیل بر خلاف آن می باشد .

نتیجه

۱- آیه مبارکه سؤال از اهل ذکر ، دلالت بر حجیت تعبدی قول راوی و فتوای مفتی ندارد .

۲- آیه دلالت ندارد که اهل ذکر ، علمای اهل کتاب است و یا مراد از ذکر خصوص تورات می باشد . خیر ، علاوه بر روایات معتبر در خود آیه

۱- بحارالأنوار ، ج ۲۳ ، ص ۱۸۵ .

نیز قرینه هست که مراد از ذکر ، علمای اهل کتاب نیست .

۳- از نظر لغت و اصطلاح عرف خاص و عرف عام ، اهل الذکر مترادف با اهل العلم نیست بلکه اهل ذکر اخص از اهل علم است .

۴- مورد آیه در اصول دین و مسئله نبوت است که در اصول دین علم وجدانی معتبر است نه مطلق علم ، اعم از علم وجدانی و علم تعبدی .

۵- آیه اصلاً از جهت اینکه مسئول کیست اطلاق ندارد بلکه در آیه مسئولون متعین ائمه معصومین(علیهم السلام) می باشند ، ائمه مصداق تعیینی اهل ذکرند و بر مردم واجب است که مسائلشان را از امام سؤال کنند .

۶- دلیل(آیه سوره طلاق) دلالت دارد که ذکر ، رسول الله(ص) است و ائمه هم اهل ذکر(رسول الله«ص») می باشند ، لذا بر مردم لازم است که

پیروی اهل بیت رسول الله(ص) را بنمایند .

۷- دلیل می گوید : (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)(۱) ذکر قرآن است ، از اهل ذکر سؤال کنید ، یعنی از اهل قرآن سؤال نمایید و اهل قرآن نیز ائمه(علیهم السلام) می باشند .

۱- سوره حجر (آیه ۹)

۸ - دلیل بیان نموده که مراد از ذکر عندالله(قرآن و کتب آسمانی) است و از اهل ذکر سؤال کنید ، یعنی اینکه از کسی که عالم به کتب آسمانی است سؤال نمایید ، و عالمان به این کتب جز ائمه(علیهم السلام) کسان دیگر نیستند .

۹- آیه می گوید : ائمه معصومین(علیهم السلام) مفسر و مبین واقعی احکام الهی می باشند که مردم باید به آنها مراجعه نمایند .

۱۰- چه بگوییم مراد از اهل ذکر ، ائمه ، قرآن ، کتب آسمانی ، اسلام است ، و چه بگوییم مراد از ذکر ، پیامبر اکرم (ص) می باشد ، هیچ تنافی با هم ندارند ، زیرا ائمه (علیهم السلام) اهل الاسلام ، اهل الرسول ، اهل البیت ، اهل کتب آسمانی و اهل ذکر هستند که مصادیق اهل ذکر بر آنها قابل انطباق است .

بنابراین به تمام معنا آیه سؤال مرجعیت دینی و علمی اهل بیت و عترت پیامبر(ص) را برای مردم بیان می کند و به آنان دستور می دهد که در تمامی امور به قرآن و عترت مراجعه نمایند و معارف دین را از زبان مفسران

حقیقی وحی(ائمه« علیهم السلام ») دریافت کنند .

مظهر ولایت الهی

ولایت بالـذات بر تمام جهان و انسان از آن خداونـد سـبحان است که مولویت او ذاتی می باشـد ، چون خداوند مالك و خالق همه اشـیاء است و هیـچ کس جز خـدا حق ولایت ذاتی نـدارد و اگر کسـی شایسـتگی مقام ولایت را داشـته باشد ، بالعرض و اعتباری است که از جانب خـدا این ولایت برای او عطا شـده وگرنه در عرض ولایت الهی احدی از جن و بشـر و ملك دارای ولایت نمی باشند .

مظهر ولایت الهی امام معصوم است ، چون انسان کامل می باشد ، و به جهت اینکه واسطه بین خدا و خلق است ، تصدی مقام ولایت و امامت را به عهـده دارد . اجمالاً برای واضـح شـدن عظمت مقام ولایت و امامت به نکات چند در این زمینه اشاره می شود :

۱- همـان گونه که مقـام رسـالت و نبوت برای رسول از جـانب خـداست مقـام ولایت و امامت برای امام نیز از طرف خـدا می باشد . امام را خدا معین می نماید ، چون شـرایطی مانند عصمت را که در امام معتبر است جز خدا کس دیگر نمی داند که در چه کسی وجود دارد تا

او را امـام معین کنـد ، به علاـوه امـامت امری انتخـابی یا اجتهادی نیست که شـخص از طریق ریاضت اجتهاد ویا انتخاب به آن دست یابد .

۲- خداوند مقام ولایت را به کسی عنایت می کند که دارای ملاک واقعی و نفس الامری بوده و قابلیت امامت را داشته باشد ، زیرا ترجیح بدون مرجح عقلا قبیح است و از نظر وجدان عقلا نیز هر انتسابی به موضوع باید ملاک در تصدیق داشته باشد ، به بیان دیگر تناسب حکم و موضوع (مقام امامت و متصدی آن) حکم جدی ارتکازی و عقلایی است و به عبارتی :

واقعیت و قابلیت انسان را جز خداوند متعال کس دیگر نمی شـناسد برای اینکه خداوند مالک و خالق بشـر است ، خصوصیات مخلوقش را بهـتر از دیگران می دانـد و طـبیعی است کسـی که چیزی را آفریـده ، حقیقت آن را می دانسـته وگرنه چگونه می توانست آن را بیافریند ، پس به ضرورت حکم عقل و ارتکاز وجدان عقلاً باید امام شایستگی واقعی برای امامت را داشته باشد ، لذا هنگامی که خداوند سبحان ائمه معصومین(علیهم السلام) را امام تعیین کرده ، به طور حتم آنان واجد عصمت و فضیلت واقعی و دارای ملاک مقام

ص: ۱۵۰

امامت بوده اند که تصدی مقام امامت و رهبری مردم را از طرف خداوند به دست گرفتند .

۳- صـاحب ولاـیت مطلقه یعنی خداونـد متعـال مقام امامت را در اختیار انسان کامل قرار داده (وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...)(۱) ، آن گاه دیگران حق ندارند در قلمرو مُلک الهی تصـرف نموده و شخصی را برای امامت انتخاب کنند ، زیرا تصرف بدون اذن صاحب حق و تصرف در چیزی که حق انسان نیست ، غاصبانه و ظالمانه است که شرعاً و عقلاً نیز محکوم

می باشد .

۴- بشـر هر انـدازه م-تفکر و عالم باشـد ، ولی باز هم به سـبب فکر و انـدیشه محدود خود احاطه کامل به واقعیات ندارد ، لذا نمی تواند امام عادل و معصوم برای مردم تعیین کند .

سعیـد بن عبدالله اشـعری قمی نقل می کند :(۲) در منزل امام حسن عسـکری(ع) خـدمت امام زمان(عج) بودم از آن حضـرت سؤال کردم که چرا مردم نمی توانند برای خود امام انتخاب کنند و امام باید از جانب خدا تعیین شود ؟

امام(ع) فرمود : امام صالح انتخاب کنند یا امام فاسق ؟

۱- سوره آل عمران (آیه ۱۸۹)

۲- احتجاج طبرسی ، ج ۲ ، ص ۲۷۵ .

سعید : امام صالح .

امام(ع) : آیا هیچ عاقلی می پذیرد که به جای انسان صالح ، فرد فاسق را انتخاب کند و سرنوشت خود را به دست او بسپارد ؟

سعید : خیر .

امام(ع) : وقتی که مردم جاهلند و نمی دانند که در نهاد و قلب انسان دیگر چه می گذرد ، آیا خیر و صلاح مردم را می خواهد یا قصد ظلم به آنها را دارد ، چگونه عقل آنان اجازه می دهد که انسان مجهول را به عنوان

امام واجب الاطاعه انتخاب کنند ؟

بعد از این بیان عقلی ، امام عصر(عج) به ذکر دلیل نقلی از آیه قرآن می پردازد که مردم در مقام انتخاب اشتباه می کنند .

حضرت موسی (ع) در مقام انتخاب ۷۰ نفر از بنی اسرائیل را اختیار کرد تا همراه آنها به کوه طور رفته ، شاهد وحی و نزول تورات باشند و نبوت آن حضرت را تصدیق کنند : (وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا...)(۱) ، ولی همین ۷۰ نفر وقتی صدای وحی و نزول تورات را شنیدند مرتد شده و گفتند : اگر این کلام خداست ، خدا را به ما نشان بده ،

۱- سوره اعراف (آیه ۱۵۵)

(...لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللهَ جَهْرَهً ...)(۱) به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه خدا را آشکار ببینیم .

امام(ع) : در صورتی که حضرت موسی(ع) نتوانست افراد صالح واقعی را انتخاب نماید ، چگونه مردم عادی در مورد انتخاب امام اشتباه نمی کنند ؟

حضرت موسی و صحرای سینا

در اینجا دو سؤال مطرح است : ۱- وقتی که حضرت موسی (ع) می دانست خداوند سبحان به چشم ظاهری دیده نمی شود ، چرا درخواست نمود که خداوند خود را برای او نشان دهد : (...قَالَ رَبِّ أرِنِی أنْظُرْ إلَیْکَ

قَالَ لَنْ تَرَانِی وَ لَکِنِ انْظُرْ إلَی الْجَبَلِ ...)(۲) ؟

۲- پیغمبری مانند حضرت موسی(ع) که مقام عصمت دارد چگونه اشتباه می کند ؟

پاسخ سؤال اول را خود قرآن بیان نموده : (...أتُهْلِکُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَآءُ مِنَّا...)(۳) زمانی که عذاب خداوند بر آن ۷۰ نفر نازل شد ، حضرت موسی(ع) عرض کرد : پروردگارا می دانستم منزه از جسم و زمان و مکانی و چشمهای ظاهری قابلیت دیدن ذات

۱- سوره بقره (آیه ۵۵)

۲- سوره اعراف(آیه ۱۴۳)

۳- سوره اعراف (آیه ۱۵۵)

مقدس تو را ندارند ، اما مردم جاهل و نادان مجبورم نمودند که به همراه آنان درخواست رؤیت نمایم ، آیا به واسطه گناه آنان ما را هلاک می نمایی ؟

به تعبیر دیگر درخواست رؤیت حضرت موسی(ع) صوری بود که به متابعت اصرار مردم صورت گرفت . نه اینکه درخواست رؤیت خدا امری جدی و واقعی بوده تا مورد اشکال قرار گیرد .

پاسخ سؤال دوم : بله انبیاء معصومند ، اما بدون تردید همه پیامبران از جهت مقام عصمت در یک درجه نمی باشند و مرتبه عصمت هر یک با دیگری تفاوت دارد و در این بین مقام هیچ یک از پیامبران الهی به مقام عصمت پیامبر اسلام(ص) و ائمه معصومین(علیهم السلام) نمی رسد ، ائم-ه دارای درجات کامل عصمتند .

(تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ ...)(۱) بعضی از رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم ، پیامبر هم فرمود : » لی مع الله وقت لا یسعه ملک مقرب و لا نبی مرسل«(۲) مرا با خدا اوقات وحالاتی است که هیچ یک از انبیاء مرسل و ملائک مقرب آن حالات و اوقات را ندارند .

۱- سوره بقره (آیه ۲۵۳

۲- بحارالانوار ، ج ۱۸ ، ص ۳۶۰

به طور کلی انبیاء دارای دو جنبه می باشند : ۱- جنبه ظاهری انسانی ۲- جنبه روحی و معنوی .

پیامبران به لحاظ مقام معنوی که جز خدا کسی آن را نمی داند ، ارتباط به عالم غیب دارند و با سخن گفتن از مقام وحی و الهام دچار خطا نمی شوند و هر چه را خبر دهند واقعیت همان است .

اما به لحاظ جنبه ظاهری و صوری ، انبیاء مانند باقی مردم از نوع بشرند نه از جنس ملک ، همان گونه که باقی مردم در راستای حیات و زندگی ، برنامه های شخصی ، استشاره و صلاح ، ازدواج و نکاح ، امر و نهی و... دارند ، انبیاء نیز دارای چنین برنامه هایی می باشند و بسا مصالح و حکم بر این است که انبیاء مطابق رفتار ظاهری و روش معمولی مردم جهت گیری نمایند ، نه آن گونه که واقعیت امر است .

به علاوه می توان گفت : آن چیزی که تنافی با مقام نبوت دارد ، خطا در مورد احکام الهی است که از این جهت پیغمبر و امام خطا

نمی کننـد ، امـا بیـان موضوعـات خارجی وظیفه نبی و امام نمی باشـد که بگویـد این آدم مؤمن است یا مؤمن نیست ، این فلز طلاـست یـا نیست ، و چه بسـا امـام در برخی موضوعات واقعیت را اظهار نمی کنـد به لحاظ مصالحی که در آنها نهفته است ، البته این جواب که احیانا اشتباه در موضوعات برای انبیاء مانع ندارد مطابق نظر کسانی است که قائل به خطای صوری آنان می باشـند وگرنه این جواب مطابق اصول مذهب امامیه صـحیح نیست ، زیرا از ضروریات مذهب ماست که پیغمبر و امام معصوم ، عالم به واقعیات می باشـند ، چه در موضوعات خارجی و چه در احکام اشـتباه نمی کنند ، نظر و حکم امام امر اجتهادی نیست که گاهی مطابق واقع شود و گاهی مطابق واقع نباشد ، پیامبر و امام عصـمت مطلقه دارند و هرگز اشـتباه نمی کنند ، مگر اینکه بیان واقعیت مانع داشته و امام در اثر تقیه و عدم آزادی بیان نتواند واقعیت را بیان نماید .

امامت معصوم و اهل بیت(ع) در قرآن

از بیان مبارك امام زمان(عج) واضح شد که امکان ندارد ولایت و امامت اسلام انتخابی باشد و احیانا

ص: ۱۵۶

امام جائری انتخاب شود که سعادت دنیا و آخرت جامعه را تباه کند ، امام منصوب من عندالله است : (... أللهُ أعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ...)(۱)، (...إنَّ اللهَ عَلِيمُ بذَاتِ الصُّدُورِ)(۲) ، (... وَاللهُ

يَعْلَمُ وَ أنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)(۳)، (إنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى)(۴)، (هُوَ الَّذِى أرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَى بِاللهِ شَهِيدًا)(۵) .

پس به حکم وجدان و حکم عقل ، به حکم تجربه و بیان وحی و مضمون آیات و روایات ممکن نیست امامت و امام امر اجتهادی و یا انتخابی باشد .

ابن عباس می گوید : در قرآن کریم ۳۰۰ آیه درباره فضیلت امام علی(ع) نازل شده است .(۶)

مجاهد از مفسرین اهل سنت بیان داشته که ۷۰ آیه در قرآن درباره فضیلت امام علی(ع) ذکر شده(۷) همانند آیه های ذیل :

۱- آیه تبلیغ : (يَا أيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنْزِلَ إلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَ إن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ...)(۸) .

۲- آیه اکمال دین : (... ألْيَوْمَ أكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أتْمَمْتَ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإسْلَامَ دِينًا ...)(۹) .

۳- آیه ولایت : (إنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ)(۱۰) .

۱- سوره انعام (آیه ۱۲۴)

۲- سوره آل عمران (آیه ۱۱۹)

۳- سوره بقره (آیه ۲۳۲)

۴- سوره لیل (آیه ۱۲)

۵- سوره فتح (آیه ۲۸)

۶- زبده العلوم ، ص ۱۱۹ .

۷- شواهد التنزیل حسکانی

۸- سوره مائده (آیه ۶۷)

۹- سوره مائده (آیه ۳)

۱۰- سوره مائده (آیه ۵۵)

۴- آیه مع الصادقین : (یَآ أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللهَ وَ کُونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ)(۱) .

۵- آیه خیرالبریه : (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ)(۲) .

۶- آیه موده ذوی القربی : (... قُلْ لَّآ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی ...)(۳) .

۷- آیه تطهیر : (... إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا)(۴) .

۸ - آیه مباهله : (فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ(درباره عیسی (ع)) مِن بَعْدِ مَا جَآئَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَآئَنَا وَ أَبْنَآئَکُمْ وَ نِسَآئَنَا وَ نِسَآئَکُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ)(۵) .

۹- آیه لیله المبیت : (وَ مِنَ النَّاسِ مَن یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللهِ وَاللهُ رَئُوفُ بِالْعِبَادِ)(۶) .

۱۰- آیه فسألوا اهل الذکر : (وَ مَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِی إِلَیْهِمْ فَسْئَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)(۷) .

ص: ۱۵۸

۱- سوره توبه (آیه ۱۱۹)

۲- سوره بینه (آیه ۷)

۳- سوره شورا (آیه ۲۳)

۴- سوره احزاب (آیه ۳۳)

۵- سوره آل عمران (آیه ۶۱)

۶- سوره بقره (آیه ۲۰۷)

۷- سوره نحل (آیه ۴۳)

۱۱- سوره انسان(دهر) : (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانَ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا * إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِن نُّطْفَهٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا * ... وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللهِ لَانُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَآءً وَ لَا شُكُورًا * إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَومًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ، فَوَقَاهُمُ اللهُ شَرَّ ذَالِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَهً وَ سُرُورًا * ...)(۱) .

۱۲- آیه اداء امانت : (إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أن تُؤَدُّواْ الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا...)(۲)

۱۳- آیه خمس : (وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ...)(۳) .

۱۴- آیات اعلام برائت از مشرکین : (وَ أَذَانٌ مِّنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللهَ بَرِیءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ إِن تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُواْ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى اللهِ وَ بَشِّرِالَّذِينَ كَفَرُواْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ)(۴)

۱۵- آیه : (إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)(۵) ، (و هی الامام و حب آل محمد«ص») امام سجاد(ع) فرمود : « ... نَحْنُ أَبْوَاب اللهِ وَ نَحْنُ الصِّرَاط الْمُسْتَقِيم وَ نَحْنُ عيبه عِلْمِهِ وَ نَحْنُ تَرَاجِمَهَ وَحْيِهِ وَ نَحْنُ أَرْكَان تَوحِيدهِ وَ نَحْنُ مَوضِعَ سِرِّه «(۶) .

۱۶- آیه شجره طیبه : (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا كَلِمَهً طَيِّبَهً كَشَجَرَهٍ طَيِّبَهٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِی السَّمَآءِ * تُؤْتِى أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ)(۷) ، در مقابل : (وَ مَثَلُ كَلِمَهٍ خَبِيثَهٍ كَشَجَرَهٍ خَبِيثَهٍ اُجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ)(۸) .

۱- سوره انسان

۲- سوره نساء (آیه ۵۸)

۳- سوره انفال (آیه ۴۱)

۴- سوره توبه (آیه ۳)

۵- سوره حمد (آیه ۶)

۶- المیزان ، ج ۱ ، ص ۴۴ .

۷- سوره ابراهیم (آیات ۲۵ ، ۲۴)

۸- سوره ابراهیم (آیه ۲۶)

۱۷- آیه من عنـده علم الکتـاب : (وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ کَفَی بِاللهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ)(۱) .

۱۸- آیه راسـخون در علم الهی : (وَ مَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَ مَا یَذَّکَّرُ إِلَّا أُوْلُواْ الْأَلْبَابِ)(۲) .

۱۹- آیه پیروزی حق بر باطل : (وَ قُلْ جَآءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ کَانَ زَهُوقًا)(۳) .

۲۰- آیه حکومت مستضعفین : (وَ نُرِیدُ اَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُواْ فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ)(۴) .

۲۱- سوره مبارکه والعصـر : (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم * وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِی خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِینَ آمَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَواْ بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَواْ بِالصَّبْرِ)(۵) .

۲۲- سوره مبارکه کوثر : (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * إِنَّآ أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ)(۶) ..

۲۳- آیـات سوره مبارکه نور : (أللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکَاةٍ فِیهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجٍ الزُّجَاجَةُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَکَةٍ زَیْتُونَةٍ لَّا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَی نُورٍ یَهْدِی اللهُ لِنُورِهِ مَن یَشَآءُ وَ یَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ * فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَن تَرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ)(۷)

۱- سوره رعد (آیه ۴۳)

۲- سوره آل عمران (آیه ۷)

۳- سوره اسراء (آیه ۸۱)

۴- سوره قصص (آیه ۵)

۵- سوره العصر

۶- سوره کوثر

۷- سوره نور (آیات ۳۶ - ۳۵)

.

۲۴- آیه نفی امامت از ظالمین : (وَ إِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ مِن ذُرِّیَّتِی قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ)(۱) .

۲۵- آیه اولی الامر : (یَآ أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعُواْ اللهَ وَ أَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَ اُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ)(۲).

۲۶- سوره مبارکه قدر(سوره ولایت و امامت) : (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * إِنَّآ أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ * وَ مَآ أَدْرَاکَ مَا لَیْلَهُ الْقَدْرِ * لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ * تَنَزَّلُ الْمَلآئِکَهُ وَ ال-رُّوحُ فِیهَا بِإِذْنِ رَبِّهِ-م مِّن کُلِّ أَمْرٍ * سَلَامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ)(۳)

.

۲۷- آیه ملک عظیم : (... فَقَدْ آتَیْنَآ آلَ إِبْرَاهِیمَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ وَ آتَیْنَاهُم مُّلْکًا عَظِیمًا)(۴) .

۲۸- آیه اصطفی(گزینش) : (إِنَّ اللهَ اصْطَفَی آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِیمَ وَ آلَ عِمْرَانَ (آل محمد(ص)) عَلَی الْعَالَمِینَ)(۵)

۲۹- آیه انفاق : (أَلَّذِینَ یُنْفِقُ-ونَ أمْوَالَهُم بِالَّیْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِیَهً فَلَهُمْ أجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُونَ)(۶) .

۳۰- آیه اعتصام به حبل الله : (وَاعْ-تَصِمُواْ بِحَبْلِ اللهِ جَمِیعًا وَ لَا تَفَرَّقُواْ وَاذْکُرُواْ نِعْمَتَ اللهِ عَلَیْکُمْ ...)(۷) .

۳۱- آیه : (... وَ یُؤْثِ-رُونَ عَلَی أنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَهٌ وَ مَن یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)(۸) .

۳۲- آیه : (...فَمَن یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ یُؤْمِن بِاللهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقَی ...)(۹)، (هی الایمان بالله وحده لاشریک له ، التمسک بولایه ائمه«ع») » قال رسول الله (ص) : مَنْ أحَبَ أنْ یَتَمَسَّکُ بالعُرْوَهِ الْوُثْقَی فَلْیَتَمَ-سَّکَ بِحُبِّ عَلِیٍّ وَ أهْلَ بَیْتی «(۱۰)

.

۱- سوره بقره (آیه ۱۲۴)

۲- سوره نساء (آیه ۵۹)

۳- سوره قدر

۴- سوره نساء (آیه ۵۴)

۵- سوره آل عمران (آیه ۳۳)

۶- سوره بقره (آیه ۲۷۴)

۷- سوره آل عمران (آیه ۱۰۳)

۸- سوره حشر (آیه ۹)

۹- سوره بقره (آیه ۲۵۶)

۱۰- بحارالانوار ، ج ۲۴ ، ص ۸۵

« إبن شاذان عن الرضا عن آبائه قال : ... قِيلَ : يَا رَسُول الله (ص) مَنْ مَوْلَى الْمُسْلِمِينَ وَ إمَامَهُمْ بَعْدُکَ ؟ قَالَ : أخِی عَلِیّ بْنُ ابیطَالِبْ (ع) وَ ... »(۱) .

۳۳- آیه : (... فَأُولَئِکَ یُبَدِّلُ الله سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ...)(۲) ، (الابدال هم

الائمه«ع») ، » عن الخالد ابن الهیثم الفارسی قَال: قُلْتُ لِأبِ الْحَسَنِ الرضَا(ع)

إنَّ النَّاسَ یَزْعَمُونَ أنَّ فِی الْأرْضِ ابْدَالًا ، فَمَنْ هَؤُلَاءِ الْأبْدَالْ ؟ قَالَ(ع) صَدَقُواْ

الْأبْدَالُ الْأوْصِیَاء جَعَلَهُمْ الله عَزَّ وَجَلَّ فِی الْأرْضِ بَدَلَ الْأنْبِیَاءِ إذْ رُفِعَ الْأنْبِیَاءَ وَ خَتْمُهُمْ بِمُحَمَّدٍ (ص) «(۳) .

۳۴ - آیه : (... وَ مَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیِّهِ سُ-لْطَانًا فَلَا یُسْرِف فِّی الْقَتْلِ إنَّهُ کَانَ مَنْصُورًا (امام زمان «عج»))(۴) ، » عن سلام بن المستنیر ، عن ابی جعفر(ع) قال هو الحسین ابن علی(ع) قتل مظلوما و نحن اولیاؤه والقائم منا إذا قام طلب بثار الحسین و ... «(۵) ، به این مضمون ۱۵ روایت در تفسیر برهان ذکر شده است .

۳۵- تمام آیاتی که در قرآن کلمه«یا ایها الذین آمنوا» در آنها ذکر شده است ، مصداق اجلی واکمل آن(مؤمنین) ائمه معصومین(علیهم السلام) می باشند .(۶)

۱- تفسیر برهان ، ج ۱ ، ص ۵۳۶ و ۵۳۸ .

۲- سوره فرقان (آیه ۷۰)

۳- سفینه البحار ، ج ۱ ، ص ۶۴ ، ماده بدل . بحارالانوار ، ج ۲۷ ، ص ۴۸ .

۴- سوره اسراء (آیه ۳۳) ۴

۵- تفسیر برهان ، ج ۴ ، ص ۵۶۱ - ۵۵۸ .

۶- شواهد التنزیل ، ص ۴۹ .

امام امیرالمؤمنین حضرت علی(ع) فرمود : ربع قرآن و کرائم قرآن درباره ما(اهل بیت) نازل شده است .(۱)

همچنین علاوه بر آیات قرآنی دهها و صدها روایت اسلامی هم بیانگر این می باشند که تعیین امام از جانب خداست ، و ما در این مورد در صدد نوشتن کتاب موضوعی نمی باشیم تا روایات باب را بررسی و نقل نماییم ، فقط به عنوان تذکر و از باب تیمّن و تبرک به ذکر حدیث لوح از کتاب اصول کافی(۲) بسنده می کنیم :

حدیث لوح

« مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِیفٍ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدُالرَّحْمَانِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِاللهِ(ع) قَالَ: قَالَ أَبِی لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْأَنْصَارِیِّ إِنَّ لِی إِلَیْکَ حَاجَةً فَمَتَی یَخِفُّ عَلَیْکَ أَنْ أَخْلُوَ بِکَ فَأَسْأَلَکَ عَنْهَا ؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ : أَیَّ الْأَوْقَاتِ أَحْبَبْتَهُ فَخَلَا بِهِ فِی بَعْضِ الْأَیَّامِ فَقَالَ لَهُ: یَا جَابِرُ أَخْبِرْنِی عَنِ اللَّوْحِ الَّذِی رَأَیْتَهُ فِی یَدِ أُمِّی فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلامُ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ(ص) وَمَا أَخْبَرَتْکَ بِهِ أُمِّی أَنَّهُ فِی ذَالِکَ اللَّوْحِ مَکْتُوبٌ؟ فَقَالَ جَابِرٌ : أَشْهَدُ بِاللهِ أَنِّی دَخَلْتُ عَلَی أُمِّکَ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلامُ فِی حَیَاةِ رَسُولِ اللهِ(ص) فَهَنَّیْتُهَا بِوِلَادَهِ الْحُسَیْنِ وَ رَأَیْتُ فِی یَدَیْهَا لَوْحاً أَخْضَرَ ، ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرُّدٍ وَ رَأَیْتُ فِیهِ کِتَاباً أَبْیَضَ ، شِبْهَ لَوْنِ الشَّمْسِ ، فَقُلْتُ لَهَا : بِأَبِی وَ أُمِّی یَا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ (ص) مَا هَذَا اللَّوْحُ ؟ فَقَالَتْ: هَذَا

۱- . تفسیر برهان ، ج ۱ ، ص ۵۷

۲- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۵۲۷ .

لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللهُ إِلَى رَسُولِهِ(ص) فِيهِ اسْمُ أَبِی وَاسْمُ بَعْلِی وَاسْمُ ابْنَیَّ وَاسْمُ الْأَوْصِیَاءِ مِنْ وُلْدِی وَ أَعْطَانِیهِ أَبِی لِیُبَشِّرَنِی بِذَالِکَ ، قَالَ جَابِرٌ فَأَعْطَتْنِیهِ اُمُّکَ فَاطِمَهُ عَلَیْهَاالسَّلامُ فَقَرَأْتُهُ وَاسْتَنْسَخْتُهُ ، فَقَالَ لَهُ أَبِی : فَهَلْ لَکَ یَا جَابِرُ : أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَیَّ قَالَ: نَعَمْ ، فَمَشَی مَعَهُ أَبِی إِلَی مَنْزِلِ

جَابِرٍ فَأَخْرَجَ صَحِیفَهً مِنْ رَقٍّ ، فَقَالَ: یَاجَابِرُ ! أُنْظُرْ فِی کِتَابِکَ لِأَقْرَأَ(أنا) عَلَیْکَ ، فَنَظَرَ جَابِرٌ فِی نُسْخَهٍ فَقَرَأَهُ أَبِی فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفاً ، فَقَالَ جَابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللهِ أَنِّی هَکَذَا رَأَیْتُهُ فِی اللَّوْحِ مَکْتُوباً :

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

هَذَا کِتَابٌ مِنَ اللهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِیِّهِ وَ نُورِهِ وَ سَفِیرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِیلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِینُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِینَ ، عَظِّمْ یَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِی وَاشْکُرْ نَعْمَائِی وَ لَاتَجْحَدْ آلَائِی ، إِنِّی أَنَااللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِینَ وَ مُدِیلُ الْمَ-ظْلُومِینَ وَ دَیَّانُ الدِّینِ ، إِنِّی أَنَااللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا ، فَمَنْ رَجَا غَیْرَ فَضْلِی أَوْ خَافَ غَیْرَ عَدْلِی ، عَذَّبْتُهُ عَذَاباً لَا أُعَذِّبُهُ أَحداً مِنَ الْعَالَمِینَ فَإِیَّایَ فَاعْبُدْ وَ عَلَیَّ فَتَوَکَّلْ ، إِنِّی لَمْ أَبْعَثْ نَبِیّاً فَأُکْمِلَتْ أَیَّامُهُ وَانْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِیّاً وَ إِنِّی فَضَّلْتُکَ عَلَی الْأَنبِیَاءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِیَّکَ عَلَی الْأَوصِیَاءِ وَ أَکْرَمْتُکَ بِشِبْلَیْکَ وَ سِبْطَیْکَ حَسَنٍ وَ حُسَیْنٍ ، فَجَعَلْتُ حَسَناً مَعْدِنَ عِلْمِی ،بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّهِ أَبِیهِ وَ جَعَلْتُ حُسَیْناً خَازِنَ وَحْیِی وَ أَکْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَهِ وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَهِ ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنِ اسْتُشْهِدَ وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءِ دَرَجَهً ، جَعَلْتُ کَلِمَتِی التَّامَّهُ مَعَهُ وَ حُجَّتِیَ الْبَالِغَهَ عِنْدَهُ ، بِعِتْرَتِهِ أُثِیبُ وَ أُعَاقِبُ ، أَوَّلُهُمْ عَلِیٌّ سَیِّدُالْعَابِدِینَ وَ زَیْنُ أَوْلِیَائِی الْمَاضِینَ وَ ابْنُهُ شِبْهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدٌ ، الْبَاقِرُ عِلْمِی وَالْمَعْدِنُ لِحِکْمَتِی ، سَیَهْلِکُ الْمُرْتَابُونَ فِی جَعْفَرٍ ، الرَّادُّ عَلَیْهِ کَالرَّادِ عَلَیَّ ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لأُکْرِمَنَّ مَثْوَی جَعْفَرٍ وَ لَأَسُرَّنَّهُ فِی أَشْیَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِیَائِهِ ، اُتِیحَتْ بَعْدَهُ مُوسَی فِتْنَهٌ عَمْیَاءُ حِنْدِسٌ لأَنَّ خَیْطَ فَرْضِی لَا یَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِی لَا تَخْفَی وَ أَنَّ أَوْلِیَائِی یُسْقَونَ بِالْکَأْسِ الْأَوْفَی ، مَنْ جَحَدَ(منکر شود)وَاحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِی وَ مَنْ غَیَّرَ آیَهً مِنْ کِتَابِی فَقَدِ افْتَرَی عَلَیَّ ، وَیْلٌ لِلْمُفْتَرِینَ الْجَاحِدِینَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّهِ مُوسَی عَبْدِی وَ حَبِیبِی وَ خِیَرَتِی فِی عَلِیٍّ وَلِیِّی وَ نَاصِرِی وَ مَن أَضَعُ عَلَیْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوَّهِ وَ أَمْتَحِنُهُ بِالْإِضْطِلاعِ بِهَا یَقْتُلُهُ عِفْرِیتٌ مُسْتَکْبِرٌ یُدْفَنُ فِی الْمَدِینَهِ الَّتِی بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَی جَنْبِ شَرِّ خَلْقِی حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لَأَسُرَّنَّهُ (باقی بگذارم) بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَ خَلِیفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَارِثِ عِلْمِهِ ، فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِی وَ مَوْضِعُ سِرِّی وَ حُجَّتِی عَلَی خَلْقِی لَا یُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّهَ مَثْوَاهُ وَ شَفَّعْتُهُ فِی سَبْعِینَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ کُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَهِ لِابْنِهِ عَلِیٍّ وَلِیِّی وَ نَاصِرِی وَالشَّاهِدِ فِی خَلْقِی وَ أَمِینِی عَلَی وَحْیِی ،

أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِیَ إِلَی سَبِیلِی وَالْخَازِنَ لِعِلْمِیَ الْحَسَنَ وَ أُکَمِّلُ ذَالِکَ بِإبْنِهِ (م ح م د) رَحْمَهً لِلْعَالَمِینَ ، عَلَیْهِ کَمَالُ موسَی وَ بَهَاءُ عِیسَی وَ صَبْرُ أَیُّوبَ فَیُذَلُّ أوْلِیَائِی فِی زَمَانِهِ وَ تُتَهَادِی (هدیه برده می شود) رُؤُوسُهُمْ کَمَا تُتَهَادِی رُؤُوسُ التُّرْکِ وَالدَّیْلَمِ فَیُقْتَلُونَ وَ یُحْرَقُونَ وَ یَکُونُونَ خَائِفِینَ ، مَرْعُوبِینَ ، وَ جِلِینَ ، تُصْبَغُ الأرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَ یَفْشُو الْوَیْلُ وَالرَّنَّهُ فِی نِسائِهِمْ أوْلَئِکَ أوْلِیَائِی حَقّاً ، بِهِمْ أدْفَعُ کُلَّ فِتْنَهٍ عَمْیَاءَ حِنْدِسٍ وَ بِهِمْ أکْشِفُ الزَّلَازِلَ وَ أدْفَعُ الآصَارَ وَ الْأغْلَالَ أوْلَئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهٌ وَ أوْلَئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ .

قَالَ عَبْدُالرَّحْمَانِ بْنِ سَالِمٍ: قَالَ أبُوبَصِیرٍ : لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِی دَهْرِکَ ، إلَّا هَذَا الْحَدِیثَ لَکَفَاکَ ، فَصُنْهُ إلَّا عَن أهْلِهِ .

این حدیث شریف در مقام بیان معارف بلند ولایت و امامت و حالات اهل بیت(علیهم السلام) و پیروان آنها در زمان غیبت است که شرح آن خود کتابی قطور نیاز دارد ولی از آنجا که مقتضی توضیح نمی باشد ، تنها به ترجمه و شرح مختصر این حدیث نورانی اکتفا می شود .

ابی بصیر یکی از اصحاب اجماع ، از امام صادق(ع) نقل می کند که آن حضرت فرمود : روزی پدر بزرگوارم امام م–حمد باقر(ع) با جابر بن عبدالله انصاری در گوشه ای مشغول گفتگو شد و به جابر فرمود : برایم از

آن لوحی که در دست مادرم فاطمه زهرا(س) مشاهده کردی خبر بده !

جابر گفت : خدا را شاهد می گیرم در زمان حیات رسول الله(ص) وارد خانه مادرت فاطمه شدم که ولادت با سعادت حسین(ع) را تبریک بگویم ، در این هنگام لوحی از زمرد سبز در دست

فاطمه زهرا(س) دیدم که خطوط نوشته شده بر آن همانند نور می درخشید .

از فاطمه(س) سؤال کردم ، این لوح چیست ؟ فرمود : این لوح هدیه آسمانی است که خداوند سبحان برای پدرم رسول الله(ص) فرستاده و پدرم هم آن را به من هدیه کرده است . در این لوح از جانب خدا اسم پدرم ، علی و فرزندانم حسن و حسین و اسامی اوصیاء و امامانی که از تبار آنان می باشند ، نوشته شده است .

جابر می گوید : آن گاه حضرت زهرا(س) لوح را به من نشان داد که آن را خواندم و از آن نسخه برداری کردم (اصل لوح نزد حضرت زهرا(س) محفوظ ماند تا آنکه فعلا آن لوح نزد امام زمان(عج) می باشد .)

امام صادق(ع) فرمود : هنگامی که پدرم این سخن را از جابر شنید ، به او گفت : ای جابر آیا می ش-ود نس-خه استنساخ شده از آن لوح را برایم نشان دهی ؟

جابر عرض کرد : بله یابن رسول الله ، در این هنگام امام باقر(ع) به اتفاق جابر به منزل او رفت و در آنجا جابر صحیفه ای را بیرون آورد که به امام(ع) نشان دهد ، اما پیش از آنکه امام آن صحیفه و نسخه لوح آسمانی را

ببیند به جابر فرمود : به آن نسخه نگاه کن تا من مطالب آن را برایت بخوانم .

جابر به آن صحیفه نگاه کرد ، و امام(ع) از آغاز آن شروع به خواندن نمود ، جابر می گوید : هر چه را که امام می خواند در آن نسخه لوح کلمه به کلمه و حرف به حرف تطبیق می شد ، و زمانی که امام باقر(ع) قرائت مطالب آسمانی آن لوح را به پایان رساند ، جابر گفت : به خدا سوگند آنچه را که امام(ع) خواند با نوشته های آن نسخه و آن لوحی که نزد حضرت زهرا(س) بود ، مطابقت داشت : بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ نُورِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، عَظِّمْ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَاشْكُرْ نَعَمَائِي وَ لَا تَجْحَدْ آلَائِي إِنِّي أَنَااللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَ مُدِيلُ الْمَظْلُومِينِ وَ دَيَّانُ الدِّينِ ، إِنِّي أَنَا اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا ، فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي ، عَذَّبْتُهُ عَذَاباً لَا أُعَذِّبِهِ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ ...

به نام خداوند رحمان و رحیم ، این کتاب(لوح) از جانب خداوند عزیز و حکیم فرستاده شد برای محمد نور خدا ، نبی و سفیر خدا ، ای پیامبر ! اسماء حسنایم را بزرگ بدار ، نعمتهایم ، نعمت رسالت و نعمت ولایت و امامت را که در تبار اهل بیت تو نهاده شده سپاس گذار ، همانا خداوند وحده لا شریک له در هم شکننده جباران ، و یاور مظلومان و

جزا دهنـده جزا دهنـدگان است ، » إِنِّی أَنَا اللهُ لَا إِلهَ إِلَّا أَنَاْ ... « هر کس به غیر فضل من امیـد بنـدد و از غیر عـدلم بترسـد ، آن چنان او را عذاب نمایم که احدی از عالمیان آن چنان عذاب نشده باشد .

آن گـاه خداونـد متعـال در این لوح به پیـامبر(ص) می فرمایـد : مرا پرسـتش نمـا و به من توکل کن ، هیـچ پیغمبری را مبعوث نکردم مگر هنگـامی که از دنیـا رفت وصـی و جانشـین او را معین نمودم ، و تو را از همه انبیـای دیگر فضـیلت دادم ، وصـی و جانشـینت علی را بر همه اوصـیای دیگر برتری دادم برای تو و فرزنـدانت حسن و حسـین که معـدن علم و خـازن وحی من می باشـند ، کرامت بخشیده ، کلمات تام و حجت بالغه خودم را در نسل آنان قرار دادم ، و به حسین و امامانی که از تبار او به دنیا می آیند ، مردم را ثواب داده و عقاب می کنم ، یعنی آنان میزان اعمال بشـرند ، پیروان حسین و فرزندان او را ثواب می دهم ، دشمنان و مخالفان حسین و فرزندان معصومش را عقاب می نمایم .

در این حـدیث شـریف همه امامـان معصوم هر یـک پس از دیگری به نام ذکر و حالاتی که در دنیا برای آنان پیش می آیـد ، بیان شده ، تا به نام امام

ص: ۱۶۸

یازدهم ، امام حسن عسکری(ع) که می رسد ، خداوند می فرماید : » اخرج منه الداعی الی سبیلی و الخازن لعلمی الحسن و اکمل ذالک بإبنه (م ح م د) رحمه للعالمین ، فیذل أولیائی فی زمانه و تتهادی رئوس-هم کما تتهادی رئوس الترک والدیلم ... « .

از نسل امام علی النقی(ع) آفریدم کسی را که خازن علم من و دعوت کننده به راه من می باشد ، او امام حسن عسکری(ع) است ، و کامل کردم تعداد امامان و امامت آنها را به فرزند او که رحمه للعالمین و خاتم اوصیاء

مرسلین است ، او صالح و مصلح جهانی مهدی موعود(عج) می باشد ، در او

کمال موسی ، هیبت عیسی و صبر ایوب است و غیبت طولانی دارد ، در چنین زمانی اولیاء خدا حقیرند و دشمنان سرهای آنان را همانند سران ترک و دیلم برای یکدیگر هدیه می برند و زمین از خون آنها رنگین می شود ، و زنان آلوده و بی حیا می گردند .

اما این پیروان اهل بیت و اولیاء من هستند که به واسطه کرامت آنان مردم روی زمین از بلاها در امان می مانند که اگر وجود آنها در میان جامعه نباشد ، مردم مبتلا به هلاکت و عذاب آسمانی می گردند ، درود و رحمت خداوند نثار پیروان راه حق و حقیقت و راهیان راه پیامب-ر اسلام(ع) و اهل بیت طاهرین او باد .

ص: ۱۶۹

معارف حدیث لوح

حدیث لوح معارف اعتقادی بسیاری دارد که به چند مورد مهم آن اشاره می شود :

۱- حدیث از نظر سند صحیح است ، چون ابی بصیر از اصحاب اجماع می باشد ، جابر نیز از اصحاب معتبر و نامدار پیامبر گرامی اسلام(ص) است که عصر و زمان ۷ نفر معصوم را درک نموده و این حدیث را از زبان ۴ نفر آنان نقل کرده است (رسول الله(ص) ، فاطمه زهرا(س) ، امام محمد باقر(ع) ، امام جعفر صادق(ع)) و حدیثی با این خصوصیات بسیار با ارزش است که در میان روایات از آن به حدیث طلایی یاد می شود ، چون چنین

حدیثی مورد عنایت اصحاب وحی و توثیق راویان حدیث است .

۲- این حدیث آسمانی۱۴ معصوم را مشخص و معین می کند که از آن میان۱۲ نفر آنها یعنی ائمه(علیهم السلام) منصوب از جانب خداوند هستند در این حدیث نام هر امامی همراه با سرنوشت خاص آن امام در لوح محفوظ تعیین شده که ائمه(علیهم السلام) به آن آگاهی داشتند .

۳- در حدیث لوح غیبت امام زمان(عج) ذکر گردیده و ریشه آن

ص: ۱۷۰

آسـمانی دانسته شده است ، و همان گونه که در قرآن از پیامبر اسلام (ص) تعبیر به رحمه للعالمین شده ، در این حدیث هم از مهـدی موعود امام زمان(عج) به رحمه للعالمین یاد شده است ، یعنی همان گونه که خداوند سـبحان توسط پیامبر اسـلام(ص) مردم دوران جـاهلیت را از ورطه انحطـاط و شـرک ، جهـل و توحش نجـات داد ، امـام زمان(عـج) هم رحمه للعالمین است او منجی عالم و نجات دهن-ده بشـر از جور و فساد و جاهلیت آخرالزمان می باشد ، » يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ جُورًا وَ ظُلْمًا «(۱) .

۴- احوال مردم و اختناق و ستمی که بر مردم و اهل حق در زمان غیبت وارد می شود در حدیث لوح بیان شده است .

۵- حدیث لوح ، خودسریها و بی حیایی زنان امت اس-لام در آخر الزمان را تذکر داده .

۶- حدیث به صـراحت بیان می کند که تعیین امام(ع) در هر عصـر و زمانی برای جامعه بشری مربوط به خداوند متعال است و غیر از رهبر الهی هیچ رهبر و پیشوای انتخابی دیگری رسمیت ندارد .

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۳۳۸ ، باب فی الغیبه .

۷- حـدیث لوح می گوید : ائمه (علیهم السـلام) حجت بالغه الهی بر مردم می باشـند ، همچنان که قرآن کریم فرموده : (قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّهُ الْبَالِغَهُ ...)(۱) ، و هر کس حجت بالغه الهی را مخالفت کند ، ظالم و عاصی است و در این مخالفت هیچ عذری از او پذیرفته نیست .

۸ - حدیث لوح می گوید : امامان معصوم از جانب خدا تعیین شده اند که اسامی آنها برای پیامبر اسـلام(ص) فرسـتاده شده و پیامبر(ص) مطابق دسـتور آسمانی ، هر کدام را یکی پس از دیگری با ذکر نام و نسب و بیان علامت و صفات آنان برای مردم معرفی و ابلاغ نموده است ، و...

در این رابطه روایتی از امـام رضا(ع) در اصول کافی(۲) نقل شده که بیانگر همین معنا می باشد ، روایت بیان می دارد منصـب امامت و تعیین امام امری الهی و آسمانی است ، چون مردم نه عهدالله و مقام امامت را می دانند و نه شخص امام را می شناسند تا او را تعیین کنند :

هَـلْ یَعرفُونَ قَـدْرَ الْإمَـامَهِ وَ مَحَلَّهَـا مِنَ الْاُمَّهِ فَیَجُوزَ فِیهَا اختِیارُهُمْ ، إنَّ الإمَامَهَ أجَلُّ قَـدَراً وَ أعْظَمُ شَأناً وَ أعْلَا مَکاناً وَ أمْنَعُ جَانِباً وَ أبْعَدُ غَورًا(از قدرت تفکر بشر) مِنْ أنْ یَبْلُغَهَا النَّاسُ بعُقُولِهِمْ ، أوْ یَنَالُوهَا بآرَائِهِمْ ، أوْ یُقِیمُوا إمَاماً بإخْتِیَارهِم

۱- سوره انعام (آیه ۱۴۹)

۲- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۱۹۹ .

إنَّ الْإمَامَهَ خَصَّ اللهُ عزَّوَجَلَّ بهَا إبرَاهِيم الخَلِيلَ(ع) بَعْدَ النُّ-بُوَّهِ وَالْخُلَّهِ مَرتَبهً ثَالِثَهً ، وَ فَضِ-يلَهً شَرَّفَهُ بهَا وَ أشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ ، فَقَالَ : (إنِّی جَاعِلُ-کَ لِلنَّاسِ إمَامًا) فَقَ-الَ الْخَلِیلُ(ع) سُ-رُوراً بهَ-ا : (وَ مِن ذُرِّیَّتِی) قَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی: (لَا یَنَالُ عَهْ-دِی الظَّالِمِینَ) . فَأبْطَلَتْ هَذِهِ الآیهُ إمَامَهَ کُلِّ ظَالِمٍ إلَی یَوْم الْقِیَامَهِ .

این روایت معارف بسیار بلندی در مورد امامت و امام بیان نموده که نکات مهم آن در حدیث لوح مندرج می باشد...

واقعیت را بشر نمی شناسد

جز خداوند تبارک و تعالی ، کسان دیگر احدی نه احاطه به واقعیات دارند و نه واقعیت و بشر را می شناسند تا برای هدایت او قانون و امام تعیین کنند .

قـانونی که در تمـام جهـات ، چه در مورد اصول اعتقـادی و چه در مورد احکـام فقهی و قوانین اجتمـاعی بر اسـاس مصالـح و مفاسد واقعی تنظیم شده و ضامن سعادت بشر است ، آیین اسـلام می باشد ، زیرا مقنن و قانون گذار آن یعنی خداوند به علم ازلی می داند که چگونه قانونی برای تأمین مصالح واقعی دنیا و آخرت بشر جعل کند و بشر نیز به واسطه پیروی از آن قانون به سعادت ابدی و کمال نهایی برسد .

قانون گذار اسلام واقعیت شناس است و شارحان و مفسران آن هم اصحاب وحی

ص: ۱۷۳

و عصـمت می باشـند که خطا نمی کنند ، لذا قوانین اسـلام صد درصد مطابق مصالح واقعی بوده و خطابردار نیست ، بله انسان عادی در کیفیت تطبیق قانون اسلام با واقع ممکن است خطا کند ولی این غیر از آن می باشد که اصل قانون اسلام مطابق واقع و ضامن اجرای سعادت بشر است .

کسـی که نه واقعیت را ، و نه بشر را ، و نه کمال نهایی بشر را می شناسد ، چگونه می تواند برای اداره و تعیین سرنوشت انسان قانون وضع کند ؟...

مـا به دنیـا اعلاـم می کنیم : ای گروه انسانها ! شـما که احاطه به واقعیات نداشـته و لوح واقع را نمی دانیـد ، سـرنوشت و کمال نهایی بشـر را نمی شناسید چگونه برای اداره جامعه بشری و تعیین سرنوشت آنان قانون جعل می کنید؟ آیا چنین کاری(وضع قانون برای سعادت بش–ر) از دید وجدان ، عقل و شرع مقدس محکوم و سفیهانه نیست ؟

برای این سؤال بشـریت دیروز و امروز چه جوابی داشته و دارند ؟ آیا جز پاسخ محکومیت ، جواب دیگری دارند که بگویند ؟ آیا پاسخ این نیست که برای نجات بشر از انحراف و سقوط ، جز رفتن به راه اسلام و

پرستش خداونـد هیـچ قانون دیگری نجات بخش نیست ؟ به فرموده قرآن کریم در سوره انفطار : (أین تـذهبون) به کجا می روید ؟

نفی امامت از ظالمین

مقام امامت و عظمت شخص امام معصوم(ع) بالاتر از آن است که کسـی با تفکر و اندیشه به قلّه معرفت امام رسیده و پیرامون آن اظهار نظر نماید .

(وَ إِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَـاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ مِن ذُرِّیَّتِی قَالَ لَایَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ)(۱) به بیان قرآن ظالم هرگز قابلیت تصدی امامت را ندارد ، (وَ لَا تَرْکَنُواْ إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ)(۲).

امامت عهد خدا و امام رابط بین خالق و مخلوق و واسطه در فیض تکوینی و تشریعی خداوند سبحان است .

پس یـک چنین مقامی چگونه امکان دارد به ظالم داده ش-ود ؟ ظالم بالـذات و تخصـصاً از قابلیت تصـدی مقام امامت خارج است ، زیرا نه ظالم قابلیت این مقام را دارد و نه با حکمت خالق حکیم ، سازگارمی باشـد که ظالم را متصـدی امامت نمایـد ، در این مقام باید کسی قرار گیرد که عصمت مطلقه داشته باشد .

آیه می فرماید : (لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ) ، ظاهر آیه و هیئت فعل مضارع دلالت بر

۱- سوره بقره (آیه ۱۲۴)

۲- سوره هود (آیه ۱۱۳)

استمرار و دوام نفی تصدی خلافت از ظالم دارد و به طور مطلق آیه بیان نموده که هرگز ظالم اعم از اینکه بالفعل متلبس به مبدأ ظلم باشد ، یا در گذشته ظالم بوده و یا در آینده ظالم خواهد شد ، قابلیت نیل به منصب امامت را ندارد ، چون علاوه بر اینکه امامت امر تعبدی است و شرعاً امام لازم الاطاعه می باشد ، ظلم قبح ذاتی دارد ، لذا می توان گفت :

آیه (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (ارشاد به حکم عقل و تطبیق تعبد با تفکر است .

هنگامی که مولای حکیم به بیان مولوی مقام امامت را تا ابد از ظالم نفی می کند ، آن گاه عقل مس-تقلاً و یا غیر مستقل بعد از بیان شارع به طور اطلاق حکم به عدم لیاقت ظالم برای تصدی مقام امامت می کند .

به بیان علمای اصول : الواجبات الشرعیه الطاف لواجبات العقلیه . گر چه این قاعده توجیه متعدد شده اما نکته اساسی همین است که احکام شرعیه و بیان شارع لطف و راهنمای عقل می باشد ، چرا که عقل محدود و مخلوق خداست و احاطه به تمام واقعیات ندارد و چه بسا در

مواردی عقل بدون امداد شـرع نمی تواند مسأله را درک کند و نظر بدهد ، ولی بعد از آنکه شارع حقیقت را بیان نمود ، عقل بـا راهنمـایی شـرع آن را درمی یابـد و در اصـطلاح اصولیین این نوع نظر عقـل ، حکم غیر اسـتقلالی عقل محسوب می شود ، یعنی عقل به تنهایی بـدون بیان شارع نمی تواند نظر بدهد ، مثلاً در مورد نماز تا وقتی که شارع آن را واجب قرار ندهد هرگز عقل نمی توانـد درک کنـد که مقدمه نماز(وضو) واجب است ، بعد از اینکه شارع به امر اقیموا الصـلاه ، اصل نماز را واجب قرار داد ، آن وقت عقل می توانـد بگوید : بین وجوب ذی المقدمه(نماز) و مقدمه(وضو) ملازمه است ، چون شـرعاً مکلف بـدون وضو قدرت ندارد نماز را تحویل مولا دهد و در تحقق مشـروط ، شـرط شـرعی همانند شـرط عقلی است ، یعنی با نبود شرط ،مشروط تحقق پیدا نمی کند .

اما یک سلسـله احکام را عقل مسـتقلاً بـدون بیان شارع می توانـد درک کند ، مانند اسـتحاله اجتماع و ارتفاع نقیضـین ، محال بودن دور و تسـلسل ، قبـح ظلم ، حُسن عـدل ، عدم امکان وجود معلول بدون علت ، مخلوق بدون خالق ، مصـنوع بدون صانع و ...

پس به حکم عقل و ضرورت شرع روشن می شود که ظالم هرگز قابلیت تصدی مقام امامت را ندارد ، زیرا نقض غرض است و محال .

بعد از اینکه خداوند مقام امامت را برای حضرت ابراهیم(ع) اعتبار کرد ، آن حضرت از پروردگار پرسید که آیا این مقام نصیب فرزندانم هم می شود ؟ خداوند در پاسخ فرمود : این عهد من هرگز به ظالم ، هر کس که باشد ، داده نمی شود .

بدون تردید ابراهیم خلیل(ع) از کسی که فعلا متصف به مبدأ ظلم است ، سؤال نمی کند که امامت به او می رسد یا نه ، زیرا در این صورت عدم لیاقت ظالم برای خلافت قطعی و بدیهی است و نه تنها پیامبر خدا بلکه هیچ کس دیگری از چنین امر واضح عقلی سؤال نخواهد کرد ، سؤال ابراهیم خلیل(ع) در مورد آن ذریه ای می باشد که احیانا ظالم بوده و بعد خود را از جهت ظلم مهذب می سازد ، آیا چنین کسی لیاقت امامت را دارد یا نه ؟

خداوند متعال فرمود : (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) ، طبیعی حکم امامت را به طور دائم از ظالم نفی می کند ، به ویژه اینکه قرآن کریم این مسئله را قبل از ظهور اسلام و بعد

از گـذشت دوهزار سـال از عصـر حضـرت ابراهیم(ع) حکـایت نموده و از آن به عنوان یـک قـانون کلی یاد می کنـد که ظالم هرگز قابلیت امامت را ندارد ، اعم از اینکه هنگام تصدی امامت متلبس به مبدأ ظلم باشد یا مبدأ ظلم از او منقضی شده باشد ، و چه این ظلم در زمان اسـلام باشد و یا در زمان انبیای گذشـته رخ داده باشد ، تفاوتی در حکم الهی مبنی بر نفی ابدی امامت از ظالمین ایجاد نمی گردد.

به اضافه اینکه لفظ « الظالمین » جمع محلی به « الف – لام » و مفید عموم است که از این جهت و هم از جهت اکمال مقدمات حکمت ، و هم از جهت ظهـور لفـظ در عموم نفی ، و هم از جهت قواعـد ادبیـات عرب و جمله فعـل مضـارع ، همگی به طور اطلاق دلالت بر عدم نیل ظالم به مقام امامت از ازل تا ابد را دارد .

امـامت عهـدالله است و کسـی شایسـته این مقـام است که معصوم و انسـان کامل بوده و تمام حرکات و سـکنات او عین واقع و هادی الی الحق باشد .

نتیجه

از آیه نفی امامت از ظالمین چند مطلب مهم و اصولی روشن می شود :

۱- (إِنِّی جَاعِلُـکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) ، در آیه جعل امامت به معنای جعل نبوت نیست ، برای اینکه اولاً : اگر « جاعلک » اسم فاعل به معنای ماضـی باشد ، عمل نمی کند بلکه باید به معنای حال و استقبال باشد تا عمل نماید . ثانیاً : حضرت ابراهیم(ع) از ابتدا نبی بود و مقـام نبوت داشت که جعـل دوبـاره این مقام برای آن حضـرت معقول نیست و در صورت جعل هم این امر تحصـیل حاصل می باشـد ، ثالثاً : گرچه بعضـی انبیاء مانند حضـرت ابراهیم(ع) و پیامبر گرامی اسـلام(ص) دارای مقام رسالت و امامت بوده انـد ولی معنـای امـامت که همـان زعامت و رهبری اجتماعی و معنوی جامعه است ، غیر از معنای نبوت و رسالت(ابلاغ) می باشد و نیاز به جعل استقلالی دارد .

۲- امام بایـد سـعید بالذات و بالفطره باشد تا مردم را هدایت به سوی حق کند و اگر سـعید و معصوم نباشد ، و بالذات شـقی و ظالم باشد ، امکان ندارد هدایت کننده به سـمت حق باشد ، زیرا او آمیخته با معصـیت و خطا است ، و به قول معروف : کوری کی تواند عصاکش کور دگر شود ؟!

۳- به صریح بیان قرآن ، امام باید مردم را به امر الهی دعوت و هدایت

ص: ۱۸۰

کنـد ، چرا که هـدایت به غیر امر ال-هی هـدایت الی الحق نمی باشـد ، (وَ جَعَلْنَاهُمْ أئِمَّهً یَهْدُونَ بأمْرِنَا ...)(۱) ما آنان را امام قرار دادیم تا هدایت به امر ما کنند .

۴- امامت عهـد الهی می باشـد و در اختیار هر کس نیست که بخواهد آن را به دیگران بدهد یا ندهد ، شـخص را امام انتخاب کند یا نکند . جز خدا احدی استحقاق تعیین و عدم تعیین امام را ندارد .

۵- خداوند سـبحان خالق جهان و انسان است ، تمام خصوصیات ،نقص و کمال بندگانش را می داند ، به قابلیت و عدم قابلیت آنان علم ازلی دارد ، و این مقام را در اختیار کسانی که معصوم و قابلیت امامت را دارند ، قرار داده است .

۶- مقـام امـامت هماننـد مقـام رسالت امر بالعرض و اعتباری می باشـد ، یعنی خداونـد رسالت و امامت را برای انس-ان کاملِ واجد ملاک واقعی ، اعتبار و جعل نموده است ، البته اعتباری بودن امامت به معنای حکم فقهی تکلیفی نیست . امامت اعتباری است یعنی اینکه ولایت و امامت برای ولی و امام ذاتی

۱- سوره انبیاء (آیه ۷۳)

نمی باشد ، بلکه این مقام را خداوند برای رسول و امام لطف نموده که این گونه معنا هم شامل ولایت تکوینی و قدرت روحی امام و هم شامل ولایت تشریعی می شود و به عبارتی همه این کمالات تکوینی و تشریعی فیض الهی است که به ائمه (علیهم السلام) عنایت شده است .

۷- عادل بودن تنها برای تصدی امامت کافی نیست ، چون عادل غیر معصوم دچار خطا و اشتباه می شود و حال آنکه امام باید مصون از خطا و اشتباه باشد وگرنه حجت برای بشر تمام نشده است ، زیرا وقتی انسان شک دارد سخنی را که امام غیر معصوم بیان می کند ، صحیح و مطابق واقع است یا خلاف واقع و اشتباه می باشد ، عقل هرگز چنین امام مجهول الحالی را حجت خدا و سخنش را حکم خدا نمی داند ، لذا پیغمبر و امام باید معصوم باشند تا حجت اله-ی برای بشر تمام گردد ، و خداوند هم از باب لطف و امت-نان با فرستادن پیامبران و ائمه معصومین حجت را برای بندگانش تمام نموده است : (... وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا)(۱) ما هیچ کس را بدون بیان و اتمام حجت عقاب نمی کنیم .

۱- سوره اسراء (آیه ۱۵)

۸ – (لَا يَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ) استعاره بالکنایه می باشد از نهایت بُعد و دوری ظالم از امامت .

۹– امام بایـد افضل همه مردم بوده و علم لـدُنی به حقایق جهان داشـته باشد تا بتواند جامعه بشـری را به سوی کمال و سـعادت ابـدی هـدایت نموده و از سـقوط انسانی انذار نماید . چنین امامت کبرایی بدون علم لدنی الهی از طریق علم تحصـیلی مبتلا به خطا ممکن نیست .

۱۰– زمین هرگز خـالی از حجت خـدا نمی باشـد ، چون او واسـطه در فیض الهی و روح جهـان امکان است که اگر نباش–د ، طبعا بدن بدون روح متلاشی می شود .

۱۱ – از دیدگاه عقل ، وجدان ، ارتکاز عقلاء ، منطق علم ، بیان آیات و روایات این نتیجه مشـخص می ش–ود که ظالم هرگز قابلیت تص–دی مقام امامت را ندارد .

ص: ۱۸۳

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)

بحث پیرامون عصمت از دید لغت ، کلام و فلسفه ، و لزوم آن برای امام از دید آیات و روایات می باشد .

معنای لغوی عصمت

از نظر واژه لغوی کلمه عصمت از مادّه(عَصْم) به معنای منع و جلوگیری از ناملایمات است ، عاصم یعنی مانع و بازدارنده ، مثلاً- آب کر را به جهت آنکه این آب در اثر ملاقات با نجس منفعل و نجس نمی شود ، آب عاصم می گویند ، البته با این توجه که آب کر ، رنگ ، بو ، و یا طعم نجاست را پیدا نکند وگرنه نجس می شود . پس آب کر به کیفیت و کمیت خاص همانند آب جاری عاصم داشته و مصون از نجاست می باشد .

به همین دید معنای لغوی عصمت می گوییم : پیغمبر و امام معصومند یعنی خداوند صفت قدسی و نیروی ملکوتیی به نام عصمت را در سرشت آنان به ودیعت نهاده که به واسطه آن نیروی ملکوتی(عصمت) پیامبر و امام هرگز گناه نکرده و دچار خطا نمی شوند ،

البته ملکه عصمت به عنوان مقتضی ، مانع از خطا و گناه می باشد و نه به عنوان علت تام ، تا شبهه جبر مطرح شود .

پس مع-نای عصمت عبارت است از نیروی باطنی مع-نوی که این نیروی معنوی الهی در معصوم به اخ-تیار مانع از گناه می باشد . لذا هنگامی که می گوییم پیامبر و امام معصومند ، بدین معناست که آنان مصون از گناه بوده و مانع از خطا و اشتباه دارند و در جمیع موارد ، چه در موضوعات و چه در مقام اجرای احکام تبلیغ دین اشتباه نمی کنند .

معنای فلسفی و کلامی عصمت

در اصطلاح فلاسفه ، معصوم آن کسی می باشد که امکان و قدرت بر معصیت دارد اما داعی بر گناه کردن ندارد ، زیرا انسانی که گناه می کند به سبب خبث باطن و هوای نفس است ، ولی امام معصوم جهت روحی و نفسی او به قدری تکامل یافته و قوی می باشد که از نظر طهارت روح به مرحله فناء فی الله رسیده و یک چنین نفس مطمئنه مرتبط به خدا هرگز در قوه خیال او تصور گناه نمی شود .

اشاعره که از جهت بینش فلسفی و کلامی جبری مسلک اند ، معتقدند انسان معصوم

ص: ۱۸۷

قدرت بر گناه ندارد ، چون وجود عصـمت در شـخص معصوم صـفت و عاملی است که به واسطه آن او قادر بر اطاعت خدا و انجـام اعمـال حسـنه است و از طرفی به لحـاظ آنکه سـبب و مقتضـی معصـیت در پیغمبر و امام نیست ، به واسـطه همین نیروی عصمت قدرت بر انجام گناه ندارد .

این نظر اشـاعره بر خلاـف نظر اهـل معقـول است ، زیرا فلاسـفه در مورد انسـان معصوم می گوینـد : معصوم در اثر قـداست و طهارت روح ، داعی بر گناه نـدارد ، آنها نمی گوینـد : معصوم قدرت بر گناه ندارد و مجبور است گناه نکند ، برای اینکه بین قـدرت و داعی بر گناه فرق است ، معصوم قـدرت بر معصـیت دارد و می توانـد امر الهی را اطاعت نکنـد اما داعی بر معصـیت ندارد ، لذا گناه نمی کند .

در بیـان اهـل کلام عصـمت ملکه قدسـیه و قوه باطنی ای می باشـد که پیامبر و امام به لحاظ برخورداری از این امتیاز خلقتی و روحی دچـار معصـیت نشـده و هرگز توجهی به اعمال غیر مشـروع نمی کننـد ، و می توان گفت : این معنا سـنخیت بیشتری با معنای لغ-وی عصمت دارد ، چون از نظر لغت ، عصمت

عبارت از نیروی بازدارنده و مانع از خطا و گناه است .

پس در اصل وجود نیروی عصمت در انبیاء و ائمه معصومین تمام صاحب نظران علمی اتفاق نظر دارند ، هم لغوی ، هم فیلسوف ، هم متکلم هم فقیه ، هم اصولی ، هم عارف ، هم صوفی و هم عموم مردم قبول دارند که شخص م-عصوم دارای عصمت است ، نهایت تفاوت در کیفیت وجود عصمت می باشد که آیا این نیروی قدسیه الهی در انسان معصوم ملکه است یا مرتبه قوه عاقله ، یا غریزه باطنی ، یا طهارت و قدرت روحی معصوم

می باشد ؟

این تعابیر مختلف در مورد عصمت امام(ع) به لحاظ اختلاف مصادیق است و می توان گفت : آن چیزی که بازدارنده از گناه و خطای معصوم می باشد ، طهارت روح و شدت ارتباط معصوم با خداوند سبحان است .

بداهت اختیار

۱- انسان از جهت خلقت آمیخته با اراده و اختیار آفریده شده ، و در انجام کارها به اختیار خود تصمیم می گیرد که کاری را انجام بدهد یا انجام ندهد و اگر عمل به اراده خود انسان لازم الصدور می شود تنافی با

ص: ۱۸۹

اختیاری بودن آن ندارد » الایجاب بالاختیار ، یا الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیاروا «

۲- مـانع در مـورد مقتضـی به کـار برده می شـود و اگر چیزی مقتضـی نداشـته باشـد و بگوییم مـانع دارد ، بـدون وجه است ، مقتضـی باید باشد تا بگوییم مانع دارد ، یا ندارد و با وجود مانع مقتضی به فعلیت نمی رسد . بنابراین مقتضی و قدرت معصیت برای معصـوم بایـد باشـد تـا بگوییم روح پـاک معصوم مـانع گنـاه است و انسـان معصوم بـا اراده و اختیـار گرایش به امور غیر مشـروع نـدارد ، چنان که اغلب مردم عادی و غیر معصوم به اختیار مغلوب جلوه های مادی و شـیطانی واقع شده ، مبتلا به گناه می گردند و...

به فرض هم که بگوییم معصوم مقتضـی و امکـان بر گنـاه و خطـا دارد ولی مـانع ، ایمـان خالص معصوم است که به جهت آن هرگز میل به معصـیت نمی کنـد . انسان عاقلی که یقین دارد آتش می سوزانـد هرگز در حال اختیار و عقل ، خود را در آتش نمی افکند تا بسوزد ، حتی توجه به اینکه خود را بسوزاند ندارد ، چرا که یقین دارد آتش سوزاننده است و همین یقین به خطر سوختن مانع از آن می شود که او خود را در آتش افکند .

در نظر اولیای خدا و امام معصوم یقین به مفسده گناه بالاتر از سوزندگی آتش است . چون آتش ، عذاب و سوزندگی موقت دارد و چه بسا مانعی جلوی آن را می گیرد ، اما معصیت و مخالفت با دستورات خدا موجب عذاب دائمی انسان می شود ، و امام معصوم با وجود چنین یقینی به خطر معصیت و داشتن ایمان خالص به خدا هرگز در دلش خطور گناه نمی کند ، تا چه رسد به اینکه مرتکب گناه شود .

از اینجاست که فضیلت و کمال معصوم نسبت به دیگران واضح می شود ، یعنی معصوم در حالی که قدرت بر گناه و امکان معصیت دارد ، اما نه تنها گناه نمی کند ، بلکه اصلا تمایل به گناه در او نمی باشد و این همان عصمت و برجستگی روحی است که دیگران از آن برخوردار نیستند .

۳- از نظر حکمت آفرینش هرگونه حکمت و سرّی که در وجود انسان عادی است در پیغمبر و امام معصوم هم می باشد ، به عنوان مثال : همان گونه که آدم عادی دارای مراتب نفس اماره ، لوامه و مطمئنه است ، انسان کامل معصوم نیز دارای همین مراتب نفس می باشد . همان گونه که انسان عادی دارای تمایلات غریزی است ، معصوم هم

بـالفطره دارای آن تمایلات می باشـد . همـان گ-ونـه که انسـان عـادی از اهـانت ، دشـنام ، پرخـاش و ظلم منفـور است و از تعارفـات اخلاقی ، عـدل و احسـان خوشـحال می شود انسـان معصوم نیز چنین خصوصـیاتی را دارا می باشـد . همان گونه که انسـان عـادی در مسائـل زنـدگی نیـاز به لبـاس ، غـذا ، مسـکن ، خواب ، دین ، تربیت معاشـرت فردی و اجتمـاعی ، عبادت و پرسـتش خـدا دارد ، انسان معصوم هم به این مسائل نیازمند است ، و از نظر ساختمان خلقت و آفرینش نیز انسان معصوم واجد تمام اوصاف طبیعی یک بشر عادی می باشد .

اما معصوم « بَشَرٌ کَیف بَشَرْ» ، کمال اضافی و امتیاز ملکوت-یی دارد که دیگران از آن بهره مند نمی باشند ، زیرا انسان کام-ل است و در اثر همان امتیاز روحی در مسیر تکامل معنوی و عملی به اوج کمال انسانیت رسیده است ، به علاوه معصوم دارای مرتبه روح القدس است که این مرتبه روحی ضامن عصمت معصوم بوده و موجب شده که معصوم عصمت مطلقه داشته باشد .

۴- اشاعره می گوینـد : معصوم به گونه ای آفریـده شـده که قـدرت بر گناه نـدارد و مجبور است ترک گناه کند(۱) ، در این صورت واضح است کسی که قدرت

۱- شرح تجرید ، از گفته های ابوالحسین بصری در بحث عصمت امام .

بر گناه دارد و گناه نمی کند افضل است از آن کس که مجبور به ترک گناه می باشد ، پس مدح و فضیلت معصوم معنا ندارد .

این بیان بالضروره باطل است ، زیرا چگونه ممکن است مقام انسان عادی از مقام معصوم بالاتر شود ، به علاوه این بینش که انبیاء و ائمه همانند انسانهای عادی می باشند ، کفر و خلاف شرع و عقل است ، برای اینکه از دید عقل ، شخص معصوم انسان کامل و واسطه فیض بین خدا و خلق است ، از دید شریعت هم پیامبر و امام معصوم خلیفه الله می باشند که خداوند وجوب اطاعت آنان را در ردیف اطاعت خودش قرار داده است : (يَٓا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَ أَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ اُولِى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (1)).

پیامبر گرامی اسلام(ص) و امامان معصوم(علیهم السلام) به اندازه ای مقام عالی دارند که خداوند متعال مقام اطاعت ، نبوت و ولایت خودش را در اختیار آنها قرار داده است . آنها ولی الله و امین الله هستند و بدون تردید هر کس مقام اطاعت الهی را منکر شود

۱- سوره نساء (آیه ۵۹)

کـافر است و به فرموده قرآن در آیه حـذر ، هر کس امر پیـامبر را مخـالفت کنـد ، بایـد آمـاده پـذیرش عـذاب الهی در دنیـا و آخرت باشـد : (...فَلْیَحْذَرِ الَّذِینَ یُخَالِفُونَ عَنْ أمْرِهِ(رسول الله) أنْ تُصِیبَهُمْ فِتْنَهٌ أوْ یُصِیبَهُمْ عَذَابٌ ألِیمٌ)(۱)، (...وَ مَآ آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاکُمْ عَنْهَ فَانْتَهُواْ...)(۲)، (...قُل لَّآ أسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أجْرًا إلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی...)(۳) ، با وجود بیان صریح آیات قرآن که هم اطاعت و هم محبت اهل بیت(علیهم السـلام) را واجب نموده ، آن گاه دیگران چه می توانند در این مورد بگویند ؟

۵- عصمت در ملائکه غیر از عصمت پیامبر و امام است ، پیامبر(ص) و امام معصوم(ع) به مقتضای قانون خلقت تمام مقتضیات انسانی اعم از قـدرت اعم از قدرت بر گناه و غیر آن را دارا هسـتند ، ولی به جهت برخورداری آنها از نیروی عصـمت مطلقه ، به اختیار گناه و خطا نمی کنند اما مَلَک موجودی است که قدرت بر گناه ندارد ، چون از جنس بشـر نمی باشد تا خصوصیات و حالات بشر را داشته باشد ، ملک موجودی است عقلانی و روحانی که مجرد از غریزه های انسانی و مادی است ، لذا قدرت و داعی بر گناه در ملائکه

۱- سوره نور (آیه ۶۳)

۲- سوره حشر (آیه ۷)

۳- سوره شوری (آیه ۲۳)

نیست ، ملائکه بنـدگان مطیع و معصوم الهی اند و به بیان قرآن کریم : (لَّايَعْصُونَ اللهَ مَآ أمَرَهُمْ)(۱) هرگز آنان فرمان خدا را مخالفت نمی کنند .

عصمت امام(ع) از جهت خلقت

درباره طینت و ماده خلقت پیغمبر(ص) و امام(ع) روایات متعددی ذکر شده مبنی بر اینکه ماده خلقت آنها از اعلا علیین گرفته شده و طینت آنان نیز آمیخته با طهارت و عصمت و بری از هر گونه رجس می باشد که به مقت-ضای همی-ن طهارت طینت ، ائمه(علیهم السـلام) مانع از گناه داشته و معصیت نمی کنند . « عَنْ أبی عَبدِاللهِ(ع) قَالَ: إنَّ اللهَ خَلَقَنَا مِنْ عِلِّیِّینَ وَ خَلَقَ أرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَالِـکَ وَ خَلَقَ أرْوَاحَ شِـیعَتِنَا مِنْ عِلِّیِّینَ وَ خَلَقَ أجْسَـادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَالِـکَ فَمِنْ أجْـلِ ذَالِکَ الْقَرَابَهُ بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ (میل) إلَیْنَا »(۲) .

امام صادق(ع) فرمود : مادّه خلقت ما از علیین و ارواح ما از فوق علیین آفریده شده ، و ماده خلقت شیعیان ما از مادون علیین و ارواح آنان ازعلیین آفریده شده است که بدین سنخیت آنان به ما علاقه و ارتباط دارند .

ص: ۱۹۵

۱- سوره تحریم (آیه ۶)

۲- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۳۸۹ .

سنخیت بدن و روح

قاعده تناسب و سنخیت اشیاء از قواعد فراگیر و قطعی فلسفی می باشد که به این قاعده هم در مورد اثبات توحید با عنوان : « الواحدلا یصدر منه الا الواحد » استدلال شده و هم در مورد اثبات عدالت و توازن در نظام تکوین و تشریع بدان تمسک گردیده است .

از جمله موارد به کارگیری این قاعده در تناسب روح و بدن می باشد که می باید میان آفرینش بدن و تعلق روح به آن سنخیت وجود داشته باشد

روح انسانی به بدن حیوانی و یا مادّه گیاهی تعلق نمی گیرد ، زیرا این مواد تناسب با روح انسانی ندارند ، جسم حیوانی تناسب با روح حیوانی و مادّه گیاهی تناسب با رشد نباتی دارد .

ائمه(علیهم السلام) دارای روح القدس و روح ملکوتی می باشند که چنین روحی تناسب با بدن ملکوتی م-نزه از هرگونه رجس و نقص دارد

و امکان ندارد روح قدسی معصوم به بدن مادی تعلق بگیرد ، چون هیچ سنخیت و تناسبی بین روح ملکوتی با بدن مادی و عنصری وجود ندارد ،علاوه بر برهان فلسفی ، واقعیت سنخیت بین روح و بدن را روایات

ص: ۱۹۶

و آیـات قرآن هم تأییـد و بیان نموده است : (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِينَ)(۱) خداوند درباره خلقت انسان می فرماید : هنگامی که بدن او را تسویه نمودم ، از روح خود در آن دمیدم ، و یا در آیات سوره ابراهیم فرموده : شجره طیبه شاخ و برگ طیب و میوه پاک دارد و شـجره خبیثه دارای شاخ و برگ خبیث و میوه گندیـده می باشـد که معنایش همین تناسب و سنخیت اصل و فرع است .

(أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِى السَّمَآءِ * تُؤْتِى أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ)(۲) آیا فکر نمی کنید خداوند چگونه ایمان به توحید را مَثَل به درخت زیبایی زده که ریشـه آن در اعمـاق زمین ثـابت و شـاخه هـای پر ثمر آن در فضـا گسـترش یـافته ، همیشه میـوه دارد و به طـور دائم مردم بـا عنـایت صاحبش از آن بهره مند می شوند .

(وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ)(۳) مَثَل کلمه کفر و روح پلیـد مانند درخت پلیدی است که از روی زمین برکنده شده ،هیچ ثبات و ارزشی ندارد .

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)(۴) این آیه طهارت و عصـمت مطلقه جسمی و روحی اهل بیت را اثبات می کند و

ص: ۱۹۷

۱- سوره حجر (آیه ۲۹)

۲- سوره ابراهیم (آیات ۲۵ - ۲۴)

۳- سوره ابراهیم (آیه ۲۶)

۴- سوره احزاب (آیه ۳۳)

می فرمایـد : اهل بیت از همه گونه نقص جسـمی و صـفات رذیله باطنی نظیر بخل ، حسد ، تکبر ، تقلب ، جهل ، جبن ، ظلم ، خیانت ، خطا ، نسیان و گناه ، منزه و پاک می باشند .

آیه تطهیر به لسـان فعـل مضـارع طهـارت ائمه(علیهم السـلام) را بیـان نمـوده که در این صورت مفه-وم آی-ه این می شود : خداونـد شـما اهل بیت را با وجودی که می توانیـد گناه کنیـد ، از هر عیب و آلودگی پاک نگه می دارد لـذا اگر امکان گناه کردن در ائمه(علیهم السـلام) نمی بود ، آیه به لسان فعل ماضـی می فرمود : «و جعلناکم طاهرین» یعنی شـما را از نظر خلقت تکوینی به گونه ای منزه آفریدیم که هرگز امکان گناه در شـما نباشد ، و حال آنکه بیان آیه چنین نیست ، بلکه اسـتفاده چنین معنایی هم از مادّه و هیئت فعل مضارع نیاز به قرینه دارد .

انحلال همه دادگاهها

مسلک جبر به طور کلی چه در مورد عصمت امام(ع) و چه در مورد غیر عصمت

، به دلیـل وجـدان و برهـان باطل می باشـد ، زیرا همان گونه که اشاره شـد انسان در کارهایش مختار است ، او برای انجام هر کاری ابتدا فکر نموده و چه بسا پیرامون آن با دیگران مشورت می کند ، سپس تصمیم به انجام یا عدم انجام آن کار می گیرد ، و این امر نشان دهنده آن است که اگ-ر انسان در انجام یا ترک کارهایش مجبور می بود ، دیگر اندیشه و مشورت برای او معنا نداشت .

به علاوه دادگاههـای بشـری انسان را در انجام کارهایش مختار می بینـدچرا که هر روز عقلا دهها و صـدها جانی را محاکمه نموده و محکوم به تحمل کیفر می کنند .

اگر عمل انسان و یا جنایت جانی بدون اختیار از او سـر زده ، پس چرا برای او در دادگاه محکومیت و مجازات نعیین می کنند ؟ آیـا محـاکمه و کیفر زمانی که انسان در عمل کردن و یا در عمل نکردن مجبور است ، معقول می باشـد ؟ ابـدا ، برای اینکه اگر انسـان در انجام اعمالش مجبور باشـد و هر جنایت و فعل ناشایستی هم که از او سـر می زنـد بر اساس جبر صورت گیرد ، دیگر نیاز به محاکمه و تشکیل دادگاه برای چنین انسان

مجبوری نمی باشـد ، بلکه همه دادگاههـای عـالم بایـد منحـل گردد ، چون معقول و عقلایی نیست که درباره انسانهای مجبور قانون مجازات جعل کرد و جانی مجبور را محکوم به تحمل کیفر و مجازات نمود .

و از اینکه عقلاـ و قـانون در موارد جنـایت ، جانی را محکوم نموده و غیر جانی را تبرئه می کنـد ، روشن می شود که بشـر در کارهایش مختار و قادر بر ترک و انجام است .

از نظر برهـان نیز بینش جبر باطـل است ، زیرا پـذیرش این نظریه مسـتلزم آن است که خلقت بهشت و جهنم ، عقـاب و ثواب ، انزال کتب ، شـرایع آسـمانی و ارسال پیامبران الهی برای هـدایت بشـر و بیان احکام دین الهی معنا نداشـته باشد ، چرا که وقتی انسان مجبور است معصـیت کنـد یا معصـیت نکنـد ، دیگر اوامر و نواهی پیامبران به انجام تکالیف و ترک معصـیت اثر ندارد ، پیامبر چه بگویـد یا نگویـد ، چه امر و نهی بکنـد یا نکنـد ، تاثیر نـدارد مردم مجبورنـد اعمالی را انجام دهنـد یا انجام ندهنـد . بنابراین اساس ارسال انبیاء و شرایع آسمانی ، قانون ثواب و عقاب ، نظامات اجتماعی و کیفری همگی لغو و بی اثر می شوند ،

ص: ۲۰۰

آن گـاه آیـا چنین چیزی ممکن است که تمـام نظام خلقت ، آفرینش انسان ، قوانین شـریعت ، نظام عقل و عُقلا عبث و بیهوده باشند ؟!

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثًا وَ أَنَّکُمْ إِلَیْنَا لَا تُرْجَعُونَ)(۱) آیا می پنداریـد که شـما را بیهوده آفریده ایم و شـما را باز گشتی به سوی ما نیست ؟ (وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَیْنَهُمَا لَاعِبِینَ)(۲) .

فرق عصمت و عدل

بسـیاری از مردم میان عصـمت و عدل نمی توانند تمییز دهند ، لذا دچار اشتباه شده و بعضاً این دو را شیء واحد می پندارند و حال آن که بین عصمت و عدل فرقهایی است که اهم آنها قرار ذیل است :

۱- عدالت امری عارضـی و کسبی است ، انسان به واسـطه اسـتمرار اتیان واجبات و ترک محرمات الهی می تواند ملکه عدالت را تحصیل کند

به خلاف عصـمت که امری تحصیلی و کسبی نیست ، عصمت مرتبه روح القدُسی و موهبت الهی می باشد که در وجود انسان معصوم به ودیعت نهاده شده است .

۱- سوره مؤمنون (آیه ۱۱۵)

۲- سوره دخان (آیه ۳۸)

۲- نیت معصیت اگر حرام نباشد صدمه به عدالت نمی زند ، به خلاف عصمت که نیت معصیت به آن صدمه می زند ، چون بیان شد که معصوم در اثر قداست روحی هرگز تخیل گناه نمی کند .

۳- ارتکاب معصیت به عنوان خطا و اشتباه ناقض عدالت عادل نمی باشد اما ارتکاب معصیت به عنوان خطا و اشتباه ناقض عصمت است ، چون معصوم مصون از خطا می باشد و در صورت انجام خطا نمی توان گفت آن کس معصوم است .

۴- عدالت قابل زوال است ، عادل اگر گناه کبیره کند یا اصرار به گناه صغیره ورزد از عدالت ساقط می شود اما عصمت قابل زوال نیست ، چون معصوم عصمت مطلقه دارد ، هر چند که در قلمرو امکان سلب کمال از کامل و جمال از جمیل استحاله عقلی ندارد ، زیرا همه هر درجه ای از درجات کمال را که در خارج دارا هستند از فضل و نعمت خداوند متعال می باشد ، ولی در عین حال به دلیل برهان ابدیت بالعرض امتنان و فضل عظیم الهی ، ولایت و نبوت تکوینی (ارتقای نفس نبی به درجه کمال خاصی که قابلیت دریافت وحی را دارد) از نبی و امام ، و عصمت از معصوم قابل سلب

نیست ،البته نه آن گونه که برخی مانند مرحوم آخوند(۱)

می گوید : نبوت تکوینی لازم وجود نبی است و قابل تغییر نمی باشد و...

بـدون تردیـد این بیان آخونـد مورد تأمل می باشد ، چون ولایت و نبوت تکوینی فضل خداوند است و به دست اوست که این فضل را عطا نماید و یا عطا نکند ، آن را باقی بگ-ذارد و یا باقی نگذارد (... أللهُ أعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...)(۲) .

به علاوه به مقتضای سلطنت مطلقه الهی ایجاد و سلب هر وجود و کمالی در قلمرو قدرت خداوند سبحان است .

۵- حصول ملکه عـدالت برای انسان در هر مرحله ای از مراحل عمر ممکن می باشـد ، امکان دارد انسان در اول بلوغ و جوانی عادل نباشـد ولی بعـداً در اثر توبه و اعمال حسـنه عادل شود ، یا به عکس در ابتدا عادل بوده اما بعد در اثر معصـیت از عدالت ساقط گردد ، ولی عصـمت امری نیست که گاهی باشد و گاهی نباشد ، نور الهی و قوه قدسـیه عصـمت از همان ابتدای خلقت پیغمبر(ص) و امام(ع) در وجود معصوم نهاده شده و قابل زوال نمی باشد ص: ۲۰۳

۱- کفایه الاصول ، ج ۲ ، تنبیه ۱۲ ، استصحاب .

۲- سوره انعام (آیه ۱۲۴)

۶- ارتکاب گناه صغیره در صورتی که اصرار بر آن نباشد تنافی با عدالت عادل ندارد ولی تنافی با عصمت دارد .

۷- شناخت عدالت امری ممکن است ، انسان می تواند عادل را به واسطه انجام اعمال حسنه و آثار عدالت بشناسد ، اما عصمت امری مخفی است که جز خداوند متعال یا پیغمبر به وسیله الهام الهی ، کسان دیگر از آن مطلع نمی باشند و به همین جهت تعیین امام کار خداوند سبحان است چون عصمت امام را کس دیگر نمی داند تا با آگاهی از آن بتواند شخص معصومی را امام تعیین کند .

۸ – قول عادل به واسطه دلیل شرعی و تأیید معص–وم حجت است ، اما قول و کلام امام(ع) به جهت آنکه عین علم به واقع می باشد ، بالذات حجیت دارد ، به علاوه صریح آیات قرآنی قول معصوم را حجت دانسته است : (... وَ مَآ آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُواْ...)(۱) (وَ مَايَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إنْ هُوَ إلَّا وَحْىٌ يُوحَى)(۲) .

۹- عقلاً و نقلاً وجود ملکه عصمت در پیغمبر و ائمه(علیهم السلام) و حضرت زهرا(س) یقینی است ، و در مورد وجود

ص: ۲۰۴

۱- سوره حشر (آیه ۷)

۲- سوره نجم (آیات ۴ - ۳)

آن در غیر پیغمبر و امام و کسانی که دارای صفات عالیه و کرامات الهیه می باشند اختلاف است ، اما عدالت عادل برای کسی یقینی نمی باشد و تا زمانی که دلیل قطعی و اطمینان بر عدالت عادل نباشد ، اثبات عدالت نمی شود .

عصمت امام از نظر قرآن

از جم-له آیاتی که دلالت بر لزوم عصـمت پیغمبر و ام-ام دارد ، آیه مبارکه تطهیر می باشد . از اُم سـلمه شأن نزول آیه تطهیر درباره امام علی ،فاطمه زهرا و فرزنـدانش امام حسن و امام حسـین(علیهم السـلام) روایت شده(۱) که این روایت ام سـلمه را افراد مختلف به طرق متعدد چنین بیان کرده اند :

۱- در غایت المرام عبـدالله بن احمد بن حنبل از پدرش در مسـند خود از اُم سـلمه نقل می کند که : پیغمبر اکرم(ص) در خانه من بود ، علی ، فاطمه حسن ، حسین ، جبرئیل و میکائیل نیز همراه پیامبر بودند و در این حال که آنها یک جا جمع شده بودند آیه تطهیر در شأن اهل بیت پیغمبر(علیهم السلام) نازل شد .

۱- المیزان ، ج ۱۶ ، ص ۳۱۷ .

اُم سـلمه می گوید : بعد از نزول آیه تطهیر خطاب به پیامبر عرض کردم : یا رسول الله من هم از اهل بیت شما هستم ؟ حضرت فرمود : خیر ، » کُنتِ عَلَی خَیْر وَ إنَّکَ مِن أزْوَاج النَّبی (ص) « ای اُم سـلمه تو از زنهـای پیغمـبری نه از آل پیغمـبر(ص) .(۱) از جوابی که پیـامبر(ص) برای اُم سـلمه داد و او را به عنوان یکی اززوجات خود نام برد ، روشن می شود که هیـچ یک از زنهای پیغمبر از زمره اهـل بیت نمی باشـند ، چون اگر مقصود رسول الله(ص) تنها اُم سـلمه بود که او از اهل بیت نیست ، حضـرت به طـور قطع می فرمود : اُم سـلمه تو از اهـل بیت من نمی باشـی ، و دیگر نیـاز به این نبود که پیـامبر(ص) کلمه ازواج را که جمع زوجه است و شامل تمامی زوجات آن حضرت می شود ، بکار گیرد و به همین فرمایش

ص: ۲۰۶

۱- ... عن عمـار الـدُهنی عن عُمره بنت افعی عن ام سـلمه قالت: نزلت هـذه الآیه(تطهیر) فی بیتی و فی البیت سـبعه ، جبرئیل و میکائیـل و رسول الله و علی و فاطمه والحسن والحسـین صـلوات علیهم و قالت و کنت علی الباب فقلت یا رسول الله ألیست من اهـل البیت؟ قـال: إنـک علی خیر ، إنـک من أزواج النبی و ما قال إنک من اهل البیت ، بحارالانوار ، ج ۲۵ ، ص ۲۱۴ . تأویل الآیات الظاهره ، ص ۴۵۱ . أمالی صدوق ، ص ۴۷۲ .

پیـامبر(ص) هم بطلاـن نظر کسانی که می گوینـد عایشه از اهل بیت پیغمبر(ص) است ، واضـح می شود که هیـچ یک از زنان پیامبر(ص) چه عایشه و چه اُم سلمه و... از زمره اهل بیت نمی باشند .

۲- ابن جریر طـبری ، ابن منـذر ، ابن ابی حـاتم طبرانی ، ابن مردویه و جمعی دیگر از محققـان اهـل سـنت این حـدیث را از اُم سلمه نقل کرده اند که : پیامبر گرامی اسـلام(ص) در خانه من زیر کساء خیبری استراحت کرده بود ، در این هنگام فاطمه(س) وارد شـد ، پیغمبر(ص) به آن مخـدّره فرمود : فـاطمه ! علی و حسـنین هم را بیـاور . فاطمه زهرا(س) به خانه اش بازگشت و به همراه علی و فرزنـدانش نزد پیامبر آمـد ، آن گاه همگی کنار پیامبر زیر کساء قرار گرفتند که آیه تطهیر درباره آنها نازل شد ، پیـامبر(ص) کسـاء(عبـا) را روی علی و باقی اصـحاب کساء پهن نمود و دسـتها را به دعا بلنـد نموده ، عرض کرد : «أللهُمَّ إنَّ هَؤُلائِی أهْلُ بَیتِی وَ خَاصـَّتِی فَأذهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِیرا » پروردگارا اینان اهل بیت من و خاصان من می باشـند ، بار خدایا آنان را از هر پلیدی پاک و منزه قرار ده ، و این دعا را پیامبر سه مرتبه تکرار کرد .

اُم سـلمه می گوید : در انتظار بودم شاید من هم از آل آن حضرت محسوب شوم ، لذا سؤال کردم : یا رسول الله « أَنَا مَعَکَمْ؟ « آیا من هم از شـما اهل بیتم ؟ پیامبر(ص) فرمود : « إِنَّکَ عَلَی خَیرْ » اُم سلمه برای تو خیر است ، تو از اهل بیت من نیستی ، اهل بیت من علی ، فاطمه ، حسن و حسین می باشند .(۱)

۳- در المنثور ازابی سعید خدری نقل شده : هنگامی که آیه تطهیر نازل شد ، پیامبر(ص)۴۰ روز هر صبح بر درب خانه علی و فاطمه می آمد و می فرمود : « السـلام علیکم یا اهل البیت و رحمه الله و برکاته ، الصلاه رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا ، انا حرب لمن حاربکم و سـلم لمن سالمکم » ای خانـدان پیامبر ! سـلام و رحمت خدا بر شما ، ای اهل بیت عصـمت و طهارت شـما آن کسانی هستید که خداوند هر گونه پلیدی و زشتی را از شما دور ساخته است ، هر کس با شما دشمنی ورزد دشمن من است و هر کس متابعت شما را نماید ، تبعیت مرا کرده است .

۴- ابن مردویه و ابن عباس نقل کرده اند : پیامبر اسلام(ص) وقتی به نماز

ص: ۲۰۸

۱- روی ابن بطریق فی العمده باسـناده عن الثعلبی من تفسـیره باسـناده الی ام سـلمه ، ان رسول الله(ص) قال لفاطمه صـلوات الله علیها ایتینی بزوجک و ابنیک فجائت بهم ، فألقی علیهم کساء ثم رفع یده علیهم ، فقال: اللهم هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتک و برکاتک علی آل محمد فإنک حمید مجید ، قالت (ام سـلمه): فرفعت الکساء لأدخل معهم ، فاجتذبه(پیامبر) و قال: انک علی خیر ، بحارالانوار ، ج ۲۵ ، ص ۲۴۲ .

می آمد درب خانه علی می رفت و این جملات را بیان می کرد :« السلام علیکم و رحمه الله و برکاته ، اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا «(۱)

۵- طبرانی از ابی حمراء نقل می کند : پیامبر اسلام(ص) را دیدم که ۶ ماه به درب خانه فاطمه و علی می آمد و آیه تطهیر را می خواند ، در بعضی روایات نُه ماه هم ذکر شده است .

« عن انس قال: کان رسول الله(ص) یمر بیت فاطمه بعد ان بنی علیها علی علیهما السلام سته اشهر و یقول الصلاه اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت »(۲)

از این قبیل روایات از طریق عامه و خاصه فراوان نقل شده ، از جمله اهل سنت به چهل طریق از ام سلمه و عایشه و ابوسعید خدری و سعد و وائله ابن اسقع و ابوالحمراء و ابن عباس و ثوبان (غلام پیغمبر) و عبدالله بن جعفر و علی و حسن بن علی نقل کرده اند که اهل البیت علی و فاطمه و حسنین اند .

شیعه نیز به متجاوز از سی طریق از امیرالمؤمنین و امام سجاد و امام باقر و امام صادق و امام رضا و ابوذر و ابو لیلی و ابوالاسود دوئلی و عمرو بن میمون أودی و سعد بن ابی وقاص و ام سلمه روایت نموده اند که پیغمبر

۱- عن علی(ع) قال: کان رسول الله(ص) یأتینا کل غداه فیقول: الصلاه رحمکم الله الصلاه ، انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرک تطهیرا ، أمالی طوسی ، ص ۸۹.

۲- بحارالانوار ، ج ۲۵ ، ص ۲۳۷ .

و علی و فاطمه و حسنین دور هم گرد آمده بودند و کساء پیغمبر همه را در بر گرفته بود که این آیه نازل گشت و آنان را مورد خطاب قرار داد : (إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)(۱) .

سخنان عکرمه و عروه

بعضی عامه (عکرمه و عروه) می گویند : آیه تطهیر به قرینه سیاق ، زنان پیامبر را شامل می شود ، چون ابتداء آیه تطهیر و آیات ماقبل و مابعد آن مانند (قرن فی بیوتکن) خطاب به زنهای پیغمبر می باشد ، و به فرض هم که بگوییم آیه تطهیر در مورد اصحاب کساء نازل شده و تنها آنان را شامل است ، اما چه مانع دارد که آیه زنان رسول الله(ص) را نیز شامل گردد .

پاسخ ، اولاً : این نقل از جهت سند اعتبار ندارد ، زیرا عکرمه از مردم مغرب بوده و از موالی(برده) ابن عباس(۲) بوده که از جمله کذّابین و منحرفین بدنام است ، به علاوه او جزو خوارجی می باشد که تا می توانسته با امام

۱- سوره احزاب (آیه ۳۳)

۲- تاریخ تفسیر قرآن کریم ، ص۷۳ .

علی(ع) و اهل بیت نصب عداوت می کرده است .(۱) البته تأمل دارد .

ثانیاً : روایات متعدد و متواتر از اُم سلمه و دیگران نقل شده که زنان پیامبر از اهل بیت نیستند . از زید بن ارقم در این باره سؤال شد ، آیا همسران رسول الله(ص) از جمله اهل بیت اند ؟ قسم یاد کرد ، نه ، اهل بیت مرد ازتیره و عصبه رجل می باشد ، زن به حکم قانون ازدواج مدتی با مرد زندگی می کند و اگر از شوهرجدا شود یا مرد او را طلاق دهد به نزد قوم و عشیره خود برمی گردد نه اینکه به نزد عشیره شوهر مراجعت نماید ،« فقال (زید): لا و ایم الله ، إن المرأه تکون مع الرجل العصر من الدهر ثم یطلق-ها فترجع إلی ابیها و قومها ، اهل بیته(پیامبر) اصله و عصبته الذین حرموا الصدقه بعده .(۲)

ثالثاً : اگر بگویند سیاق آیه تطهیر را چه می کنید ؟ می گوییم : جوابش داده شد ، به علاوه در خود آی-ه تطهیر قرینه وجود دارد که مراد از آیه مبارکه زنهای پیغمبر(ص) نمی باشند ، زیرا در جمله (لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) ضمیر«کُم » جمع مذکر مخاطب است و این

ص: ۲۱۱

۱- سفینه البحار ، ج ۲ ، ص ۲۶۰ . حیات الامام حسن(ع) ، ج ۱ ، ص ۸۷ .

۲- حیات امام حسن(ع) ، ج ۱ ، ص ۸۷، باقر شریفی

روشن می کند که زوجات پیامبر(ص) مراد نمی باشند که اگر مراد می بودند در آیه ضمیر جمع مخاطب مؤنث : لیذهب عنکن الرجس ، یا ضمیر جمع مؤنث غایب : لیذهب عنهن الرجس ، ذکر می شد ، همچنان که در باقی آیات ضمایر جمع مؤنث ذکر شده است : (وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الْأُولَی وَ أَقِمْنَ الصَّلَاهَ وَ آتَیْنَ الزَّکَاهَ وَ أَطِعْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا یُرِیدُاللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا* وَ اذْکُرْنَ مَا یُتْلَی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیَاتِ اللهِ وَالْحِکْمَهِ إِنَّ اللهَ کَانَ لَطِیفًا خَبِیرًا)(۱) .

« قال ابوالجارود و قال زید بن علی بن الحسین : ان جهالا من الناس یزعمون انها ارادالله بهذه الآیه ازواج النبی(ص) و قد کذبوا و اثموا و ایم الله لو عنی بها ازواج النبی(ص) لقال: لیذهب عنکن الرجس و یطهرکن تطهیرا و لکان الکلام مؤنثا کما قال: (وَاذْکُرنَ مَا یُتْلَی فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ وَ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ) »(۲) .

رابعاً : ممکن است کلمه اهل بیت پیغمبر(ص) از نظر لغت و اصطلاح عمومی مردم ، اقارب پیامبر مانند عقیل ، حمزه ، جعفر ، عبدالله و... حتی زنهای پیامبر را شامل شود ، چون عامه مردم از اهل رجل و از آل پیامبر ، بستگان و زنان پیامبر به ذهنشان می آید ، ولی بحث ما در این مورد از جهت اصطلاح عوام مردم نمی باشد که در

۱- سوره احزاب (آیات ۳۴ - ۳۳) . رسول الله(ص) مف-سر قرآن است ، هنگامی که فرمود : مراد از آیه تطهیر اهل بیت است ، دیگر چه کسی می تواند سخنی بگوید .

۲- بحارالانوار ، ج ۳۵ ، ص ۲۰۷ . تفسیر قمی ، ج ۲ ، ص ۱۹۳ .

اصطلاح مسامحه ای آنان «آل» چه کسی است و چه کسی نیست . بحث در اصطلاح خاص قرآن می باشد که از نظر بیان قرآن و روایات ، در آیه تطهیر مراد از اهل بیت پیامبر(ص) چه کسانی می باشند ؟

به مقتضای اصطلاح آیات قرآن ، قرائن و ضمایر جمع مذکر که در خود آیه تطهیر ذکر شده ، مصداق اهل بیت ، ائمه(علیهم السلام) می باشند ، چرا که اگر منظور آیه زوجات پیامبر(ص) بود بایستی ضمیر مؤنث به کارمی رفت و حال آنکه در آیه از آل پیامبر(ص) به ضمیر مذکر یاد شده است البته در این مورد بعضی ایراد نموده اند که با وجود حضرت زهرا(س) درجمع افراد اهل بیت می بایستی در آیه رعایت حال آن حضرت می شد و ضمیر تأنیث در حق او به کار می رفت ، در صورتی که این گونه نیست .

در جواب چنین ایرادی می توان گفت : صیغه جمع مذکر در آیه با وجود حضرت زهرا(س) در جمع آل پیامبر که همگی مرد می باشند ، به اعتبار تغلیب

ص: ۲۱۳

است ، چون تغلیب در جایی است که در میان جمعی افراد ، عده ای مذکر و برخی مؤنث باشند ، آن گاه به لحاظ بیشتر بودن افراد ذکور در آن جمع ، مردان را بر زنان غلبه می دهند ، در آیه تطهیر نیز به لحاظ کثرت افراد معصوم مذکر از فرد معصوم مؤنث(فاطمه) ، تغلیب به کار رفته و ضمیر مذکر آمده است .

در بیان روایات هم کلمه اهل بیت پیامبر(ص) خصوص امام علی(ع) فاطمه(س) ، امام حسن و امام حسین و باقی ائمه(علیهم السلام) را شامل می شود ، و زنها و بستگان دیگر پیامبر را در بر نمی گیرد ، به علاوه روایات بسیاری در شأن نزول آیه تطهیر داریم که هیچکدام از آن روایات نگفته آیه تطهیر در ضمن آیاتی که ارتباط به زنان پیامبر دارند ، نازل شده و از جزء همان آیات می باشد ، حتی کسانی که می گویند آیه تطهیر اختصاص به زنان پیام-بر دارد ، این مطلب را نگفته اند ، بلکه صریح حدیث ثقلین ، عترت و اهل بیت پیامبر(ص) را عِدل و همتای قرآن بیان کرده و بین قرآن و عترت ملازمه می داند که : » ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا « ، آیا زنان پیامبر و اقارب آن حضرت همانند حمزه ، عباس و عقیل و...

همتـای قرآن و حجت خداینـد که هر کس دنبـال آنـان برود گمراه نمی شود ؟ یـا اهـل بیت عصـمت و ائمه معصومین(علیهم السـلام) همتای قرآن و حجت الهی می باشـند؟ بدون شک به دلایل و براهین عقلی و نقلی متواتر ، اهل بیت و ائمه معصومین مصداق آیه تطهیر و حجت الهی بر مردم می باشند .

ترغیب ازواج النبی

ممکن است سؤال شود اگر آیه تطهیر زنـان پیامبر(ص) را شامل نیست پس چگونه این آیه در ضـمن آیاتی که خطاب به زنان پیامبر(ص) می باشد ذکر شده است ؟

پاسخ : قرآن کریم برای پیامبر(ص) یک مرتبه نازل نشده ، بلکه قرآن مدت ۲۳ سال ، آیه به آیه بر پیغمبر اسلام نازل گردیده است ، لذا ممکن است به لحاظ حکمتی و به دسـتور خود نبی اکرم(ص) آیه تطهیر در خلال آیات دیگر ت-دوین شده باشـد و یا امکان دارد بعد از رحلت پیامبر(ص) مؤلفین قرآن این کار را اشـتباهاً انجام داده باشند ، البته این امکان وقوعی باطل است ، چون قرآن در زمان خود پیامبر(ص) جمع آوری و تدوین گردید .

اما پاسخ دیگری که در این زمینه می توان بیان کرد ، این است که شاید

ص: ۲۱۵

گنجانـدن آیه تطهیر در ضـمن آیات خطاب به زنهای پیامبر(ص) جهت ترغیب آنان برای حفظ حیثیتشان باشـد که آنها از نظر حیثیتی هماننـد زنهای دیگر نمی باشـند ، یعنی همان گونه که اهل بیت پیغمبر(ص) نزد خداونـد آن همه شـرافت و مقام دارند که خداوند درباره طهارت و پاکی آنان آیه نازل نموده و رسالت و امامت الهی را بدانها س-پرده است ، شـما زنان پیام-بر نیز مواظب رفتارتان باشید ، حیثیت شما با حیثیت زنان عادی فرق دارد ، شما در بیت رسالت زندگی می کنید و نسبت همسری به رسول الله(ص) داریـد ، حرکـات شـما از جهت مقررات اسـلامی و تـدیّن و تقوا بایـد الگو برای زنان دیگر باشـد ،(وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الْاُولَی) مبادا رفتار شـما بیت وحی و رسالت را ک-ه جایگاه اهل بیت عصـمت است ، زیر سؤال ببرد و لکه دار نماید .

به همین سـنخیت ، مسئولیت زنان پیغمبر با مسئ-ولیت مردم عادی و کسانی که انتساب و ارتباط خاص با پیامبر(ص) ندارند ، مساوی نمی باشـد ، و چنین تناسبی هم از جهت عقلایی و هم از جهت عقلی و شـرعی ایجاب می کند که آیه تطهیر در خلال آیاتی که وظیفه زنهای پیامبر(ص) را بیان نموده ، ذکر

ص: ۲۱۶

شود تا ترغیب و هشداری برای زنان رسول خدا(ص) نسبت به انجام وظایف و تکالیفشان در بیت رسالت و نبوت باشد .

اراده تکوینی

نکته ای که در آیه تطهیر قابل توجه است اینکه اراده تکوینی خداوند سبحان به طهارت و عصمت مطلقه اهل بیت(علیهم السلام) تعلق گرفته است برای اینکه خداوند به علم ازلی می دانست ائمه(علیهم السلام) با اراده و اختیار معصیت نمی کنند ، لذا مطابق همان اراده تکوی-نی الهی که به طهارت و عصمت اختیاری آنان تعلق گرفته در خارج هم ائمه(علیهم السلام) هر یک آمیخته با طهارت تکوینی می باشند ، یعنی آیه تطهیر در واقع بیانگر چگونگی خلقت و آفرینش ائمه(علیهم السلام) است که آنان منزه از هرگونه رجس معنوی(معصیت ، بخل ، حسد و...) و خلقتی می باشند .

اراده تشریعی الهی متبلور در خطاب تکلیفی است و این خطاب و اراده تشریعی برای همه افراد بشر یکسان می باشد ، خطاب اطاعت و عدم معصیت خداوند تنها اختصاص به ائمه(علیهم السلام) ندارد ، بلکه شامل حال مردم عادی هم می باشد .

ص: ۲۱۷

نتیجه : (إِنَّمَآ أَمْرُهُ إِذَآ أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ)(۱) ، تخلف اراده تکوینی الهی از مراد «عصمه اهل البیت من کل ذنب و معصیه و رجس» امکان ناپذیر است .

اولی الامر

۲- آیه دیگری که دلالت بر عصمت امام دارد ، آیه اولی الامر می باشد : (يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُ-واْ أَطِيعُواْ اللهَ وَ أَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ أُوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ...)(۲) .

ابی بصیر می گوید : از امام محمدباقر(ع) در مورد آیه اولی الامر سؤال کردم ؟ حضرت فرمود : این آیه درباره علی بن ابیطالب و حسن و حسین نازل شده است .

ابی بصیر : پس چرا اسم مبارک آن حضرت و اهل بیت او در آیه ذکر نشده ؟ امام باقر(ع) فرمود : در کتاب خدا(قرآن) احکام نماز ، زکات و حج ذکر شده ، ولی آیا خصوصیات و جزئیات آنها نیز در قرآن بیان شده که مثلاً نماز ظهر چهار رکعت و نماز صبح دو رکعت می باشد ، زکات هر چهل درهم یک درهم است و طواف کعبه هفت مرتبه می باشد

۱- سوره یاسین (آیه ۸۲)

۲- سوره نساء (آیه ۵۹)

و ... ، خیر این خصوصیات را رسول الله(ص) که مفسر قرآن است بیان داشته است .

همچنین مفسر آیه اولی الامر رسول خداست ، هنگامی که این آیه نازل شد ، پیامبر(ص) آیه را از حیث مفهوم و مصداق تفسیر نمود که اولی الامر عبارت از ائمه معصومین ، علی و حسن و حسین(علیهم السلام) می باشند و سفارش آنها را به مردم نمود : « فَقَالَ رَسُولُ اللهِ(ص) فِی عَلِیٍّ مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ ، وَ قَالَ(ص) أُوصِیکُمْ بِکِتَابِ اللهِ وَ أَهْلِ بَیْتِی فَإِنِّی سَأَلْتُ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ لَا یُفَرِّقَ بَیْنَهُمَا حَتَّی یُورِدَهُمَا عَلَیَّ الْحَوْضَ فَأَعْطَانِی ذَالِکَ وَ قَالَ لَا تُعَلِّمُوهُم فَهِمْ أَعْلَمُ مِنْکُم وَ قَالَ إِنَّهُمْ لَنْ یُخْرِجُوکُم مِنْ بَابِ هُدًی وَ لَنْ یُدْخِلُوکُم فِی بَابِ ضَلَالَهٍ ... »(۱) .

پس به ضرورت حکم عقل و بیان روایات مصداق تعیینی اولی الامرائمه معصومین(علیهم السلام) می باشند .

قرآن می فرماید : (... إِنْ جَآئَکُمْ فَاسِقُ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُواْ...)(۲) ، اگر در یک مورد جزئی فاسقی برای شما خبر آورد ، بدون تحقیق خبر فاسق را قبول نکنید ، آن گاه در مسئله امامت که سرنوشت دین و دنیای بشر به آن بستگی دارد ، چگونه ممکن است خداوند بفرماید فاسق لازم الاطاعه است ، آیا چنین چیزی از دید عقل و شرع ممکن است ؟ و به فرموده قرآن : (... فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ)(۳) ؟

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۲۸۶ .

۲- سوره حجرات (آیه ۶)

۳- سوره یونس (آیه ۳۵)

تمام متصـدیان ظالم و فاسق تخصـصاً از مصـداق آیه خارج می باشـند ، دیگر نوبت به بحث نمی رسد که بگوییم ظالم قابلیت حاکمیت را دارد یا ندارد . ائمه معصومین(علیهم السـلام) مصداق تعیینی و انحصاری آیه اولی الامر می باشـند ، آن هم نه به جهت اینکه مفهوم آیه از باب تطبیق کلی بر مصادیق می باشد و ائمه نیز مصداق اکملند ، خیر ، از باب تعیین است .

جابر بن عبـدالله انصاری می گوید : هنگامی که آیه اولی الامر نازل شد ، از رسول الله(ص) سؤال کردم ، اولی الامر کیانند که خداوند اطاعت آنان را در ردیف اطاعت شما ق-رار داده است ؟ رسول گرامی اسلام(ص)

ائمه معصومین(علیهم السلام) را یکی پس از دیگری مصداق اولی الامر معرفی نمود .

« قلت (جـابر): یـا رسول الله(ص) عرفنـا الله و رسوله فمن اولوا الاـمر الـذین قَرَنَ الله طاعتهم بطاعتک؟ قال (ص): هم خلفائی یا جـابر و ائمـه المسـلمین بعـدی ، اولهـم علی بـن ابی طـالب (ع) ثم الحسن ، ثم الحسـین ثم علی بن الحسـین ثم محمـد بن علی المعروف فی التورات بالباقر و ستدرکه یا جابر فاذا لقیته فاقرئه منی السلام ، ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ، ثم علی بن موسـی ، ثم محمـد بن علی ، ثم علی بن محمد ، ثم الحسن بن علی ، ثم سـمیّی و کنیّی حجت الله فی ارضه و بقیته فی عباده ابن الحسن بن علی ، ذاک الذی یفتح

ص: ۲۲۰

الله تعالی ذکره علی یدیه مشارق الارض و مغاربها ، ذاک الذی یغیب عن شیعته و اولیائه غیبه لا یثبت فیها (ثابت نمی ماند در آن غیبت) علی القول بامامته الاـ من امتحن الله قلبه للایمان ، قال جابر : فقلت له: یا رسول الله فهل ینتفع الشیعته به (امام) فی غیبته؟ فقال(ص): ای (بله) والذی بعثنی بالنبوه انهم ینتفعون به (امام) یستضیئون بنور ولاـیته(امام) فی غیبته کانتفاع الناس بالشمس و ان تج-لاها (جللها) السحاب ، یا جابر هذا (رمز غیبت امام) مکنون سرالله و مخزون علمه فاکتمه الا عن اهله »(۱).

این حدیث شریف هم از نظر سند صحیح است ، زیرا جابر از اصحاب معتبر رسول الله(ص) می باشد که عصر (عج) معصوم را درک نموده وهم از نظر دلالت به صراحت است که مصداق تعیینی و انحصاری اولی الامر دعائم الاسلام .

یعنی ائمه معصومین(علیهم السلام) را یک به یک مشخص کرده است .

نظریات دیگری حول معنای اولی الامر ذکر ش-ده که برخی از آنها عبارتند از :

۱- اولی الامر مطلق زمامداران و سلاطین اعم از ظالم و فاسق است .

۱- تفسیر نورالثقلین ، ج ۲ ، ص ۸۶ ، شماره ۳۳۱ . بحارالانوار ، ج ۳۶ ، ص ۲۵۰ . أبی عَبْدِاللهِ(ع) ... قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَطِیعُواْ اللهَ وَ أَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْر مِنْکُمْ ، فَکَانَ عَلِیٌّ(ع) ثُمَّ صَارَ مِنْ بَعْـدِهِ الْحَسَنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ الْحُسَـیْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَـیْنِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ هَکَذَا یَکُونُ الْأَمْرُ إِنَّ الْأَرْضَ لَاتَصْلُحُ إِلَّا بِإِمَامٍ ... ، اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۲۱ باب

۲- اولی الامر مطلق نمایندگان مردم در هر عصری می باشد .

۳- منظور از اولی الامر علماء حل و عقدند .

۴- اولی الامر آمران و فرماندهان لشکر اسلام می باشند .

۵- مراد از اولی الامر خلفای اربعه اول است ، و...

تمام این نظریات خلاف ظاهر آیه و خلاف صریح روایات و در نتیجه مردود می باشند ، نظریه اول شرعاً و عقلاً باطل است ، چون مستلزم نقض غرض و محال است ، به علاوه سلاطین و زمامداران تخصصاً از آیه اولی الامر خارج می باشند .

نظر دوم و سوم نیز همین اشکال را دارند ، زیرا به فرض که اطاعت نمایندگان مردم و علماء حل و عقد لازم باشد ، اما این امر مشروط و در صورتی واجب است که آنها حکم خدا را بیان کنند ، و از طرفی این معنا خلاف اطلاق ظاهر آیه می باشد ، چرا که چنین قیدی در آیه نیست بلکه در آیه لزوم اطاعت اولی الامر به صورت مطلق بیان شده است .

نظر چهارم و پنجم نیز باطل است ، چون در این صورت باید بعد از

زمان خلفا و صدر اسلام آیه مصداق نداشته باشد ، و حال آنکه این خلاف ظهور و نصوص آیات و روایات است . ظاهر آیه مطلقا در هر زمان و مکانی اطاعت اولی الامر را واجب می داند که این معنای ظاهر جز برای امام معصوم برای هیچکس دیگری قابل تعیین و تطبیق نیست .

بنابراین هم از دید عقل و هم از نظر آیات و روایات صحیح السند روشن می شود که مصداق تعیینی و انحصاری آیه اولی الامر امامان معصوم(علیهم السلام) می باشند که علی الاطلاق اطاعت آنها واجب است .

سخن فخر رازی

۱- فخر رازی می گوید : آیه اولی الامر دلالت بر لزوم عصمت صاحبان امر دارد و اگر اولی الامر معصوم نباشد ، اطاعتش واجب نیست ، و مقصود از اولی الامر نیز اصحاب حل و عقد است که اینان اگر بر امری اجماع نمودند ، اجماعشان خطا نیست .

فخر رازی قبول دارد که اولی الامر باید معصوم باشد ، اما معنای اولی الامر و معنای عصمت را تحریف کرده و می گوید : مراد از اولی الامر اهل حل و عقدند و مراد از معصوم ، اصحاب اجماع است نه امام معصوم .

پاسخ ، اولاًـ : این معنا خلاف ظاهر آیه می باشد ، چون آیه می گوید : اطاعت هر یک از صاحبان امر الهی به طور مستقل واجب است ، دیگر آیه دلالت ندارد اطاعت اصحاب اجماع در امور مسلمین و در مورد امامت به طور دس-ته جمعی واجب می باشد .

ثانیاً : در حجیت اجماع بین عامه(اهل سنت) و امامیه اختلاف است ،

عامه در حجیت اجماع موضوعیت قائلند و می گویند : اجماع بِما هِیَ اجماع حجت است هر چند که کاشف از قول معصوم نباشد .

اما علمای امامیه بر حجیت اجماع طریقیت قائلند و می گویند : اجماع در صورتی حجت است که کاشف از قول معصوم یا کاشف از دلیل معتبر شرعی باشد ، اجماع بما هی اجماع حجیت ندارد .

ملاک حجیت اجماع

عامه می گویند پیامبر(ص) فرموده : « لاـ تجتمع امتی علی خطا » ، در این روایت از اجماع امت نفی خطا شده و برای آن مصونیت از خطا لحاظ شده است ، بنابراین هنگامی که اجماع مصون از خطا بود ، خود دلیل مستقل برای اثبات حکم شرعی است .

آیا به این استدلال و روایت ! اهل سنت می توانند چنین مدعایی را ثابت

کنند که اجماع به طور مطلق و به شکل موضوعی معتبر و حجت است یا نه ؟

پاسخ منفی می باشد ، زیرا اولاً : این روایت هم از جهت سند و هم از جهت دلالت مخدوش است و نمی تواند حجیت اجماع را اثبات کند .

الف - از جهت سند در کتب حدیث وجود چنین روایتی ثابت نشده که از رسول خدا(ص) نقل شده باشد ، به علاوه اشکالات سندی زیر هم بر آن وارد است :

۱- روایت عامی است .

۲- گویند روایت تعدد نقل دارد و مستفیض است ، که این بیان هم نادرست می باشد ، چون در کتب عامه (مستدرک حاکم) نقل این روایت منتهی می شود به سه نفر (ابن عمر ، ابن عباس ، مالک بن انس) و عدد سه مستفیض نیست بلکه مصادره می باشد و به فرض پذیرفتن استفاضه از سنخ خبر واحد است ، نه از سنخ خبر متواتر که در این صورت باز هم حدیث نیاز به تنقیح سند دارد .

۳- بعد از رحلت رسول الله(ص) این روایت از اختلاقات سیاسی و زمینه ساز خلافت ابوبکر بوده . شاهد بر مسئله ، استقاله خود ابوبکر از خلافت است و همچنین این سخن عمر که گفت : خلافت ابوبکر به خطا و لغزش صورت

گرفت ، « أَنَّهُ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّاب مَعَ كَوْنِهِ وَلِيًّا وَ نَاصِرًا لِأَبِی بَكرْ ، بَيْعَهَ أبی بَكرْ فَلتَهً (هی الزّله والخطيئه) وَقَی اللهُ الْمُسْلِمينَ شَرَّهَا ، فَمَنْ عَادَ إِلَی مِثلِهَا فَأَقْتُلُوه ، و لا يتصور فی التخطئه والذم أو كد من ذالك »(۱)

۴- روايت مرسل ضعاف ، مختلق و مجمل می باشد و از نظر اهل حديث چنين روايتی به طور كلی از درجه اعتبار ساقط است .

ب - بر فرض اغماض از ضعف سند ، اين روايت از جهت دلالت مصداق خارجی ندارد و محال است از رسول خدا(ص) حكم و قانونی نقل

شود كه در خارج برايش مصداق و موردی نباشد ، چون در روايت آمده :

» لا تجتمع امتی علی خطا « يعنی امتم بر خطا اجتماع نمی كنند ، كلمه امت تمام دسته های مختلف امت پيامبر(ص) را شامل می شود و تنها شامل خصوص فرقه شيعه و سنی و يا شامل خصوص علمای حل و عقد نمی شود چنان كه روايت ديگری در مورد فِرَق مختلف امت از رسول خدا(ص) نقل گرديده كه امتم بعد از من ۷۳ فرقه می شوند و تنها يک فرقه از آنها اهل نجاتند .(۲)

بنابراين كلمه امت تمام ۷۳ فرقه را شامل است ، آن گاه آيا چنين اجماع امتی كه تمام ۷۳ فرقه در آن

۱- مسند حنبل ، ج ۱ . بحارالانوار ، ج ۳۰ ، ص ۴۴۳ .
۲- عَنْ عَلِیٍّ(ع) قَالَ ، قَالَ رَسُولُ اللهِ(ص) سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِی عَلَی ثَلَاثٍ وَ سَبعِينَ فِرْقَه مِنْهَا نَاجِيَه وَالْبَاقُونَ هَالِكُونَ ، وَالنَّاجُونَ الَّذِينَ يَتَمَسَّكُونَ بِوِلَايَتِكُم (ولايه اهل البيت والائمه علی-هم السلام) و ... : وسائل الشيعه ، ج ۲۷ ، ص ۴۹ .

اتفاق نظرداشته باشند در خارج موضوع و مصداق پیدا می کند ؟

ابدا ، امکان ندارد تمام امت پیامبر(ص) در مسئله و حکمی اتفاق و اجماع حاصل نمایند ، در حالی که خود رسول الله(ص) به صراحت چنین اتفاق و اجماعی را نفی کرده و می فرماید : بعد از من ، امت اختلاف پیدا کرده و ۷۳ فرقه می شوند .

در نتیجه چنین اجماعی که اساس آن اتفاق کل امت باشد ، اصلا وجود خارجی پیدا نمی کند . پس به حساب کدام سند و دلالت اهل عامه به روایت مخدوش « لا تجتمع امتی علی خطا» برای اثبات حجیت اجماع بما هی اجماع ، و یا برای صحت اجماع اهل حل و عقد تمسک جسته اند؟

ثانیاً : معنای روایت ربطی به مدعای عامه ندارد که می گویند : اجماع اهل حل و عقد خطا نمی کند ، زیرا در روایت نسبت عدم خطا به امت داده شده نه به اجماع حل و عقد . بحث در

اجماع اهل حل و عقد است که نه اعتبار کبروی دارد ، به جهت آنکه قول معصوم در آن نمی باشد و نه از لحاظ صغری تم- ام است ، برای اینکه مصداق خارجی ن-دارد . پس این روایت هرگز دلالت بر نفی خطا از اجماع اهل حل و عقد ندارد و هم اجنبی از مورد و هم اعم از مدعا می باشد .

ثالثاً : در این روایت وجه عصمت مجمل می باشد و روایت مجمل قابل استدلال برای اثبات هیچ امری نیست . در روایت اجماع امت مصون از خطا ذکر شده ، اما وجه مصونیت اجماع از خطا بیان نگردیده که آیا وجه عصمت خود اجماع امت است و یا وجه مصونیت اجماع به لحاظ دخول معصوم در میان امت می باشد که این وجه مدعای امامیه را اثبات می کند . لذا به سبب اجمال وجه مصونیت اجماع ، این روایت نمی تواند دلالت بر اثبات عصمت برای اصحاب اجماع داشته باشد .

رابعاً : اجماع بما هی اجماع اثر و اعتبار ندارد ، برای اینکه اجماع را افراد تشکیل می دهند و افراد به غیر از فرد معصوم دچار خطا و اشتباه می باشند . پس اصحاب اجماع که شرعاً و عقلاً معلوم الخطا و حداقل محتمل الخطایند ، قابل

اعتمـاد نیسـتند و اگر هم اجمـاعی (بـدون حض-ور معصوم) به وجود آورنـد ، این اجماع نه حجت شـرعی است و نه حجت عقلی و عقلایی ، بلکه امری موهوم و مشکوک در نظر عقل است و امر مشکوک با قطع به عدم اعتبار آن مساوی می باشد .

منـاط حجیت اجمـاع کاشـفیت از قول معصوم است و در صورتی اعتبـار پیـدا می کنـد که کاشف از قول معصوم یا کاشف از دلیـل معتبر شـرعی باشـد ، البته خود اجماع بما هی اجماع حجیت نـدارد ، چرا که به بیان فلاسـفه هر بالعرضـی بایـد منتهی بما بالذات شود ، حجیت اجماع نیز عارضـی می باشد و به واسطه وجود قول معصوم در میان مجمعین است که اعتبار پیدا می کند پس تا هنگامی که حجیت اجماع به حجت بالذات منتهی نشود ، اعتبار ندارد

نتیجه : روایت» لا تجتمع امتی علی خطا ، أو ضلاله « هم از جهت سند و هم ازجهت دلالت تمام نیست و درهیچ موردی به آن نمی تـوان حجیت اجم-اع را اثبـات کرد ، به ویژه در مسـئله تعیین خلاـفت اولی الاـمر هرگز چنین اجمـاعی که بریـده از قـول معصوم باشد اعتبار ندارد .

۲- سخن دیگری که فخر رازی دارد بیان کرده این است : اگر مراد از آیه

اولی الامر امام معصوم باشد ، امر به اطاعت اثر ندارد ، چون اگر مردم قبل از معرفت امام امر به لزوم اطاعت امام داشته باشند ، این تکلیف ما لایطاق است . مردمی که امام را نمی شناسند ، چگونه مأمور به اطاعت از او می باشند ؟ و اگر لزوم اطاعت بعد از شناخت امام باشد ، در این صورت لزوم اطاعت امام واجب مشروط است که این معنا خلاف ظاهر آیه می باشد ظاهر آیه می گوید : اطاعت اولی الامر واجب مطلق است چه مردم امام را بشناسند یا نشناسند ، آن گاه ما که در زمان غیبت قدرت معرفت امام را نداریم ، تکلیف به اطاعت امام برایمان تکلیف به ما لایطاق است .

پاسخ نقضی و تحلیلی

۱- عین همین سخن و ایراد در اطاعت اصحاب اجماع وارد است ، زیرا معرفت اتفاق آنها برای ما مقدور نیست ، پس امر به اطاعت اصحاب اجماع و اهل حل و عقد نیز تکلیف ما لایطاق و لغو است .

۲- این اشکال در مورد اطاعت پیامبر(ص) نیز خواهد بود و کسانی که در زمان پیغمبر(ص) نبوده و بعد از هزار و چند صد سال به دنیا آمده و می آیند حضرت را ندیده و نمی شناسند ،

لـذا اطاعت پیامبر(ص) برای آنها بایـد واجب نباشـد ، چون بالمشافهه و حضوری قـدرت شـناخت پیامبر(ص) را ندارند و حال آنکه این سخن کفر آمیز بر خلاف دین اسلام است ، در آئین اسلام به ضرورت عقلی و نقل متواتر اطاعت پیغمبر واجب مطلق است .

از جمله دلایـل بر وجوب اطـاعت پیـامبر (ص) خود آیه اولی الامـر می باشـد ، آیه به طور اطلاـق می فرمایـد : همان گونه که اطـاعت خداونـد واجب مطلـق است ، اطـاعت پیـامبر(ص) هم واجب مطلق است ، دیگر قیـدی در آیه وجود نـدارد که بگوید وجوب اطاعت رسول الله(ص) مختص مردم صـدر اسـلام و یا مردم زمان حیات آن حضـرت می باشد ، آیه به طور اطلاق و به عنوان یـک قـانون کلی می گویـد : اطاعت رسول الله(ص) بر هر کسـی ، در هر زمان و مکانی ، و در هر موردی مطلقاً واجب است و در ردیف اطاعت

الله و اطاعت رسول الله ، اطاعت اولی الامر معصوم قرار دارد .

قدرت با واسطه

۳- پاسـخ تحلیلی : معرفت پیامبر و امام و اطاعت از آنها همان گونه که اظهار شـده واجب مطلق است ، چون آنها معصومنـد و هر چه را که می گویند مطابق

واقع می باشد و این امر تکلیف ما لایطاق هم نیست ، برای اینکه قدرت بر معرفت و تکلیف به دو کیفیت می باشد : ۱- قدرت با واسطه ، ۲- قدرت بدون واسطه .

گاهی انسان قادر است بدون واسطه نردبان به پشت بام رود و زمانی هم بدون واسطه نمی تواند پشت بام برود ، اما به وسیله نردبان می تواند بالای بام رود ، ولی مسلّم آنکه او در هر دو صورت قادر به پشت بام رفتن است حال اگر چنین کسی را آمر امر به پشت بام رفتن کند ، این امر تکلیف به مقدور و صحیح است ، چرا که در مقام تکلیف و تعیین وظیفه برای انسان قدرت با واسطه کافی می باشد .

بنابراین ما بر معرفت رسول الله(ص) و امام معصوم قدرت مع الواسطه داریم ، یعنی به واسطه بیان قرآن و اخبار متواتر ، معجزه و کرامت ، اجماع قطعی مسلمین و به حکم عقل که می گویند : پیامبر(ص) و ائمه(علیهم السلام) اولیای نِعَم الهی و علت آورنده دین اسلام و سبب بقای شریعت می باشند ،

می توانیم آنان را شناخته و از آنها اطاعت نماییم .

به علاوه آیات بسیاری بر لزوم معرفت پیامبر(ص) و امام(ع) داریم :

آیه ولایت ، آیه تطهیر ، آیه مودت ، آیه تبلیغ ، آیه کونوا مع الصادقین آیه اکمال دین ، آیه اولی الامر ، آیه مباهله ، سوره هل اتی ، سوره قدر ، سوره فاتحه الکتاب... و آیات : (...وَ مَآ آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَانَهَاکُمْ عَنْهَ فَانْتَهُواْ ...)(۱)، (وَ مَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَی * إنْ هُوَ إلَّا وَحْیٌ یُوحَی)(۲) و ...

قضاوت و داوری

رسول خدا(ص) در آخرین سال عمر خود هنگامی که از سفر حجه الوداع به همراه یارانش به سمت مدینه باز می گشت ، در وسط روز به منطقه غدیر خم رسید و در آنجا برای به انجام رساندن رسالتی بزرگ متوقف شد و به مردم هم دستور داد که بایستند ، سپس پیامبر برای نزدیک به۱۲۰ هزار نفر جمعیت همراه به ایراد سخن پرداخت و با صدای رسا فرمود : أَیُّهَا النَّاسُ مَنْ أوْلَی بِکُمْ مِنْ أنْفُسِکُمْ ؟ ای مردم ! چه کسی از همه شما نسبت به خودتان سزاوارتر است ؟ گفتند :أللهُ وَ رَسُولُهُ ، خدا و پیامبرش .

آن گاه دست علی را بلند نمود و خطاب به جمعیت حاضر اعلام کرد : « أَیُّهَا لَّنَاسُ مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِیٌّ مَوْلَاه» ، ای مردم ! هر کسی را که من مولا و رهبر اویم ، علی نیز مولا و رهبر اوست و این سخن را سه بار تکرار

نمود ، و بدین سان پیامبر(ص) آخرین مأموریت الهی خویش را با تعیین و

۱- سوره حشر (آیه ۷)

۲- سوره نجم (آیات ۴ - ۳)

معرفی امـام علی(ع) به عنوان جانشـین پس از خود بـا موفقیت به پایان رسانـد و به نص این حـدیث(۱) متواتر و حـدیث متواتر ثقلین بیـان نمود که بعـد از خودش قرآن و اهل بیت معصوم او و امام علی(ع) حجت خـدا و مس-نـد هـدایت جامعه مسـلمین است ، آن وقت دیگر چه جایی برای این می ماند که در مقابل نص قرآن و در برابر نص وصـیت رسول الله(ص) مردم به شورا و اجماع تعیین خلیفه کننـد ؟ فرضاً هم که بگوئیم بعـد از درگـذشت رسول الله مردم به شورا واجماع تعیین خلیفه کردنـد ، آیا مسـلمین در ایـن م-ورد تـابع نص و دلیـل بـوده و پیروی از قرآن و رسـول خـدا(ص) می کننـد یـا به عکس در مقابـل رسـول الله(ص) پیروی از ش-ورا و اجماع می نمایند ، خودتان در این باره چگونه قضاوت می کنید ؟ آیا بر مسلمین پیروی از قرآن و رسول خـدا(ص) واجب است و یا پیروی از اجماع و شورا ، مقـدم بر پیروی قرآن و رسول الله(ص) می باشد ؟ به فرموده قرآن کریم : (فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)(۲) (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَآ آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ ...)(۳)

(وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ

۱- قَالَ ص: يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ وَلِيُّكُمْ وَ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ فَقَالُواْ اللهُ وَ رَسُولُهُ ، فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ: اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۲۹۵ باب الاشاره والنص علی امیرالمؤمنین(ع) .

۲- سوره یونس (آیه ۳۵)

۳- سوره یونس (آیه ۵۴)

الْخِیَرَهُ مِنْ أمْرِهِمْ وَ مَن یَعْصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبینًا)(۱) بر هیچ مرد و زن مؤمنی روا نیست که چون خدا و پیامبرش در کاری حکم کند ، آنها را در آن کارشان اختیاری باشد ، و هر که از خدا و پیامبرش نافرمانی کند سخت در گمراهی افتاده است ،(...فَلْیَحْذَرِ الَّذِینَ یُخَالِفُونَ عَنْ أمْرِهِ أنْ تُصِیبَهُمْ فِتْنَهٌ أوْ یُصِیبَهُمْ عَذَابٌ ألِیمٌ)(۲) .

تعقل نه تجاهل و تعاند

آدمی که خواب است اگر انـدکی تکان داده شود ، بیـدار می شود ، ولی کسـی که خواب نیست و تعمداً خودش را به خواب زده است ، با دهها تکان دادن دست از خواب زدگی و لجاجت بر نمی دارد !

وای بر کسانی که در مورد امامت امام علی و ائمه(علیهم السـلام) تعمداً خود را به تجاهل و عن-اد زده اند و با بیان دهها آیه قرآن و نص وصیت رسول الله(ص) مخالفت نموده و انکار وحی می کنند (وَ مَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَی * إنْ هُوَ إلَّا وَحْیٌ یُوحَی)(۳) ، اینان در دادگاه تعقل و وجدان و در پیشگاه روایات و قرآن چه جوابی

۱- سوره احزاب (آیه ۳۶)
۲- سوره نور (آیه ۶۳)
۳- سوره نجم (آیات ۴ - ۳)

دارند که بگویند؟ آیا جز اعتراف به حقانیت ائمه(علیهم السلام) و اهل بیت پیامبر(ص) راه دیگری برای آنها هست؟

حافظ حسکانی حنفی نقل می کند : « ... فقال رسول الله (ص) : من صره (هرکه خواهد خوشحال گردد) ان ینظر الی آدم فی علمه ، و نوح فی فهمه و ابراهیم فی خلته ، فلینظر الی علی بن ابیطالب(ع) »(۱) رسول خدا فرمود : هر که خواهد مقام علمی آدم صفی الله و مقام حکمت و صبر نوح نبی الله و مقام والای خلت و امامت ابراهیم خلیل الله را ببیند ، به علی بن ابیطالب نگاه کند که هم مقام آدم و نوح و هم مقام ملک عظیم آل ابراهیم و امامت الهی در او جمع است(۲) و همانا ظرف وجودی امام علی(ع) آئینه تمام نمای انبیاء سلف و انسان کامل است .

جمعت فی صفاتک الأضداد فلهذا عزت لک الأنداد

زاهد حاکم حلیم شجاع ناسک فاتک فقیر جواد

شیم ما جمعن فی بشر قط و لا حاز مثلهن العباد(۳)

به علاوه دهها آیات قرآنی ، صدها روایت متعدد متواتر مانند حدیث لوح ،

۱- شواهد التنزیل ، للحافظ الحسکانی ، ج۱ ، ص ۷۹ .
۲- . عن أبی ذر الغفاری قال ، قال رسول الله(ص) یا جندب من أراد أن ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی ابراهیم فی خلّته و الی موسی فی مناجاته و الی عیسی فی سیاحته و الی ایوب فی صبره و بلائه فلینظر الی هذا الرجل المقابل الذی هو کالشمس والقمر الساری و الکوکب الدری ... فإلتفت الناس ینظرون من هذا المقبل فإذا هو علی بن ابیطالب علیه الصلاه والسلام: بحارالانوار ، ج ۳۹، ص ۳۸ .
۳- مصباح الکفعمی ، ص ۷۳۶ ، شعر از صفی الدین حلی شاعر قرن هشتم هجری قمری .

حدیث ثقلین ، حدیث منزلت ، حدیث یوم الدار و... در مورد شناخت حقانیت ائمه(علیهم السلام) وارد شده است :

« ... الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِیرَهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِاللهِ(ع) قَالَ رَسُولُ اللهِ(ص) مَنْ مَاتَ لَا یَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً؟ قَالَ (امام) : نَعَمْ »(۱) ، این روایت مورد اتفاق مسلمین می باشد که مردم باید امام زمانشان را بشناسند و از طرفی مشخص می کند که معرفت امام(ص) امری مقدور است وگرنه چنین بیانی غیر مقدور از رسول خدا(ع) اظهار نمی شد .

« وَ عَنْهُ(امام باقر«ع») مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّه وَ لَا یَعْذِرُ النَّاسَ حَتَّی یَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ . وَ عَنْهُ مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً کُفْرًا وَ شِرْکًا وَ ضَلَالَهً »(۲)

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۳۷۷ ، باب من مات و لیس له امام من ائمه .

۲- منتخب الانوار ، ص ۳۳ .

پس بالبداهه به حکم عقل (وجوب شکر منعم و واسطه نعمت) و به بیان آیات قرآن و معجزه الهی و روایات متواتر و ادله قطعیه ، مردم قدرت شناخت پیامبر(ص) و امام(ع) را دارند ، آن گاه به چه دلیلی فخر رازی بر خلاف وجدان و برهان می گوید که ما قادر به معرفت امام معصوم(ع) نمی باشیم ؟!

۴- می گوییم : فخر رازی مغالطه کردی و از مورد بحث خارج شدی نزاع ما در زمان حضور امام معصوم(ص) است که با وجود امامان معصوم : امام علی ، امام حسن ، امام حسین ، امام سجاد ، امام باقر ، امام صادق ، امام

کاظم ، امام رضا ، امام جواد ، امام هادی ، امام حسن عسکری(علیهم السلام)

و امام زمان(عج) ، به دنبال دیگران رفتن باطل و محکوم است .

شما فخر رازی ! مورد نزاع را در زمان غیبت امام معصوم قرار داده و می گویی قادر به معرفت امام(ع) نمی باشیم و حال آنکه در زمان غیبت امام(ع) بحث از اینکه نایب امام ،

معصوم باشد یا نباشد مطرح نیست . ما نسبت به زمان غیبت روایات خاص و سیره متشرعه داریم که اطاعت فقیه جامع الشرایط به لحاظ اینکه مورد تأیید امام معصوم(ع) می باشد کافی است نهایت باید دنبال تشخیص موضوع بود که مصداق فقیه جامع الشرائط کیست ؟

عام استغراقی ، مجموعی و بدلی

از نظر لغت و اصطلاح ، الفاظ عموم به معنای شمول اعم از شمول استغراقی و بدلی می باشد ، فخر رازی می گوید : کلمه اولی الامر جمع است و بنا بر مذهب امامیه در هر زمان بیشتر از یک امام معصوم وجوب اطاعت ندارد ، آن وقت استعمال کلمه جمع در مفرد خلاف ظاهر آیه و نیاز به قرینه دارد .(۱)

پاسخ : از نظر بیان علمی الفاظ عموم و جمع سه گونه می باشند : ۱- عام مجموعی ۲- عام بدلی ۳- عام استغراقی ، که از جهت شمول مورد و حکم ، هر یک از این سه نحوه عام با یکدیگر فرق دارند .

۱- المیزان ، ج ۴ ، ص ۴۰۲ .

مثلا اگر مولا فرمود : علما بایـد احترام شونـد و در خارج هم مصـداق این بیان عام و افراد علما از ۱۲ نفر بیشتر نباشند ، احترام همه این ۱۲ نفر به مقتضای بیان عام مولی لازم است ، نهایت کیفیت شمول عام بر آن افراد تفاوت می کند .

اگر کیفیت شـمول عام به عنوان عام اسـتغراقی باشـد ، این بیان کلی و عموم افرادی به تعداد موضوع و مصداق ۱۲ نفر انحلال پیـدا می کند و در حقیقت وجوب اکرم العلما تقسـیم به ۱۲ وجوب اکرام به تعـداد ۱۲ فرد عـالم می شود : اکرم عالمـا ، اکرم عالما ، اکرم عالما و... اکرم عالماً ، در این صورت اگر مأمور ۱۱ یا ۵ نفر عالم را اکرام کند ، نسبت به همان تعداد افرادی که اکرام نموده ، دسـتور م-ولا را اطاعت کرده و نسـبت به باقیمانـده از ۱۲ نفر عالم که احترام نشـده انـد ، مخالفت مولا را نموده است . چرا ؟ برای اینکه بیـان عـام مولاـ و حکم وجوب اکرام به تعـداد ۱۲ نفر افراد عالم انحلال پیـدا کرده و هر کـدام از این افراد جـداگانه موضوع وجوب اطـاعت می باشـند که اگر هر یـک به تنهـایی احترام نشود ، در آن مورد معصـیت مولا شـده و مأمور مستحق عقاب است ، در ضمن وجوب اطاعت و مخالفت اکرام هر فردی ارتباط به

وجوب اطاعت و مخالفت اکرام فرد دیگر ندارد .

اما اگر کیفیت شمول اکرم العلما به نحو عام مجموعی باشد ، معنایش این است که ۱۲ نفر مجموعاً اکرام شوند و اگر مأمور ۱۱ نفر را اکرام نماید و تنها یک نفر باقی بماند ، در واقع تکلیف مولا از اساس اطاعت نشده است ، زیرا تکلیف اکرام مجموع علماء به عنوان یک امر واحد می باشد و به عبارتی همه ۱۲ نفر مشمول یک خطاب وجوب اکرام می باشند ، نه اینکه تکلیف واحد انحلال به تکالیف متعدد به تعداد افراد پیدا کند .

اگر مراد از خطاب اکرم العلما به طور عام بدلی باشد ، در این صورت موضوع وجوب اکرام ، صرف وجود عالم است که قابل سرایت به تمام افراد بر سبیل بدلیت می باشد و مفهوم عام نیز بنا بر بدلیت در طول موضوع بر هر کدام از آن ۱۲ نفر صادق و قابل تطبیق می باشد ، در نتیجه مکلف هر فردی از این ۱۲ نفر را که احترام کند ، تکلیف اکرم العلما به انجام رسیده است ، زیرا در این صورت خطاب اکرم العلما نظیر آن است که آمر بگوید : اکرم أی رجل و أی عالم أردت ، هر مرد و یا هر عالمی را که می خواهی اکرام کن . وجوب اکرام

تعلق گرفته به یـک فرد غیر معین ، آن وقت مأمور هر فرد رجل را احترام کنـد ، امر به اکرام رجل امتثال شـده است ، در قرآن کریم هم به این معنا آیات متعـدد ذکر شـده : (...أَیًّا مَّا تَـدْعُواْ فَلَهُ الْأَسْـمَآءُ الْحُسْـنَی...)(۱)، (...أَیُّکُمْ یَأْتِینِی بِعَرْشِهَا قَبْلَ أن یَأْتُونِی مُسْلِمِینَ)(۲) .

بعد از بیان این نکته علمی و اصولی ، اشـکال فخر رازی این بود که اولی الامر جمع است و تطبیق آن بر وجوب اطاعت از امام واحد خلاف ظاهر آیه می باشد .

پاسخ

اطلاق لفظ جمع اولی الامر در آیه به هر سه کیفیت عام(استغراقی مجموعی و بدلی) بر امام واحد در هر عصری صحیح است ، برای اینکه :

اگر بگوییم اولی الامر به عنوان عام اسـتغراقی و انحلالی ، ائمه(علیهم السلام) را شامل می شود ، آن گاه وجوب اطاعت اولی الامر به تعـداد مصـادیق آن یعنی چهـارده معصوم انحلاـل پیـدا می کنـد که اینـان از جانب خداونـد در هر مکان و زمانی بین جامعه مسلمین حضور داشته باشند ، وجوب اطاعت استقلالی دارند ، مثلا امام علی(ع) در زمان خودش از

ص: ۲۴۲

۱- سوره اسراء (آیه ۱۱۰)

۲- سوره نمل (آیه ۳۸)

جانب خدا وجوب اطاعت مستقل داشته است ، بعد از سپری شدن زمان امامت آن حضرت ، امام حسن مجتبی(ع) از طرف خداوند وجوب اطاعت استقلالی داشت ، بعد از زمان امامت امام حسن مجتبی(ع) ، امام حسین(ع) مستقلاً وجوب اطاعت دارد و این وجوب اطاعت هر امامی بعد از امام دیگر ادامه دارد تا برسد به وجود مب-ارک حضرت حجت(ع) که به طور مستقل از جانب خداوند اطاعتش واجب است .

بنابراین در حقیقت عام استغراقی اولی الامر به ۱۲ امر و به ۱۲ وجوب اطاعت انحلال پیدا کرده و هر امام معصومی چه در زمان خود و چه در زمانهای دیگر مصداق اولی الامر است که مستقلاً وجوب اطاعت مطلق دارد و اضافه بر انحلال عقلی و اطلاق ، معنای عام استغراقی بالوضع کل افراد طولی و عرضی را در عمود زمان شامل است که در این صورت آیه اولی الامر(اسم جمع مذکر سالم) به دلالت وضعی لفظی ، هر فرد از افراد اولی الامر و هر امام از ائمه معصومین(علیهم السلام) را در هر مکان و زمانی شامل می باشد و به طور عموم و اطلاق ، وجوب اطاعت آنان را تا روز قیامت بیان می کند .

ص: ۲۴۳

اگر اولی الامر به کیفیت عام مجموعی ۱۲ امام را شامل گردد باز هم صحیح است که بگوییم به عنوان مجموع ، ۱۲ امام معصوم وجوب اطاعت دارند . برای اینکه هرکدام آنان فردی از افراد و جزئی از اجزاء موضوع عام مجموعی می باشد ، و اگر کسی ۴ یا ۶ امام را بپذیرد و باقی را قبول نداشته باشد و یا اینکه تنها به یکی معرفت نداشته و اطاعت او را نکند ، در حقیقت اطاعت امر الهی را در مورد هیچ کدام از ائمه به انجام نرسانده است ، زیرا در وجوب اطاعت امام تبعیض معنا ندارد و مجموع ۱۲ امام بِما هُو مجموع وجوب اطاعت واحد دارند که اگر یک فرد و یک جزء از مجموع نباشد ، اطاعت تحقق پیدا نمی کند . ائمه(علیهم السلام) همه به منزله حجت واحد خدا و لسان الله واحد می باشند ، همه آنها در هر زمان و مکان اطاعتشان واجب است . در وجوب اطاعت ائمه(علیهم السلام) زمان دخالت ندارد و فاصله زمانی هر امامی از امام دیگر موجب تعدد وجوب اطاعت نمی شود ، زیرا زمان ظرف وقوع اطاعت است ، نه اینکه زمان جزء موضوع یا جزء حکم باشد تا تعدد زمان موجب تعدد حکم گردد ، و آیه اولی الامر وظیفه امام و مردم را فقط

در زمـان خـاص بيـان نمی كنـد ، آيه به طور كلی اطـاعت و پيروی مردم از امـام(ع) را در تمام اعصار بيان می دارد كه در هر زمانی مصداق اولی الامر يعنی امام معصوم(ع) وجود داشت و امام هم چه واحد يا متعدد باشد ، اطاعتشان لازم است .

پس آيه اولی الامر به هر نحو از انحاء عموم كه لحاظ شود ، شامل جميع ائمه معصومين(عليهم السـلام) در هر زمان و مكانی می شود و از طرف ديگر ضـرورت حكم عقـل و نقـل ايجـاب می كنـد كه بايـد اولی الامر معصوم باشـد ، زيرا اگر اولی الامر معصوم نباشد ، می بايست از اولی الامر عاصـی و فاسق اطاعت كرد و حال آنكه به ضـرورت ادلّه حرمت معصـيت و به صريح بيان قرآن عاصـی و فاسق اطاعتش جايز نيست : (... إنْ جَآئَكُمْ فَاسِقُ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُواْ...)(۱)، (...وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ)(۲)، (وَ لَا تُطِيعُواْ أمْرَا الْمُسْرِفِينَ)(۳) و... آيـا چنين تناقضـی در كلام وحی و بيـان خداونـد حكيم ممكن است كه از طرفی اطاعت معصوم را واجب بداند و از طرف ديگر اطاعت عاصی و فاسق را لازم كند ؟ ابدا ، ...

پاسخ فلسفی

در فلسفه قاعده ای به نام امكان اشرف است كه بر اساس آن موجود

۱- سوره حجرات (آيه ۶)

۲- سوره اعراف (آيه ۱۴۲)

۳- سوره شعرا (آيه ۱۵۱)

افضل بر فاضل ، اعلم بر عالم ، شریف بر غیر شریف و... عقلاً ترجیح دارد

بلکه از دیدگاه عقل قبیح است موجود غیر شریف بر شریف ، فاضل بر افضل ، عالم بر اعلم و موجود مادی بر موجود مجرد مقدم شود .

فلاسفه بر مبنای همین قاعده می گویند : اولین مخلوقی را که خداوند متعال آفریده ، موجود مجرد و عقل مجرد از مادّه می باشد که این موجود اشرف واسطه در فیض خداوند سبحان برای پیدایش موجودات بعدی می باشد . سلسله موجودات مادی هم به گونه« اَلأشرف فَالأشرف » تنزل به موجودات مادی و عالم طبیعت یافته که این وجودات اخس از موجودات مجرد می باشند .

طبق این قاعده فلسفی انسان معصوم ، اشرف از غیر معصوم است . عادل اشرف از فاسق می باشد ، لذا محال است خداوند اطاعت عادل و یا فاسق را مقدم بر اطاعت معصوم بداند و اطاعت غیر معصوم را در ردیف اطاعت خودش ذکر نموده و بگوید : «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اطیعوا الفاسق» جل

ص: ۲۴۶

جلاله ، بنابراین اطاعت انسان ظالم و فاسق عقلا ، نقلا و تخصصاً از موارد اطاعت الهی و از مورد آیه اولی الامر خارج می باشد .

ایراد دیگر از فخر رازی

اشکال دیگری که فخر رازی بیان داشته این است که در ذیل آیه اولی الامر ، کلمه الی الله و الی الرسول تکرار شده و اگر مراد از آیه اولی الامر امام معصوم می بود ، باید کلمه امام همانند کلمه رسول تکرار می شد) (...فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللهِ وَ الرَّسُولِ...)(۱) و «الی الامام ») در صورتی که چنین تکراری در آیه نیست ، پس روشن می شود که مراد از اولی الامر امام معصوم نمی باشد .

پاسخ : همین عدم تکرار کلمه امام در آیه دلیل است بر اینکه اطاعت امام عین اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا(ص) می باشد ، چون در آیه اطاعت رسول ذکر شده و به جهت آنکه اطاعت اولی الامر(امام معصوم) عین اطاعت خدا و رسول است ، دیگر نیازی نیست که کلمه اطاعت در اولی الامر دوباره با ذکر کلمه امام بیان گردد ، ذکر اطاعت رسول کفایت از ذکر اطاعت اولی الامر می کند ، برای اینکه اطاعت اولی الامر نفس اطاعت رسول خدا(ص) است ، به چه دلیل ؟

ص: ۲۴۷

۱- سوره نساء (آیه ۵۹)

به قرینه«واو» عطف در اولی الامر که به جملات ماقبل خود عطف شده است . از جهت قواعد ادبی معطوف به «واو» مستلزم تکرار عامل معطوف علیه به معطوف می باشد ، لذا همان فعل و عامل عطف که در جمله (أَطِيعُواْ اللَّهَ وَ أَطِيعُواْ الرَّسُولَ) بیان شده عامل در مورد«اطیعوا» اولی الامر است ، و در حقیقت به قرینه عطف عامل مکرر شده و نیاز دوباره به ذکر لفظ«اطیعوا» در اولی الامر نیست و چه بسا تکرار آن مُخل فصاحت قرآن خواهد بود و قرآنی که در اوج نهایی فصاحت و بلاغت لفظی و معنوی است ، چگونه امکان دارد جمله ای در کلمات آن ذکر شود که نیاز به

اظهارش نباشد ؟

همین جواب در کلمه « فردوه الی الامام » است ، یعنی هنگامی که تبعیت از دس-تور امام(ع) نفس رجوع به رس-ول و تبعیت از دستور خدا و پیامبر می باشد ، اگر دوباره جمله « فردوه الی الامام » که مصداق اولی الامر است ، تکرار گردد ، بدون وجه و دلیل می باشد .

به چه دلیل رجوع به امام معصوم(ع) ، رجوع به رسول خدا می باشد ؟ به دلیل

اینکه دهها سخن و روایت خاص بیانگر این مطلب است که امام(ع) خلیفه و جانشین پیامبر است ، او سرپرستی و رهبری جامعه مسلمین را به عهده دارد و رجوع به خلیفه و وصی (امام) مانند آن است که رجوع به خود موصی(پیامبر) شده است .

قرآن در آیه مباهله می فرماید : امام علی(ع) به منزله نفس پیغمبر(ص) است ، آن وقت چگونه رجوع به امام معصوم و نفس تنزیلی پیامبر (ص) رجوع به پیامبر(ص) و رجوع به اطاعت خدا نباشد .

آیه مباهله

(إنَّ مَثَلَ عِیسَی عِنْدَ اللهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ کُن فَیَکُونُ * الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ فَلَا تَکُن مِّنَ الْمُمْتَرِینَ * فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعْدِ مَا جَآءَ کَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوا نَدْعُوا أَبْنَآئَنَا وَ أَبْنَآئَکُمْ وَ نِسَآئَنَا وَ نِسَآئَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ)(۱)

در تفسیر قمی از امام صادق(ع) نقل شده : سران نصارای نجران(قریه ای نزدیک یمن) به نامهای اهتم ، عاقب و سید وارد مدینه شدند ، آنان به هنگام فرا رسیدن وقت عبادتشان داخل مسجدالنبی شده ، به روش نصاری زنگ ناقوسی را به صدا در آوردند و پس از آن به عبادت ایستادند ، اصحاب رسول الله(ص)

۱- سوره آل عمران (آیات ۶۱ - ۵۹)

چنین روشی را که مشاهده کردند ، به پیامبر(ص) گفتند : آیا روا باشد آنان در مسجد شما چنین کنند ؟

پیامبر(ص) فرمود : بگزارید عبادتشان تمام شود . وقتی که عبادت آنها پایان یافت ، نزد پیامبر(ص) آمده ، گفتند : به چه چیز ما را به رسالت خود دعوت می نمایی ؟

پیامبر(ص) فرمود : به شهادت لا اله الا الله ، و اینکه من رسول خدا و عیسی هم بنده و مخلوق خداست ، همانند انسانهای دیگر خواب دارد ، استراحت می کند و به آب و غذا نیاز دارد و...

سرپرست نصاری گفت : اگر عیسی بنده خداست ، پس پ-درش کیست ؟ در این هنگام وحی بر رسول الله(ص) نازل شد که از آنها بپرس ، آیا آدم ابوالبشر مخلوق و بنده خدا بوده یا نه ؟

سرپرست نصاری جواب داد : بله ، آدم مخلوق خدا بود .

پیامبر(ص) فرمود : پدر آدم چه کسی است ؟ آنان مبهوت شده و نتوانستند جواب گویند ، آیه مباهله نازل شد که مَثَل عیسی مَثَل آدم است .

آن گاه رسول خدا(ص) آنان را دعوت به مباهله نمود ، و به آنها فرمود : هر کدام از ما دسته جمعی به همراه خانواده و فرزندان خود از خدا

تقاضا کنیم که در دعوا (احتجاج) هر طرف که ناحق باشد ، خداوند آن طرف را شرمنده و نابود کند .

رهبران نصاری این مباهله(۱) را پذیرفتند و پس از تعیین وقت برای آن در جمع خود تصمیم گرفتند که اگر پیامبر اسلام(ص) با همه مردم مدینه و اقوام خود برای مباهله بیرون آید ، با آن حضرت مباهله کنند و اگر تنها با اهل بیتش جهت انجام مباهله حضور یابد ، با پیامبر(ص) مباهله نکنند ، چون سران نصاری احساس کرده بودند که اگر پیامبر (ص) با اهل بیتش در حق آنان نفرین نماید ، از آنجا که بر حق می باشد به طور حتم نصاری مبتلا به شکست و دچار عذاب خداوند خواهند شد .

روز موعود فرا رسید ، پیامبر(ص) به همراه یک مرد ، یک زن و دو بچه خردسال جهت مباهله حضور پیدا کرد(۲) ، نصاری پیامبر(ص) را بدین حال که دیدند از یکدیگر پرسیدند همراهان آن حضرت چه کسانی اند ؟

جواب شنیدند ، آن مرد پسر عم ، وصی و داماد او علی ابن ابیطالب است ،

۱- . مباهله نوعی دعا و تضرع به پیش-گاه خداوند است که طی آن طرفین دعوا از پروردگار تقاضا می کنند که خدایا هرکس دروغگو و ناحق است ، خودت از میان بردارش و او را گرفتار خشم و غضب خویش نما ، صاحب حق می تواند از این راه ق-درت غیبی الهی ، مدعایش را به اثبات رساند .

۲- واقعه مباهله در روز ۲۴ ذی الحجه سال دهم هجری اتفاق افتاد .

آن زن دخترش فاطمه و آن دو کودک هم حسن و حسین فرزندان فاطمه می باشند .

وقتی نصارای نجران همراهان پیامبر(ص) را شناختند ، همگی از مباهله اعلام انصراف کرده و از رسول خدا(ص) درخواست نمودند که آن حضرت ، آنان را از انجام مباهله معذور بدارد و در مقابل حاضر به پرداخت جزیه شدند که سالانه برای پیامبر اسلام(ص) جزیه بدهند .(۱)

از آیه مباهله مطالب مهمی پیرامون عظمت اهل بیت(علیهم السلام) به دست می آید که مهمترین آنها چنین است :

۱- کسی که در میان همه امت شایستگی حضور در مباهله(احتجاج حق و باطل) همراه پیامبر(ص) را داشته است ، امام علی(ع) می باشد که از آن حضرت در آیه مباهله به منزله نفس و جان پیامبر(ص) یاد شده است ، البته نفس تنزیلی نه جان و نفس تکوینی ، چون تکویناً حلول نفس در نفس دیگر محال است .

۱- تفسیر المیزان ، ج ۳ ، ص ۲۵۶ الی ۲۸۰ . تفسیر قمی ، ج ۱ ، ص ۱۴ .

و تنها زنی که لیاقت همراهی پیامبر(ص) در مباهله را داشته ، جز فاطمه زهرا(س) زن دیگری نمی باشد ، زیرا به اتفاق نظر تمام مفسرین در آیه مباهله منظور از « ابنائنا » امام حسن(ع) و امام حسین(ع) ، و مراد از « نساءنا » فاطمه زهرا(س) و مراد از « نفسنا » علی مرتضی(ع) می باشند .

۲- در آیه مباهله مصداق « نساءنا » بنت و دختر است همچنان که در برخی آیات دیگر منظور از «نساء» دختران می باشد ، از جمله در آیه ارث آمده : (... فَإِنْ كُنَّ نِسَآءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا...)(۱) اگر فرزندان شما دو دختر و یا بیش از دو دختر باشند ، دو سوم میراث از آنهاست . در آیه مباهله نیز مراد از نساء ، فاطمه زهرا(س) دخت گرامی پیامبر اسلام(ص) است .

۳- از جریان مباهله واضح می شود که اهل بیت(علیهم السلام) بر حق و حجت خدا بر اهل عالمند ، برای اینکه پیامبر(ص) در مقام اثبات حقانیت دعوای خویش مب–نی بر بن–دگی عیسی و اثبات نبوت و رسالت خود با منکرین توحید و رسالت اسلام به

۱- سوره نساء (آیه ۱۱)

احتجاج برخاست و چون بر حق بود ، خداوند هم پیامبر(ص) را در این مباهله پیروز نمود .

۴- از تنزیل امام علی(ع) به منزله نفس رسول الله(ص) مشخص می گردد همان گونه که رسول خدا(ص) معصوم است ، امام علی(ع) و اهل بیت(علیهم السلام) نیز معصوم می باشند ، زیرا مُنزَّل(تنزیل شده) باید اثر و خصوصیات مُنْزَلُ عَلَیه را داشته باشد وگرنه تنزیل لغو است .

« عده من اصحابنا عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید ، عن عبدالله بن بحر ، عن ابن مسکان ، عن عبد الرحمن ابی عبدالله ، عن محمد بن مسلم قال: سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِاللهِ(ع) یَقُولُ(امام): الْأئِمَّهُ بِمَنْزِلَهِ رَسُول اللهِ(ص) إلَّا أنَّهُمْ لَیْسُوا بِأنْبیَاءَ وَ لَا یَحِلُّ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَایَحِلُّ لِلنَّبیِّ(ص) فَأمَّا مَا خَلَا ذَالِکَ فَهُمْ فِیهِ بِمَنْزِلَهِ رَسُولِ اللهِ(ص) »(۱) امام صادق(ع) می فرماید : همه ائمه به منزله رسول الله می باشند ، اوامر و نواهی آنان همانند اوامر و نواهی رسول خدا(ص) واجب الاطاعه است و...

عصمت امام از نظر روایات

درباره عصمت امام روایات کثیری وارد ش-ده که به ذکر تعدادی از آنها بسنده می کنیم :

۱- عَنْ إبْنِ عَبَّاسْ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولُ اللهِ(ص) یَقُولُ: « أنَا وَ عَلِی وَالْحَسَن وَ الْحُسَیْن وَ تِسْعَهَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْن مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ »(۲) ابن عباس گفت : شنیدم که رسول خدا(ص)

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۲۷۰ ، باب فی أن الائمه بمن یشبهون ، حدیث ۷ .

۲- بحارالانوار ، ج ۲۵ ، ص ۲۰۱ ، باب ۶ ، عصمتهم و لزوم عصمه الامام(ع) .

می فرمود : من ، علی ، حسن و حسین و نُه امام دیگر که از ذریه و نسل امام حسین می باشند ، همه مطهر و معصوم می باشیم .

۲- عَنِ النَّبی(ص) أنَّهُ قَالَ: «... فَلْيَتَوَلَ عَلِيًّا وَالْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ فَإِنَّهُمْ خِيَرَةُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ صَفْوَتِه وَ هُمُ الْمَعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ خَطِيئَةٍ »(۱) مردم باید از ولایت علی بن ابیطالب و اولاد طاهرین او پیروی کنند ، زیرا آنان معصوم از هر گونه خطا و اشتباه می باشند .

۳ عن امیرالمؤمنین(ع)فی بیان صفات الامام قال: «فَمِنْهَا أنْ يَعْلَمَ الْإِمَامُ الْمُتَوَلِى عَلَيْهِ إِنَّهُ مَعْصُومٌ مِنَ الْذُنُوبِ كُلِّهَا صَغِيرُهَا وَ كَبِيرهَا ، لَا يَزَلْ فِى الْفَتيا وَ لَا يَخْطَء فِى الْجَوابِ وَ لَا يَسْهُو وَ لَا يَنْسَى وَ لَا يَلْهُو بِشَيْءٍ مِنْ أمْرِ الْدُنيَا »(۲) حضرت علی(ع) در بیان صفات امام فرمود : امام ، ولیّ امر مردم و صاحب تصرف در امور آنان است . امام معصوم و منزه از تمام گناهان کبیره و صغیره می باشد ، امام در جواب دادن خطا نمی کند و دچار سهو و فراموشی نمی شود ، بر امام زرق و برق امور دنیوی مستولی نمی گردد تا بدانها خود را مشغول سازد .

۱- بحارالانوار ، ج ۲۵ ، ص ۱۹۳ ، باب ۶ ، عصمتهم و لزوم عصمه الامام (ع) .

۲- بحار الانوار ، ج ۱۷ ، ص ۱۰۹ - ۱۰۸ ، باب ۱۶ سهوه و نومه(ص) عن الصلاه .

۴- عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ(ع) قَالَ: « الإِمَامُ مِنَّا لَا يَكُونَ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتِ الْعِصْمَهُ فِي ظَاهِرِ الْخِلْقَهِ فَيَعْرُفُ بِهَا وَ لِذَالِكَ لَا يَكُونَ إِلَّا مَنْصُوصًا »(۱) امام زین العابدین(ع) فرمود : نیست امامی از ما خاندان مگر اینکه او معصوم است و عصمت شیء محسوسی نیست که هر کس آن را بشناسد ، لذا تعیین امام برای مردم به واسطه نص و بیان الهی و معرفی رسول الله به اذن خداوند می باشد .

۵- در توقیعی از امام زمان(عج) عصمت ائمه چنین بیان شده است : « عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَ بَرَّئَهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ وَ طَهَّرَهُمْ مِنَ الدَنَسِ وَ نَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ وَ جَعَلَهُمْ خُزَّانَ عِلْمِهِ وَ مُسْتَودِعَ حِكْمَتِهِ وَ مَوضِعَ سِرِّهِ وَ أَيَّدَهُمْ بالدَلَايِلِ »(۲)

خداوند تبارک و تعالی ما ائمه را از هر گونه عیب ظاهری و خبث باطنی پاک و منزه داشته است ، و...

۶- فِي خَبَرِ الْأَعْمَشِ عَنِ الصَّادِقِ(ع): « الأَنْبِيَاءُ وَ أَوْصِيَاؤُهُمْ لَا ذُنُوبَ لَهُمْ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ »(۳) پیامبران و اوصیای پیامبران معصیت نمی کنند برای اینکه آنان پاک و معصومند .

۷- امام صادق(ع) می فرماید :« نَحْنُ خُزَّانُ عِلْمِ اللهِ ، نَحْنَ تَرَاجمَهُ أَمَرِ اللهِ (مبین) ، نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ ، أَمَرَاللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى بِطَاعَتِنَا وَ نَهَى عَنْ مَعْصِيَتِنَا ، نَحْنُ الْحُجَّهُ البَالِغَهُ عَلَى مَنْ دُونِ السَّمَاءِ وَ فَوْقِ الْأَرْض »(۴) ، ما معصوم و حجت بالغه

۱- معانی الاخبار ، ص ۱۳۲ ، باب معنی عصمه الامام .
۲- بحارالانوار ، ج ۲۵ ، ص ۱۸۲ ، باب ۵ فی دلاله الامامه و ما یفرق به...
۳- بحارالانوار ، ج ۲۵ ، ص ۱۹۹ ، باب ۶ عصمتهم و لزوم عصمه الامام .
۴- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۲۶۹ ، باب فی الائمه یمن یشبهون ... ، حدیث ۶ .

الهی بر اهل زمین و آسمان می باشیم ، خداوند مردم را امر به اطاعت از ما نموده و آنان را از مخالفت با ما نهی کرده است .

۸ - « الْمَعْصُومُ هُوَ الْمُمْتَنِعَ بـاللهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَـارِمَ اللهِ »(۱) مرد اشـعری از هشـام ابن حکم سؤال کرد ، معنای اینکه امام معصوم باشد ، چیست ؟ هشام می گوید : معنای عصمت را از امام صادق(ع) سؤال کردم ، حضرت فرمود : معصوم آن کسی است که دائم از گناه و محرمات الهی پرهیز می کند و کاری که در آن رضای خدا نباشد ، انجام نمی دهد .

۹- « محمد بن یحیی ، عن احمد بن محمد ، عن موسـی بن عمر ، عن محمد بن سنان ، عن محمد بن مروان ، عن المنخل ، عن جـابر ، عن ابی جعف-ر(ع) قـال(جـابر): سـألته عن علم العـالم(امـام) ، فقال لی یا جابر: إن فی الانبیاء والاوصـیاء خمسه ارواح: روح القـدُس و روح الایمـان و روح الحیاه و روح القوه و روح الشـهوه ، فبروح القـدُس یا جابر عرفوا(انبیاءو اوصـیاء) ما تحت العرش الی ما تحت الثری ، ثم قال(امام باقر (ع)): یا جابر ان هـذه الاربعه ارواح یُصـیبُها الحَدَثان إلَّا روحُ القدُس فإنَّها لا تلهُو و لا تَلعبُ »(۲) .

امام صادق(ع) فرمود : پیغمبر و امام معصومند ، چرا ؟ چون دارای روح القدس می باشند ، و روح القدس خطا

ص: ۲۵۷

۱- معانی الاخبار ، ص ۱۳۲ ، باب معنی عصمه الامام .

۲- اصول کافی ، ج ۱ ، ص۲۷۲ ، باب فیه ذکر الارواح التی فی الائمه ، حدیث ۲ .

و اشتباه نمی کند ، سهو و غفلت ندارد ، یا جابر ! ما به روح القدس عالم به غیبیم و ما دون العرش و ما تحت الثری را می دانیم و...

۱۰- عن الصـادق(ع): « ... وَالأربَعَهُ الأروَاحِ تُنَامُ وَ تغفُلُ و تَزهُو و تَلهُو ، و رُوحُ القـدُس كَانَ يَرى بِهِ»(۱)، یعنی : روح القدوس ما غاب عنه شیء فی اقطا الارض و ما فی عنان السماء و ما دون العرش الی ما تحت الثری .(۲)

این روایت خصوصیاتی را درباره پیامبر(ص) و امام(ع) بیان می دارد که انسانهای دیگر آن خصوصیات را دارا نمی باشد :

۱- پیامبر(ص) و امام(ع) دارای روح القدس اند .

۲- پیامبر(ص) و امام(ع) معصومند ، چون دارای روح القدس می باشند .

۳- پیامبر(ص) و امام(ع) علم به غیب دارند و به وسیله روح القدس عالم به مادون العرش و تحت الثرایند و...

ص: ۲۵۸

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص۲۷۲ ، باب فیه ذکر الارواح التی فی الائمه ، حدیث ۳ .

۲- تعبیر و بیان شخص نویسنده از کلمه روح القدس .

عصمت امام از نظر عقل

انسـان و جامعه انسانی در صورتی تکامل می یابـد و به کمال می رسـد که در صـراط مسـتقیم واقعی هـدایت شود ، و هـدایت کننـده به این صـراط نیز جز امام معصوم کس دیگر نمی تواند باشد ، اوست که انسان را به سوی کمال واقعی و تقرب الی الله هدایت می کند .

امام سرپرست جامعه بشری است ، بیان تمام مصالح و مفاسد زندگی حفظ اموال مجانین و ایتام ، نشر معارف و فرهنگ ، اداره بیت المال مسلمین اخماس و زکوات ، نذورات و اوقاف ، صدقات و کفارات و مسئولیت اجرای قوانین اداری و نظامی ، حفظ شریعت و دی-ن ، تماماً مربوط به امام می باشد .

آیا برای انسان غیر معصوم ممکن است که تمام برنامه های اسـلامی را به آن ترتیبی که اسـلام و قرآن بیان نموده ، هرکدام را در جایگاه واقعی خود قرار دهـد و به اجرا بگزارد ؟ هرگز ، غیر از معصوم هیچ کسـی نمی تواند عدالت اجتماعی را در جامعه پیاده کنـد و مجری به حق و عادل قوانین الهی در میان مردم باشد . امام معصوم الح-اکم بالکتاب، القائم بالقسط ، الدائن بدین الله ، الحابس نفسه علی ذات الله است .

امام معصوم نجات دهنده بشریت از ظلم ظالمین و ستم ستمکاران

ص: ۲۵۹

است ، نه زمامداران قلابی دیروز و امروز که چه بلاها بر سر مردم آورده و می آورند ، و در اثر جنایات همین خائنان به دین و مردم علاوه بر تلفات انسانی ، سالانه میلیونها انسان از فقر و گرسنگی در جهان می میرند و دهها میلیون کودک جان می دهند . آیا این قبیل جنایتکاران و کسانی که از این قماشند ، می توانند مصالح دین و دنیای مردم را حفظ کنند؟ اگر می توانستند دیگر هر روز در این دنیا این همه جنایت و آدمکشی نبود و...

مظهر اسماء حسنای الهی

در قرآن کریم علاوه بر ذکر اسم ذات باری تعالی(الله) نود و نه اسم دیگر خداوند هم بیان شده : رحمان ، رحیم ، رئوف ، غفور ، عزیز ، خالق ، باری ، مجید ، حمید و... از جمله اسماء حسنای الهی «ولی» می باشد ، یعنی خداوند ولیّ بالذات و اداره کننده جهان و انسان است که مظهر و مجرای فیض این ولایت الهی در عالم خارج وجود مبارک رسول الله(ص) و وجود مقدس امام علی و باقی ائمه(علیهم السلام) می باشد . (أللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ...)(۱)، (نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ)(۲) .

ولیّ خدا یعنی کسی که در جهت تقرب الی الله وصل به خدا می باشد . معنای لغوی

ص: ۲۶۰

۱- سوره بقره (آیه ۲۷۵)

۲- سوره انفال (آیه ۴۰)

لفظ «ولی» نیز همان ارتباط و اتصال یک شیء به شیء آخر است ، بنابراین امام معصوم(ع) مظهر تجلی ولایت الله و محل ظهور اسماءحسنای خداوند است ، ولی هر کاری را که انجام می دهد ، ظه-ور و تجلی کار خدا می باشد و به همین لحاظ که امام مظهر تجلی ولایت الهی است ، در عالم تکوین قدرت تصرف در کائنات را دارد ، اعجاز و کار خارق العاده می کند که از این مقام پیغمبر و امام تعبیر به ولایت تکوینی می شود .

مظهر ولایت تکوینی

هنگام فرا رسیدن زمان ولادت امام علی(ع) دیوار خانه کعبه از طرف مستجار(رکن یمانی) بازگردید و پس از داخل شدن مادر امام(ع) به درون کعبه آن دیوار دوباره به هم پیوست . فاطمه بنت اسد سه روز در آنجا ماند و در این مدت مردم مکه هر چه برای گشودن درب کعبه تلاش نمودند ، نتوانستند قفل آن را بگشایند . بعد از گذشت سه روز آن بانوی گرامی همراه فرزند متولد شده اش امام علی(ع) از کعبه

خارج شد ، این امر خارق العاده که دیوار کعبه از هم گشود و دوباره به هم پیوست ، نامش ولایت تکوینی است که ولیّ الهی در اثر قداست روحی که دارد به اذن خداوند می تواند تصرف در تکوینیات نموده ، معجزه و کرامت از خود نشان دهد .

کرامت هم یا مربوط به عظمت مادر امام(ع) است ، و یا از ناحیه مقام خود امام(ع) صورت می گیرد که در هر دو صورت تصرف تکوینی و خارق العاده است . بعضی از این گ-ونه امر خارق العاده تعبیر به ارهاص می کنند ، ارهاص آن کار خارق العاده ای است که امام و پیامبر به وس-یله کس دیگر انجام می دهند ، در مورد باز شدن دیوار کعبه این کار خود امام(ع) بود ، اما توسط مادر آن حضرت به انجام رسید و یا در مورد به دنیا آمدن حضرت عیسی ، این عمل خارق العاده که از نخل خشک رطب و خرما برای حضرت مریم فراهم می شد ، در حقیقت کار خود حضرت عیسی(ع) بود ، اما توسط مادرش تحقق یافت .

به هر صورت امام(ع) علاوه بر ولایت تشریعی و بیان احکام دین ، ولایت تکوینی دارد و مظهر اسماء حسنای خداوند و فاعل ما به الوجود است که

ص: ۲۶۲

از پیشگاه فاعل منه الوجود (خداوند) دریافت فیض نموده و به دیگران امداد می کند .

ذخیره الهی

در زمان غیبت تمام خصوصیاتی که برای امام معصوم(ع) وجود دارد در وجود مقدس امام زمان(ع) نیز می باشد ، خداوند مقام ولایت تکوینی و تشریعی خودش را هم به آن حضرت تفویض نموده و او ذخیره الهی برای نجات بشریت در آخرالزمان است : (بَقِيَّتُ اللهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إنْ كُنتُم مُّؤْمِنِينَ)(۱) او پیاده کننده حکومت عدل اسلامی در کل جهان است ، او اراده الله ، حجت الله ، رحمت الله واسعه و رحمت للعالمین می باشد ، او صاحب مقام امامت مطلقه الهی است .

(...وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَآءِ كُلَّ شَىءٍ حَىٍّ...)(۲)، خداوند در قرآن می فرماید : حیات هر چیز را در آب قرار دادیم که حقیقتا حیات هر موجود زنده ای چه با واسطه و چه بدون واسطه بستگی به آب دارد . (قُلْ أرَأيْتُمْ إنْ أصْبَحَ مَآؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَآءٍ مَعِينٍ)(۳) ای پیامبر! به مردم بگو آن آبی که مایه زندگی شماست اگر از بین برود ، جز خداوند کیست که آن را برای شما پدید آورد ؟

ص: ۲۶۳

۱- سوره هود (آیه ۸۶)

۲- سوره انبیاء (آیه ۳۰)

۳- سوره ملك (آیه ۳۰)

در بیـان روایـات مراد از این مـاء ، آب زلال معنوی وجود مبارک امام زم-ان(عـج) می باشـد که در نهان است و خداونـد آن ذخیره نجات و آب حیات معنوی بشر را زمانی ظاهر می سازد که بشریت همگی از تشنگی او را فریاد زنند و... (۱)

او کسـی است که همه انبیاء مقـدمه و زمینه ساز ظهور او فرسـتاده شدند او « تَشْـرَقُ الْأَرْضُ بنُورِ رَبِّهَا »(۲) اسـت ، برای او همه علوم و معارف الهی که ۲۷ حرف می باشد ، عنایت شده و حال آنکه برای همه انبیاء بیش از ۲ حرف از علوم داده نشده و هر چه را که بشر امروز از علوم می داند و تا زمان ظهور بدانها آگاهی می یابد ، از برکت همان ۲ حرف است . او صراط الأقوم و نورالله الاعظم است و...

در زمان حکومت آن حضـرت هیـچ نقطه ای از نقاط زمین نیست مگر اینکه از آنجا بانگ لا اله الا الله بلنـد است ، « وَ لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ بَيْتُ مَدَرٍّ وَ لَا وَبَرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامْ »(۳) در زمین هیچ خانه ای از سنگ و گِل و در

۱- تفسیر صافی ج ۵، ص ۲۰۶ - ۲۰۵ .

۲- بحارالانوار ، ج ۵۱ ، ص ۷۱ ، باب ما ورد من اخبار الله .

۳- تضاد اجتماعی و امتیاز انسان الهی ، ص ۶۲ .

بیابانها هیچ چادری باقی نمی ماند ، مگر اینکه در آنجا توحید حاکم است .

سنخیت مفسر

انسان عادی به هر درجه از اعتبار علمی که دست یابـد ، امکان نـدارد مفسـر حقیقی قرآن باشد ، چون کسـی می باید قرآن را تفسـیر کنـد که از جهت ق-داست روح و ارتباط با خدا ، سـنخیت فهم کلام الله را داشـته باشد و چنین سـنخیتی جز برای ائمه معصومین(علیهم السـلام) برای کسـان دیـگ-ر نمی باشـد . قیّم و قائم به احکام قرآن ، ائمه(علیهم السـلام) می باشـند . (إِنَّهُ لَقُرآنٌ کَرِیمٌ * فِی کِتَابٍ مَّکْنُونٍ * لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)(۱) قرآن کتاب انـدر کتاب است ، قرآن حقیقت ام الکتابی دارد که آن حقیقت مکنون و مستور را جز مطهرون الهی(ائمه«علیهم السلام») کس دیگر نمی داند .

کسـانی که از طهارت روحی بی بهره انـد ، سـنخیتی با فهم قرآن ندارنـدو نمی تواننـد قرآن را تفسـیر کننـد ، برای اینکه اولاً : قرآن و هدف قرآن رانمی دانند و اگر هم چیزی از قرآن بگویند سلیقه ای خواهد بود .

۱- سوره واقعه (آیات ۷۹ - ۷۷)

ثانیاً : در قرآن چنـد تا هـدایت نیست که هر کس به سـلیقه خود بگویـد : چند مسـیر هدایت در قرآن وجود دارد که انسان هر کـدام از این مسـیرهای هـدایت را بپیمایـد ، صـراط مس-تقیم و صـحیح همـان است . خیر ، در قرآن یـک هـدایت به صـراط مسـتقیم واقعی بیش نیست ، شاهـد بر مطلب اینکه در قرآن به طور دائم کلمه نور مفرد ذکر شده و ظلمت به صورت ظلمات و جمع آمـده : (أَللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَ-نُواْ یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَ-اتِ إِلَی النُّورِ ...)(1) ، سرّ مسئله همین است که راه هدایت(نور) و راه خـدا واحـد است و تنها یک صـراط مسـتقیم بیش نیست ، ولی راه انحراف و خطوط شـیطان بسـیار است که از آن تعبیر به ظلمات شده است .

هدایت به صـراط مسـتقیم را امام معصوم می داند ، و به هر گونه ای که او قرآن را تفسـیر کند ، هدایت واقعی همان است و یا مرتبه ای از مراتب صـراط مسـتقیم می باشد . تفسـیر و گفته های دیگران همه محتملات و خطا است ، مگر آن تفسـیری که به وسیله روایات کاشف از قول معصوم باشد ، می توان گفت : مورد قبول است .

ثالثاً : به فرض بپذیریم که عالِم عادی در صورتی که سخن او درباره قرآن مورد تأیید معصوم باشد ، توانایی

۱- سوره بقره (آیه ۲۵۷)

تفسیر قرآن را دارد ، اما قلم و اندیشه او محدود است . بیان و قلم محدود هر مقدار که اوج گیرد و حقایق قرآن

را بیان کند ، نمی تواند بیشتر از حد خودش توجیه و تفسیر نماید . قرآن کلام الله غیر متناهی است که اتصال به غیر متناهی دارد ، پس چگونه قلم و بیان متناهی می تواند حقایق غیر متناهی و غیر محدود قرآن را تفسیر کند ؟

قلم و بیان محدود

قلم و بیان دو نعمت بزرگ الهی و دو عامل بسیار مهم برای تعلیم و تکامل بشر می باشد که در عین حال بسیار ناقص و محدودند .

بشر ناقص امروز هر چند که در عصر اتم و فضا زندگی می کند و از اتم و فضا شناسی ، کیهان و گیاه شناسی ، حیات و انسان شناسی ، توس-عه اقتصادی و تمدن شناسی بین المللی سخن می گوید ، اما همه این شناختهای او محدود است . انسان با توضیح و تشریح یک س-لسله مسائل طبیعی و ابزاری به جایی نخواهد رسید ، او هرگز احاطه به واقعیات ندارد و نمی تواند مفسر باشد و مراد قرآن را بیان کند ، به فرموده قرآن : (... وَ مَآ اُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إلَّا قَلِیلًا)(۱)

۱- سوره اسراء (آیه ۸۵)

برای شما از علم داده نشده مگر مقدار اندک ، زیرا بشر محدود قابلیت درک و فهم بسیاری از علوم الهی را ندارد .

(يَآ أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَآءُ إِلَى اللهِ وَاللهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ)(۱) ، بشر در تمام جهات نیازمند خداوند و امداد غیبی اوست ، آن وقت بشری چنین

محتاج و محدود بالذات چگونه ممکن است شارح و م-فسر کلام واجب الوجود بالذات غیر متناهی باشد ؟

دلیل بر محدودیت فهم بشر ، اختلاف مفسرین در مورد تفسیر قرآن است . به عنوان مثال جبریه آیات قرآن را طبق مسلک جبر تفسیر کرده اند مفوضه طبق مسلک تفویض تفسیر قرآن نموده اند ، عدلیه(معتزله ، امامیه) هم طبق روش خودشان کتاب خدا را تفسیر کردند و... اما واقعیت قرآن را هیچکدام ندانستند و نمی دانند ، و همین اختلاف آنان در تفسیر قرآن دلیل بر عدم فهم آنهاست و از سویی بیانگر این حقیقت که هدایت واقعی قرآن را آنان نمی دانند و الا اگر واقعیت قرآن را می دانستند ، دیگر اختلافی نبود .

۱- سوره فاطر (آیه ۱۵)

ظاهر قرآن

خداوند از باب لطف و امتنان بر بندگان ، ظاهر قرآن را برای همه مردم حجت قرار داده و مردم نیز عقلاـ و شرعا همگی موظفند از دستورات و احکام قرآن پیروی کنند و تخلف از قرآن و عترت بر احدی جایز نیست زیرا آنان حجت خدایند . لذا هر بشر مسلمان و غیر مسلمانی جهت رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی باید تذکرات اصولی و اساسی ذیل را در جمیع شئون زندگی خود نصب العین قرار دهد و با تکیه بر خداوند تا آنجا که می تواند به آنها عمل نماید :

۱- آنچه را که پیامبر اسلام(ص) به نام دین و مکتب اسلام برای بشریت آورده ، وحی الهی و حکم خداوند سبحان است ، نه اینکه آئینی از جانب خود پیامبر باشد ، (وَ مَایَنْطِقُ عَنِ الْهَوَی * إنْ هُوَ إلَّا وَحْیٌ یُوحَی)(۱)، (...وَ مَآ آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُواْ...)(۲)، (...فَلْیَحْذَرِالَّذِینَ یُخَالِفُونَ عَنْ أمْرِهِ أنْ تُصِیبَهُمْ فِتْنَهٌ أوْ یُصِیبَهُمْ عَذَابٌ ألِیمٌ)(۳) هر کس از دستور پیامبر سر باز زند ، بترسد از عذابی که دچار آن خواهد شد .

۲- پیامبر اسلام(ص) هر چیزی را که بیان می کند چه در مسائل عبادی و غیر عبادی ، چه در مسائل اجتماعی ، سیاسی و اخلاقی ، تماماً عین واقع و حکم خدا می باشد ، زیرا پیامبر(ص) معصوم است

ص: ۲۶۹

۱- سوره نجم (آیات ۴ - ۳)

۲- سوره حشر (آیه ۷)

۳- سوره نور (آیه ۶۳)

و خطا نمی کند ، و به هم-ین علت تمام اوامر و نواهی او واجب الاطاعه می باشد و اگر کسی از فرمان رسول خدا(ص) و امام معصوم(ع) سرپیچی کنـد ، به صـریح بیان قرآن از دین اسـلام خارج می شود : (... وَ مَن یَرْتَـدِدْ م-نْکُمْ عَن دِینِهِ فَیَمُتْ وَ هُوَ کَافِرٌ فَأُوْلَئِکَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُم فِی الـدُّنیَا وَالْآخِرَهِ وَ اُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِهُمْ فِیهَا خَالِدُونَ)(۱) هر کس خارج شود از دین شـما(اسلام) کافر است ، پس هنگامی که بمیرد اعمال او حبط و باطل شده است .

۳- خداوند متعال بشـر را دارای استعداد و تکاملی بالاتر از فرشته آفرید انسان از نگاه ساختمان خلقت و فطرت توان رسیدن به کمال نهایی و قرب الی الله را دارد ، بلکه می توانـد بر اثر تربیت در دامن دین و انجام عمل صالح از مرتبه انسان بالقوه به مقام انسان بالفعل و بالاتر از مَلَک برسد .

۴- هنگامی که خداوند سبحان برای بشـر استعداد رسیدن به کمال نهایی را داده ، اگر به او وسیله رسیدن به کمال را ندهد ، خلاف حکمت حکیم و محال است . پس به مقتضای حکمت الهی ، خداوند وسیله رسیدن به تکامل و کمال

۱- سوره بقره (آیه ۲۱۷)

، یعنی فرستادن انبیاء ، نزول کتب آسمانی و معلم آنها که پیامبر و امام باشند ، تکالیف شرعی ، عقل و فطرت توحیدی را نیز برای بشر داده است که انسان با استمداد از این وسایل می تواند به کمال نهایی و سعادت اب-دی برسد ، (وَاللهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَاتَعْلَمُ-ونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفِئِدَهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)(۱) .

۵- خداونـد متعال اسباب هدایت را از آغاز خلقت بشر در اختیار او نهاد ، و از آنِ آفرینش و فرستادن آدم ابوالبشر به عنوان اولین پیامبر تا زمان خاتم انبیاء پیامبر اسلام(ص) ، در جمیع حالات زندگی هم قانون و هم مبین قانون خدا همراه بشر بوده است . رسول خدا(ص) هم بعد از خود ، قرآن (قانون خدا) و مفسر قرآن (ائمه معصومین« علیهم السلام») را تعیین نمود و به صریح حدیث ثقلین قرآن و عترت را مرجع مردم معرفی کرد . بنابراین اگر ملت و مردمی در مسیر هدایت الهی تلاش نمایند به مقامی بالاتر از ملک

و لقاء الله می رسند ، (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ)(۲) .

۱- سوره نحل (آیه ۷۸)

۲- سوره انشقاق (آیه ۶)

۶-اگر انسان با وجود همه گونه وسایل تکامل ، به اختیار از آنها استفاده نکند و به سراغ قرآن و عترت نرود ، به اسفل السافلین و آخرین درجه انحطاط سقوط کرده و پست تر از حیوان لایعقل می شود ، بلکه به فرموده قرآن (أُوْلَئِکَ کَالْأَنعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ)(۱) است .

۷- (...کَتَبَ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَه ...)(۲) ، خداوند رئوف و مهربان است و آنقدر به بندگانش لطف دارد که می فرماید : اگر گناه هم کرده باشید ، توبه کنید ، شما را می بخشم ، (قُل یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُواْ عَلَی أَنفُسِهِمْ وَ لَا تَقْنَطُواْ مِن رَّحْمَهِ اللهِ إِنَّ اللهَ یَغْفِرُ الذُّنوبَ جَمِیعًا ...)(۳) .

در روایات آمده : « یَا بَرُّ یَا کَرِیمْ أَنْتَ أَبَرُّ بِی مِنْ أَبِی وَ أُمِّی وَ مِنْ نَفْسِی وَ مِنَ النَّاسِ أجْمَعِینَ بی إِلَیْکَ حَاجَه »(۴) ای خدایی که از پدر ، مادر ، فرزند و از خود انسان به او مهربانتری ، چگونه بندگانت تو را عبادت نکنند ، اوست خدایی که سزاوار پرستش و عبادت است . امام امیرالمؤمنین(ع) نیز می فرماید :« مَا عَبَدْتُکَ طَمَعًا فِی جَنَّتِکَ وَ لَا خَوْفًا مِنْ نَارِکَ وَ لَکِنْ وَجَدْتُکَ أَهْلًا لِلْعِبَادَهِ فَعَبَدْتُکَ »(۵) .

۸ – هنگامی که نفس انسان هم از جهت استعداد و هم از جهت رسیدن به کمال انسانی مجهز است و اسباب رسیدن به کمال را نیز در اختیار دارد

۱- سوره اعراف (آیه ۱۷۹) .

۲- سوره انعام (آیه ۱۲)

۳- سوره زمر (آیه ۵۳)

۴- بحارالانوار ، ج ۸۴، ص ۶۶، باب

۵- . عوالی اللآلی ، ج ۱ ، ص ۴۰۴ .

حق نفس بر انسـان است که او را در مسـیر رسـیدن به کمال و اطاعت الهی قرار دهـد تا نفس به مرتبه کمال نهایی و حق خود برسد ، اگر انسان نفس خود را در مسیر اطاعت خدا قرار ندهد و آن را در مسیر معصیت به کار گیرد ظالم است ، ظلم به نفس کرده است و بدون تردید ظالم شرعاً و عقلاً استحقاق کیفر دارد .

نتیجه

۱- معنای لغوی ، کلامی و فلسفی عصمت بیان شد .

۲- از نظر قرآن کریم باید پیغمبر و امام معصوم باشند .

۳- قرآن و روایات ، زنان پیامبر را از زمره اهل البیت نمی دانند .

۴- از آیه تطهیر ، آیه مباهله و آیه اولی الامر روشن شد که اطاعت معصوم شرعا و عقلا واجب است .

۵- اطاعت غیر معصوم شرعا و عقلا حرام و قبیح است .

ص: ۲۷۳

۶- امـام معصوم علاوه بر داشـتن عصـمت مطلقه ، انسان کامل می باشـد که هم از جهت خلقت کامل است و هم در مقام بیان احکام و معالم دین خطا نمی کند .

۷- عصمت امری مخفی است که جز خدا یا پیامبر(ص) به اذن الله کس دیگر آن را نمی داند ، لذا باید امام به نص الهی تعیین شود .

۸ - عصـمت و عـدالت با هم فرقهای متعـدد دارنـد ، از جمله اینکه عـدالت امری کسبی است ، به خلاف عصـمت که موهبتی الهی می باشد و به وسیله کسب و ریاضت قابل تحصیل نیست .

۹- اشکالات چهارگانه فخر رازی در آیه اولی الامر نقضاً و حلّاً جواب داده شد و بطلان این اشکالات از جهت علمی ، از دید آیات و روایات و از نظر عقل و فلسفه واضح گردید .

۱۰- در آیه مبـاهله امام علی(ع) نفس تنزیلی پیامبر(ص) ، فاطمه(س) بنت ، امام حسن و امام حسـین(علیهم السـلام) فرزنـدان رسول الله(ص) می باشند .

۱۱- از دیدگاه شرع و عقل عصمت برای پیامبر(ص) و امام(علیهم السلام) امری قطعی و ضروری است .

ص: ۲۷۴

۱۲- ظالم و غیر معصوم قابلیت امامت ندارد ، زیرا نه با حکمت خالق حکیم سازگار است که مقام امامت را در اختیار ظ-الم بگذارد و نه ظالم آمیخته با معصیت و خطا ، قابلیت دارد که امام شود . بنابراین پیروی از ظالم عقلاً و شرعاً حرام است : (وَ لاَ تَرْکَنُواْ إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ)(۱) ، (إِنَّ اللهَ لَایَأمُرُ بِالْفَحْشَآءِ ...)(۲)، (وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُواْ أیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ)(۳).

۱۳- مناط حجیت اجماع کاشفیت از قول معص-وم و یا از دلیل معتبر شرعی می باشد وگرنه اجماع بما هو اجماع ، شرعاً و عقلاً اعتبار ندارد ، زیرااجماع نه مفید علم وجدانی است تا حجت عقلی باشد و نه دلیل علمی است

که ظنّ حاصل از آن حجت باشد ، بلکه امری حدسی(از قول امام) است .

تمسک عامه به روایت نبوی« لا تجتمع امتی علی خطا »(۴) برای حجیت اجماع هم مردود است ، چرا که این روایت از نظر سند و دلالت مخدوش و از درجه اعتبار شرعی و عقلی ساقط می باشد . از جهت صغری(اجماع بودن) و از حیث کبری(اعتبار) هم تمام نیست ، چون مخالف قول معصوم است و قابلیت استدلال را ندارد .

۱- سوره هود (آیه ۱۱۳)

۲- سوره اعراف (آیه۲۸)

۳- سوره شعرا (آیه ۲۲۷)

۴- المیزان ، ج ۴ ، ص ۴۰۳ .

به علاوه این روایت به مـدعای عامه مبنی بر اینکه اصـحاب اجماع خطا نمی کننـد ، ارتباط ندارد . زیرا در روایت نسـبت عدم خطا به امت داده شـده نه به اصـحاب اجماع ، آن وقت اگر در میان امت معصوم حضور داشـته باشـد ، روایت مدعای امامیه را اثبات می کنـد که مناط اعتبار اجماع امت در نزد اینان ، وجود قول معصوم است . پس روایت مورد ادعای عامه از هر جهت ، از جهت سند ، از جهت دلالت و از جهت مدعا هیچ گونه اعتباری ندارد .

۱۴- معرفت امام شـرعاً و عقلاً واجب است ، زیرا امام حجت خـدا و بیان کننـده احکام الهی و هادی الی الحق می باشـد . امام واسطه در فیض و نعمت الهی برای بندگان است ، و به موجب لزوم شکر منعم و واسطه

نعمت ، عقلاً واجب است که نعمت دهنده(خدا) و واسطه در نعمت(امام) را بشناسیم و آنها را سپاس گوییم .

ص: ۲۷۶

۱۵- از آیه اولی الامر استفاده شد که اطاعت امام همانند اطاعت پیامبر واجب مطلق است ، زیرا آنان معصومند و هر چه را که می گویند حکم خدا و مطابق واقع است و هیچ گونه قید و شرطی هم در کلام معصوم شرعاً و عقلاً معقول نیست ، چون سخن معصوم عین واقع و صراط مستقیم است .

۱۶- امامت از اصول دین می باشد ، زیرا امام قیم القرآن است . قرآن کلام الله صامت می باشد و امام کلام الله ناطق و مبین احکام قرآن است ، هر تکامل و کمالی که نصیب انسان می شود به واسطه امام است . در روایات متعدد بیان شده که هیچ عبادتی بدون پذیرش ولایت ائمه(علیهم السلام) پذیرفته نیست ، چرا ؟ برای این-که شرط قبول عبادت که همان التزام به ولایت امام معصوم باشد وجود ندارد ، به عنوان مثال شرط صحت نماز وضو می باشد و اگر کسی تا آخر عمر نماز بدون وضو بخواند ، نماز او صحیح نیست ، چون شرط صحت نماز که وضو باشد وجود نداشته است و طبعاً تحقق هر مشروطی بدون شرط باطل می باشد .

« أَمَّا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَیْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِیعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِیعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ یَعْرِفْ وِلَایَهَ وَلِیِّ اللهِ فَیُوَالِیَهُ(به راهنمایی ولی خدا) وَ یَکُونَ جَمِیعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَیْهِ ، مَا کَانَ لَهُ عَلَی اللهِ جَلَّ وَ عَزَّ حَقٌّ فِی ثَوَابِهِ وَ لَا کَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِیمَانِ »(۱) ، این روایت نبوی می گوید : هیچ عملی چه از سنخ عبادات(صوم صلاه) و چه از سنخ معاملات(اطعام و انفاق) در پیشگاه الهی بدون ولایت

ص: ۲۷۷

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۱۹ ، باب دعائم الاسلام .

ائمه معصومین(علیهم السلام) پذیرفته نمی باشد و اجر و ثواب ندارد .

۱۷- بعد از رسول الله(ص) آمدن رسول و نبوت ختم شد ، اما امامت این چهره ولایت مطلقه الهی و علت مبقیه دین تا روز قیامت باقی است و ائمه(علیهم السلام) هر یک پس از دیگری حافظ و نگهبان شریعت می باشند .

۱۸- امام به نص و دلیل منصوب از جانب خداوند است ، برای اینکه امامت مقام و منصب الهی است که هیچ کس دیگر حق تصرف در آن را ندارد . خدای سبحان به بیان آیه تبلیغ ، آیه موده ذی القربی ، آیه اولی الامر آیه ولایت و پیامبر(ص) به لسان حدیث ثقلین و حدیث لوح ، و روایات متواتر دیگر امام را تعیین کرده است .

۱۹- امام باید علم لدنی داشته باشد ، نه علم تحصیلی که بشر عادی در اثر درس خواندن و ریاضت آن را به دست می آورد ، زیرا امام هم ولایت تکوینی و هم ولایت تشریعی بر جهان امکان دارد و چنین امامت کبرایی بدون علم لدنی ممکن نیست ، چنان که خداوند درباره رس-ول خدا(ص) فرمود : (وَ إِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَّدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ)(۱) .

(وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ کَفَی بِاللهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ)(۲) خداوند به پیامبر(ص) می فرماید : به منکرین رسالت بگو ، من برای اثبات رسالتم دو شاهد دارم ، یکی قرآن است که اگر من

۱- سوره نمل (آیه ۶)

۲- سوره رعد (آیه ۴۳)

رسول الهی نمی بودم خداوند هرگز آن را بر من نازل نمی کرد ، شاهد دوم آنکه عالم به کتاب(۱)، یعنی امام علی(ع) تصدیق نمود که قرآن اعجاز است و به من ایمان آورد و اگر پیامبر نبودم عالم به قرآن مرا تصدیق نمی کرد .

روایات متعدد از شیعه و سنی نقل شده است که مراد از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ » امام علی(ع) می باشد ، وقتی از پیامبر(ص) سؤال شد «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ » کیست ؟ آن حضرت فرمود : ذَاكَ أخِي عَلِيُّ بْنُ أبيطَالِبْ(ع) .(۲)

از بدیهیات تاریخ اسلام است که امام علی(ع) در هیچ مکتبی درس نخوانده و به علم لدنی عالم به قرآن و مبیّن احکام الهی و خطیب نهج البلاغه است . به بیان ابن ابی الحدید امام علی(ع) به علم لدنی امام الکل و معلم الکل است ، و به فرموده قرآن کریم : (... فَسْئَلُواْ أهْلَ الذِّكْرِ إن كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)(۳) ، اهل ذکر ائمه و امام امیرالمومنین(علیهم السلام) می باشند .

۱- عن جابر قال: قَالَ أبو جَعْفَر(ع): فِي قَولِهِ تَعَالَى وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟ قَالَ: هُوَ عَلِيُّ بْنُ أبيطَالِبْ(ع) ، بحارالانوار ، ج ۳۵ ، ص ۴۳۰ ، باب ۲۴ ، حدیث ۴ .

۲- بحارالانوار ، ج ۳۵ ، ص ۴۲۹ ، باب ۲۴ . تفسیر نورالثقلین ، ج ۲ ، ص ۵۲۳ .

۳- سوره نحل (آیه ۴۳)

۲۰- امام انسان کامل است ، یعنی کلیددار ملك و ملکوت و خزینه دار جمیع علوم الهی می باشد که انسان عادی و ناقص اگر بخواهد به جاه ومقامی برسد باید به انسان کامل اقتدا کرده و از او اطاعت و پیروی نماید .

۲۱- از شئون امامت مرتبه حکومت الهی می باشد ، در این مقام امام معصوم(ع) در جمیع موارد زندگی انفرادی و اجتماعی جامعه بشری مجری قوانین خداست .

۲۲- امام معصوم همتای قرآن و عالم به تمام احکام قرآن است ، چرا که قرآن برای پیامبر(ص) نازل شده ، امام هم خلیفه و جانشین پیامبر(ص) است و همان گونه که پیامبر(ص) عالم به تمام ظاهر و باطن قرآن است ، امام معصوم هم که جانشین پیامبر است عِدل قرآن و عالم به تمام حقایق قرآن می باشد.

ص: ۲۸۰

این حقیقت و ملازمه را حدیث متواتر ثقلین نیز چنین بیان کرده است : « قَالَ رَسُولُ الله(ص): إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقْلَیْنِ کِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی وَ إِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ مَا إِنْ تَمَسَّ-کْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّواْ أَبَدًا »(۱).

۲۳- امام معصوم مظهر تجلی ولایت الله و محل ظهور اسماء حسنای خداوند است و هر عملی را که انجام می دهد ، ظهور و تجلّی اسماء حسنای تکوینی الهی می باشد .

۲۴- امام علاوه بر ولایت تشریعی ، دارای ولایت تکوینی می باشد ، چون او ولیّ الهی است که در اثر قداست روح به اذن خداوند قادر بر تصرف در تکوینیات می باشد و از خود معجزه و کرامت نشان می دهد . بعضی از انجام امور خارق العاده به وسیله امام تعبیر به ارهاص می کنند ،ارهاص آن کار خارق العاده ای است که امام و پیامبر به وس-یله کس دیگر انجام می دهد .

۲۵- در زمان غیبت ، امام زمان(عج) ذخیره الهی است . او اراده الله ، حجت الله ، رحمت الله واسعه ، رحمت للعالمین و صاحب مقام امامت مطلقه الهی است .

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۷ ، ص ۲۵۴ .

۲۶- مفسر قرآن از جهت طهارت و قداست روح باید سنخیت با فهم کلام الله داشته باشد و چنین سنخیتی جز برای ائمه معصومین(علیهم السلام) برای کسان دیگر نمی باشد ، آنان قیم القرآن و قائم به احکام قرآنند .

۲۷- قلم و بیان بشر عادی محدود است ، لذا نمی تواند تفسیر واقعی از قرآن ارائه دهد ، دلیل بر محدودیت اختلاف مفسرین در تفسیر قرآن می باشد که هر گروه و طایفه ای به سلیقه و شیوه خود تفسیر قرآن کرده اند اما هیچ کدام نتوانس-ته اند واقعیت و هدایت حق-یقی قرآن را برای بشر بشناسانند .

۲۸ - خداوند ظاهر قرآن را برای مردم حجت قرار داده و مردم نیز جهت دستیابی به سعادت دنیا و آخرت عقلا و شرعا موظف به پیروی از دستورات و احکام قرآن می باشند .

(يَا أَيَّتُ-هَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ * ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَهً مَّرْضِيَّهً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي)(۱) .

ص: ۲۸۲

۱- سوره فجر (آیات ۳۰ - ۲۷)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِنَّهُ لَقُرآنٌ كَرِيمٌ * فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)

انسان بایـد در اثر تلاش و عمل به قرآن وجودش قرآن و عترت عینی شود ، یعنی در وجود او قرآن تجلی کنـد ، صادق و امین ، عابـد و عـادل ، متقی و حلیم و... گردد ، چنان که ائمه(علیهم السـلام) قرآن عینی بودنـد ، پیامبر و امام علی ، فاطمه زهرا ، امام حسن و امام حسین و باقی ائمه(علیهم السلام) قرآن عینی و متمثل در عصمت و طهارت ، علم و تقوا ، امانت و صداقت و در خـدم-ت به دیـانت بودنـد ، وگرنه تنهـا یـاد کردن از قرآن به لـف-ظ منهـای عمـل ، کارسـاز نخواهـد بود و موجب ادای تکلیف در پیشگاه الهی نخواهد شد .

استعاذه

(إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا)(۱)، قرآن می فرماید : هنگامی که خواستید با خدا سخن بگویید و قرآن بخوانید از شرّ وسوسه شیطان به خدا پناه ببرید تا وسوسه او چنین سعادت و تقربی را آلوده نکند ، فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ

۱- سوره فاطر (آیه ۶)

فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ)(۱) ، خداوند به پیامبر(ص) فرمود : هرگاه خواستی قرآن تلاوت نمایی از شرّ وسوسه شیطان به خدا پناه ببر .

البته هرگز شیطان بر کسی که به خدا ایمان خالص دارد و به او توکل نموده است تسلط نخواهد یافت ، تسلط شی-طان تنها بر کسانی است که با وسوسه او مرتبط و به اغوای او به خدا شرک می ورزند .

در فقه اسلام از همین آیه استفاده شده که پیش از قرائت قرآن چه در نماز و چه در غیر نماز ، مستحب است کلمه استعاذه(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) گفته شود .

در ذکر استعاذه هنگام قرائت قرآن پنج جهت م-ورد بحث و توجه است :

۱- دلیل بر اینکه هنگام خواندن قرآن استعاذه گفته شود ، چیست ؟

۲- آیا مورد استعاذه گفتن قبل از قرائت قرآن است و یا مورد آن بعد از تمام شدن قرائت قرآن می باشد ؟

۳- بحث در مادّه و هیئت ترکیبی استعاذه می باشد که به چه کیفیت خوانده شود ، آیا استعاذه به همین کیفیت معروف (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) گفته می شود و یا (استعذ

۱- سوره نحل (آیه ۹۸)

بالله من الشیطان الرجیم یا نستعذ بالله من

الشیطان الرجیم) باید گفت و... ؟

۴- استعاذه در نماز قبل از فاتحه الکتاب و همچنین در غیر نماز هنگام قرائت قرآن واجب است یا استحباب دارد ؟

۵- معنای استعاذه چیست ؟ معنای شیطان چیست ؟ و راه پی-روزی بر این دشمن قدار چگونه می باشد ؟

دلیل بر ذکر استعاذه

دلیل بر ذکر استعاذه قبل از قرائت قرآن ، از جمله آیه ۹۲ سوره نحل می باشد . در این آیه خداوند به رسول الله(ص) می فرماید : هنگام خواندن قرآن از شرّ وسوسه شیطان به خدا پناه ببر .

هنگامی که خداوند ملائکه و شیطان را امر به سجده آدم نمود ، ملائک بر آدم سجده کردند اما شیطان استکبار ورزید و دستور خداوند را مخالفت نموده ، بر آدم سجده نکرد که در اثر همین تکبر و معصیت از درجه عبودیت و بندگی خداوند ساقط شد و ملعون ابدی گردید .

دلیل دیگر روایات است ، در کتاب وسائل الشیعه از لسان ائمه(علیهم السلام

ص: ۲۸۷

) احادیث متعدد بیان شده که هنگام نماز قبل از قرائت ، ذکر استعاذه استحباب دارد :

۱- « عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ قَالَ: صَلَّیْتُ خَلْفَ أبی عَبْدِاللهِ(ع) فَتَعَوَّذَ بِإجْهَارٍ ثُمَّ جَهَرَ بِبِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم »(۱).

۲- « عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَر فِی قُرْبِ الْإسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْحَمِیدِ ، وَ عَبْدِالصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعًا عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ قَالَ: صَلَّیْتُ خَلْفَ أبی عَبْدِاللهِ (ع) الْمَغْرِبَ فَتَعَوَّذَ بِإجْهَارِ أعُوذُ بِاللهِ السَّمِیعِ الْعَلِیمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیم »(۲).

۳- « مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إبرَاهِیمَ ، عَن أبیهِ عَنِ ابْنِ أبی عُمَیْرٍ ، عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ ، عَنْ أبی عَبْدِاللهِ(ع) وَ ذَکَرَ دُعَاءِ التَّوَجُّهِ بَعْدَ تَکْبِیرِهِ الْإحْرَامِ ثُمَّ قَالَ: ثُمَّ تَعَوَّذْ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ ثّمَّ اقْرَأ فَاتِحَهَ الْکِتَابِ »(۳).

۴- استحباب الاستعاذه عند التلاوت و کیفیتها ، از امام امیرالمؤمنین (ع) نقل شده اینکه خداوند متعال هنگام قرائت قرآن امر نموده است به طلب استعاذه ، » وَالْإسْتِعَاذَهُ هِیَ مَا قَدْ أمَرَاللهُ بِهِ عِبَادَهُ عِنْدَ قِرَائَتِهِمُ الْقُرآنَ بِقَولِهِ فَإذَا قَرَأتَ الْقُرآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجیم ، وَ مَنْ تَأدَّبَ بِأدَبِ اللهِ أدَّاهُ إلَی الْفَلَاحِ الدَّائِم ثُمَّ ذَکَرَ حَدِیثًا طَوِیلًا عَنْ رَسُولِ اللهِ(ص) یَقُولُ فِیهِ إنْ أرَدْتَ أنْ لَایُصِیبَکَ شَرُّهُمْ وَ لَایَبْدَأکَ مَکْرُهُمْ فَقُلْ إذَا أصْبَحْتَ أعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ فَإنَّ اللهَ یُعِیذُکَ مِنْ شَرِّهِمْ »(۴) .

از مجموع این روایات استفاده می شود که استعاذه به خداوند از شرّ شیطان مطلقاً چه هنگام قرائت قرآن و چه در غیر قرائت قرآن ، چه هنگام

ص: ۲۸۸

۱- وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۷۵ ، کتاب الصلاه باب استحباب الجهر با بسمله فی محل الاخفات .

۲- وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۱۳۴ ، کتاب الصلاه ، باب استحباب الاستعاذه فی الاول الصلاه قبل القرائت .

۳- وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۱۳۳ ، کتاب الصلاه ، باب استحباب الاستعاذه فی الاول الصلاه قبل القرائت .

۴- وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۱۹۷ ، کتاب الصلاه ، باب استحباب الاستعاذه عند التلاوه .

نماز و چه در غیر نماز استحباب دارد و به خصوص هنگام قرائت قرآن استحباب آن تاکید شده و امر دارد : (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ)(۱) ، امر هم اگر قرینه بر خلاف ظاهر نداشته باشد ظهور در وجوب دارد ، ولی نمی توان گفت : استعاذه قبل از قرائت واجب است ، چون در روایات قرینه بر خلاف ظاهر معنای امر می باشد ، آن گاه معین می شود اینکه آیه و روایات دلالت بر استحباب استعاذه قبل از قرائت قرآن دارند .

از جمله دلیل بر استحباب استعاذه و عدم وجوب آن روایتی از امام باقر(ع) است که در اصول کافی ذکر شده :

۱- « مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبَّادِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُصْعَبٍ عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَحْنَفَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(ع) قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: ...فَإِذَا قَرَأْتَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَلَا تُبَالِي أَلَّا تَسْتَعِيذَ »(۲) راوی (عمرو بن مصعب) می گوید : از امام باقر(ع) شنیدم که فرمود : هنگامی که بسم الله الرحمن الرحیم را خواندید ، اشکالی نیست در اینکه استعاذه را هم بگویید .

۲- « مَحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ(ص) أَتَمَّ النَّاسِ

۱- سوره نحل (آیه ۹۸)

۲- اصول کافی ، ج ۳ ، ص ۳۱۳ ، باب قرائت القرآن ، حدیث ۳ .

(جماعت) صَلاةً وَ أوْ جَزَهُمْ كَانَ إذَا دَخَلَ فِی صَلَاتِهِ قَالَ: اللهُ أَكْبَرُ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم »(۱).

در این روایت نقل شده که پیامبر اسلام(ص) نماز جماعت را با مردم به طور ایجاز خواند و در شروع نماز فرمود : الله اکبر ، بسم الله الرحمن الرحیم .

پیامبر(ص) در این نماز بعد از تکبیره الاحرام ، استعاذه را نخواند و این خود دلیل است که استعاذه قبل از قرائت در نماز واجب نیست .

بنابراین طبق بیان روایت مذکور خواندن استعاذه هنگام قرائت قرآن در نماز و غیر نماز مستحب است و اگر به جهتی از جهات نمازگزار و یا قاری قرآن استعاذه را نگوید ، مانع ندارد و ترک واجبی نشده ، نهایت کاری که صورت گرفته ، عمل نشدن به استحباب است .

مورد استعاذه

مورد استعاذه قبل از شروع به قرائت می باشد که این جهت از خود آیه استفاده می شود ، چون آیه به

۱- وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۱۳۵ ، کتاب الصلاه ، باب عدم وجوب الاستعاذه . من لایحضره الفقیه ج ۶ ، ص ۳۰۶ ، باب وصف الصلاه من فاتحتها الی خاتمتها .

پیامبر(ص) می فرماید : هنگامی که اراده خواندن قرآن نمودی ، استعاذه کن .

از روایات نیز استفاده شد که در نماز بعد از تکبیره الاحرام و قبل از گفتن بسم الله... استعاذه استحباب دارد .

مادّه و هیئت ترکیبی استعاذه

استعاذه از نظر واژه لغوی و ادبی چگونه خوانده می شود ؟ آیا استعاذه به لفظ متکلم وحده ذکر می گردد چنان که مشهور این است «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» ، یا به کیفیت متکلم مع الغیر خوانده می شود : «نستعیذ بالله من الشیطان الرجیم» و... ؟

در این مورد تعبیر روایات مختلف است :

۱- در یک روایت چگونگی استعاذه به همین کیفیت مشهور نقل شده است : «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم»

۲- بعضی از روایات می گویند : استعاذه باید به کیفیت متکلم مع الغیر باشد : «نستعیذ بالله من الشیطان الرجیم»

ص: ۲۹۱

۳- طایفه ای از روایات خواندن «اعوذ بالله هوالسمیع العلیم من الشیطان الرجیم» را ذکر نموده اند .

۴- دس-ته چهارم روایات کیفیت استعاذه را این گونه بیان کرده اند : «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و هوالسمیع العلیم»

از عبارات مختلف روایات پیرامون استعاذه آیا می توان یکی را معین نمود و تأیید کرد .

محمـد بن مکی شـهید اول در کتاب ذکری گفته است : روایت مختار مشـهور از ابوسـعید خدری نقل شده و اعتبار ندارد ، اما در جواب شهید می توان گفت : دلیل مشهور در مورد استعاذه فقط این روایت عامی و یا مرسله نمی باشد تا مورد تأمل باشد ، شاید مشهور از مکانی مورد وثوق مدارک معتبر به دست آورده و طبق آن مستندات اظهار نظر کرده است .

قطع نظر از اشـکال شـهید بر دیدگاه مشـهور در شـی-وه خ-واندن واژه استعاذه هنگام قرائت قرآن و ایراد بر نظر شهید ، آیا از نظر قواعـد علم اصول که مبانی احکام شـرعیه می باشـد ، می توان نظر مشـهور را تأییـد کرد ؟ آیا مشـهور بودن امری دلیل بر ترجیح و

ص: ۲۹۲

رجحان آن امر نسبت به امر غیر مشهور می شود یا نه ؟

به عبارت دیگر آیا عمل مش-هور به روایت عامی و مرسله موجب قوت روایت از جهت سند می شود یا خیر ؟ آیا اِعراض مشهور از روایتی که هر چند سند آن روایت ق-وی باشد ، موجب ضعف سند روایت می شود ؟ پاسخ این مطلب در علم اصول در بحث حجیت شهرت فتوایی مورد نزاع علما می باشد که روشن شدن آن توضیح و بحث ك-افی در این زمینه را می طلبد ، اما در اینجا به لحاظ دستیابی به نتیجه منظور که آیا فتوای مشهور در مورد استعاذه را می توان تأیید کرد یا نه ، مطالبی بیان می گردد .

شهرت

شهرتی که در اصول الفقه از آن بحث می شود به سه قسم تقسیم شده است: ۱- شهرت فتوایی ۲- شهرت عملی ۳- شهرت روایتی .

در شهرت فتوایی شهرت صفت فتوا است ، یعنی : الفتوی المشتهر ،این فتوا (استعاذه قبل از قرائت) مشهور است نسبت به فتوای دیگری که

مشهور نیست .

در شهرت عملی شهرت صفت عمل است ، یعنی : العمل المشتهر ، مشهور به این روایت

عمل کرده هر چند که از نظر سند ضعیف می باشد .

در شهرت روایتی شهرت صفت روایت است ، لذا می گوییم : الروایه المشتهر ، در مقابل آن روایتی که شاذ است .

امتیاز شهرت فتوایی از شهرت عملی

در شـهرت فتوایی مدرك فتوای مشهور روایت نمی باشد ، به عنوان مثال مشهور فتوا به استحباب قنوت در نماز داده ، خواه در این مسـئله روایت باشـد یا نباشد . مسـتند فتوای مشـهور به اسـتحباب روایت نیست ، هر چند که در این مورد روایت هم وجود داشته باشد و بگوید قنوت در نماز مستحب است .

بنابراین شـهرت فتوایی آن است که مشهور در مقام فتوا به حکمی استحبابی یا غیر استحبابی نظر به روایت باب ندارد ، چرا که ممکن است مشهور آن فتوا را از قواعد معتبر شرعی دیگر غیر از طریق روایت اظهار کرده باشد .

امـا در شـهرت عملی مسـتند عمـل مشـهور علما روایت است و با توجه به روایت عمل کرده و فتوا می دهنـد ، مثلا روایتی می گویـد : خواندن نماز جمعه در زمان غیبت واجب است و از جهت سـند هم این روایت قوی می باشد . روایت دیگری خواندن نماز جمعه را

ص: ۲۹۴

در زمـان غیبت واجب ندانسـته و یا واجب تخییری می دانـد ولی از جهت سـند این روایت ضـعیف است ، اما مشـهور به همین روایت ضـعیف عمل کرده و با اسـتناد به آن ، فتوا به عدم وجوب نماز جمعه در زمان غیبت امام زمان (عج) داده اند و از آن روایتی که می گویـد : نمـاز جمعه در زمـان غیبت واجب است ، به لحاظ عـدم حضور امام معصوم(ع) (عـدم شـرط) اعراض کرده و به آن عمل نکرده است .

آیا عمل مشـهور به روایت ضـعیف الس–ند سـبب جبران ضـعف سـند می شود تا در نتیجه فتوای مشـهور بر طبق آن صحیح و حجت باشد یا نه؟

آیا اعراض مشـهور از روایت قوی السـند موجب کسـر و شکستن قوت سند روایت می شود تا روایت قوی از حیث سند در اثر اعراض مشهور از درجه اعتبار شرعی ساقط شود ؟ آیا شهرت عملی چنین اثری دارد یا خیر ؟

تعبیر متعارف در این مورد این است که شـهرت جابر و کاسـر است ، یعنی شـهرت عملی ضـعف سـند روایت را جب–ران می کند و اعراض مشهور از روایت قوی السند ، سند آن را می شکند .

شهرت روایتی در مقابل روایت شاذ می باشد ، مثلا دو روایت است که یکی

از آنها می گوید : خواندن سوره قرآن در نماز واجب است » لا صلاه الا بفاتحه الکتاب « ، این روایت را غالب نویسندگان حدیث مانند شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه و خصال ، شیخ طوسی در تهذیب و استبصار ، کلینی در کافی ، شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه و... نوشته و ضبط کرده اند . در مقابل چنین روایت مشهوری روایت دیگر می گوید : قرائت سوره در نماز واجب نیست که این روایت شاذ را جز یک نویسنده حدیث ، دیگر راویان و نویسندگان حدیث ضبط نکرده و در کتابهایشان ننوشته اند .

ثمره شهرت

ثمره و کاربرد شهرت روایتی در باب تعادل و تراجیح روایات می باشد . هنگامی که دو روایت متعارض باشند ، و یکی از آنها شهرت روایتی داشته باشد ، آیا این شهرت روایتی سبب ترجیح نسبت به آن روایتی که شاذ است می شود یا نه ؟ در این باره اگر قائل به ترجیح و یا تساقط نشویم ، می گوییم : شهرت روایتی اثر و رجحان ندارد ، بلکه اطلاق ادله تخییر حاکم است و حکم به تخییر می کنیم .(۱)

ثمره شهرت فتوایی این است که ظنّ از کلام مشهور در مورد شهرت حاصل شود ،

۱- برای کسب تفصیل بیشتر در باب تعادل و تراجیح روایات و نقش شهرت روایتی در آن به کتب اصولی تألیف شده در این زمینه مراجعه شود .

حال اگر شهرت فتوایی حجت باشد ، حکم به دلیل معتبر شرعی اثبات شده و مورد قبول است و اگر اثبات شد که شهرت فتوایی حجت نیست ، می توان در فتوای مشهور تأمل کرد تا زمانی که دلیل معتبر شرعی بر اعتبار حکم پیدا شود .

لذا به طور کلی نمی توان گفت : شهرت فت-وایی حجت است ، دلیل بر عدم حجیت ظنّ حاصل از شهرت فت-وایی اینکه ادلّه حجیت خبر واحد (کتاب « مفهوم آیه نبأ » و سنت ، سیره غیر مردوع عقلا و اجماع) ظنّ حاصل از روایات را شامل می شود ، نه ظنّ حاصل از شهرت فتوایی را ، مگر اینکه بگوییم شهرت موجب اطمینان به مطلب می شود ، آن گاه اطمینان حجت عقلایی است نه ظنّ حاصل از شهرت فتوایی .

اما شهرت عملی اگر مشخص شد که جابر است ، اثرش جبر سند روایت ضعیف می باشد و می توان به نظر مشهور عمل نمود ، ولی اگر برای ما روشن نشد که عمل مشهور جابر و اعراض مشهور کاسر است ، نمی توان به عمل مشهور اعتماد کرد .

لکن می توان استظهار نمود که شهرت عملی حجت نیست ، برای اینکه ادلّه حجیت خبر واحد شهرت عملی را شامل نمی شود ، ادلّه حجیت خبر واحد می گوید : خبر عادل یا خبر ثقه اعم از قول عادل امامی (اثنی عشری) یا خبر موثوق الصدور از معصوم(ع) حجت است و اگر روایتی مشمول عناوین مذکور نباشد ، دلیل حجیت خبر واحد آن را شامل نمی شود.

آن گاه اگر روایتی از جهت سند ضعیف باشد و مشهور به آن عمل کرده باشد ، عمل مشهور هرگز نمی تواند عنوان روایت ضعیف را منقلب و تبدیل به عنوان خبر ثقه و یا به خبر موثوق الصدور از جانب معصوم(ع) نماید تا بدین وسیله مشمول دلیل حجیت خبر واحد شود ، و تا زمانی که روایت شامل عناوین یاد شده نباشد ، دلیل بر حجیت ندارد ، و در اثر عمل مشهور هم هرگز خبر ضعیف منقلب به خبر ثقه نمی شود و اصلا چنین انقلابی که خبر ضعیف تبدیل به خبر موثق الصدور گردد ، محال است .

بنابراین شهرت عملی موجب ترجیح و حجیت روایت ضعیف نمی شود ، و نهایت چیزی که می توان بیان داشت

ص: ۲۹۸

این که نتیجه بحث علی المبنی(مبنایی) می شود .

در مقام مورد بحث هنگامی که مشهور اصحاب می گویند : استعاذه به کیفیت بیان مشهور «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» خوانده شود و دلیل آنها بر این کیفیت استعاذه خواندن ، شهرت و سیره عملی اصحاب است که استعاذه را چنین خوانده اند ، آیا این شهرت می تواند ضعف سند روایت یا روایت مرسله ای را که مشهور به آن استناد کرده ، جبران نماید یا خیر ؟

پاسخ : اگر شهرت عملی قدرت جبران و کسر سند روایت را دارد ، بله عمل اصحاب به روایت ضعیف ، ضعف سند را جبران می کند و برای ما مشخص می گردد که ذکر واژه استعاذه به کیفیت بیان مشهور قبل از قرائت قرآن مستحب است . اما اگر شهرت عملی قدرت جبران ضعف سند روایت را ندارد ، نمی توان گفت : خواندن استعاذه به کیفیت نظر مشهور مستحب است .

شهرت عملی چنان که ذکر شد به طور مستقل از قواعد معتبر اصولی و فقهی نیست تا بتواند به طور اطلاق جبران سند کند ، زیرا علاوه بر مبنایی بودن مسئله ، انقلاب و تبدیل ماهیت به ماهیتی دیگر محال است ، مگر

اینکه دلیل شرعی بر اعتبار شهرت عملی در مورد عمل به استعاذه به کیفیت نظر مشهور وجود داشته باشد .

پس در مقام اولاً : بایـد اصل خود روایت بدون نظر به عمل مشـهور بررسـی شود که آیا واجد جامع شـرایط حجیت خبر واحد است یا نه...

ثانیاً : به فرض که بگوییم شهرت عملی فقهای سلف حجت است ، این حجیت برای خود آنهاست که ملاک حجیت شهرت را معتبر تشـخیص داده اند ، همچ-نین اگ-ر همان ملاک حجیت شـهرت در نزد قدما نزد متأخرین هم تمام باشد ، ایضاً شـهرت عملی حجت است و اگر م-لاک حجیت شهرت تمام نباشد ، شهرت حجت نیست .

در مورد اسـتعاذه نیز بایـد بررسـی نمود که مأمور بِه خداوند بر عهده مکلف چیست ؟ آیا مأمور بِه طبیعت اسـتعاذه می باشد و مولاـ از ما طلب ایجاد طبیعت است-عاذه را خواسـته که به هر کیفیت اتیان شود مطلوب او و حاصل شـده ، یا اینکه مأمور بِه فرد اسـتعاذه و مصداق آن در خارج می باشد که مکلف باید آن فرد اسـتعاذه معین را به ترکیب جملات خاص اتیان کند و اگر به روشی غیر از آن روش معین استعاذه را انجام دهد ، مأمور بِه مولا امتثال

نشده است ؟ پاسخ این سؤال نیاز به این دارد که متعلق اوامر و نواهی الهی را بشناسیم .

متعلق اوامر و نواهی

در شریعت اسلام احکام الهی به لسان اوامر و نواهی بیان شده است .

از جمله در مورد نماز امر آمده که (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا)(۱) ، خداوند مردم را به اقامه نماز در اوقات معین شرعی(ظهر ، عصر ، مغرب ، عشاء ، صبح) امر نموده و هر انسان مکلفی موظف به امتثال امر الهی و خواندن نماز است ، او در مقام امتثال مخیر است به ایجاد طبیعت سِعی نماز در ضمن مصادیق متعدد طولی و عرضی دو رکعت نماز صبح و چهار رکعت نماز ظهر و یا ایجاد فرد نماز در خارج به خواندن دو رکعت نماز صبح و چهار رکعت نماز ظهر و...

در صورت اول (ایجاد طبیعت) کلی طبیعی حکم اثر فرد را دارد ، چون در ضمن فرد وجود پیدا می کند که در این صورت متعلق امر « اقیموا الصلاه » طبیعت نماز است ، نه فرد و مصداق خارجی نماز . در صورت دوم (ایجاد فرد خارجی) امر انحلال پیدا می کند به افراد و مصادیق خارجی نماز که بنابراین وجه

۱- سوره اسراء (آیه ۷۸)

متعلق امر الهی فرد خارجی نماز است نه طبیعت نماز .

در جانب نواهی تجسس و غیبت از اموری است که خداوند سبحان انجام آنها را نهی نموده و ارتکابشان را از گناهان کبیره و حرام دانسته است : (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اجْتَنِبُواْ كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُواْ وَ لَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُواْ اللهَ إِنَّ اللهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ)(۱) .

در این مورد هم اگر نهی تعلق گرفته باشد به ترک ماهیت تجسس و غیبت برای همه ، معنایش این است که هیچ کس حق ندارد ماهیت غیبت را ایجاد کند ، و اگر متعلق نهی فرد خارجی غیبت باشد ، در این صورت انسان مکلف حق ندارد عیب و نقص شخص مسلمان را در حضور کسان دیگر اظهار کند و در صورت اظهار نقص مغتاب(غیبت شده) عملی ممنوع و حرام از غیبت کننده سر زده است .

طبیعت مرآه (مفهوم حاکی)

اجمالاً متعلق اوامر و نواهی از نظر بررسی علمی مسئله صور متعدد دارد :

ص: ۳۰۲

۱- سوره حجرات (آیه ۱۲)

۱- متعلق اوامر و نواهی طبیعت شیء بما هی است .

۲- متعلق امر و نهی طبیعت موجود در ضمن فرد خارجی می باشد .

۳- متعلق امر و نهی فرد خارجی منهای از طبیعت است .

۴- متعلق امر و نهی طبیعت مقید به وجود ذهنی است .

۵- طبیعت به لحاظ وجودش در خارج متعلق امر و نهی می باشد و به عبارتی مأمور بِه ، طبیعت صلاه خارج دیده شده و لحاظ شده است .

از این اقسام تصوری ، قسم اول وجه نـدارد ، برای اینکه طبیعت صـلاه بِما هی یا طبیعت غیبت بِما هی ام-ر ذهنی است که در خارج اثر ندارد وحامل غرض مولا نمی باشد ، به علاوه قابل امتثال در خارج هم نیست ، چون امر ذهنی موطنش ذهن است نه خارج ، مگر اینکه از خصوصیات ذهن تجرید شود که در این صورت مجاز می گردد .

قسم دوم و سوم باطل است ، زیرا هنگامی که طبیعت صـلاه در ضـمن فرد یا افراد صلاه در خارج تحقق پیدا نمود ، دوباره امر مولا و اقیموا الصلاه به ایجاد آن تعلق بگیرد تحصیل حاصل و لغو است . همچنین طبیعت غیبت که در خارج

متروک است ، دوباره نهی مولا به ترک آن تعلق بگیرد ، محال است و اثر ندارد ، به اضافه اینکه خارج ظرف امتثال و سقوط تکلیف است به اطاعت ، یا به عصیان ، یا به انتفای موضوع ، نه این ظرف تعلق تکلیف باشد . ظرف تعلق امر و نهی در وعاء جعل و اعتبار است که متعلق طبیعت مرآه و عنوان خارج دیده شده لحاظ می شود .

قسم چهارم نیز بدون وجه است ، چرا که موطنش ذهن می باشد و بدون تصرف قابل امتثال در خارج نیست .

قسم پنجم که متعلق اوامر و نواهی طبیعت خارج دیده شده می باشد مورد تأیید است . مولا طبیعت و ماهیت نماز را به لحاظ تحققش در خارج دیده و امر اقیموا الصلاه را روی آن طبیعت ملحوظ الوجود خارجی به وجود سِعی برده و امر به ایجاد آن در خارج نموده است .

تذکر:

۱- مسئله کلی طبیعی در اینجا ارتباط به بحث فلسفی که می گوید : اگر کلی طبیعی بالذات در خارج وجود داشته باشد ، متعلق امر طبیعت است و اگر کلی طبیعی بالعرض به واسطه فرد وجود داشته باشد ، متعلق امر فرد است ، ندارد . کلی طبیعی اگر

چه بالأصاله وجود نداشته باشد ، مانعی نـدارد که گفته شود : متعلق امر و نهی طبایع است ، زیرا بدون تردید در حمل شایع ، حمل کلی طبیعی بر فرد ، زیـدٌ انسانٌ و هذه صـلاه و زکاه ، صـحیح است . در این حمل وحدت وجودی و مصداقی موضوع و محمول معتبر است و صـحت حمل کشف می کند که کلی طبیعی ولو بالعرض و المجاز موجود باشد ، امر اقیموا الصلاه به آن به داعی تحریک مکلف به اتیان متعلقش (صلاه ، حج) کافی است .

همین طـور بحث از اینکه متعلق امر چیست ، ربطی به این مسئله فلسـفی که مجعول بالأصـاله وجود است یـا مـاهیت ، نـدارد . چون ماهیـات امر انـتزاعی عقلی است که عقلاـ از مرز وجود محـدود (وجود انسـان ، حجر و...) انتزاع می شود ، امر تکوینی نیست تـا متعلق جعـل تکوینی قرار گیرد و بحث شود که آیـا اصـل در اشـیاء مـاهیت است یـا وجود ؟ و همچنین ماهیت وجود اعتباری ندارد تا مجعول اعتباری باشد...

۲- در اصطلاح اهل فن در جای خود سه تعبیر مورد بررسی می باشد : الف - کلی طبیعی ب - حصه ج - فرد .

حصه اعم از فرد است ، چون حصه فرد ، جزء فرد و حصه طبیعی جزء کلی

ص: ۳۰۵

طبیعی (انسان در ضمن زید) به حساب می آید ولی فرد ، مصداق کلی طبیعی است نه جزء آن . آن گاه کلی طبیعی لایتحصص به حصص متعدد در ضمن افراد ، لذا در مورد زید انسانٌ و بَکر انسانٌ ، حصه و جزء انسان در ضمن فرد زید و بکر باشد ، ممکن نیست ، زیرا مستلزم آن است که در خارج واحد ، کثیر ، و کثیر (افراد) واحد باشد . از جهت طبیعت انسانیت هم زید و هم بکر ، هر کدام انسان کامل طبیعی می باشند ، نه انسان کامل معنوی که منحصر به معصوم(ع) است ، و از سویی امکان ندارد حصه و بخشی از انسانیت در ضمن فرد زید و بخشی دیگر در ضمن فرد بکر وجود داشته باشد ، نسبت کلی طبیعی به اف-راد همانند نسبت آباء متعدد به ابناء متعدد است ، و از همین جا نیز بطلان قول رجل همدانی بالضروره روشن می شود که : الشیء ما لم یوجد لم یتشخص ، تعیّن و جزئیت به واسطه وجود است پس چگونه ممکن است کلی موجود باشد ؟

وحدت کلی طبیعی در موطن عقل می باشد و در خارج چه وجود کلی عین وجود فرد و چه بالعرض و به واسطه فرد موجود باشد به تبع افراد تعدد می یابد .

ص: ۳۰۶

۳- کلیّت نه ملازم با وجود مصداق در خارج است و نه ملازم با تعدد مصداق می باشد ، مفهوم دور و تسلسل ، شریک باری و استحاله نقیضین کلی است که در خارج مصداق ندارند ، واجب الوجود کلی است و در خارج مصداق واحد دارد که اگر کلی نباشد بالذات نفس مفهوم فرد بیانگر توحید واجب الوجود بالذات است و در مقام اثبات توحید نیاز به برهان دیگری مانند اینکه شرک ممتنع بالذات است ، ندارد .

بنابراین معنای کلی یعنی قابل انطباق بر کثیر ، اعم از اینکه مصداق واحد باشد یا متعدد ، مصداق قابل وجود باشد یا قابل وجود نباشد ، کلیت آن مفهوم در فهم عقل مصون است .

۴- اوامر و نواهی از امور ذات تعلق است ، امکان ندارد بدون متعلق باشد ، امر به چه ؟ نهی از چه ؟ حکم به چه ؟ اراده چه ؟

۵- این مسئله امر ارتکازی عرفی است نه بحث لغوی که خداوند سبحان بندگانش را عاقل آفریده ، لذا هنگامی که از او امر به امتثال تکالیف صادر می شود ، مخاطب و مکلف عاقل از تعلق امر مولا به صلاه و صوم چه می فهمد ؟ آیا امر را متعلق طبیعت صلاه می داند یا متعلق امر را فرد صلاه می پندارد ؟

۶- در صورتی که بگوییم متعلق امر فرد است ، منظور مفهوم فرد خارج لحاظ شده می باشد نه مصداق فرد وگرنه تحصیل حاصل است و مفهوم فرد هم تا زمانی که در خارج تعیّن پیدا نکند ، تنافی با کلیت متعلق ندارد .

۷- در لسان شریعت احکام به عنوان قضیه حقیقیه بیان شده است : (... وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...)(۱)، (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ)(۲) و...

در مقام ثبوت ، حکم وجوب حج ، وجوب صلاه بر عهده مکلف روی موضوع مفروض الوجود در خارج اعتبار شده است و هنگامی موضوع در خارج تحقق پیدا کرد ، حکم نیز فاعلیت و تنجز پیدا کرده و لزوم امتثال دارد .

به بیان دیگر در قضایای حقیقیه شرعیه « الحج یجب علی المستطیع » سه چیز اعتبار شده است : ۱- حکم (وجوب) ۲- متعلق (حج) ۳- موضوع (مستطیع) .

امر و حکم از امور ذات تعلق است که نیاز به متعلق و موضوع(متعلق متعلق) دارد . گاهی از متعلق تعبیر به موضوع می شود ، و فرق متعلق با موضوع این است که در مقام جعل و

۱- سوره آل عمران (آیه ۹۷)

۲- سوره اسراء (آیه ۷۸)

انشاء ، شارع حکم را روی موضوع مفروض الوجود در خارج اعتبار می کند ولی در مورد متعلق در مقام جعل لحاظِ متعلق شده نه اینکه فرض وجود آن در خارج اعتبار گردد که اگر چنین شود مستلزم تحصیل حاصل است ، زیرا اگر متعلق در خارج مفروض الوجود باشد ، چگونه امر و نهی دعوت به ایجاد متعلق و عدم وجود متعلق می نماید ؟!

در مقام اثبات هم بالوجدان ادله تکالیف ظهور دارد در ایجاد و امتثال طبایعی که مأمور به و یا منهی عنه است ، البته متعلق امر طبیعت مرآه و خارج دیده شده می باشد ، زیرا بدیهی است که مراد شارع از امر به صلاه تحقق آن متعلق در خارج است ، نه طبیعت مفهوم ذهنی و نه طبیعت موجود و...

شارع مقدس حکمش را بر عهده انسان به خطاب اقیم-وا الصلاه اظهار کرده و این خطاب کاشف از اراده مولا بر امتثال صلاه می باشد ، چون مکلف علم به غیب ندارد تا بداند خداوند متعال در نفس الامر بر ذمه او صوم و صلاه ، حج و جهاد را واجب قرارداده است ، او از راه امر و نهی مولا کشف می کند که این تکالیف بر عهده اوست و باید امتثال کند و در این راستا امر

دعوت به ایجاد متعلق می کنـد و نهی دعوت به عدم ایجاد متعلق در خارج می نماید . البته نسـبت امر و اراده تشـریعی الهی به وجوب امتثال و اطاعت تکلیف (صلاه و...) نسبت مقتضی و مقتضا می باشد نه نسبت علت و معلول ، و برای عبد در صورت خالی بودن از موانع عبودیت (کفر ، عصیان و...) اطاعت تحقق پیدا می کند .

مثلاـ برای انسـان قرائت سوره قرآن در نماز واجب است و خداونـد امر به ایجاد طبیعی قرائت سوره در نماز کرده و مکلف هم زمانی که سوره را در نماز می خواند ، آن کلی طبیعی قرائت سوره در ضمن فرد (سوره خاص) وجود پیدا می کند ، و وجود کلی هم عین وجـود فرد و دارای اثر است . مگر اینکه دلیـل خاصـی بر قرائت سـوره خـاص باشـدماننـد وجـوب قرائت فـاتحه الکتاب در صلاه دو رکعتی و در دو رکعت اول صلاه واجب ، لا صلاه الا بفاتحه الکتاب(مضمون)(1) و... ، یا در مورد اصل صلاه متعلق امر طبیعت صـلاه است و افراد خارجی نماز ، طولاً و عرضاً همه از مصادیق آن طبیعت می باشـد که در مقام امتثال تطبیق مأمور به(طبیعت صلاه) بر مأتی به

ص: ۳۱۰

۱- وسائل الشیعه ، ج ۴ ، ص ۷۳۲ .

(فرد و مصـداق) قهری و اجزا عقلی است ، چون در اثر امتثـال مأمور به ، امرو غرض مولا ساقط شـده است و الا بقای معلول(امر) بدون علت(ملاک) ممکن نیست .

در جانب نهی ترک طبیعت غیبت ، ترک طبیعت تجسس ، ترک طبیعت شرب خمر و ترک ماهیت خلاف عفت به لحاظ عدم وجود آنهـا در خـارج نهی دارد و آن منهی عنه کلی طبیعی در ضـمن ترک فرد وجود پیـدا نموده و دارای اثر می باشـد ، و به قولی نواهی و محرمات را ارجاع به امر وجودی می دهیم و می گوییم غیبت نهی دارد ، یعن-ی نباید در خارج وجود پیدا کند . دروغ نهی دارد ، یعنی نباید ماهیت کذب وجود پیدا کند که در حقیقت متعلق نهی امر وجودی است نه ترک و امر عدمی تا بگوییم : عدم متروک ازلی است ، پس چگونه مورد نهی واقع می شود و...

پس مأمور بِه الهی در مورد هر امری طبیعت آن شیء به لحاظ وجودش در خارج می باشد که این گونه امر حامل اثر و غرض مولاـ است ، و منهی عنه ترک طبیعت آن شـیء (غیبت) به لحاظ عـدم تحقق آن در خارج می باشـد و در مورد نواهی امتثال ترک طبیعت

منهی عنه ملازم با اعدام جمیع افراد آن طبیعت است .

به هر حال می توان گفت متعلق اوامر و نواهی طبایع است ، مانند اسماء اجناس ، صوم و صلاه در مقام وضع چه به کیفیت وضع تعیینی و چه به کیفیت وضع تعینی شرعی ، لحاظ شده و برای معنای کلی و نفس طبیعت صلاه و صوم ، (معراج مؤمن ، جنت من النار…) که ثبوتاً آن عنوان و طبیعت مرآه افراد ، متعلق امر لحاظ شده است و صلاه اسم خاص وضع شده است برای طبیعت صلاه بما هی ، نه برای اعم از طبیعت و افراد و نه برای خصوص فرد و مصداق .

و در مقام اثبات هم بالوجدان ادله تکالیف امر ظهور در ایجاد طبیعت مأمور بِه و نهی ظهور در عدم ایجاد طبیعت منهی عنه دارد .

ماهیت استعاذه

استعاذه مأمور بِه استحبابی است و متعلق امر «فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم» طبیعت استعاذه خارج لحاظ شده می باشد ، آن گاه به هر کیفیت ترکیبی مشروع که انسان صیغه استعاذه را بخواند ، چه به واژه «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» ، چه به واژه «نستعیذ بالله من الشیطان الرجیم» ،

ماهیت مأمور بِه مولا ایجاد شده و طریق خاصی در ایجاد آن موضوعیت ندارد .

به تعبیر دیگر تطبیق مأمور بِه(طبیعت استعاذه) بر مأتی بِه قهری است و اجزا عقلی می باشد ، چون غرض از امر به استعاذه حاصل شده است . مثلاً خواندن قنوت در نماز مستحب است و طبیعت قنوت امر دارد ، آن وقت به هر کیفیت که بر مأتی بِه مفهوم قنوت صدق کند ، چه به عربی و چه به فارسی ، امتثال مأمور بِه(ماهیت قنوت) تحق-ق پیدا می کند . همچنین در مورد استعاذه به هر جمله ای چه به واژه متکلم وحده و چه به واژه متکلم مع الغیر بیان شود ، مفهوم استعاذه صدق می کند و مأمور به استحبابی امتثال شده است .

تسامح در ادلّه سنن

شارع مقدس در امور استحبابی تسهیل و ارفاق دارد ، لذا می توان گفت : در مورد حکم استحبابی اخبار مَن بلغ حجت می باشد ، بدین معنا که خبری از رسول خدا(ص) یا از ائمه معصومین(علیهم السلام) نقل شده : هر کس روز پنجشنبه روزه مستحبی بگیرد یا در شب جمعه زیارت ائمه(علیهم السلام) را انجام دهد ، خداوند برای او ثواب می دهد . شخصی به این روایت به عنوان

اینکه از رسول الله(ص) و امام معصوم(علیهم السلام) نقل شده ، عمل کند صحیح است ، چون روایت برای اثبات حکم استحبابی روزه گرفتن روز پنجشنبه و اثبات استحباب زیارت ائمه معصومین(علیهم السلام) در شبهای جمعه کافی است ، هر چند که روایت از جهت سند ضعیف باشد ، برای اینکه شارع از باب تسامح در ادلّه سنن(مستحبات) احتمال ضعف سند را ملغی نموده و ضعف سند اثر منفی در استحباب عمل ندارد .

آن گاه از پیامبر(ص) خبری نقل گردید که : در نماز ق-بل از قرائت استعاذه شود ، این خبر برای اثبات حکم استحبابی استعاذه کافی است گرچه از جهت سند و صدور آن از معصوم ضعیف باشد ، ضعف سند روایت از باب تسامح در ادله سنن و حجیت اخبار من بلغه الثواب و عَمِل بها ، اثر ندارد ، و خواندن استعاذه هم به هر واژه ای که باشد ، چه به واژه مشهور و متعارف «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» و چه به واژه غیر مشهور «نستعیذ بالله من الشیطان الرجیم» استحباب دارد و از باب حجیت اخبار مَن بلغ در مستحبات ولو سند روایت باب ضعیف باشد صدمه ای به امتثال امر استحبابی وارد نمی کند ، « مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بَابَوَيْهِ فِی(كِتَابِ ثَوَابِ الْأَعْمَالِ) عَنْ أبيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ

أبِی عَبْدِاللهِ قَالَ: مَنْ بَلَغَهُ شَیْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَی (شَیْءٍ مِنَ الْخَیْرِ) فَعَمِلَهُ کَانَ لَهُ أجْرٌ ذَالِکَ ، (وَ إنْ کَانَ رَسُولُ اللهِ (ص) لَمْ یَقُلْهُ) » (۱) .

تأمل در اخبار من بلغ

ثبوت استحباب استعاذه قبل از قرائت قرآن مسلّم و قطعی است ، زیرا هم امر قرآنی دارد : (فَإذَا قَرَأتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعذْ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ)(۲) و هم از لسان روایات درباره آن امر وارد شده است ، ولی با این وجود در حجیت اخبار مَن بلغ تأمل می باشد ، بدین معنا که این اخبار در میان قدمای اصحاب مورد تأیید بوده ، اما نزد متأخرین از زمان شیخ انصاری(ره) تاکنون محققین امر ، اخبار مَن بلغ را از باب تسامح در ادله مستحبات ، حجت

نمی دانند ، زیرا :

از جهت سند اخبار من بلغ از سنخ خبر متواتر نمی باشد و اگر خبرمستفیض باشد از سنخ خبر واحد است و نیاز به بررسی و تنقیح سند دارد .

ص: ۳۱۵

۱- وسائل الشیعه ، ج ۱ ، ص ۸۰ ، باب استحباب بکل عمل مشروع روی له ثواب عنهم ، حدیث ۱۸۲ «عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أبِی عَبْدِاللهِ(ع) قَالَ: مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِی(ص) شَیْءٌ مِنَ الثَّوَابِ فَعَمِلَهُ کَانَ أجْرًا ذَالِکَ لَهُ وَ إنْ کَانَ رَسُول اللهِ لَمْ یَقُلْهُ ، وسائل الشیعه ، ج ۱ ، ص ۸۱ ، باب استحباب بکل عمل مشروع روی له ثواب عنهم ، حدیث ۱۸۴ .
۲- سوره نحل (آیه ۹۸)

آن گاه اولاً : خبر ضعیف مشمول ادلّه حجیت خبر واحد نمی باشد ، برای اینکه ادلّه حجیت خبر شامل خبر ثقه یا خبر موثوق الصدور عن المعصوم می باشد ، و نه شامل خبر ضعیف ، به علاوه انقلاب عنوان ضعف به ثقه محال است تا مشمول ادله حجیت خبر واحد شود .

ثانیاً : عنوان بلوغ مانند عنوان عُسْر و حرج به وجه ثانوی مُغیّر حکم نیست .

ثالثاً : می توان گفت : اخبار مَن بلغ مولویت ندارد تا دال بر استحباب باشد بلکه ارشاد به حسن انقیاد در مورد اتیان امر احتمالی مولا است .

رابعاً : ارشاد به فضل الهی است که اگر کسی به داعی امید ثواب به خبر عمل کند ، سزاوار فضل الهی می باشد که خداوند برایش تفضل نماید فضل و عنایت خداوند غیر متناهی است و از قلمرو محاسبه و استحقاق خارج و فراگیر هر نیازمندی می باشد .

بله اگر به قصد رجاء و یا احتیاط استعاذه کند و یا به این امید روزه بگیرد یا زیارت عاشورا بخواند که خداوند به او ثواب می دهد ، این مسئله ای دیگر است و اگر ثوابی هم عنایت شود از باب انقیاد می باشد ، ولی در هر

صورت بدون مستند و دلیل شرعی معتبر ، استحباب آن عمل در شریعت اسلام به اخبار مَن بلغ اثبات نمی شود ، زیرا همان گونه که اثبات احکام الزامیه وجوب وحرمت الهی نیاز به دلیل شرعی دارد ، اثبات و تشریع احکام غیر الزامی کراهت و استحباب هم نیازمند دلیل شرعی است.

بنابراین مأمورٌ بِه طبیعت استعاذه می باشد که برای تحقق آن به هر یک از صیغ چهارگانه ای که ذکر شد ، استعاذه انجام شود کافی است .

جهت پنجم ، بحث در معنای استعاذه می باشد ، معنای استعاذه پناه بردن به خداوند از شرّ وسوسه های شیطان رجیم است و جز خداوند هیچ کس نمی تواند انسان را از خطر وسوسه شیطان حفظ نماید .

استعاذه حقیقی

استعاذه حقیقی پنج رکن دارد که نبود این ارکان یا یکی از آنها در استعاذه سبب می شود تا استعاذه حقیقی تحقق پیدا نکند . ارکان استعاذه عبارتند از :

۱- مستعذ(پناه برنده) ، کسی که طلب استعاذه می کند باید نیاز و ضعف خود را بشناسد تا بدان جهت به مستعاذی که تأمین کننده نیاز او و

پناهگاهی شکست ناپذیر است ، پناهنده شود .

۲- مستعاذ(پناه برده شده به او) ، انسان باید توجه داشته باشد که به چه کسی پناه می برد و پناهگاه او کیست ؟ مستعاذ خداوند علیم ، قدیر ، حکیم و غنی بالذات می باشد که قادر بالذات بر پناه دادن و رفع نیازمندیهای انسان است .

۳- مستعاذ منه(شیطان) را باید شناخت که از شر چه کسی و به خطر چه دشمنی انسان به خدا پناه می برد .

۴- مستعاذ له را باید در نظر گرفت که از چه جهت و به چه لحاظ انسان از دشمن یا از غیر دشمن به خدا پناهنده می شود .

۵- مستعاذ به را باید دید که چه وسیله ای است و انسان به چه سبب و کلام می باید انسان استعاذه کند تا استعاذه واقعی تحقق پیدا نماید .

مستعذ (انسان)

(خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا)(۱) ، آفرینش انسان همراه با ضعف و نیازمندی ذاتی است . آنچه که برای انسان از مظاهر وجود مادی و معنوی برای انسان داده شده همه از باب عنایت و لطف خداوند است .

۱- سوره نساء (آیه ۲۸)

به راستی اگر بشر غافل نباشد و اندکی تفکر نماید درمی یابد که اضعف مخلوقات است ، نه پشه و ذره ای را می تواند بیافرینند و نه اگر پشه و ذره ای به او حمله کند ، توان دفع آن را دارد ، چنان که نمرود با آن تکبر و قدرت مادّیی که داشت نتوانست پشه ای را از خود دفع کند و سرانجام هم به وسیله همان پشه از پای در آمد . انسان آن قدر بیچاره و ضعیف است که اگر اندک مرض و آبله ای به پوست او پیدا شود ، توان درمان ندارد و در اثر حمله یک ویروس سرطانی و یا میکروب و با حیات خویش را از

دست می دهد ، و این تازه به غیر از عاقبت مجهول و خطرناکی است که پس از مرگ در انتظار اوست .

(خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (، همین جمله کوتاه قرآن در مورد انسان معجزه ای آشکار است که نشان می دهد این بشر عین نیاز و عین ربط به اَللهِ می باشد و هرگز ربط بدون مربوط الیه ممکن نیست تحقق پیدا کند .

پیکار انسان و ذباب

قرآن به صراحت می فرماید : بشر بدون اتکا به خدا هیچ قدرتی ندارد نه قدرت

ایجاد و ابتکار ، نه قدرت تحصیل و دفاع ، نه قدرت حفظ و بقاء نه قدرت مقابله با پشه و چه بسا در مقام جنگ با پشه مغلوب هم می گردد (یَا أَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللهِ لَن یَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِن یَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَیْئًا لَّا یَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ * مَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ)(۱) ای گروه انسانیت ! مثلی برای شما زده شده بدان گوش فرا دهید ، کسانی که به خدا کفر ورزیده و غیر خدا را می خوانند اگر آنان با تمام قدرت و به کارگیری برنامه های مدرن و پیشرفته دست به دست هم داده و یکدیگر را کمک کنند ، قدرت آفریدن یک پشه را ندارند ، البته می توانند پشه را با سَم از بین ببرند اما هرگز نمی توانند آن را بیافرینند و بدان حیات ببخشند ، اگر همین ذباب بر بدن انسان بنشیند و ذره ای از خون او را بمکد یا کنار سفره غذا بیاید و ذره ای از غذای او را بردارد و پرواز کند ، انسانی که از پشه ذره ای خون و یا ذره ای غذا طلبکار است هر چه قدرت به خرج دهد آن ذره غذا و خون را نمی تواند از بدهکارش(پشه) باز ستاند ، به فرموده قرآن (ضعف الطالب والمطلوب) ، هم طلبکار(

۱- سوره حج (آیه ۷۳)

انسان) ضعیف است که قدرت استرداد ذره خون و غذایش را از پشه ندارد و هم بدهکار(ذباب) ضعیف است که با یک فوت نابود می شود .

شکست همه قدرتهای پوشالی

حقیقتاً انسان ضعیف است ، هنگامی که در برابر حمله یک موجود بسیار ضعیف (ذباب) قرار می گیرد ، مغلوب و مظلوم واقع می شود و نمی تواند طلبش را از او بگیرد ، آن وقت چگونه استکبار می ورزد و اظهار قدرت می کند ! باز هم من و ما می گوید ! همه این خودنمائیها و پلنگ دماغیها نیست مگر در اثر هوای نفس و اغوای شیطان .

در عصر به اصطلاح علم و کامپیوتر امروز در قضیه عمل جراحی دوقلوهای به هم چسبیده از ناحیه سر به نامهای لاله و لادن که در سنگاپور رخ داد تا حدی جهل و عجز بشر روشن شد و غرور او شکست .

در این مورد به خصوص دنیای پزشکی با تمام وسایل پیشرفته ابزاری و انسانی به مدت بیش از ۱۱ سال از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۲ هجری شمسی جهت جداسازی و دقت در انجام عمل جراحی تلاش و زمینه سازی کرده بود ، ۱۲۵ نفر پزشک متخصص و پرستار دنیای روز با اطمینان به جدا ساختن دوقلوها

ص: ۳۲۱

از یکـدیگر و حـداقل نجات یکی از آنها وارد عمل شدنـد ، اما با تمام زحمات و تلاشـهای پزشـکان و جراحان ماهر قرن آنها نتوانسـتند رگی بسازنـد که مانع از خونریزی مغزی شود و سـرانجام دوقلوهای به هم چسبیـده به قضا و قـدر الهی تسـلیم مرگ شدند و مصداق بیان اعجازی قرآن که قبل از ۱۴۰۰ سال و اندی درباره جهل و عجز انسان سخن گفته است برای همه آشکار گردید . (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)(۱) ، همه از آن خدا و بازگشت همه به سوی اوست .

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم * تَبَارَكَ الَّذِى بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ * أَلَّذِى خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ)(۲) خجسـته بـاد آن خـدایی که جهان آفرین و فرمانروای مُلك و ملکوت است ، خـدایی که موت و حیات را آفریـد تا شـما بنـدگان را به خلوص و اعمال بیشتر بیازماید . (إِنَّمَآ أَمْرُهُ إِذَآ أَرَادَ شَيْئًا أن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ)(۳) .

چه خوب است انسان متـذکر شود که هیـچ اثری از خود ندارد و هر چه دارد از خداست (وَ آتَاكُمْ مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ...)(۴) و به پاس شکرگزاری از آن همه نعمتهای گوناگونی که خدا برای او داده ، دائم پیشانی شکر به

۱- سوره بقره (آیه ۱۵۶)

۲- سوره ملک (آیات ۲ - ۱)

۳- سوره یس (آیه ۸۲)

۴- سوره ابراهیم (آیه ۳۴)

زمین بساید و دست تضرع و نیاز به پیشگاه او دراز نماید و فقط خدا را عبادت کند و از او استمداد بجوید . (...وَ لِلَّهِ خَزَآئِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...)(۱) (وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...)(۲) و...

به هر صورت از دید وجدان و از دید براهین نقلی و عقلی روشن می شود که انسان بالذات موجودی ضعیف و نیازمند است و بالذات قدرت برآورده سازی نیازها و گرفتاریهای خود را ندارد ، لذا برای رفع نیازمندیهای مادی و معنوی خود باید به خداوند قادر متعال پناه ببرد که تنها او مدافع و نجات دهنده انسان از همه گرفتاریها و نیازمندیها است .

مستعاذ (خداوند متعال)

کسی که به او پناه برده می شود(مستعاذ) باید دارای خصوصیاتی باشد تا پناه بردن به او صحیح باشد :

۱- عالم باشد و نیازها و گرفتاریهای انسان را بداند که چیست ، زیرا جاهل نیازها و گرفتاریهای انسان پناهنده را نمی داند ، چه رسد به اینکه در صدد رفع و دفع آنها باشد .

۲- مستعاذ باید قدرت بر رفع و دفع گرفتاریها و تأمین نیازمندیهای

۱- سوره منافقون (آیه ۷)

۲- سوره نور (آیه ۴۲)

انسان را داشته باشد تا به آن شخص قادر ، انسان پناه ببرد و اگر او عاجزباشد و قدرت دفاع نداشته باشد پناه بردن به او اشتباه است ، چرا که او در صورت عجز قادر بر حمایت از انسان نمی باشد . به تعبیر فلاسفه ذات نایافته از هستی بخش کِی تواند او شود هستی بخش ، کسی که از همه جهات ضعیف و فقیر است ، در وجود ، حیات ، بقاء ، زمان و مکان و در آب و هوا محتاج است و هی–چ استقلالی از خود ندارد ، محال است نیازمندی دیگران را تأمین کند . لذا باید به کسی پناه برد که قدرت دفاع از خطرات و رفع گرفتاریهای انسان را داشته باشد و چنین کس فقط خداوند تبارک و تعالی است .

۳- مستعاذ باید حکیم باشد ، مصالح و مفاسد کار پناهنده را بداند . حکیم است که از دیدگاه حکمت گاهی مصلحت انسان را در فقر می بیند زیرا اگر پول و ثروت در اختیار انسان قرار گیرد چه بسا که خطر طغیان و سرکشی را برای وی به دنبال داشته باشد ، قرآن از این خطر چنین هشدار می دهد : (كَلَّآ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى * أَن رَّءَاهُ اسْتَغْنَى)(۱)، (وَ لَوْ بَسَطَ اللهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْافِی

۱- سوره اقرأ (آیات ۷ - ۶)

الْأَرْضِ)(۱) همانا انسان اگر خود را بی نیاز و مصون از مرض و بلا ، فقر و مرگ ببیند ، هر آینه دست به طغیان و سرکشی می زند .

گاهی مصلحت انسان در سلامت و تندرستی است و گاهی مصلحت او در گرفتاری و مرض می باشد ، این شخص حکیم است که می داند

مصلحت انسان در چه حالی از حالات می باشد و همان حالت را برایش لحاظ می کند هر چند که بشر فریاد زند تا خلاف مصلحت واقعی برای او حالتی دیگر پیدا شود ، ولی حکیم متعال بدون مصلحت آن حالت را ایجاد نمی کند .

مثلا یک پدر به عنوان سرپرست خانواده به فرزندانش می گوید : هر چه نیاز دارید از من بخواهید انجام می دهم ، در این صورت اگر فرزند خردسالی به پدر خود مراجعه نموده و بگوید : به من چاقو بدهید تا گردنم را ببرم یا زخمی بر بدنم وارد کنم ، پدری که قدرت دارد و می تواند چاقو به دست کودکش بدهد هرگز این خواست کودک را اجابت نمی کند ، زیرا فرزند

۱- سوره شوری (آیه ۲۷)

خردسال مفسده چاقو به دست گرفتن را نمی داند اما پدری که می داند اگر چاقو به دست کودک دهد برای او خطر است ، هیچ گاه درخواست فرزند ناآگاه خود را برآورده نمی سازد .

در این راستا قرآن به عنوان قانون کلی می فرماید : (... وَ عَسَى أن تَكْرَهُواْ شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَى أن تُحِبُّواْ شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللهُ يَعْلَمُ وَ أنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)(۱) .

عدم استجابت دعا

هنگامی که انسان گرفتار مرض یا گرفتار فقر است هرچه دعا می کند :

«یا کاشف الکروب اکشف کربی یا شافی المرضا إشف مرضی» اجابت نمی شود برای اینکه اجابت دعا به مصلحت او نیست . البته نفس دعا و ارتباط با خداوند دارای مصلحت و توفیق مهمی است که برای انسان حاصل می شود اما از نگاه ظاهر آن درخواستی که داعی دارد و برآورده نمی شود به لحاظ حکمتی است که خداوند حکیم می داند ولی داعی از آن بی خبر می باشد .

بنابراین از شرایط استعاذه حقیقی این است که انسان به کسی پناهنده شود که عالم ، قادر ، حکیم ، رئوف و مهربان باشد و در رفع نیازمندیهای دیگران بخل نورزد ، چنین کسی که جامع

۱- سوره بقره (آیه ۲۱۶)

صفات کمال و جمال است جز خداوند شخص دیگری نیست . خداست که همه جهان هستی در قلمرو قضا و قدر و حکمت الهی او اداره می شود .

(وَ إن مِّن شَیءٍ إلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ)(۱) خداوند سبحان می فرماید : هیچ چیزی در عالم نیست مگر اینکه سرچشمه آن نزد ماست و ما از خزینه غیبی چیزی را نازل نمی کنیم مگر به مقدار معین که مصلحت و حکمت در همان است .

خداوند بندگانش را به عوارض و پیشامدهای زندگی(فقر ، مرض ، خوف ، سلامت و مرگ و...) آزمایش می کند و در این راستا همه اعم از انبیاء و اولیاء ، علماء و مجاهدین فی سبیل الله ، عوام و غیر عوام ، مورد

امتحان قرار می گیرند : (وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَیءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأمْوَالِ وَالْأنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إذَا أصَابَتْهُم مُصِيبَةٌ قَالُواْ إنَّا لِلَّهِ وَ إنَّا إلَيْهِ رَاجِعُونَ)(۲) خداوند در این آیه می فرماید : مردم را به پنج چیز(ترس ، قحطی و گرسنگی ، نقصان مال ، نفوس و زراعت) آزمایش می کنیم و پس از آزمایش است که صابر و غیر صابر ، شاکر و غیر شاکر ، مجاهد و غیر مجاهد ، عالم و غیر عالم ، مؤمن و غیر مؤمن مشخص می شود که کیست و چه کسی

۱- سوره حجر (آیه ۲۱)

۲- سوره بقره (آیات ۱۵۶ - ۱۵۵)

استحقاق پاداش نیک و چه کسی استحقاق کیفر دارد .

مستعاذ منه (شیطان)

انسان از شرّ وسوسه شیطان باید به خدا پناه ببرد تا خداوند شیطنت او را دفع نماید ، به بیان قرآن کریم :

(...إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا)(۱) همانا شیطان دشمن آشکار انسان است . این دشمن فریبکار برای به تباهی کشاندن انسان در همه حال مشغول وسوسه و فریب است . (وَ كَذَالِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوْحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَآءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ * وَ لِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْأَخِرَهِ وَ لِيَرْضَوهُ وَ لِيَقْتَرِفُواْ مَا هُم مُقْتَرِفُونَ)(۲) و این چنین ، ما برای هر پیامبری از

شیاطین انس و جن دشمن قرار دادیم . برخی از این شیاطین با برخی دیگر سخنان به ظاهر آراسته و فریبنده می گویند و اگر خدا می خواست آنان چنین کاری نمی کردند ، ولی تو آنها را رها کن که همانا ما آن-ها را به دروغشان واگذار نمودیم تا به سخنان فریبنده شیطانی آنان ، آنها که به آخرت ایمان نیاوردند گوش فرا داده و

۱- سوره اسراء (آیه ۵۳)

۲- سوره انعام (آیات ۱۱۳ - ۱۱۲)

خشنود باشند تا اینان نیز مانند آنان دچار گمراهی شوند .

نکات روشنی که از این آیه استفاده می شود اینکه شیاطین(انس و جن) با هم ارتباط دارند و برخی برای برخی دیگر سخنان دروغ و بس فریبنـده می گویند که گوش سپردن به این دروغ بافیها موجب شـقاوت و فساد آنها می شود . دیگر آنکه شـیطان دشمن پیامبران و مؤمنان الهی است و هر کس که او را راهنمای خود قرار دهد ، مطمئناً به راه کمال و سعادت هدایت نخواهد یافت چرا که راه شیطان ، راه گمراهی و ضلالت است .

قرآن در سوره معوذتین مصادیق شـیطان را بیان نموده است : (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * قُلْ أعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِکِ النَّاسِ * إلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ)(۱) .

ای پیامبر ! بگو پناه می جویم به پروردگار مردم ، آفریدگار و معبود آدمیان از شـرّ وسوسه شیطان ، آن شیطانی که وسوسه می افکند در دل مردمان ، چه آن شیطان از جنس جن باشد و یا از نوع انسان .

۱- سوره ناس

جن

موجودی به نـام جن واقعیتی است که از آن در قرآن و روایات سـخن به میان آمـده و یکی از سوره های قرآن نیز به نام سوره جن اسم گـذاری شـده است . در این سوره حقیقیت این موجود چنین ذکر شـده : (وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا)(۱) همانـا مردانی از نـوع بشـر به مردانی از گروه جن پنـاه می بردنـد و سـخت بر غرور و جهالتشـان افزودند .

پس واقعیت جن امری مسلّم است و بـدان جهت که انسـان او را نمی بینـد به آن جن می گوینـد . شـیاطین جنی هم به لحـاظ آنکه انسـان وسوسه آنها را به صورت آشـکار و محسوس نمی بینـد ولی در باطن انسان نیروی شـرّی است که او را وسوسه به انجام کارهای شر و فساد می کند ، این نیروی شرّ درونی را که دیده نمی شود ، شیطان جنی نامیده اند .

به طفلی که در رحم مادر است و دیده نمی شود جنین گفته می شود : (...وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى)(۲) هنگـامی که در رحم مادرهایتان جنین بودیـد ، یاد آریـد و خودسـتایی مکنیـد او که آفریننـده است ، آگاه است که چه کسی متقی می باشد .

به قلب چون که پنهان است و از بیرون کسی آن را نمی بیند ، جَنان

ص: ۳۳۰

۱- سوره جن (آیه ۶)

۲- سوره نجم (آیه ۳۲)

می گوینـد . سپر جُنه است ، زیرا در پناه آن آدمی آن مقـدار که حد سپر است ، محفوظ می ماند . باغ بهشت را از باب تشبیه معقول به محسوس جنّت نامیده اند ، یعنی بهشت آن قدر سرسبز و خرم است که در اثر پوشش فراگیر برگهای درختان بهشتی ، زمین آن نمایان نیست . زمین بعضی باغستانهای دنیا هم در اثر ریزش برگهای درختان و رویش گیاهان پوشیده می باشد که به چنین زمینهای پوشیده ای ارض الجنه می گویند .

زمانی که تاریکی شب فراگیر می شود ، جن اللیل گویند . حضرت ابراهیم خلیل(ع) در مواجهه با نمرودیان برای اثبات توحید به همین آیـات الهی لیـل و نهـار احتجـاج نمود ، (فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَءَا كَوْكَبًا قَالَ هَـٰذَا رَبِّى فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفِلِينْ)(۱) هنگامی که شب تاریک شـد ، سـتاره درخشانی دید ، گفت: این پروردگار من است ، وقتی آن سـتاره غروب کرد گفت : من چیزی که نابود گردد به خدایی نمی پذیرم . پس تمام واژه هایی که از مادّه جنّ ، یجنّ ، جنّاً اشتقاق شده اند در همان معنای

۱- سوره انعام (آیه ۷۶)

لغوی که پنهان و پوشیدگی باشد استعمال می شوند .

علامت شیطان

نوع دیگری از شیاطین ، شیطان انسی است که به ظاهر و صورت انسان می باشد ولی در حقیقت کار شیطان را می کند . در چنین موردی از کجا بشناسیم که این انسان شیطان است ؟

پاسخ : ش-یطان نشانه هایی دارد که به واسطه آنها شناخته می شود . علامت و نشانه روشن شیطان این است که او مبدأ شر و فساد است و مانع از رفتن انسان به سوی دین خدا می شود و او را از انجام عمل صالح فی سبیل الله باز می دارد .

شیطان انسان را تحریک به انجام جنایت و ظلم ، و پیروی از هوای نفس و افساد حرث و نسل و... می کند .

شیطان مانع تکامل انسان است و کار زشت و عقیده باطل را زیبا جلوه می دهد .

شیطان با نقاب حق خواهی ، انسان را با فریب شکار می کند و او را از راه حق و کمال باز می دارد .

هنگامی که نشانه های شیطان معلوم است ، شناخت آن آسان می شود که هر کس مردم را وادار به عدم پیروی از دستورات و قوانین الهی نمود و مانع از انجام خیرات و گام نهادن فی سبیل الله شد ، او شیطان است گر چه به صورت انسان باشد . گاهی مصداق شیطان انسی ، همسر ، فرزند و دوست آدم می باشد ، چرا که در مواردی انسان تصمیم می گیرد کار خوبی انجام دهد ، مثلا پول دارد و می خواهد مراکز عبادی و اسلامی بسازد ، به فقرا و مستمندان کمک کند ، و... لذا در انجام این امورر خدا پسندانه با همسر ، فرزندان و دوستان و خویشاوندان مشورت می کند ، اما آنها مانع از انجام اعمال حسنه وی می شوند و می گویند : چقدر آدم ساده ای هستی ! تو بازنشسته ای ، سن و سالی از تو گذشته... فکر خودت را بکن ، به این وسایل و اموال نیاز داری ، الآن صبر کن تا بعد چه می شود ، و در نتیجه شخص تحت تأثیر این قبیل سخنان شیطنت آمیز واقع شده و از انجام اعمال خیری که در نظر داشت منصرف می شود .

بنابراین اگر این شیاطین ، همسر ، فرزند ، دوستان و بستگان و... مانع نمی شدند ، آن شخص عمل صالح را انجام

داده بود و از همین روی در روایات آمده که هر کس می خواهد عمل صالحی انجام دهد ، حقوق مالی اش(خمس و زکات) را حساب کند و یا صدقات مستحبی بدهد ، فوری اقدام کند تا مبادا وسوسه شیطان او را از انجام این اعمال خیرخواهانه باز دارد . قرآن نیز در آیات مختلف سفارش به سرعت گرفتن در انجام عمل خیر می کند : (وَ سَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ ...)(۱) ، (وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُواْ الْخَيْرَاتِ ...)(۲) و...

ابلیس و شیطان

واژه شیطان از جهت مبدأ اشتقاق به دو کیفیت می باشد :

۱- مشتق از شَطَنَ ، يَشطُنُ ، شُطُون(بُعد من الحق ، دور شدن از حق و از رحمت حق است) بنابراین وجه ، نون شیطان اصلی است نه زاید و بر وزن فَيْعَالْ به معنای دور شده یا دور کننده از رحمت حق می باشد .

۲- مشتق از شَاطَ ، يَشيطَ ، شَيْطَ(هلاک گردیدن ، بطلان) در این صورت نون ش-یطان زاید است و شیطان بر وزن فَعْلان به معنای باطل و هلاک شده و یا هلاک کننده است ص: ۳۳۴

۱- سوره آل عمران (آیه ۱۳۳)

۲- سوره بقره (آیه ۱۴۸)

ابلیس(حارث ، عزازیل) به سـبب شرارتش ملقب به شیطان شده است شیطان معنای وصفی دارد و صفت است برای موجودی که مبدأ شـر و انحراف باشد و اعم از جن و انس را در برمی گیرد . در حقیقت شـیطان یعنی مب-دأ شر و فسادی که سریع در انسان نفوذ می کنـد ، در روایت نبوی(ص) ذکر شده : « إنَّ الشَّیْطَانَ یَجْری مِنْ إبْن آدَمَ مَجْرَی الدَّم »(۱) نفوذ شیطان در انسان هماننـد جریان خون در بدن است ، یعنی همان گونه که خون در همه اعضای بدن حرکت می کند شـیطان نیز در همه اعضای بـدن راه نفـوذ و تسـلط می یابـد ، گـاهی از را از راه قلب مـانع از تصـمیم گیریهـای خوب می شود ، گـاهی آدمی را از طریق گوش و زبان به شـنیدن غیبت و دشنام وادار می کند گاهی از راه چشم و نگاه به نامحرم و گاهی از راه جنایت به وسیله دست و پا انسان را به فساد و انحراف می کشانـد . البته شـیطان تسـلط تکوینی بر انسان نـدارد ، چون او هماننـد انسان موجود ممکن است و بالذات فاقد این قدرت می باشد و از طرفی خداوند سبحان نیز چنین تسلط تکوینی را به شیطان

ص: ۳۳۵

۱- جامع الاخبار ، ص ۱۸۰ .

نـداده است . کار شـیطان در حد وسوسه و تحریک می باشد و تسـلط اقتضائی و دعوت او تنها بر یک عضو خاص انسان نمی باشد ، بلکه شـیطان در همه اعضای انسان نفوذ پیدا می کند . (... وَ مَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّآ أن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُواْ أَنْفُسَكُمْ ...)(۱) .

از نظر واژه لغوی شیطان دارای دو معناست : یکی عَلَم شخص است و جزئی ، دیگری اسم جنس است و کلی . ابلیس جمعش ابـالیس ، ابـالسه و به قـول المنجـد کلمه شـیطان علم جنس(للشـیطان) می باشـد . در لغت عرب ابلیس علم(اسم) است برای همـان شـیطان نخسـتین که آدم(ع) را اغـواء کرد و مبـدأ همه شـرور و پـدربزرگ بـاقی ش-یـاطین گردیـد و همین ابلیس هم مخـالفت امر خداونـد را نمود در آن هنگـام که پروردگـار ملائـکه را به سـجده بر آدم(ع) فرمان داد : (فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّآ إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ)(۲) .

بعضـی گفته انـد : کلمه ابلیس عربی نمی باشـد بلکه عبری است ، اما ابلیس از هر لفظی که باشـد علم و اسم است برای همان شیطان اولی که مخالفت امر خداوند را نموده و رجیم(رانده) ابدی از رحمت الهی شد .

« و ثمی ابلیس لانه ابلس من رحمت الله ، ان ابل-یس یلوط بنفسه »(۳) ، اینکه

۱- سوره ابراهیم (آیه ۲۲)

۲- سوره ص (آیات ۷۴ - ۷۳)

۳- سفینه البحار ، ج ۱ ، ص ۹۹ ، ماده بلس .

گفته شده هنگام ظهور امام زمان ارواحنا فداه شیطان به دست آن حضرت کشته می شود ، منظور همین ابلیس است(۱) نه شیطان به معنای وصفی اعم از جن و انس...

کلمه شیطان اسم جنس برای مطلق شیاطین است و جنس موجودات موذی و شرور را شامل می شود اعم از اینکه آن مبدأ شر

۱- سفینه البحار ، ج ۱ ، ص ۹۲ .

جن باشد یا انسان حیوان باشد یا میکروب ، همه از مصادیق شیطانند ، در روایت آمده : « لَا تَشرَبُواْالْمَاءَ مِنْ ثُلْمَهِ الْإنَاءِ وَ لَا مِنْ عُرْوَتِهِ فَإنَّ الشَّيْطَانَ يَقْعُدُ عَلَى الْعُرْوَهِ وَ الثُّلْمَهِ»(۱) از جای شکسته و دستگیره ظرف آب نیاشامید ، زیرا شیطانی بر روی دستگیره و قسمت شکسته ظرف می نشیند .

همچنین در روایات بیان شده که خاکروبه خانه شب در منزل نماند ، چون مربض(۲) و محل خوابگاه شیطان است ، یا وجود تارهای عنکبوت در خانه مکروه است برای این-که لانه شیطان می شود و... همه این امور از مصادیق شیطانند ، زیرا واضح شد که شیطان اسم جنس است و بر مطلق مبدأ شر صدق می کند ، خواه آن مبدأ شر ابلیس ، آمریکا و هم قماشان او باشند ، یا آن مبدأ شر خاکروبه خانه ، زباله و تار عنکبوت باشد ، فرقی درمصداق شیطان بودن آنها ایجاد نمی شود و همگی از مصادیق شیطان

قرآن کریم شیطان را مبدأ فساد و دشمنی معرفی کرده است : (إنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أن يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَهَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللهِ وَ عَنِ الصَّلَاهِ فَهَلْ أنْتُم مُّنْتَهُونَ)(۳) شیطان قصد آن دارد که به وسیله شراب و قمار میان شما ایجاد دشمنی کند و شما را از نماز و ذکر خدا باز دارد ، آیا شما باز داشته می شوید ؟

(الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَهً مِّنْهُ وَ فَضْلًا وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ)(۴)، شیطان با وعده فقر و بیم تنگدستی شما را به کار زشت وامی دارد ، و حال آنکه خداوند ذوالفضل عظیم است و به شما وعده آمرزش و احسان می دهد .

« ...عَنْ أبِي بَصِيرٍ قَالَ: أبُوعَبْدِاللهِ(ع) ... أمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، ثُمَّ ابْتَدَأ هُوَ : (وَ شَارِكْهُمْ فِي الْأمْوَالِ وَالْأوْلَادِ)(۵)، ثُمَّ قَالَ: إنَّ الشَّيْطَانَ لَيَجِيءُ حَتَّى يَقْعُدُ مِنَ الْمَرأهِ كَمَا يَقْعُدُ الرَّجُلُ مِنْهَا وَ يُحْدِثُ كَمَا يُحْدِثُ وَ يَنْكِحُ كَمَا يَنْكِحُ ، قُلْتُ بِأيِّ شَيءٍ يُعْرَفُ ذَالِكَ؟ بِحُبِّنَا وَ بُغْضِنَا فَمَنْ أحَبَّنَا كَانَ نُطْفَهَ الْعَبْدِ وَ مَنْ أبْغَضَنَا كَانَ نُطْفَهَ الشَّيْطَانِ »(۶) .

۱- اصول کافی ، ج ۶ ، ص ۳۸۵ ، کتاب الاطعمه والاشربه ، باب الاوانی .

۲- مربض: محلی که چهارپایان در آن بیاسایند ، جمع آن مرابض است . فرهنگ فارسی معین می باشند .

۳- سوره مائده (آیه ۹۱)

۴- سوره بقره (آیه ۲۶۸)

۵- سوره اسراء (آیه ۶۴)

۶- تفسیر برهان ، ج ۴ ، ص ۵۷۷ . اصول کافی ، ج ۵ ، ص ۵۰۲ ، باب القول عندالباه... ، حدیث ۲

ممتنع بالذات

مبدأ همه خیرات و برکات خداوند است و منشأ شرور شیطان و هوای نفس می باشد . (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ ...)(۱) بر اثر اعمال ناشایست مردم ، فساد در خشکی و دریا نمودار شده ...

قبلا اشاره شد که شیطان مبدأ شرور است علت تام نیست که در اثر وسوسه شیطان به طور اجبار از انسان فساد و جنایت سوزند ، چنان که ثنویه (قائلین به دو مبدأ خیر و شر بالاستقلال) می گویند : مبدأ خیر یزدان(خدا) است و مبدأ شر اهریمن(شیطان) می باشد . این مطلب شرک آمیز مدعایی بدون دلیل و بالذات باطل است ، به علاوه خلاف ادلّه توحید می باشد ، چرا که برهان توحید بیانگر این حقیقت است که مبدأ عالم واحد است و تعدد مبدأ بالذات ممتنع می باشد و چیزی که استحاله ذاتی دارد اقامه برهان بر آن ممکن نیست .

به فرموده قرآن : (لَوْ كَانَ فِیهِمَآ آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتَا...)(۲) بین تعدد آلهه و فساد عالم ملازمه واقعی و نفس الامری است و به دلیل

۱- سوره روم (آیه ۴۱)

۲- سوره انبیاء (آیه ۲۲)

قیاس استثنائی عقلی ، تالی که فساد عالم باشد بالوجدان باطل است ، همچنان که مقدّم و تعدد آلهه ممکن نیست .

پس فرض مبدأ شر به طور مس–تقل ممتنع بالذات می باشد و وسوسه شیطان به عنوان مقتضی زمینه ساز فساد و معصیت است که در این راست–ا اگر شخص پناهنده به خدا نشود ، آن مقتضی فعلیت پیدا می کند ولی اگر انسان برای مصون ماندن از وسوسه شیطان به خدا پناه ببرد و از فطرت توحیدی خود پیروی کند ، پیروز می شود . (وَالَّذِینَ جَاهَدُواْ فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ)(۱) .

امام امیرالمؤمنین حضرت علی(ع) در نهج البلاغه می فرماید : « لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّهَ الشَّیطَانِ حِینَ نَزَلَ الْوَحْیُ عَلَیْهِ (ص) »(۲) ، هنگامی که در سرزمین مکه قرآن بر پیامبر(ص) نازل شد ، ناله شیطان را شنیدم ، زیرا طبیعی است که شناخت توحید و عمل به دستورات وحی شیطان را به ناله وامی دارد و جایی برای او در سرزمین وحی و توحید برای فتنه و شیطنت باقی نمی گذارد .

۱- سوره عنکبوت (آیه ۶۹)

۲- نهج البلاغه ، ص ۳۰۰ ، فضل الوحی .

مقصود اینکه راه غلبه بر این اهریمن فریبکار توجه به خدا و اطاعت از دستورات دین می باشد ، (...إن تَتَّقُواْاللهَ يَجْعَل لَّكَمْ فُرْقَانًا...)(۱) اگر ملت و مردمی راه تقوا را پیشه دارد ، خداوند آنان را به صراط مستقیم هدایت می کند .

ماهیت ابلیس

به صریح بیان قرآن ماهیت شیطان از جن می باشد نه از ملائکه : (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَهِ اسْجُدُواْ لِأَدَمَ فَسَجَدُواْ اِلَّآ اِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...)(۲) هنگامی که به فرشتگان فرمان دادیم آدم را سجده کنند همه آنان سجده نمودند به جز شیطان که از جن بود و اطاعت امر خدا را نکرد .

« عَنْ أَبِى عَبْدِاللهِ(ع) قَالَ : ... فَإِنَّ اِبْلِيسَ كَانَ مَعَ الْمَلَائِكَه فِى السَّمَاءِ يَعْبُدُاللهَ وَ كَانَتِ الْمَلَائِكَهَ تَظُّنُ أَنَّهُ مِنْهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ . فَلَمَّا أَمَرَاللهُ الْمَلَائِكَهُ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ ، أَخْرَجَ مَا كَانَ فِى قَلبِ إبلِيسَ مِنَ الْحَسَدِ ، فَعَلِمَتِ الْمَلَائِكه عِنْدَ ذَالِكَ أَنَّ إبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ ، فَقيلَ لَهُ(ع):فَكَيْفَ وَقَعَ الأَمْرُ عَلَى إبْلِيسَ وَ إنَّمَا أَمَرَاللهُ الْمَلَائِكه بِالسُّجُودِ لِآدَمَ؟ فَقَالَ(ع): كَانَ إبْلِيسُ مِنْهُمْ بِالْوِلَاءِ وَ لَمْ يَكُنْ مِنْ جِنْسِ الْمَلَائِكَهِ وَ ذَالِكَ أَنَّ اللهَ خَلَقَ خَلْقًا قَبْلَ آدَمَ وَ كَانَ إبْلِيسَ مِنْهُمْ حَاكِمًا فِى الْأَرْضِ ، فَعَتَوْا وَ أَفْسَدُوا وَ سَفَكُوا الدِمَاء ، فَبَعَثَ اللهُ الْمَلَائِكَهَ فَقَتَلُوهُمْ وَ أَسَرُّوا إبْلِيسَ وَ رَفَعَوُهُ اِلَى السَّمَاءِ ، فَكَانَ مَعَ الْمَلَائِكَهَ يَعْبُدُ اللهَ إلَى أنْ خَلَقَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى آدَمَ »(۳) .

« ... جابر بن یزید ... عن امیرالمؤمنین(ع) قَالَ: إنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أرَادَ أنْ يَخْلُقَ خَلْقًا بِيَدِهِ ، وَ ذَالِكَ بَعْدَ مَا مَضَى مِنَ الْجِنِّ وَالنَّسْنَاسِ(خلق فی صوره الناس) فِى الْأرْضِ سَبْعَهَ آلَافِ سَنَهٍ ، وَ كَانَ مِنْ شَأْنِهِ خَلَقَ آدَمَ فَكَشَطَ (رفع الغطا) عَنْ أطْبَاقِ السَّمَاوَاتِ ، وَ قَالَ الْمَلَائِكَهُ أنْظُرُوا إلَى أهْلِ الْأرْضِ مِنْ

۱- سوره انفال (آیه ۲۹)

۲- سوره کهف (آیه ۵۰)

۳- نورالثقلین ، ج ۱ ، ص ۵۶ ، حدیث ۹۳ . بحارالانوار ، ج ۶۰ ، ص ۲۳۴ .

خَلْقِی مِنَ الْجِنِّ وَ النَّسْنَاسِ ... ثُمَّ خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ آدَمَ ... »(۱) البته فعلا مادر عالم هشتم می باشیم و...

« عن العـالم: ... فَخَلَقَ اللهُ آدَمَ فَبَقَی أرْبَعِینَ سَنَةً مُصَوَّرًا وَ کَانَ یَمُرُّ بِهِ إبْلِیسُ اللَّعِینَ فَیَقُولُ: لِأمرٍ مَا خَلَقْتَ ! فَقَالَ العَالِمْ(ع) فَقَالَ إبْلیسُ لَئِن أمَرَنِی اللهُ بِالسُّجُودِ لِهَذَا لَعَصَیْتَهُ ... »(۲) .

« عَنِ أمیرالمؤمنین(ع): ... وَ سَأَلَهُ عَنْ اِسْمِ إبْلِیسَ ، لَمَّا کَانَ فِی السَّمَاءِ فَقَالَ(ع): کَانَ إسْمُهُ الْحَارِثْ وَ سَألَهُ عَنْ أوَّلَ مَنْ کَفَرَ وَ أنْشَأَ الْکُفْرَ ، فَقَالَ إبْلِیسَ : لَعْنَهُ الله »(۳) .

« عن الرضا(ع): أنَّهُ ذَکَرَ أنَّ إسْمَ إبْلِیسَ الْحَارِث وَ إنَّمَا قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ : یَا إبلیسُ ، یَا عَاصِیَ وَسُمِّیَ إبْلیس لِأنَّهُ إبلَسَ مِنْ رَحْمَهِ اللهِ »(۴) .

به صریح این آیات و روایات روشن می شود که شیطان از جنس مَلَک نیست ، بلکه از جنیان است .

مستعاذ له

به چه جهت و از چه چیز باید به خدا پناه برد ؟ از مصایب و بلایا و از وسوسه شیطان ، زیرا اگر برای انسان توفیق من الله نباشد به دام شیطان می افتد و سقوط می کند ، همان گونه که خود شیطان در اثر تکبر و سرپیچی از فرمان الهی سقوط ابدی کرد .

۱- تفسیر برهان ، ج ۱ ، ص ۱۷۰ . بحارالانوار ، ج ۱۱ ، ص ۱۰۳ .

۲- نورالثقلین ، ج ۱ ، ص ۵۶ ، حدیث ۹۴ . بحارالانوار ، ج ۱۱ ، ص ۱۰۶ .

۳- نورالثقلین ، ج ۱ ، حدیث ۱۰۶ .

۴- تفسیر برهان ، ج ۱ ، ص ۷۸ ، ح۱۲ . بحارالانوار ، ج ۶۰ ، ص ۲۴۱ .

شیطان شـش هزار سال خـدا را عبادت نمود و به ظاهر در ردیف ملائکه قرار داشت اما یک آن گرفتار اسـتکبار و خودخواهی شـد ، که سـرانجام آن رانـده شـدن ابـدی شـیطان از درگاه خداونـد بود . امام علی(ع) این مطلب را در نهج البلاغه چنین بیان فرموده است : شـیطان شـش هزار سال خدا را عبادت کرد و معلوم نیست آن شش هزار سالی که شیطان خدا را عبادت کرد از شش هزار سـال دنیا بوده یا از سالهای آخرت ؟ اگر از سالهای آخرت باشـد ، یک روز آخرت مساوی با هزار سال دنیا است ، آن گاه شش هزار سال آخرت مساوی با دو بیلیون و صد و شصت میلیون سال دنیاست که طبق این محاسبه شیطان دو بیلیون و صـد و شـصت میلیون سال خدا را عبادت کرده است ولی تمام این سالهای عبادت را در اثر تکبر و تخلف امر الهی ، از دسـت داد و اظهار ندامت و توبه هم نکرد تا خداوند او را مورد عفو و بخشش خود قرار دهد . آن وقت

این انسان که دائم در تیررس شیطان است و شیطان در همه حال به کمین او نشسته تا هر آن او را از راه حق منحرف سازد با خود بیندیشد که چه بسیار در معرض سقوط می باشد . نمونه های بسیاری هم در تاریخ اسلام و هم در تاریخ مسیحیت و یهود وجود دارد که افرادی مانند بلعم باعور و سامری و احباران یهود در آغاز مستجاب الدعوه بوده اند اما در اثر اغوای شیطان گام در وادی فساد و تباهی نهاده و سرانجامشان جز میتلا شدن به عذاب دائمی خداوند چیز دیگری نبوده است .

خروج از نور به ظلمات !

زبیرها ، طلحه ها ، خوارج صفین و نهروان سالها در رکاب پیامبر(ص) شمشیر زده ، ازتوحید و اسلام دفاع کردند ولی سرانجام علیه امام واجب الاطاعه خود ، یعنی ، امام علی ابن ابیطالب(ع) خروج نموده و از جرگه مسلمانان بیرون رفتند . البته نه تنها اینان بلکه همه راهیان وادی ظلمت از آغاز تا فرجام به واسطه یک انتخاب باطل ، از مسیر نور و صراط مستقیم نبوت و امامت الهی خارج شدند ، و به طاغوت و ظلمات ظلم

پیوستند ! (فَرِیقًا حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلَالَهُ إِنَّهُمْ اِتَّخَذُوا الشَّیَاطِینَ أَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ اللهِ وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ)(۱) جمعی گمراهی در حق–شان ثابت گشت . اینان بدون خدا شیاطین را به عنوان سرپرست قرار دادند و گمان می کنند هدایت شده اند . (وَالَّذِینَ کَفَرُواْ أَولِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُمَاتِ أُولَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ)(۲)

در آیات قرآن و روایات بسیار تأکید شده که اگر آدم کارهای خوبی انجام داده و می دهد تدبر و تفکر کند و اندکی بیندیشد که هنوز در بین راه است و به سرمنزل مقصود نرسیده و از اینکه عاقبت او به کجا ختم می شود باید مراقب باشد و از خداوند سبحان استمداد بطلبد تا عاقبت به خیر شود . راه عاقبت به خیری هم ذکر و یاد خدا و عدم پیروی و متابعت از شیطان است ، (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ وَ مَنْ یَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ فَإِنَّهُ یَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَکَی مِنْکُمْ مِّنْ أحَدٍ أَبَدًا وَ لَکِنَّ اللهَ یُزَکِّی مَنْ یَشَاءُ وَاللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ)(۳) ای مؤمنان در پی گامهای شیطان قدم بر ندارید . هر کس از راه شیطان پیروی کند ، بداند که او به فحشاء و زشتی فرمان می دهد و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود ، هیچ کس از میان شما پاک نمی شد ولی خداوند هر کس را

۱– اعراف (آیه ۳۰)

۲– بقره (آیه ۲۵۷)

۳– سوره نور (آیه ۲۱)

بخواهد تزکیه می کند و خداوند وسعت دهنده و داناست .

مستعاذ به

به چه وسیله ای به خدا باید پناه برد ؟ به همان وسیله ای که خود قرآن و روایات بیان می کنند: (فَإِذَا قَرَأتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم)(۱) (يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللهَ وَ ابْتَغُواْ إِلَيْهِ الْوَسِيلَهَ ...)(۲) ، هنگامی که از امام محمد باقر(ع) از آن وسیله سؤال شد ؟ حضرت فرمود : « نحن الوسیله » البته وسیله و هدف بالذات خداوند است که افاضه و عنایت همه چیز از او می باشد ، امام معصوم وسیله بالعرض است .

مأمورٌ به استحبابی الهی طبیعت استعاذه می باشد و به هر کدام از مستعاذ به مختلفی که در روایات بیان شده گفته شود ، امتثال می شود :

« اعوذ بـالله من الشـیطان الرجیم » ، « نسـتعیذ بـالله من الشـیطان الرجیم » ، «اعوذ بـالله السـمیع العلیم من الشـیطان الرجیم » ، « من الشیطان الرجیم و هو السمیع العلیم »

نتیجه

در هر موردی که ارکان پنج گانه استعاذه (مستعیذ ، مستعاذ ، مستعاذ

ص: ۳۴۶

۱- سوره نحل (آیه ۹۸)

۲- سوره مائده (آیه ۳۵)

منه ، مستعاذ له ، مستعاذ به) وجود داشته باشد استعاذه حقیقی تحقق پیدا می کند ، خواه این استعاذه هنگام قرائت قرآن انجام شود و یا در موارد غیر قرائت قرآن (نماز ، دعا ، ...) صورت پذیرد .

آیه هم که می فرماید هنگام خواندن قرآن استعاذه ش-ود به سبب آن است که قرآن کلام الله است و عظمت و فضیلت آن لا یدرك و لا یوصف می باشد .

در مقام قرائت کلام الله ، انسان باید به عظمت قرآن و فضیلت آن خالصانه توجه نماید و در چنین موقفی از دشمن همیشه در کمین به خدا پناه ببرد که مبادا دچار وسوسه ش-یطان شود و از عظمت و هدایت قرآن بهره نگیرد .

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُواْ الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ)(۱) ای بنی آدم ! آیا با شما عهد نبستم که از شیطان پیروی نکنید ، زیرا او دشمن آشکار شماست ، از شرّ این دشمن فریبکار در هر آن به خدا پناه برد .

(اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَاللهِ اُوْلَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَآ إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ)(۲)، شیطان بر غافلان از خدا بی خبر غالب شد و نتیجه غلبه او اینکه

۱- سوره یس (آیه ۶۰)

۲- سوره مجادله (آیه ۱۹)

حزب شیطان خدا را فراموش کردند و به خسران و شقاوت ابدی مبتلا شدند و... (وَ مَنْ أعْرَضَ عَن ذِكْرِی فَإنَّ لَهُ مَعِیشَهً ضَنكًا وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أعْمَی)(۱) و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم .

ص: ۳۴۸

۱- سوره طه (آیه ۱۲۴)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِنَّهُ لَقُرآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)

عظمت وحی

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ)(۱) ، خداوند به پیامبر(ص) فرمود : این قرآن کتابی است که ما به تو فرستادیم تا مردم را به عنایت الهی از ظلمات جهل و کفر بیرون آری و به راه نور و صراط مستقیم توحید رهسپار گردانی .

(لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)(۲) اگر ما این قرآن را بر کوه نازل می کردیم ، از خشیت خدا خاشع و متلاشی می گشت ، این مثالها را برای مردم بیان می کنیم ، باشد که تعقل کنند و به راه کمال و قرب الی الله رهنمون شوند .

خداوند قرآن را از طریق وحی بر پیامبر اسلام(ص) نازل نمود که این حقیقت را خود قرآن چنین بیان کرده است : (قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ...)(۳) ای پیامبر! بگو برای رسالتم چه گواهی بزرگتر از گواهی خداست ، بگو دلیل گواهی الهی اینکه قرآن را برایم فرستاده تا شما را انذار نمایم .

ص: ۳۵۱

۱- سوره ابراهیم (آیه ۱)

۲- سوره حشر (آیه ۲۱)

۳- سوره انعام (آیه ۱۹)

معارف بشری

قبل از توضیح معنای وحی نکاتی ذکر می شود :

۱- نزول وحی الهی منحصر به پیامبر اسلام(ص) نبوده ، اما وحی از لحاظ کمیت و کیفیت دارای مراتب مختلف می باشد ، مرتبه وحیی که برای آدم ابوالبشر نازل شده با مرتبه وحیی که برای حضرت نوح(ع) نازل گردیده تفاوت دارد . درجات وحیی که برای انبیاء سلف نازل می شده نسبت به درجه وحیی که برای پیامبر اسلام(ص) نازل شده ، محدود بوده است ، چرا که پیامبر اسلام(ص) رسالت جهانی بر عهده داشته و افضل از همه انبیاء است . (تِلْکَ الرُّسُلِ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ ...)(۱)، (وَ مَآ أَرْسَلْنَاکَ إلَّا کَآفَّةً لِّلنَّاسِ ...)(۲)، (وَ مَآ أَرْسَلْنَاکَ إلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِینَ)(۳) .

بحث در تفاوت درجات وحی نیست ، سخن در انحصار و عدم انحصار آن است که اصل وحی ، وحی تشریعی و وحی علمی منحصر به رسول خدا(ص) نبوده و برای پیامبران دیگر هم به فرموده قرآن وحی نازل می شده است : (إنَّآ اَوْحَیْنَآ إلَیْکَ کَمَآ أوْحَیْنَآ إلَی نُوحٍ وَالنَّبِیِّینَ مِن بَعْدِهِ وَ أوْحَیْنَآ اِلَی إبْرَاهِیمَ وَ إسْمَاعِیلَ وَ

۱- سوره بقره (آیه ۲۵۳)

۲- سوره سبا (آیه ۲۸)

۳- سوره انبیاء (آیه ۱۰۷)

إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا* وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَ رُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللهُ مُوسَى تَكْلِيمًا)(۱) ، در این دو آیه اسامی تعدادی از انبیاء سلف ذکر گردیده و در آیات دیگر هم اسامی بعضی دیگر از آنها بیان شده است و در مجموع قرآن کریم نام ۲۶ تن از انبیاء را این گونه معرفی می نماید : آدم ، ادریس ، نوح ، هود ، صالح ، ابراهیم ، اسماعیل ، لوط ، اسحاق ، یعقوب ، یوسف ، شعیب ، ای-وب ، موسی ، هارون ، داوود ، سلیمان ، الیاس ، الیسع ، یونس ، ذوالکفل ، زکریا یحیی ، اسماعیل صادق الوعد ، عیسی ، محمد صلواه الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین .

منظور اینکه انبیاء چه آنها که نامشان در قرآن ذکر شده و چه انبیایی که نامشان در قرآن ذکر نگردیده ، وحی بر ایشان نازل می شده است ، در این زمینه خداوند به پیامبر اسلام(ص) می فرماید : ما برای تو وحی فرستادیم

همان گونه که برای پیامبران دیگر وحی نمودیم ، (... بِمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ هَذَاالْقُرْآنَ ...)(۲)

۱- سوره نساء آیات (۱۶۴ - ۱۶۳)

۲- سوره یوسف (آیه ۳)

.

۲- سلسله وحی به نبی اکرم(ص) ختم می یابد . قرآن هم وحی خداوند به پیامبر اسلام(ص) است ، حال اگر این وحی برای مردم بعد از زمان رسول الله(ص) بیان شود ، آیا این امر تبلیغ و بیان وحی است یا این که خود وحی می باشد ؟ در این مورد انظار مختلف است ، بعضی مانند علامه طباطبایی می گوید : حلقات وحی به پیامبر گرامی اسلام(ص) ختم می شود و بیان قرآن از زبان مبارک رسول الله(ص) برای دیگران تبلیغ وحی است نه خود وحی .۲(۱)

صدرالمتألهین در ابتدای کتاب اسفار جلد ۷ معتقد است که کلمه بشر مذکور در آیه سوره شوری : (وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أن يُكَلِّمَهُ الله إلَّا وَحْيًا ...)(۲) اطلاق دارد ، هم پیغمبر و هم غیر پیامبر را در بر می گیرد ، زیرا قرآن می فرماید : خداوند با بشر سخن نمی گوید مگر به وسیله وحی یا به وسیله مَلَک یا از ورای حجاب ، بنابراین اگر خداوند با بشری غیر از نبی سخن بگوید آن هم وحی است . البته « الا وحیاً » مستثنی منقطع از « یکلمه الله »

۱- المیزان ، ج ۱۸ ، ص ۷۴ .

۲- سوره شوری (آیه ۵۱)

نمی باشد بلکه مفعول مطلق نوعی است و جهت تقسیمی دارد بدین معنا که خداوند با بشر سخن نمی گوید مگر به نوع وحی(سخن خفی) یا به نوع

ارسال مَلَك یا از ورای حجاب و بر این هر سه نوع وحی کلام صدق می کند .

کسانی هم می گویند : وحی مخصوص پیامبر است و به او ختم می شود و مراد از کلمه بشر خصوص انبیاء می باشد نه مطلق بشر .

۳- وحی بر دو قسم است : ۱- وحی تشریعی ۲- وحی علمی ، در مورد مسائلی که عقل درک می کند و درباره آن وحی می رسد ، می توان گفت : اسم چنین وحیی ، وحی ارشادی است مانند وحی به حضرت نوح(ع) برای ساختن کشتی و...

۴ - میان وحی و الهام فرق است : در مورد وحی پیامبر هم منشأ آن را می داند که از جانب خداست و هم خود وحی را می شناسد ، اما الهام را اگر نگوییم نوعی وحی است ، ملهم(اسم مفعول) آگاهی به آن پیدا می کند که چه مطلبی به او الهام شده ولی منشأ آن را نمی داند .

۵ - خداوند سبحان شریعت و قوانین اسلام را فقط برای پیامبر(ص) به سخن وحی بیان فرموده و رسول الله(ص) مؤسس

شریعت اسلام می باشد بعد از پیامبر اسلام(ص) به مقتضای خاتمیت نبوت ، وحی تشریعی برای احدی از بشر نازل نشده و نمی شود . (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ اَبَآ اَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَ لَكِن رَّسُولَ اللهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ ...)(۱) ، پس وحی تش-ریعی در وجود مبارک پیامبر اسلام(ص) ختم شده است .

اما وحی علمی و الهامی ختم نشده و بسا ممکن است خداوند علوم و مسائلی را برای بندگان صالحش هر چند پیغمبر و امام نباشند وحی و الهام نماید و آنها از طریق وحی و الهام الهی عالم به مسائل شده و مشاکل برایشان حل گردد .

نتیجه :

۱- راه وحی تشریعی بعد از نبی گرامی اسلام بسته شده و آن حضرت به صریح آیات و روایات خاتم الانبیاء و خاتم الشرایع است اما راه وحی الهامی و علمی باز است .

۲- علوم و معارفی که انسان به دست می آورد از راههای مختلف می باشد ، گاهی دریافتهای علمی از راه تجربه است همانند پاستور در علم پزشکی و میکروب شناسی که-ه بارها تجربه و آزمایش کرد تا سرانجام میکروب سیاه زخم را کشف نمود .

۱- سوره احزاب (آیه ۴۰)

گاهی دریافتها و آگاهی انسان از راه استدلال عقلی است ، ضرب ۲ با ۲ می شود ۴ ، یا نیوتون کنار درختی نشسته بود ، ناگهان سیبی از درخت به زمین افتاد ، این اتفاق او را به تفکر واداشت که چرا سیب بدون آنکه کسی به آن دست بزند مستقیم از درخت به روی زمین افتاد ، باید در زمین یک خصوصیت و نیروی وجود داشته باشد که باعث شده تا سیب به سوی آن کشیده شود و در پی جواب این اندیشه ، سرانجام نیوتون موفق به کشف این حقیقت گردید که زمین دارای قوه جاذبه است . اجتماع نقیضین ، دور و تسلسل محال است ، وجود معلول بدون علت ممکن نیست هر شیء بالعرض باید منتهی به امر ذاتی شود ، ممکن الوجود بدون واجب الوجود بالذات و آفریننده وجود پیدا نمی کند ، زوایای دو مثلث قائم الزاویه ۱۸۰ درجه می باشد ، دهها و صدها مسائل دیگر از این قبیل به روش استدلال عقلی اثبات و به دست آورده می شوند .

اما بالاتر از همه یک سلسله علوم و معارف است که جز از راه دین و شریعت

آسـمانی از راه دیگر ممکن نیست دریافت شوند ، مثلا در آیین اسـلام در هر رکعت نماز یک رکوع و دو سجده واجب است که اگر به عکس عمـل شود و در یـک رکعت نمـاز دو رکوع و یک سـجده اتیان گردد نماز باطل است . طواف خانه خـدا ۷ دور واجب است و اگر ۶ یا ۸ دور شود ، باطل می باشد . اعضای وضو مانند صورت و دستها باید از بالا به پایین شسته شوند ، مسح سر و پا باید با رطوبت آب وضو انجام شود و اگر با رطوبت غیر آب وضو ، مسح انجام گردد عمل مسح باطل است و... تبعیض غلط است و جهاد فی سبیل الله آن همه ثواب دارد ، ربا حرام است عقـد نکاح به عربی خوانـده شود و... این نوع علوم و معارف غیر از راه وحی و دین از راه تجربه و استدلال عقلی ممکن نیست اثبات شوند .

هرگز تجربه نمی توانـد مشـخص کنـد که چرا در یک رکعت نماز دو رکوع آن را باطل می کنـد و انجام یک رکوع صـحیح است ، چرا در یک رکعت نماز اگر یک سجده انجام گیرد نماز صحیح نیست و باید دو سجده بجا آورده شود ؟ و...

هرگز از راه تفکر فلسفی نمی توان اثبات کرد که در ماه مبارک رمضان امساک و روزه گرفتن از هنگام

طلوع فجر تـا مغرب واجب است ولی امسـاک و روزه گرفتن در شب باطل و اثر نـدارد . چگونه غسل جنابت قبل از طلوع فجر شرط صحت روزه است و اگر بعد از طلوع فجر باشد دارای اثر نیست و... این حقایق و مسائل جز از راه وحی و تعبد به دین ، امکان ندارد از راه دیگر دریافت شود .

جهان بینی دینی

جهان بینی اقسامی دارد : ۱- جهان بینی فلسفی ۲- جهان بینی علمی ۳- جهان بینی عرفانی ۴ - جهان بینی دینی ، البته همه این اقسام جهان بینی ها در حقیقت بر گشت به جهان بینی دینی می کنند .(۱)

مبـانی جهان بینی فلسـفی قیاس و اسـتدلال ، مبانی جهان بینی علمی تجربه ، مبانی جهان بینی عرفانی ریاضت نفس و شـهود و مبانی جهان بینی دینی وحی می باشد که حول محور آیات و روایات دور می زند ، زیرا آیات

قرآن و روایات اسلامی درباره مسائل مبدأ و معاد ، عبادات و معاملات ،

۱- برای کسب توضیح بیشتر به کتاب جهان بینی الهی و انهیار فلسفه و منطق دیالکتیک ص ۸۷ الی ۹۴ مراجعه شود .

سیاست و اخلاق ، روابط اجتماعی و بین المللی ، اقتصاد و حقوق ، بعثت انبیاء و اولیاء و درباره انسان و عکس العمل او دستوراتی دارد که ما به عنوان تعبد این قوانین را می پذیریم و پشتوانه تعبد ما نیز همان قداست وحی است که به واسطه آن جهان بینی دینی حل و روشن می شود .

بسا صحیح است که بگوییم : جهان بینی دینی برای ما کافی است ، یعنی قرآن و روایات اسلامی هر چیزی را که درباره وجود خدا ، صفت و فعل الهی معاد و قیامت ، عرش و کرسی ، لوح و قلم ، جن و مَلَک ، جهان و انسان و تکالیف به ما بگوید ، به عنوان تعبد می پذیریم و دیگر نی-از به استدلال و جهان بینی فلسفی نداریم .

بله از طریق وحی و جهان بینی دینی می توان کتاب مکنون(مستور) و ام الکتاب ، لوح و قلم ، عرش و کرسی ، قضا و قدر ، مُلک و ملکوت را اثبات نمود و گفت : هر پدیده مادی علاوه بر چهره ظاهری ، جهت باطنی و ملکوتی هم دارد .

البته تردیدی نیست که خداوند برای بشر قدرت دریافت تجربی و عقلی را داده است و عقل فی الجمله می تواند مصالح احکام دین را درک کند

، اما بحث در مسئله وحی است که از چه راهی دانسته می شود ، چون دریافتهای وحی از سنخ دریافتهای تجربی و عقلی نمی باشد .

عقل تنها می تواند ضرورت وجود مبدأ متعال و اصل حقیقت معاد را اثبات نموده و اصل وجود وحی را تصدیق کند اما دریافت وحی از چه طریقی می باشد و خصوصیات آن چگ-ونه است ، این را عقل نمی تواند

درک کند و...

پس مبدأ جهان بینی دینی وحی است نه عقل ، عقل کاشف حقایق دین می باشد نه مَشرَع ، مشرع قوانی-ن دین فقط خداوند است که به وسیله ارسال رسل و کتب آسمانی و بیان وحی ، دین را تشریع نموده است : (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...)(۱)

عقل می تواند در اصل و کیفیت وجود وحی نظر دهد که آیا وجود وحی از سنخ وجود ممکن است و نیاز به علت و فرستنده دارد یا از سنخ وجود ممکن نیست ، عقل می تواند اصل ضرورت وحی را تصدیق کند ، زیرا بشر نی-از به هدایت و قانون صحیح دارد و قانون صحیحی که ضامن اجرای سعادت بشر باشد جز از راه پیامبر معصوم از راه دیگر امکان ندارد در اختیار بشر قرار گیرد ، آمدن پیامبر هم بدون امر خداوند

۱- سوره حدید (آیه ۲۵)

ممکن نیست ، چرا که جز خدا احدی نه کمال از خود دارد ، نه راه هدایت و تکامل را می داند تا راهنما بفرستد .

به بیان دیگر از دید عقل هدایت بشر جهت دست یابی به کمال و سعادت ضروری است و از لازمه چنین هدایتی ارسال رسل ، نزول وحی و تشریع قانون الهی می باشد ، لذا در منابع اسلامی آمده : العقل سراج والدین

صراط ، دین برای بشر مسیر و راه است و عقل چراغ روشنی بخش این راه می باشد .

بنابراین عقل بدون بیان وحی نمی تواند مسیر تکامل الی الله را بیابد ، چون عقل احاطه به واقعیات ندارد ، بله بعد از بیان وحی ، عقل می توانـد درک کنـد که صـراط مسـتقیم و مسـیر کمـال راه دین است ، به فرموده امـام صـادق(ع) : « الْعَقْلُ مَا عُبِـدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اَكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَاُن »(۱) .

معنای وحی

از شـیخ مفیـد(ره) در کتـاب سـفینه البحـار(مـادّه وحی) نقـل است که : اصـل الوحی هوالکلام الخفی ، حقیقت وحی کلام مخفی و پنهان است که گوینده به واسطه آن مقصود خود را به طور نهان به دیگری می فهماند . گویا وحی یک نوع کلام

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۱۱ ، کتاب العقل والجهل .

اختصاصی بین متکلم و مخاطب است که دیگران از آن اطلاع ندارند .

البته معنای کلام فقط تلفظ به الفاظ نمی باشد . کلام آن است که متکلم به واسطه آن مقصود نهانش را برای طرف اظهار می کند و طرف هم از آن کلام متأثر شده ، مقصود متکلم را در می یابد ، آن گاه اظهار مقصود بعضی مواقع به وسیله لفظ است و گاهی به وسیله اشاره می باشد ، گاهی کتابت است و گاهی آن ما بِهِ الاظهار وجود تکوینی است و گاهی امر دیگر...

لذا در تعبیرات فلسفی به عالَم گفته می شود کلام الله ، چون خداوند این جهان را از غیب و نهان ظاهر نموده و آفریده است ، یا در قرآن کریم از عیسی پیامبر تعبیر به کلمه الله شده ، وجود مبارک عیسی لفظ نیست که بگوییم کلمه لفظی است ، بلکه منظور کلمه وجودی و وجود تکوینی آن حضرت است .

مفردات راغب : اصل الوحی الاشاره السریعه ، حقیقت وحی اشاره سریع و تند برای طرف است ، آن گاه امکان دارد این اشاره به وسیله صوت و صدا بدون ترتیب کلامی و لفظی باشد ، امکان دارد اشاره به وسیله کتابت باشد ، و نسبت به موجود

مادی امکان دارد اشاره به واسطه اعضاء و جوارح باشد .

از بیان راغب چنین استفاده می شود که وحی در مورد انبیاء و پیامبران عبارت از شعور و آگاهی مرموز است که به واسطه آن پیامبران حقیقت امر را به طور سریع دریافت می کنند و به تعبیری وحی عبارت از آن رابطه غیبی و نهانی میان انبیاء و خداوند سبحان است که به هر صورتی ، چه بدون واسطه و چه به واسطه فرشتگان برقرار می شود و پیامبران از این راه حقایق و احکام را دریافت می نمایند . وحی یعنی کلام و مطالبی که از جانب خدا ناگهان به گونه ای سریع و مخفی به انبیاء تلقی و تفهیم شود و یا به غیر انبیاء الهام گردد .

معنای وحی در قرآن

در قرآن کریم برای وحی معانی متعدد ذکر شده ، از جمله آیه ۵۱ سوره شوری معنای وحی را به سه کیفیت بیان کرده است :
(وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أن يُكَلِّمَهُ اللهُ إلَّا وَحْيً-ا أوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ(رسول) بِإذْنِهِ (الله) مَا يَشَآءُ إنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ)
خداوند با هیچ بشری سخن نمی گوید مگر از سه راه :

۱- از طریق وحی و الهام ، کلام الهی بدون واسطه به او تفهیم می شود و آن بشری که پیامبر است وحی خداوند را

بدون واسطه ملک و جبرئیل دریافت می کند .

۲- پیامبر از ماوراء طبیعت و از وراء حجاب و از طریق پدیده های طبیعی مانند درخت و سنگ کلام الله را می شنود ، چنان که خداوند متعال با موسی از وراء درخت و آتش سخن گفت و آن حضرت ندای الهی را به واسطه درخت شنید .

۳- کلام الهی به فرشته القاء می شود و فرشته هم کلام الله را به پیامبر می رساند .

راه چهارم اینکه کلام و مقصود خداوند در عالم خواب به پیامبر الهام شود و پیامبر در خواب کلام و مراد مولا را بداند ، این هم وحی است ، چون معنای وحی عبارت شد از ابلاغ کلام الله برای پیامبر به طریق مخفی که دیگران نمی دانند و این معنا بر الهام در خواب نیز صدق می کند ، همان گونه که برای حضرت ابراهیم خلیل(ع) در خواب وحی شد که اسماعیل را به قربانگاه ببرد . پیامبر اسلام(ص) هم در سال ۶ هجری در مدینه خواب دید که وارد مکه و مسجدالحرام شده و تعبیر همین خواب فتح مکه در سال ۸ هجری بود .

ص: ۳۶۵

بنـابراین به تمام اقسام چهارگانه وحی ، کلام صـدق می کنـد ، زیرا کلام متقوم به لفظ نیست ، معنای کلام یعنی اینکه متکلم مقصود خود را برای طرف اظهار کند و ما به الاظهار چه لفظ یا غیر لفظ باشد ربطی در معنای کلام ندارد .

در قرآن برای وحی غیر از آن معانیی که در سوره شوری ذکر شده معانی دیگری نیز بیان شده است :

۱- وحی به معنای الهام فطری برای انسان ، مانند الهام خداوند به مادر موسـی که در اثر همین الهام موسـی را در میان صندوق نهاد و به رود نیل سپرد تا از کشـته شدن به دست فرعونیان مصون بماند : (وَ أَوْحَيْنَآ إِلَى أُمِّ مُوسى إن أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ ...)(۱) .

۲- وحی به معنای الهام غریزی برای حیوان : (وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أنِ اتَّخِذِى مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ)(۲) خداونـد به زنبور عسـل وحی نمود که برای جمع کردن شـیره گیاهـان و تب-دیـل آنهـا به عسل در دل کوهها و درختان کندو بسازد و جز خدا چه کسی این گونه

۱- سوره قصص (آیه ۷)

۲- سوره نحل (آیه ۶۸)

الهام غریزی حیرت آور را به زنبورها آموخته است ؟!

۳- وحی به معنـای تسـخیر : (فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِی یَوْمَیْنِ وَ أَوْحَی فِی کُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا...)(۱) خداوند هفت آسـمان و زمین را آفرید و نحوه گردش تکوینی را به آنها وحی نمود و نظم آنها را در دو روز استوار فرمود .

۴- در سوره شوری همـان طور که بیـان شـد وحی به معنای دریافت قوانین و دسـتورات الهی آمـده ، خداونـد یا بلا واسـطه با پیامبر سخن می گوید و به او وحی می کند ، یا از وراء حجاب و پدیده های طبیعی و به واسطه فرشته وحی دستورات آسمانی را برای او نازل می کند . پس وحی در قرآن به معانی متعدد به کار رفته و مصادیق مختلف برای آن بیان شده است .

می توان گفت : معنای وحی لغتاً امر واحـد و مشترک معنوی می باشـد که دارای مصادیق متعدد است ، معنای وحی عبارت از همان کلام نهانی به کیفیت اشاره سریع می باشد که متکلم مراد خود را مخفیانه و رمز گونه برای طرف اظهار می کند ، خواه این اظهار وحی درباره مسائل دینی و یا در

مورد مسائل غیر دینی باشد ، فرقی نمی کند ، نهایت مراتب وحی مختلف است ، مرتبه وحی برای رسول(انبیاء و

۱- سوره فصلت (آیه ۱۲)

پیامبران) غیر از مرتبه وحی برای غیر رسول می باشد ، مرتبه وحی برای بشر غیر از مرتبه وحی برای حی-وان

است ، مصداق وحی در مورد زنبور عسل الهام غریزی است ، در مورد آسمان و زمین تسخیر و تبعیت می باشد

مصداق وحی در مورد شیطان وسوسه اوست که غرضش را از طریق وسوسه و اغوا به شیاطین دیگر منتقل می کند : (... شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُ-رُورًا وَ لَوْ شَآءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْ-تَرُونَ * وَ لِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَهُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ...)(۱) .

در مورد انبیاء و پیامبران مصداق وحی نزول شریعت و کتب آسمانی و الهام الهی می باشد که این حقایق از غیب و نهان به بیانی که در سوره شوری ذکر شده در دل انبیاء و رسول گرامی اسلام(ص) نقش بسته و ظاهر می شوند .

گاهی مصداق وحی ایجاد سخن و صدا از وراء حجاب و پدیده های طبیعی مانند سنگ و درخت است .

گاهی مصداق وحی از طریق ارسال فرشته و ملائکه است ، فرشته وحی نازل می شود و مطالب را برای مخاطب الهی می رساند .

زمانی هم وحی را پیامبر و عبد صالح الهی بدون واسطه از پروردگار

۱- سوره انعام (آیات ۱۱۳ - ۱۱۲)

دریـافت می کنـد ، چنـان که پیـامبر اسـلام(ص) قرآن را این گـونه از خداونـد دریـافت نمود : (وَ إِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَّدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ)(۱) ای پیامبر ! تو

قرآن را از نزد خدای علیم و حکیم دریافت می کنی .

زمانی مصداق وحی تعلیم و الهام الهی در خواب است ، گاهی مصداق وحی تلقی ندای آسـمانی از طرف خدا به مخاطب می باشد .

در برخی موارد مصـداق وحی الهـام حقـایق و مسائـل علمی برای اولیـاء الهی است و گـاهی نیز مصـداق وحی انجام مأموریتی خاص می باشد ، مانند عمل مادر موسی در مورد رها کردن موسی به دریا و...

بنابراین از مطالب مذکور به دست می آید که معنای وحی مشترك معنوی است ، منتهی مراتب و مصادیق آن متعدد می باشـد .

حقیقت قرآن

قرآن حقیقت نـوری الهی است که از علم ازلی خداونـد س-رچشـمه گرفته و بر پیـامبر اسـلام(ص) نـازل گردیـده و در قـالب الفاظ برای مردم بیان شده است .

۱- سوره نمل (آیه ۶)

قرآن حجت بالذات می باشد ، زیرا وحی و کلام الله است .

در روایـات آمـده که هنگـام نزول آیـات قرآن برای رسول الله(ص) جمع کثیری از ملائکه همراه جبرئیل آن سوره و آیات را بدرقه می کردند از جمله سوره انعام را هنگام نزول ، جبرئیل همراه ۷۰ هزار ملک خدمت پیامبر اسلام(ص) آورد .(۱)

پس قرآن کلام الله است که متکلم آن خداونـد و م-خاطب بـدون واسـطه آن هم پیامبر اسـلام(ص) می باشـد و بـدون تردید انسانی که می خواهد قابلیت دریافت وحی و شنیدن کلام خدا را داشته باشد باید از طهارت جسمی و روحی برخوردار باشد ، همان گونه که قرآن می فرماید : (فَلَآ أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِیمٌ * إِنَّهُ لَقُرآنٌ کَرِیمٌ * فِی کِتَابٍ مَّکْنُونٍ * لَـا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِیـلٌ مِّن رَّبِّ الْعَـالِمِینَ)(۲) قسم به مجـاری سـتارگان و نظـام هستی(مقسم به) ، همانـا این قرآن کتاب مستور در لوح محفوظ(مقسم علیه) و کتاب اندر کتاب است ، هرگز نمی تواند کسی با روح قرآن تماس بگیرد ، مگر آنان که دارای نفوس مطهره و مطهرون الهی اند . انبیاء ، رسول خدا(ص) و

۱- الاتقان سیوطی ، ص ۱۴۵ .

۲- سوره واقعه (آیات ۸۰ - ۷۵)

ائمه معصومین(علیهم السلام) به جهت طهارت روح و جسم و ارتباط قوی با خداوند سبحان قابلیت دریافت وحی آسمانی را داشته اند .

قلوب پاک انبیاء و قلب نورانی پیامبر اسلام(ص) است ک-ه بدون واسطه از خداوند وحی و آیات قرآن را دریافت می کند و جبرئیل هم مجرای نزول کلام الله می باشد . قرآن کریم یک حقیقت نوری و تنزل یافته من لدن حکیمٌ علیم برای شخص نبی گرامی اسلام(ص) است که آن حقیقت تنزل یافته بعد از دریافت رسول الله(ص) در مرحله اعتبار و لفظ به بیان پیامبر(ص) به الفاظ جمع ، تثنیه و مفرد ظاهر شده است .

قرآن در تمام مراحل ، در مرحله الفاظ ، در مرحله کتاب مکنون و لوح محفوظ ، در مرحله من لدن حکیم علیم ، کلام الله است و به همین لحاظ مس کتابت قرآن بدون وضو و طهارت شرعی حرام است .

کیفیت نزول وحی بر پیامبر(ص)

روایات متعددی چگونگی نزول وحی بر پیامبر(ص) را بیان کرده اند از جمله روایت حارث بن هشام است که حارث می گوید : از پیامبر(ص) سؤال کردم

وحی چگونه بر شما نازل می شود ؟ حضرت فرمود : گاهی صدای ملکوتیی همانند صدای جرس(زنگ) به گوشم می رسد ، وحیی که بدین صورت برایم نازل می شود بسیار مرا در فشار و سنگینی عظمت خود قرار می دهد .

گاهی وحی توسط جبرئیل برایم نازل می گردد و آنچه را که جبرئیل اظهار می کند فرا می گیرم ، بعضی مواقع هم جبرئیل به صورت انسان(رجل) بر من نازل می شود و با من سخن می گوید که من گفته های او را دریافت می کنم .(۱) « فَقَالَ(ص): أحْیَانًا یَأتِینِی مِثْلَ صَلْصَلَه الْجَرَسِ وَ هُوَ أشَدُّهُ عَلَیَّ فَیَعْصَمُ عَنِّی فَقَدْ وَعَیْتُ مَا قَالَ وَ أحْیَانًا یَتَمَثَّلُ لِیَ الْمُلْکُ رَجُلًا فَیُکَلِمُنِی فَأعِیَ مَا یَقُول » .

از این حدیث استفاده می شود که چگونگی نزول وحی برای پیام-بر دو گونه بوده :

۱- به شکل آواز و صداهای آسمانی .

۲- توسط ملک و جبرئیل به صورت انسان عادی .

۳- کیفیت سوم را قرآن بیان می کند که وحی را پیامبر(ص) بدون واسطه از لدن حکیم علیم دریافت می نموده است .

نزول وحی به کیفیت اول(صدای ملکوتی) بر پیامبر(ص) اثر شدید و

۱- مجمع البیان ، ج ۱ ، ص ۵۷۰ . بحارالانوار ، ج ۱۸ ، ص ۲۶۰ . صحیح بخاری ، ج ۱ ، ص ۲۷ .

طاقت فرسا داشته ، چنان که قرآن از این گونه وحی و سخن خدا با پیامبر(ص) به قول ثقیل یاد کرده است : (إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلًا ثَقِیلًا)(۱) ما برای تو سخن وزین تلقی نمودیم ، برای اینکه قرآن سخن حق است و طبعاً حق وزین و ثقیل می باشد .

اما نزول وحی به نحو دوم که جبرئیل به صورت انسان عادی می آمد و با پیامبر(ص) مأنوس می شد ، آن چنان سنگینی بر آن حضرت ظاهر نمی ساخت ، در این م-ورد زراره بن اعین با نقل روایتی از امام صادق(ع) حالت پیامبر(ص) را چنین بیان می دارد : « عَنْ زَرَارَه عَنْ أَبِیهِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِاللهِ(ع)جُعِلْتُ فِدَاکَ الْغَشْیَهُ الَّتِی کَانَتْ تُصِیبُ رَسُولَ اللهِ(ص) إِذَا نَزَلَ عَلَیْهِ الْوَحیْ قَالَ، فَقَالَ(ع): ذَالِکَ إِذَا لَمْ یَکُنْ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللهِ أَحد ذَاکَ إِذَا تَجَلّی

اللهُ لَهُ قَالَ(زراره) ثُمَّ قَالَ(ع): تِلْکَ النُّبُوَّه یَا زَرَارَه وَ أَقْبَلَ یَتَخَشَّعْ »(۲) .

زراره می گوید از امام صادق(ع) سؤال نمودم : غشاء و حالت نرمیی که هنگام نزول وحی بر پیامبر(ص) عارض می شد چه حالتی بوده ؟ حضرت فرمود : آن حالت زمانی بود که بین خداوند مت-عال و رسولش هیچ کسی واسطه نبوده و وحی بدون واسطه بر

۱- سوره مزمل (آیه ۵)

۲- سفینه البحار ، ج ۲ ، ص ۶۳۸ ، ماده وحی . بحارالانوار ، ج ۱۸ ، ص ۲۵۶ .

پیـامبر(ص) نـازل می شـده است ، و پیامبر(ص) هم در اثر تجلی عظمت الهی حالت خشوع شدیـد پیـدا می کرده به نحوی که روح آن حضرت از شدت خشوع دچار فشار معنوی می گردیده است .

حالات پیامبر(ص) هنگام نزول وحی

روایـات دو کیفیت نزول وحی برای پیـامبر(ص) را مشـخص می کنـد ، امـا قرآن کریم نزول وحی را به سه کیفیت بیان داشـته است :

۱- پیامبر(ص) بدون واسطه وحی را از خداوند دریافت می نماید ، چنان که روایت هم دلالت بر این مطلب داشت .

۲- پیامبر(ص) از وراء حجاب(پدیده های طبیعی) ندای رحمانی وحی را می شنید .

۳- وحی به واسطه فرشته و رسول الهی برای پیامبر(ص) تقدیم می شد .

نکته قابـل ذکر در این باره روایتی از امام صادق(ع) است که از آن حضـرت نقل شـده : نزول وحی الهی برای تمام پیامبران به لغت عربی بوده و این خود پیـامبران بودنـد که وحی را به زبانهـای مختلف و به زبان قوم خود برای مردم بیان می کرده انـد . « عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أبیهِ عَنْ أبی عَبـدِاللهِ (ع) قَـالَ: مَـا أنْزَلَ اللهُ تَعَـالَی کِتَابًا وَ لَـا وَحْیًا إلَّا بالْعَرَبِیَّهَ فَکَانَ یَقَعُ فِی مَسَامِعَ الْأنبیَاء بألْسِنَهِ قَوْمِهِمْ »(۱)

ص: ۳۷۴

۱- سفینه البحار ، ماده وحی . بحارالانوار ، ج ۱۶ ، ص ۱۳۴ .

از روایاتی که در این مورد نقل شده ، استفاده می شود که نزول وحی مطلقاً(چه بدون واسطه و چه با واسطه) بر پیامبر(ص) اثرات محسوس داشته است ، چنان که در روایت نبوی نقل شده : « فما من مره یوحی الیه الا ظننت ان نفسی تقبض » هیچ گاه وحی برایم نازل نشد مگر اینکه حالت سختی برایم پدید می آمد که گویی جانم گرفته می شود .

غرض اینکه هنگام نزول وحی برای پیامبر(ص) حالات خاص جسمی و روحی در آن حضرت دیده می شد که به تعدادی از آن حالتها اشاره می شود :

۱- حالت اغماء و غشاء .

۲- حالت رنج وفشار شدید .

۳- برافروختگی چهره و تغییرات ظاهری دیگر .

۴- داغی بدن و جاری شدن عرق از پیشانی پیامبر(ص) ، در این مورد از عایشه نقل شده : در یک روز بسیار سرد وحی بر پیامبر(ص) نازل شد ، بعد از قطع وحی عرق از پیشانی آن حضرت جاری بود .

۵- بازماندن مرکب سواری پیامبر(ص) از حرکت هنگام نزول وحی ، به لحاظ آنکه در آن هنگام پیامبر(ص) اگر سواره می بود از شدت فشار

وحی چنان سنگین می شد که شتر یا حیوان سواری دیگر قادر به راه رفتن نبود و بر زمین می خوابید .

(لَوْ أنْزَلْنا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَی جَبَلٍ لَّرَأَیْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْیَهِ اللهِ وَ تِلْکَ الْأمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ)(۱)، (وَ لَوْ أنَّ قُرْآنًا سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأرْضُ وْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَی بَل لِّلَّهِ الْأمْرُ جَمِیعًا)(۲) .

نتیجه

۱- قرآن کلام الله است که از طریق وحی بر پیامبر اسلام(ص) نازل شده و وحی به معنای نبوت خارق العاده و اعجاز است و .... .

۲- معنای لغوی وحی عبارت از سخن مخفی و پنهان(اعم از لفظ ، اشاره ، صدا و رمز) است که متکلم به واسطه آن مقصود خود را به مخاطب تلقی و تفهیم می کند .

۳- وحی برای انبیاء در اصطلاح شرعی عبارت از ارسال شرایع و کتب آسمانی ، الهامات علمی و اتمام حجت الهی برای هدایت جامعه بشری می باشد .

۴- وحی دو قسم است : تشریعی و علمی ، وحی تشریعی در سلسله انبیاء به پیامبر گرامی اسلام(ص) ختم شده و هرکس بعد از پیامبر(ص) ادعای

۱- سوره حشر (آیه ۲۱)

۲- سوره رعد (آیه۳۱)

وحی تشریعی و آوردن شریعت نماید ، دروغ است و کفر می گوید ، اما وحی علمی الهی راهش باز است و چه بسا ممکن است برای اولیای خدا مطالب و مسائلی از این طریق وحی و الهام شود .

۵- این نظر که می گوید : وحی مشترک معنوی است و مصادیق متعدد دارد و اختلاف در مصادیق موجب اختلاف در معنی نمی شود ، مورد تائید می باشد .

از موارد استعمال وحی هم استنباط می گردد که القاء معنا به نحوی که بر غیر مقصودین مخفی بماند ، وحی است مانند الهام برای مادر موسی : (وَ أَوْحَيْنَآ إِلَى أُمِّ مُوسَى إِن أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَآدُّوهُ إِلَيْكِ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ)(۱) ، یا اشاره : (يَا زَكَرِيَّآ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا)(۲) ، یا درک غریزی (در مورد حیوان) و... همگی از موارد ، وحی می باشند .(۳)

۶- در قرآن کریم مصادیق وحی چه در مورد انسان و چه در مورد غیر انسان به انحاء مختلف بیان شده ، از جمله اینکه انبیاء و پیامبر گرامی اسلام(ص) بدون واسطه از خداوند یا به واسطه ملک ، یا از وراء حجاب ، یا در خواب ، وحی و الهام الهی را دریافت می کرده اند .

۱- سوره قصص (آیه ۷)

۲- سوره مریم (آیه ۷)

۳- المیزان ، ج ۱۲ ، ص ۲۹۲ .

۷- وحی امری عرشی و آسمانی است که از ماوراء طبیعت سرچشمه می گیرد ، امر مادی نیست که به واس-طه تجربه و حس یا به حکم عقل اختراع و دریافت شود ، و شناخت خصوصیات وحی نیز جز از طریق بیان دین از راه دیگر ممکن نیست .

۸ - برهان عقلی می تواند اصل ضرورت مبدأ و معاد ، نبوت و امامت ضرورت هدایت بشر و اصل وجود وحی را اثبات و تصدیق کند و می تواند در جهت امکان و عدم امکان آن و اینکه از چه سنخ وجودی می باشد ، آیا نیاز به موجد و ایجاد دارد یا ندارد ، اظهار نظر کند .

اما عقل نمی تواند کیفیت نزول وحی و خصوصیات آن را بیان کند ، عقل نمی تواند نظر بدهد که معنای وحی چیست و در چه زمان و مکانی نازل می شود ، زیرا عقل احاطه به واقعیات ندارد و...

راه شناخت وحی

بیان معنای وحی و ویژگیهای آن تنها از طریق جهان بینی دینی و تعبد شرعی قابل اثبات است و این

شرع است که می توانـد بگویـد : وحی کلاـم الله ، و حقیقت آن حقیقت نوری معنوی است که به کیفیت کلام مخفی مقصود متکلم برای مخاطب بیان می شود .

شریعت است که می تواند بگوید : قرآن وحی الهی می باشد ، آغاز نزول تدریجی آن(سوره علق) در شـمال م-که معظمه و در قله کوه حراء بوده و به آیه اکمال دین : (... الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْ-لَامَ دِینًا ...)(1) آخرین نزولش در روز غدیر خم به پایان رسیده است .

شریعت است که می توانـد بگوید : آغاز نزول قرآن از جهت زمانی در ماه مبارك رجب بوده و نزول دفعی آن در ماه مبارك رمضان در لیله القدر تحقق یافته است .

۹- قابلیت دریافت وحی الهی را آن کس دارد که از نظر طهارت روح به اوج کمال نهایی و قرب الی الله رسـیده باشد ، کسی که قلب او مرتع و چراگاه شیطان است ، هرگز شایستگی ندارد که وحی الهی را دریافت کند .

۱۰- نزول وحی بر رسول الله(ص) اثرات ظاهری و معنوی شدیـدی داشـته به طوری که با هر بار نزول وحیی ، آن حضـرت در اندیشه می شد که چگونه می تواند

۱- سوره مائده (آیه ۳)

مسئولیت وحی و رسالت الهی را به انجام رساند .

کلام و تکلم

خداوند متعال در سرشت انسان نیروی فطریی آفریده که در مقام تفهیم مراد خود و تفاهم از مقصود دیگران ، الفاظ و لغات را اختراع می کند و به وسیله آن مقصود خویش را بیان نموده و از مراد دیگران آگاه می شود .

کلام و تکلم بشر امری اعتباری و قراردادی است ، چون انسان در صحنه زندگی اجتماعی نیاز به تفهیم و تفاهم دارد ، لذا الفاظ و کلام رابرای تفهیم مقاصد خود اعتبار می کند که این کلام اعتباری دلالت بر مراد

متکلم و مقصود گوینده دارد . پس کلام لفظی ، امر عرضی است نه ذاتی امر اعتباری است نه تکوینی ، بله اینکه کلام کاشف از امر تکوینی می باشد غیر از آن است که دال اعتباری و مدلول واقعی باشد .

کلام را متکلم در مقام اظهار مقصود و نهان خود به کار می گیرد ، اعم از اینکه کلام لفظی یا تکوینی باشد ، چنان که جهان امکان فعل خدا و کلام الله است . در قرآن هم از حضرت عیسی

که موجودی تکوینی است تعبیر به کلمه الله و از جهان خلقت تعبیر به کلمات الله شده است : (وَ لَوْ أَنَّمَا فِی الْأَرْضِ مِن شَجَرَهٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ اللهِ إِنَّ اللهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ)(1) .

فرق کلام و تکلم همانند فرق ایجاد و وجود اعتباری است ، یعنی به کلام بدین لحاظ که به متکلم داده نسبت می شود و متکلم نیز به وسیله آن مقصود و نهانش را اظهار می کند ، تکلم گفته می شود و از این جهت که گفته او در خارج وجود اعتباری یا وجود تکوینی پیدا می کند ، کلام نامیده می شود ، ولی در لوح واقع هر دو امر حقیقت واحد است .

ماهیت کلام

از نظر لغت ، کلام مشتق از(کلم) است ، کَلَّمَ ، یُکَلِّمُ ، تَکلیمًا ، کَلِماً(مصدر) کَلِمْ(جمع) و معنای لغوی آن جرح و اثر است ، یعنی همان گونه که جراحت در بدن اثر می کند ، کلام و لفظ هم در مخاطب اثر می گذارد . به قول شاعر :

و ما جرح السنان له الالتیام و لا یل-تام ما جرح اللسان

ص: ۳۸۱

۱- سوره لقمان (آیه ۲۷)

زخم نیزه التیام پذیر است ولی زخم زبان التیام نمی پذیرد ، زبان نیشدار دلها را جریحه دار می کند .

کلام جمع و ترکیب یافته از کلمات و اسناد می باشد که در معنا و ماهیت آن کلام ، لفظ شرط نیست . کیف مسموع و لفظ ، لازم اتفاقی کلام می باشد نه لازم ذاتی آن ، ملاک کلام بودن این است که متکلم به واسطه آن نهان و ما فی الضمیرش را اظهار کند ، خواه این اظهار به وسیله لفظ و اشاره باشد یا به وسیله امر تکوینی ، لذا در قرآن و روایات از جهان خارج تعبیر به کلمات الله شده ، چون ملاک کلام یعنی اظهار غیب و نهان توسط متکلم را دارا است .

قرآن کریم جهان و انسان را آیات آفاقی و انفس الهی ذکر می کند که خداوند بر همه چیز آن دلیل و شاهد است : (سَنُرِیهِمْ آیَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ)(۱) اطلاق کلام بر جهان خلقت حقیقت است ، زیرا متکلم کلام آفرین خداوند متعال است که به مشیت حکیمانه او فیض منبسط و جهان خارج ایجاد شده و به همین لحاظ جهان تکوین حقیقتاً کلام الله است .

۱- سوره فصلت (آیه ۵۳)

معنای تکلم

یکی از مفاهیمی که به خداوند نسبت داده می شود ، مفهوم تکلم است . بحث درباره تکلم و کلام الهی از دیر زمانی به ویژه از قرن دوم هجری به بعد میان متکلمین مطرح بوده است و گفته شده جهت نامگذاری علم کلام به این نام بدین مناسبت است که اصحاب این علم درباره مبدأ و معاد ، صفات و کلام الهی با یکدیگر بحث و گف-تگو می کردند که آیا تکلم از صفات ذات باری تعالی است ؟ چنان که اشاعره می گویند ، یا از صفات فعل است ؟ چنان که معتزله گفته اند ، و یکی از موارد اختلاف شدید بین این دو گروه از متکلمین همین مسئله بوده است .

فلاسفه نیز بحث دارند که آیا اراده و تکلم از صفات ذات باری تعالی است و یا از صفات فعل خداوند می باش-د ؟ ملاصدرا می گوید : تکلم و کلام الهی ریشه ذات-ی دارد و همانند : حیات ، علم ، قدرت ، سمع و بصر از صفات ذات است ، اعلم ان التکلم مصدر صفه نفسیه موثره .(۱)

علامه طباطبایی تکلم را از صفات فعل می داند و معتقد است : همان گونه که قرآن کلام الله تدوینی و جهان خارج کلام الله تکوینی می باشد ، تکلم و کلام هم

۱- اسفار ، ج ۷، ص ۲ .

از مقام فعل خداوند انتزاع می شود و به لحاظ اینکه همه

موجودات متأثر و ایجاد شده از مشیت حق تعالی می باشند ، چنان که انسان مخاطب از کلام اعتباری متأثر می شود و مراد متکلم را درمی یابد ، در مورد کلام حقیقی نیز همین معنا تطبیق می شود ، لذا تکلم از صفات فعل می باشد .

مگر اینکه بگوییم معنای تکلم ریشه ذاتی دارد و خداوند متکلم است یعنی قدرت ایجاد تکوین و تدوین را دارد ، در این صورت تکلم برگشت به صفت ذات می کند .

شناخت اوصاف الهی

یکی از مسائل قابل توجه در مورد اوصاف الهی آن است که آیا اصولاً انسان می تواند صفات خدا را بشناسد یا اینکه صفات خدا هم چون ذات او برای آدمی همواره ناشناخته خواهد ماند ؟

در پاسخ به این پرسش گروهی صورت دوم را پدیرفته و می گویند : راهی برای شناخت صفات الهی جز به طور اجمال وجود ندارد و یا به ثبوت صفات مذکور در قرآن و روایات برای

خداوند اعتراف کنیم و به آن ایمان آوریم ، عقل راهی برای شناخت صفات الهی ندارد ، پیروان این نظر را معطله می گویند که به معطل ماندن عقل در مورد شناخت اوصاف خداوند حکم می کند و...

برخی دیگر از متکلمان بر این باورند که عقل انسان می تواند صفات ثبوتی الهی را دریابد ، اینان نیز دو دسته اند : دسته ای از آنان به اندازه ای تفریط کرده اند که تفاوت اساسی بین اوصاف خداوند و اوصاف مخلوقات او نمی بینند و خدا را در اوصاف خود به مخلوقاتش تشبیه می کنند تا به آنجا که خدا را العیاذ بالله موجود جسمانی و دارای اعضاء و جوارح دانسته اند ، این گروه به اهل تشبیه یا مشبّهه مشهورند...

در جای خود در لسان شریعت و هم در لسان متکلمان و اهل تعقل به طور واضح بررسی و اثبات شده است که نه مسلک تعطیل و افراط در تنزیه الهی مبنای معقول دارد و نه با شواهد مختلف دینی سازگار است ، و هم بطلان مسلک تشبیه بسیار روشنتر از آن است که تبیین شود ، (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيءٌ)

دسته ای دیگر از این متکلمان می گویند : همان گونه که عقل در

تصدیق اصل هستی خداوند و اثبات وجود خدا کارآمد است ، می تواند انسان را در شناخت صفات الهی یاری رساند و عقل قادر است با استفاده از مفاهیم و قواعد خاص ابتدائاً اتصاف خداوند به تمام اوصاف کمالی را به نحو اجمالی ثابت کند ، سپس به تفصیل یکایک اوصاف را به معنایی که زیبنده ذات الهی است به خدا نسبت دهد (۱)

پس علاوه بر آن ادله و شواهد فراوانی که در جای خود علیه مسلک تعطیل و تشبیه وجود دارد ، آیات متعددی از قرآن متکفل بیان اوصاف و اسماء الهی است که ما را به تدبر درباره صفات و آیات خداوند وادارمی کند ، برای نمونه به آیات زیر بنگریم : (هُوَ اللهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ هُوَ الرَّحْمَانُ الرَّحِیمُ * هُوَ اللهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ * هُوَ اللهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَآءُ الْحُسْنَی یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ) (۲)

اوست خدایی که جز او معبودی نیست ، همان فرمانروای پاک سلامت بخش ، مؤمن ، نگهبان ، عزیز ، جبار ، متکبر ، و منزه است خدا از آنچه که با او شریک می سازد . اوست خالق و آفریدگاری که بهترین نامها و صفات از

۱- آموزش کلام اسلامی ، ج ۱ ، ص ۲۰۵ - ۲۰۲ .
۲- سوره حشر (آیات ۲۴ - ۲۲)

آن اوست ، او عزیز و حکیم است و آنچه در آسمانها و زمین است همه تسبیح او می گویند و...

صفات ذات و فعل

آن صفاتی که در حق تعالی مقابل ندارد ، صفات ذاتی و عین ذات حق است ... وَ صِفَاتُ الذَّاتِ تنفِی عَنْهُ بكُلِّ صِفَهٍ مِنْهَا ضِدَّهَا . يُقَالُ : حَيٌّ وَ عَالِمٌ وَ سَمِيعٌ وَ بَصِيْر وَ عَزِيزٌ وَ حَكِيمٌ ، غَنِيٌّ ، مَلِكٌ ، حَلِيمٌ ، عَدْلٌ ، كَرِيمٌ .

فَالْعِلْمُ ضِدُّهُ الجَهْلُ ، وَ القُدرَهُ ضِدُّهَا العَجْزُ ، وَ الحَيَاهُ ضِدُّهَا المَوتُ ، وَ الْعِزَّهُ ضِدُّهَا الذِّلَّهُ ، وَ الْحِكْمَهُ ضِدُّهَا الخَطَأُ ، وَ ضِدُّ الحِلْمِ العَجَلَهُ وَ الجَهْلُ ، وَ ضِدُّ العَدْلِ الجَوْرُ وَ الظُّلْمُ .(۱) این اضداد صفات ثبوتیه از ذات خدای متعال ، به طور مطلق منتفی هستند ، مانند حیات که مقابلش موت است ، موت در حق تعالی نیست . علم مقابلش جهل است ، جهل در ذات باری تعالی امکان ندارد . قدرت مقابلش عجز است ، عجز در خداوند ممتنع بال-ذات است . آن گاه روشن می شود که حیات ، علم ، قدرت ، حکمت و ازلیت از صفات ذات باری تعالی می باشد ، حیات ، قدرت و علم عین ذات است و...

به خلا ف صفات فعل که مقابل دارد ... وَ يَجُوزُ أنْ يُقَالَ : يُحِبُّ مَنْ أطاعَهُ وَ يُبْغِضُ مَنْ عَصاهُ وَ يُو الِى مَنْ أطاعَهُ وَ يُعادِى مَنْ عَصاهُ وَ إنَّهُ يَرْضَى وَ يَسْخَطُ . أرادَ هَذَا وَ لَمْ يُرِدْ هَذَا ... (۲)

ص: ۳۸۷

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۱۱۱ .

۲- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۱۱۱ .

صفـات فعـل از مقام فعل خداونـد انتزاع می شود ولی معنایی خارج از ذات دارد . تغییر و تدریـج هم در مورد فعل و خارج از ذات مانع نـدارد ، چون تغییر از اوصاف فعل است ،ماننـد : خالقیت ، رازقیت ، مُبـدی ، معید ، محیی ، ممیت ، غفور ، رحیم ، ودود ، رئوف ، هادی ، معطی و...

صفـات فعـل مقابـل دارد ، ماننـد : رضا ، اراده ، بسط ، احیاء که مقابل آنها غضب ، کراهت ، قبض و اماته است . ایمان مؤمن مورد رضای خداوند است ، اما از کفر و کافر راضـی نیست . بهش-ت و نعمتهای بهشتی مورد رضای حق است ، ولی ج-هنم و جهنمیان مورد غضب خداوند می باشند ، تمامی این اوصاف از صفات فعل حق تعالی می باشد .

صفـات ثبـوتی ذاتی به لحـاظ مفهوم از ذات انت-زاع می گردد و به آن نسـبت داده می شود . منشـأ انـتزاع صـفات ذات نفس ذات است ، مثلاـ خداونـد توانـا بر انجام هر کار ممکن می باشـد ، ذهن با توجه به این کمال وجودی مفهوم قـدرت را از ذات انتزاع می کند و آن را به ذات حق نسبت می دهد : الله قادر ، ذهن با توجه به علم حضوری حق تعالی به

همه اشیاء مفهوم علم را از ذات می گیرد و به ذات حق نسبت می دهد : الله عالم ، اما از نگاه مصداق ، علم ، حیات ، قدرت ، عین ذات است .

به بیان دیگر صفات ثبوتی فعل ، مفهومی است که از رابطه خاص ذات الهی و موجود دیگر گرفته شده و به ذات خداوند نسبت داده می شود و از مقام فعل انتزاع می گردد ، بدین معنا که ذات با ملاحظه فعل خود به آن صفت متصف می شود ، مثلاً خداوند سبحان با جهان امکان رابطه فاعلی و ایجادی دارد ، چون آنها را از معدومیت خارج نموده و بدانها وجود بخشیده است و با توجه به این رابطه خاص(خلقت اشیاء) مفهوم خلق (آفریدن) را به خدا نسبت می دهیم : الله خالق ، به لحاظ آنکه خداوند روزی دهنده موجودات است و به همین جهت مفهوم رزق(روزی دادن) را از مقام فعل الهی انتزاع نموده و به خداوند نسبت می دهیم : الله رازق ، و...

از دید واقعیت فلسفی این مطلب ضروری است که موج-ود مجرد بسیط به خود علم دارد : کلُّ مُجردٍ عاقلٌ(عالِم) ، خداوند متعال دارای وجود مجرد بسیط محض می باشد و بالذات عالم است . آن ذات ازلی به خود و ماسوی علم

ذاتی حضوری دارد ، خدا عین نور و ظه-ور است و فوق غیر متناهی بما لایتناهی می باشد ، او ظاهر بنفسه و مظهر لغیره است . (أَللّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...)(۱) (تشبیه معقول به محسوس) ، خداونـد جهان را آفریـده و آن را به نور وجود منوّر نموده است ، خدا جلوه خدا و مظهر اسماء الصفات است و...

حقیقت نور به نظر تحلیل آثار متعـدد دارد ، از جمله آثار آن حیات و هدایت است ، در عالم ظاهری اگر همه جا و یا نقطه ای تاریک باشد ، احدی نمی تواند راه را ببیند تا با پیمودن آن خود را به مقصود برساند و این نور ظاهری است که تاریکی و راه را روشـنی می بخشـد . در عالم معنا و بیان از خدا ، آ یات و روایات ، قرآن ، امام ، دین اسـلام ، وجود ، علم ، عقل و... تعبیر به نور شده است : الله نور ، القرآن نور ، الامام نور ، دین الاسلام نور ، الوجود و العلم و العقل نور...

تمامی این انوار از منبع نور حقیقی واحد مطلق ازلی و ابدی واجب الوجوب بالذات سرچشـمه گرفته و مخلوق او می باشـند : (فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِـكُمْ أَزْوَاجًا وَ مِنَ الْأَنْعَام أَزْوَاجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْ-سَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ * لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)(۲) ، بسیط الحقیقه کل الاشیاء .

ص: ۳۹۰

۱- سوره نور (آیه ۳۵)

۲- سوره شوری (آیات ۱۲ - ۱۱)

یا واهب العقل لک المحامد الی جنابک انتهی المقاصد

یا من هو اختفی لفرط نوره الظاهر الباطن فی ظهوره(۱)

جهان خلقت اضافه اشراقیه(۲) و تجلی خداست که این عالم را طبق علم ازلی و مشیت حکیمانه خویش آفریده و به فرض اگر نور وجود و جلوه الهی از عالم گرفته شود ، دیگر عالم و جهان خلقتی نیست .

اراده به نظر از صفات ذات و ملازم با اختیار می باشد . زیرا ، اولاً : اراده از کمالات وجود است ، خداوند بالذات در مرتبه ذات جامع تمام کمالات وجودی می باشد و محال است کمالی باشد و ذات باری تعالی عاری از آن باشد . ثانیاً : اگر اراده از صفات ذات نباشد ، لازم می آید که فعل و صادر اول را خدای تعالی بدون اراده ایجاد کند همانند فاعل طبیعی که بدون اراده مؤثر است . تعال الله عما یقول الظالمین و...

علم فعلی و انفعالی

خداوند بالذات به خود و به موجودات علم حضوری ازلی دارد ،

۱- منظومه سبزواری ، ج ۲ ، ص ۵ .

۲- اضافه اشراقیه فعل و علم حق است . موجودات عالم به اعتبار نسبتشان به فاعل اضافه اشراقیه می باشند و به اعتبار نسبت آنها به ماهیاتی که در خارج وجود پیدا کرده اند ، وجودات خارجیه نامیده می شوند . در واقع اضافه اشراقیه و وجودات خارجیه یک حقیقت واحد است که با هم فرق اعتباری دارند .

زیرا وجود حق تعالی غیر متناهی ازلی و ابدی است و علم باری تعالی هم عین ذات او ازلی می باشد که طبق همان علم ازلی ، خداوند موجودات راآفریده است . خدای متعال علت وجود اشیاء است و علم به علت تام(ذات حق) مستلزم علم به معلول و ماسوی می باشد ، چون معلول پرتو و جلوه علت می باشد و محال است صانع به مصنوعش علم نداشته باشد . همچنین علیت ذات الهی برای هستی از ازل محقق است ، پس ثابت می شود که خداوند سبحان از ازل و قبل از ایجاد اشیاء به تمام آنها علم دارد و...

جهان هستی هم معلوم و هم معلول حق است ، عالَم به لحاظی که آفریده شده ، معلول حق است و به لحاظی که خداوند به آن علم دارد ، معلوم حق می باشد ، بنابراین علم به علت(علم ذات حق به خودش) عین علم به معلول است و علم به معلول عین علم به معلوم

می باشد که اگر عین علم به معلوم نباشد مستلزم صدور کثیر از واحد می باشد و این محال است و غیر ممکن .

علم فعلی یعنی خلق تـابع علم است نه علم تـابع خلق ، به عکس علم انفعـالی که در آن علم تابع خلق و مخلوق است و بشـر از راه ابزار ، مشاهده تفکر و استدلال آن علم را به دست می آورد .

علم خداونـد چه به ذات و چه به ماسوی فعلی و حضوری می باشد نه انفعالی . علم بشـر به اشـیاء انفعالی است ، یعنی باید اول انسان موجودی را ببیند یا درس و بحثی را بشـنود ، آن گاه نفس منفعل شده و علم به آن اشـیاء و شنیده ها پیدا می کند . علم مهنـدس بعد از تحصـیل و تجربه به نقشه ساختمان فعلی است ، او در بیابان هم که باشد بدون اینکه نقشه ای را ببیند می تواند خـانه بسـازد ، چون بالفعل علم به نقشه ساختمان دارد و همین علم فعلی علت برای ساختن خانه است ، نقشه خارجی ساختمان معلول علم فعلی مهنـدس می باشـد . پس در علم فعلی معلوم و معلول تـابع علم است ، امـا در علم انفعـالی علم تـابع معلوم می باشد .

مظهر اسماء الصفات

خداونـد علم ذاتی ازلی حضوری به ذات و مـاسوی دارد . به تعبیر فلاسـفه الهی چنان که اشاره شـد ، علم به علت(ذات) عین علم به معلول است و همین علم فعلی حضوری موجب آفرینش جهان شـده است . خداوند طبق همان علم ازلی که عین ذات و محیط بر همـه چیز می باشـد مـاسوی الله را آفریـده ، و این عـالَم تجلی و تنزل یـافته همـان وجـود بسیط علمی و مظهر اسـماء الصـفات است . جهـان خلقت م–ظهر علم ، ق–درت ، اراده ، مشیت و رحمت الهی می باشـد و به فرمـوده امـام علی(ع) : « مَا رَأَیْتُ شَیْئاً إلَّا رَأیتُ اللّهَ قَبلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَهُ »(۱)

فکر محـدود ، قلم و بیـان محـدود چگونه ممکن است از ذات بسیط جامع صـفات و کمالات غیر متناهی ازلی و ابـدی سـخن بگویـد ! در اصـطلاح علم منطق نسـبت متنـاهی به غیر متنـاهی ، تقابل عـدم و ملکه است ، یعنی جهل موجود متناهی ضـروری الصـدق و علم او غیر ممکن است ، قـدرتش محـال و عجزش بـدیهی می باشـد . امـا موجود غیر مت–ناهی(خـدا) (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَ

۱– جنود عقل و جهل ، ص ۴۵ . علم الیقین ، ج ۱ ، ص ۴۹

الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بكَلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)(۱) است . خداوند است که : (...الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی)(۲) .

مخلوقات به همان کیفیت مراتب وجود مجرد و مادی از ابتدا تا انتها معلوم بالفعل و حضوری خداوند است . اشیاء و جهان خلقت در مرتبه قبل از خلقت وجود تجردی علمی داشته و همین وجود مجرد در مرتبه خلقت و فعل ذات باری تعالی به صورت وجود مادّی تحقق می یابد ، دارای مادّه ، صورت و وجود تدریجی می گردد و به همان کمیت و کیفیت که از ازل علم و معلوم حق تعالی جل ذکره بوده ، وجود پیدا کرده و وجود پیدا می کند...

علم حضوری و حصولی

بین می یابیم و می دانیم فرق است ، علم حضوری یافتن است . انسان بالذات لذت ارتباط با خدا ، گرسنگی ، تشنگی ، ترس و اَلَم را در خود می یابد ، او در این موارد علم به مفهوم آنها ندارد ولی وجداناً وجود آنها را در خود حس می کند . تعریفی که برای علم شده این است که علم عبارت از حضور معلوم در نزد عالم است و حضور معلوم نزد عالم اعم از حضور صورت شیء در ذهن(معلوم بالذات) و حضور ذات و واقعیت شیء است .

۱- سوره حدید (آیه ۳)

۲- سوره طه (آیه ۵۰)

این تعریف جامع ، هم شامل علم حضوری و هم شامل علم حصولی می باشد اما میان علم حضوری و علم حصولی فرقهایی است .

علم حضوری ، حضور نفس معلوم ، گرسنگی ، تشنگی ، ترس و الم در نزد عالِم است و به همین جهت علم حضوری خطابردار نمی باشد ، چون خود واقعیت خارجی موجود و معلوم است نه صورت آن ، بله اگر صورت معلوم بالذات با معلوم بالعرض(خارج) تطبیق نشود ، خطا ممکن است که این جهت از خصوصیات علم حصولی می باشد ، اما هنگامی که عین گرسنگی و عین الم در نزد عالِم و نفس وجود دارد و عالِم به واقعیت معلوم پی می برد ، آن گاه احتمال اینکه گرسنه باشد یا گرسنه نباشد ممکن نیست .

علم حصولی سه مشخصه روشن دارد :

۱- علم حصولی خطابردار و آمیخته با احتمال خطا می باشد ، چون در علم حصولی معلوم بالذات ، صورت ذهنی اشیاء بوده و واقعیت خارجی آنها را شامل نمی گردد که در این صورت آن معلوم بالذات ممکن است مطابق با معلوم بالعرض و خارج باشد و امکان دارد مطابق معلوم بالعرض و خارج نباشد .

۲- علم به واسطه صورت شیء در خارج پیدا می شود ، انسان ابتدا درباره امر مجهول فکر می کند و زمانی که صورت آن در نفس حاصل آمد به آن مجهول علم می یابد .

۳- علم حصولی نیاز به ابزار دارد ، چشم و گوش آدمی باید ببیند و

بشنود ، کتاب مطالعه کند ، مدرسه برود و نزد استاد درس بخواند... آن گاه به کمک این وسایل و نیروی برهان و استدلال ، علم برای او حاصل می شود .

علم حضوری هم دارای مشخصه های زیر است :

۱- در علم حضوری معلوم بالذات عین و نفس وجود خارجی می باشد لذا خطابردار نیست .

۲- به علم حضوری ، موجود مجرد(ذات باری تعالی) یا (نفس و عقل) به خودش علم دارد . علم ، مع-لوم و عالم مص- داق واحد دارند و تغایرشان به اعتبار می باشد . حق تعالی به لحاظ آنکه علم به ذات دارد ، عالم است و به لحاظی که کاشفیت از ذات می کند ، علم است و به لحاظی که ذات منکشف است برای ذات ، از او تعبیر به معلوم می شود ، همه این عناوین و مفاهیم انتزاعی(علم ، عالم ،

معلوم) از ذات به جهت مصداق واحد می باشند . (ذات باری تعالی)

انسان هم به علم حضوری ، خود و حالاتش مانند گرسنگی و تشنگی و... را درمی یابد و به آنها عالم است . انسان به علم حضوری فطرتاً خدا را می شناسد و ذاتاً گرایش به توحید دارد : (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَتَ اللهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللهِ ذَالِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَایَعْلَمُونَ)(۱) .

۳- علم حضوری نیاز به ابزار و وسیله ندارد ، زیرا نزد عالم عین وجود معلوم حاضر است و به عبارتی واسطه بین عالم ، علم و معلوم وجود ندارد و وجود عالِم عین وجود معلوم می باشد .

علم خداوند به ذات خود و اشیاء علم ازلی حضوری است ، همه نظام هستی معلوم حضوری و اثری از آثار الهی می باشد : (... ذَالِکَ تَقْ-دِیرُ الْعَزیزِ الْعَلِیمْ)(۲)، (وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّمَـآءِ إِلَهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَکِیمُ الْعَلِیمُ)(۳) (... وَاللهُ یَعْلَمُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ وَاللهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ)(۴) .

تفاوت علم حضوری خداوند با پیامبر و ائمه

پیامبر(ص) و ائمه معصومین(علیهم السلام) نیز دارای علم حضوری می باشند ، ولی علم حضوری آنها با علم حضوری الهی از جهاتی فرق دارد:

۱- سوره روم (آیه ۳۰)

۲- سوره انعام (آیه ۹۶)

۳- سوره زخرف (آیه ۸۴)

۴- سوره حجرات (آیه ۱۶)

۱- خداوند علم حضوری بالذات داشته و علم او عین ذاتش می باشد اما ائمه(علیهم السلام) علم حضوری بالعرض دارند که این علم را خدا به آنان داده است .

۲- علم حضوری خدا استقلالی است ، ولی علم حضوری ائمه(علیهم

السلام) غیر استقلالی و ب-ه عنایت پروردگار می باشد که از آن تعبیر به علم لدنی می شود .

۳- علم حضوری خداوند علم حضوری واجب الوجود است ، به خلاف علم حضوری ائمه(علیهم السلام) که علم حضوری آنها ممکن الوجود می باشد .

۴- علم حضوری الهی مطلق است ، اما علم حضوری ائمه(علیهم السلام)

علم حضوری ارادی و مقید می باشد ، البته این فرق مورد تأیید نویسنده نمی باشد ، زیرا :

ائمه(علیهم السلام) علم حضوری بالعرض م-طلق دارند . آنان خلیفه الله می باشند : « آتَاکُمُ اللهُ مَا لَمْ یُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِینَ ...وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِکُمْ وَ فَازَ الْفَائِزُونَ بِوِلَایَتِکُمْ ... »(۱) و به برهان سنخیت خلیفه باید کار مستخلف عنه را انجام دهد ، لذا امکان ندارد مستخلف عنه محیط بر

ص: ۳۹۹

۱- فرازهایی از زیارت جامعه

همه چیز و علی کـل شـیء قـدیر و علیم باشـد ، امـا خلیفه و جانشـین او به اذن الله بر همه چیز محیـط و علیم بالعرض نباشـد ! « عَبْدِی أطِعْنِی أجْعَلُکَ مِثْلِی إذَا قُلْتَ کُنْ فَیَکُونَ »(۱) بـدون تردید مصداق اجلای این حدیث انبیاء و ائمه(علیهم السـلام) می باشند ، البته با این توجه که به حکم برهان و بیان آیات محکم قرآن هیچ چیزی حتی مَثَل اعلای خداوند از هیچ جهت ش-بیه خدا نیست : (لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ) .

غایت کلام

در علوم عقلی و فلسفه فوایدی برای کلام ذکرشده از جمله :

۱- اظهار مراد : متکلم به واسطه کلام مقصودی را که در ذهن دارد ، اظهار می کند و خواست خود را برای دیگران مطرح می نماید .

۲- ابلاغ کلام : متکلم مراد خود را به وسـیله کلام به مخاطب ابلاغ می کنـد و بعد از ابلاغ مراد منتظر می ماند که آیا مخاطب دسـتورات او را امتثال می کنـد یا خیر ؟ در این فایـده بحث است که آیا عین فایـده اول است یا فایـده دوم(ابلاغ) لازم فایده اول می باشد ،

۱- حدیث قدسی ، الفوائد العلیه ، ج۲ ، ص ۳۹۴ . بحارالانوار ، ج ۱۰۲ ، ص ۱۶۵ .

و در صورتی که لازم آن باشد ، آیا فایده دوم از فایده اول قابل انفکاک است یا نه ؟(۱)

اجمـال مطلب در مورد کلاـم الله این است که این عالَم با تمام مراتب هستی از جوهر و ماهیت ، عرش و کرسـی ، لوح و قلم ، مراتب عقول مجرد

مثـال و عـالم نـاسوت ، همگی کلاـم الله تکوینی می بـاش-نـد ، زیرا معنای کلام عبارت از اظهار مراد و تأثیر در غیر است که جهان خلقت متأثر از مشـیت الهی و به اراده خـدا از نهان ، وجود پیـدا نموده است و از طرفی فایده اول کلام نیز همین بود که متکلم به وسیله کلام اظهار غیب و نهان خود را بنماید و این دو امر ، یعنی هم تأثیر مشیت الهی در ماسویَ الله ، و هم آنچه که در غیب و بقعه امکـان قـابلیت وجود داشـته ، در کلاـم الله ظهور پیـدا کرده است ، پس همه مراتب جهـان خلقت ، کلمات تام تکوینی و بنفسه مرادخداونـد می باشـد ، لذا طبق این بیان فایده دوم کلام یا عین فایده اول است و یا لازم آن می باشد ، چنان که قرآن هم می فرماید : در تکوینیات تخلف

۱- برای توضیح بیشتر پیرامون این بحث به کتاب اسفار الاربعه ، ج ۷ مراجعه شود .

وجود ندارد ، (...فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوعًا أوْ كَرْهًا قَالَتَآ أَتَيْنَا طَآئِعِينَ)(۱).

جوامع الکلم

بعـد از مرتبه کلاـم تکوینی الهی ، بیـان در کلاـم تـدوینی و تشـریعی خداونـد است که آیـا غرض تشـریعی از فایـده اول قابل انفکاک است یا خیر ؟

پاسخ : به مقتضای حکمت قانون تکلیف ، غرض تشریعی از فایده اول قابل انفکاک می باشد .

قرآن در عین حالی که کلام الله تـدوینی است ، جوامع الکلم تکوین و تشـریع می باشـد ، از امام باقر(ع) سؤال شـد : مَا جَوَامِعُ الْكَلِمْ ؟ حضرت فرمود : القرآن .(۲)

(وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ)(۳)، (...وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ...)(۴) ، قرآن جامع حقایق تدوینی و تکوینی و کلام اعتباری و عینی می باشد ، زیرا :

اگر قرآن را به صورت اجمال ببی-نیم ، کلام الله تدوینی است و اگر به تفصیل نگاه کنیم ، فیض منبسط است که جامع حقایق تکوینی زمین و آسمان

۱- سوره فصلت (آیه ۱۱)

۲- بحارالانوار ، ج ۹۲، ص ۱۰۰

۳- سوره انعام (آیه ۵۹)

۴- سوره نحل (آیه ۸۹)

، ملك و ملكوت ، دنيا و آخرت می باشد ، اما فعلاً بحث در كلام تشريعی بودن قرآن است . كلام تشريعی الهی بعد از بيان فايده اول(اظهار مراد) ، در خارج فايده دوم(ابلاغ و امتثال شريعت) از آن قابل انفكاك است ، چون مقام تكليف امری اختياری است و اراده تشريعی خداوند هم به امتثال اختياری مكلفين تعلق گرفته است .

بع-د از ابلاغ شريعت برای انسان ، مأمور تكليف را به اختيار خود يا انجام می دهد و يا انجام نمی دهد و معصيت می كند كه از جهت تكوين بين تكليف تشريعی و عمل خارجی اختياری انسان فاصله واقع می شود ، گرچه از جهت تشريع انسان ملزم به اطاعت تكليف الهی می باشد و آزادی و اختيار او تنها در مقام امتثال قانون تكليف از لحاظ تكوين مطرح است وگرنه از لحاظ تشريع چنين اختياری برای انسان نمی باشد ، و آيه مباركه (لَآ إِكْرَاهَ فِى الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَىِّ...)(۱) هم ناظر به مقام تكوين است . (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا)(۲) .

(إِنَّمَآ أَمْرُهُ إِذَآ أَرَادَ شَيْئًا أن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ * فَسُبْحَانَ الَّذِى بِيَدِهِ

۱- سوره بقره (آيه ۲۵۶)

۲- سوره انسان (آيه ۳)

مَلَكَوتُ كُلِّ شَـیْءٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ)(۱) ، منظور از نسـبت دادن قول و گفتـار به خداونـد آهنگ و لفظ نیست که بر اثر حرکت تنفس در قالب الفاظ و حروف سخن گفته می شود ، مراد از قول خداوند فعل خداست . خداوند

متکلم است ، یعنی ایجاد کننده کلام و جهان می باشد بلکه بالاتر از مقام فعل ، ظهور ذات برای ذات کلام است ...

در مقام اظهار کلام تکوینی ، خداونـد به یک اراده «کُن فَیَکُون» ایجاد وجود می کنـد ، این عالم به لحاظ فاعل و ایجاد کننده آن«کُن» است و همین عـالم به لحاظ وجودش در خارج «یَکُون» می باشـد ، ایجاد و وجود در خارج یک حقیقت(فعل الهی) است که فرق ماهوی و حق-یقی با هم ندارند ، بلکه فرقشان با یکدیگر اعتباری می باشد .

امام علی(ع) در نهج البلاغه می فرماید : « یَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ کَوْنَهُ کُنْ فَیَکُونُ لَا بِصَوتٍ یَقْرَعُ وَ لَا بِنِدَاءٍ یُسْـمَعُ وَ إِنَّمَا کَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ وَ مَثَّلَهُ »(۲) ، از ایجاد فعل به مشیت الهی مفهوم اراده و قول انتزاع می شود .

بنـابراین از دیـد لغت و عرف ، عقـل و فلسـفه ، کلام بیان کننـده مقصود متکلم است ، لـذا هم جهان خارج و هم قرآن ، کلام تکوینی و تشریعی الهی بوده و

ص: ۴۰۴

۱- سوره یاسین (آیات ۸۳ - ۸۲)

۲- نهج البلاغه ، ص ۲۷۲ و من خطبه له(ع) فی التوحید .

بیانگر مراد حق تعالی می باشـد . قرآن هم آیت و نشانه توحیـد است و هم جهان خارج از توحید حکایت می کند . مراد قرآن هدایت و رسیدن بشر به سعادت ابدی است و غرض از جهان خارج نیز تربیت و تکامل انسان می باشد .

کلام و کتاب ، متکلم و کاتب

بحث دیگری مطرح است که آیـا کلاـم و کتـاب بـا هم فرق جوهری و ذاتی دارنـد ، یکی بسیـط(کلاـم) و دیگری(کتـاب) مرکب است... ، یـا فرق آنهـا اعتبـاری می باشـد ، چنـان که ملاصـدرا می گویـد : جهان خارج کلام و کتاب تکوینی است ، قرآن کریم کلام و کتاب تدوینی است(۱) ، خداوند همان گونه که در کتاب تکوینی تجلی نموده بسیط الحقیقه کل الاشیاء ، در کتاب تدوینی هم تجلی کرده است و سراسر تکوین و تدوین جلوه خداست .

این عـالَم یـک حقیقت واقعی و نفس الامری است که در خارج مطابق قضا و قـدر الهی نقش بنـدی گردیـده و دارای درجات مختلف ، مرتبه عقول نفوس و طبیعت می باشد ، نگارنده و سازنده(کاتب)

۱- اسفار ، ج ۷ .

این نقوش و آثار خداوند است و به لحاظی که این امور و نقوش در خارج وجود پیدا کرده جهان کتاب تکوینی الهی می باشد و به عبارتی خداوند متکلم و سازنده عالم است و جهان تکوین و قرآن هم کلام الله و هم کتاب الله می باشد . بنابراین فرق بین کلام و کتاب و بین کاتب و متکلم به اعتبار است .

اما از دید شریعت می توان گفت : اسماءالله توقیفی می باشد و نمی توان هر اسمی را که عقل آن را تحلیل و انتزاع می نماید ، همانند کاتب بر ذات باری تعالی اطلاق نم-ود ، چون در لسان شریعت اطلاق این اسم بر خداوند سبحان تجویز نشده است ، (وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْ-نَى فَادْعُوهُ بِهَا...)(1) حُسنی مؤنث افعل التفضیل(احسن) می باشد . خداوند ، رحمان ، رحیم ، علیم ، قدیر ، حی ، غفور ، شکور ، شافی و کافی است و به جهت آنکه این اسامی بالذات بیانگر علم ، قدرت ، حیات ، رحمت ، عدل و بخشش خداوند سبحان است ، احسن نامیده شده اند ، به خلاف اسامی و اوصاف موجودات دیگر که عرضی و اعتباری بوده و تنها حکایت از مسمّی می کنند .

۱- سوره اعراف (آیه ۱۸۰)

اسماء الله توفیقی است

در قرآن کریم برای ذات باری تعالی ۱۲۸ اسم ذکر شده : الإله ، الاحد الاول الآخر ، الاعلی ، الاکرم ، الاعلم ، ارحم الراحمین ، احکم الحاکمین ، احسن الخالقین ، اهل التقوی ، اهل المغفره ، الاقرب ، الا بقی ، الباری ، الباطن ، البدیع ، البرّ ، البصیر ، التوّاب ، الجبّار ، الجامع ، الحکیم ، الحلیم ، الحی ، الحق ، الحمید ، الحسیب ، الحفیظ ، الخفی ، الخبیر ، الخالق ، الخلّاق الخیر ، خیر الماکرین (جزا دهنده حیله گران) ، خیر الرازقین ، خیر الفاصلین ، خیر الحاکمین ، خیر الفاتحین ، خیر الغافرین ، خیر الوارثین ، خیر الراحمین ، خیر

المنزلین ، ذوالعرش ، ذوالطول ، ذوالانتقام ، ذوالفضل العظیم ، ذوالرحمه ،ذوالقوه ، ذوالجلال والاکرام ، ذوالمعارج الرحمان ، الرحیم ، الرئوف ، الرّب ،رفیع الدرجات ، الرزاق ، الرقیب ، السمیع ، السلام ، سریع الحساب ، سریع العقاب ، الشهید ، الشاکر ، الشکور ، شدید العقاب ، شدید المحال ، الصمد ، الظاهر ، العلیم ، العزیز ، العَفوّ ، العلی ، العظیم ، علّام الغیوب ، عالم الغیب و الشهاده ، الغنی ، الغفور ، الغالب ، غافر الذنب ، الغفّار ، فالق الاصباح ، فالق الحب والنوی ، الفاطر ، الفتاح ، القوی ، القدّوس ، القیوم ، القاهر ، القهار ، القریب ، القادر ، الغدیر ، قابل التوب ، القائم علی کل نفس بما کسبت ، الکبیر الکریم ، الکافی ، اللّطیف ، الملک ، المؤمن ، المهیمن ، المتکبر ، المصور ، المجید ، المجیب ، المبین ، المولا ـ ، المحیط ، المقیت ، المتعال ، المحیی ، المتین ، المقتدر ، المستعان ، المبدی ، المعید ، مالک الملک ، النصیر ، النور ، الوهاب ، الواحد ، الولی ، الوالی ، الموالی ، الواسع ، الوکیل ، الودود ، الهادی

در بیان سنت هم روایات متعددی از طرق خاصه و عامه(۱) در مورد اسامی خداوند وارد شده که از جمله این روایت رسول خدا(ص) است که فرمود : برای خداوند تبارک و تعالی ۹۹ اس–م ، یعنی صد منهای یک اسم می باشد ، هرکس آنها را شمارش کند داخل بهشت خواهد شد ، ...

ص: ۴۰۷

۱– روایت اسماء الله را از طریق خاصه: صدوق در کتاب توحید باب اسماء الله تعالی ، ص ۱۹۴ . فیض کاشانی در علم الیقین ، ج ۱ ، ص ۹۹ . علامه مجلسی در بحارالانوار ، ج ۴ ، ص ۱۸۶ و... و از طریق عامه: حافظ بیهقی در اسماء والصفات ، ص ۴ . سیوطی در المنثور ، ج ۳، ص ۱۴۸ .

وَ أَمّا فِی السُّنَّه فَقَدْ جائَهِ الرِّوَایَاتُ مِنْ طُرُوقِ الْخاصَهِ وَالْعامَه إنَّ لِلَّهِ نقل کرده اند .

تَبارَکَ وَ تَعالَی تِسْعَه وَ تِسْعِینَ أسْمًا مَنْ أحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّه ، إحْصَ-اؤُهَا هُوَ الْإحَاطَهُ بهَا وَالْوُقُوف عَلَی مَعَانیهَا ، وَ لَیْسَ مَعْنَی الْإحْصَاءِ عَدُّهَا(شمارش) ، وَ باللهِ الْتوفِیقْ .(۱)

مِنْ طُرُوقِ الْخاصَّه مَا رَوَاهُ الصَّدُوق بإسْنَادِهِ عَن الصَّادِقِ(ع) عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلیّ(ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ(ص): إنَّ لِلَّهِ تَبارَکَ وَ تَعالَی تِسْعَهٌ وَ تِسْعِینَ إسْمًا، مِائَهَ إلَّا وَاحِدًا ، مَنْ أحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّهِ .

وَ هِیَ: اَللهُ ، الإله ، الوَاحِد ، الأحَد ، الصَّمَد ، الأوَّل ، الآخِر ، السَّمِیع ، البَصِیر ، القَدِیر ، القَاهِر ، العَلِّی ، الأعْلَی ، البَاقِی ، البَدِیع ، البَارِی ، الأکْرَم ، الظَّاهِر ، البَاطِن ، الحَیّ ، الحَکِیم ، العَلِیم ، الحَلِیم ، الحَفِیظ ، الحَقْ ، الحَسِیب ، الحَمِید ، الحَفِی ، الرَّبْ ، الرَّحمَان ، الرَّحِیم ، الذَارئ ، الرَّزَاق ، الرَّقِیبْ ، الرَّئُوفْ ، الرَّائِی ، السَّلَام ، المُؤْمِن ، المُهَیْمِن ، العَزِیز ، الجَبارْ ، المُتَکَبِّر ، السَّیِّد ، السُّبّوح ، الشهِید ، الصَّادِق ، الصَّانِع ، الطَّاهِر ، العَدْل ، العَفُوُّ ، الغَفُور ، الغَنِیّ ، الغِیَاث ، الفَاطِر ، الفَرْد ، الفَتَّاح ، الفَالِق ، القَدِیم ، المَلِک ، القُدُّوس ، القَوِی ، القَرِیب ، القَیُّوم ، القَابِض ، البَاسِط ، قَاضِیُ الْحَاجَات ، المَجِید ، المَوْلَا ، المَنَّان ، المُحِیط ، المُبِین ، المُقِیت ، المُصَوِّر ، الکَرِیم ، الکَبِیر ، الکَافِی ، کَاشِفُ الضُّر ، الوَتْر ، النُّور ، الوَهَّاب ، النَّاصِر ،

الوَاسِع ، الوَدُود ، الهَادِی ، الوَفِی ، الوَکِیل ، الوَارِث ، البِرِّ ، البَاعِث ، التَّوَّاب ، الجَلِیل ، الجَوَاد ، الخَبِیر ، الخَالِق ، خَیْرُ النَّاصِرِین ، الدَّیَّان ، الشَّکُور ، العَظِیم ،

اللَّطِیف ، الشَّافِی .(۲)

۱- توحید صدوق ، باب اسماء الله ، ص ۱۹۵ .

۲- توحید صدوق ، ص ۱۹۴ ، باب اسماء الله تعالی .

در درّالمنثور از ترمذی و ابن منذر از طرق عامه این روایت نقل گردیده که قال: قال رسول الله(ص) إن لله تسعه و تسعین اسما مائه الا واحد مَن احصاها دخل الجنه انه وتر یحب الوتر: هو الله الذی لا اله الاهو الرحمان الرحیم ، الملک القدوس ، السلام ، المؤمن ، المهیمن ، العزیز ، الجبار ، المتکبر ، الخالق ، الباری ، المصور ، الغفار ، القهار ، الوهاب ، الرزاق ، الفتاح ، العلیم ، القابض ، الباسط ، الرافع ، الخافض، المعز ، العذل ، السمیع ، البصیر ، الحکیم ، العدل ، اللطیف ، الخبیر ، الحلیم ، العظیم ، الغفور ، الشکور ، العلی ، الکبیر ، الحفیظ ، المقیت ، الحسیب ، الجلیل ، الکریم ، الرقیب ، المجیب ، الواسع ، الحکیم ، الودود ، المجید ، الباعث ، الشهید ، الحق ، الوکیل ، القوی ، المتین ، الولید ، الحمید ، المحصی ، المبدی ، المعید ، المحیی ، الممیت ، الحی ، القیوم ، الواحد ، الماجد ، الواحد ، الاحد ، الصمد ، القادر ، المقتدر ، المقدم ، المؤخر ، الاول ، الاخر ، الظاهر ، الباطن ، البر ، التواب ، لمنتقم ، العفو ، الرئوف ، مالک الملوک ، ذوالجلال والاکرام ،

الوالی ، المتعال ، المقسط ، الجامع ، الغنی ، المقنی ، المانع ، الضار ، النافع ، النور ، الهادی ، البدیع ، الباقی ، الوارث ، الرشید ، الصبور .(۱)

تذکر

۱- روایت نبوی بیان نموده که هر کس اسامی الهی را احصا نماید ، وارد بهشت می شود ، گر چه احصا ی اسماء الله خود عبادت لفظی می باشد

ولی مراد شمارش عددی آن اسماء متبرکه نیست ، منظور تدبر و تفکر در مورد آنها می باشد که به هر کدام آن

ص: ۴۰۹

۱- الهیات ، ج۲ ، ص ۱۴۹ - ۱۴۸ ، به نقل از درّالمنثور

اسامی اگر درست نگریسته شود ، دریایی از معارف و عظمت بی پایان خداوند متعال را نشان می دهد . طبعاً هر کس که تأمل وتعظیم در اسماء الله نماید ، و هم از جهت تکوین و تشریع و هم از جهت توصیف متخلّق به حقایق و مظاهر اسماء حسنی الهی شود ، مشمول رحمت خداوندی خواهد بود .

۲- برخی گفته اند : خدا را به غیر از آن اسامیی که در قرآن و سنت معتبر بیان شده ، به اسامی دیگر نیز می توان یاد کرد . این استظهار جایز نیست ، چون اسماء الله توقیفی می باشد و ذکر آنها متوقف به اذن خداوند متعال و شارحان کتاب و سنت(پیامبر و ائمه معصومین«علیهم السلام») است ، به علاوه آیات قرآن نیز ما را دعوت به یاد خدا به بهترین نامها می کند : (وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بهَا...)(۱) خدا را به همان اسماء معهودی که در کتاب و سنت آمده ، یاد کنید . (قَلِ ادْعُواْ اللَّهَ أوِ ادْعُواْ الرَّحْمَانَ أيًّا مَّا تَدْعُواْ فَلَهُ الْأَسْمَآءُ الْحُسْنَى ...)(۲) «الله» را بخوانید یا «رحمان» را ، هر کدام را بخوانید ، ذات خدا یکی است ، پس هر گاه خدا را می خوانید از او به نامهای نیک اسم ببرید . لذا اطلاق عالِم بر خداوند صحیح است ، اما اطلاق فقیه

۱- سوره اعراف (آیه ۱۸۰)

۲- سوره اسراء (آیه ۱۱۰)

صحیح نیست . اطلاق متکلم بر خدا جایز است ، ولی اطلاق کتابت ممنوع می باشد ، و...

احکام فقهی و توصیفی اسماء الله

توقیفی بودن اسماء الله به لحاظی ، مسئله فقهی می باشد ، نه توصیفی . توصیف باری تعالی به هر اسم حسنی(مؤنث احسن) و به هر کلامی ، چه عربی و چه غیر عربی و به هر لغت دیگری در صورتی که دلیل خاص شرعی و عقلی بر منع نباشد ، صحیح است . هر اسمی که در عالم وجود بیانگر مظاهر جمال و جلال خدا باشد از مصادیق اسماء حسنی الهی می باشد . (وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا...) آیه نقلاً و عقلاً اطلاق دارد و هیچ قیدی در کتاب و سنت هم بیان نشده که خداوند را به بعضی اسماء حسنی او یاد نمایید .

البته بدون تردید شمارش و تلفظ به اسماء مقدس علاوه بر اثر تکوینی ، عبادت لفظی است که از جهت فقهی و تشریعی احکام الزامیه خاصی دارد :

۱- حرمت تنجیس اسماء الهی .

۲- وجوب تطهیر آ نها در صورت نجس شدن .

۳- حرمت هتک اسماء خداوند به هر نحو .

۴- حرمت مسح آنها بدون طهارت .

۵- ممنوع بودن جدال با آنها و سوگند به صورت(لا والله و بلی والله) در احرام عمره و حج .

۶- لزوم ذکر و تسبیح در رکوع و سجود نماز .

۷- اشتراط ذبح و تزکیه حیوان به اسم خدا که اگر حیوان حلال گوشت بدون ذکر اسم خدا ذبح گردد ، تزکیه نمی شود و میته است .

۸ - مشروط بودن حلیت صید(غیر از صید ماهی) به ذکر نام خدا .

۹- احکام سوگندی که به اسماء الهی یاد شود .

۱۰- استحباب شروع کار با ذکر الله ،« عن امیرالمومنین (ع):... اسم الله فانه اسم فیه شفاء من کل داء و عون علی کل دواء »(۱) و...

آیه (وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی) در چهار مورد از قرآن با مختصر تفاوت ذکر شده :

{ قُلِ ادْعُواْاللَّهَ أَوِ ادْعُواْ الرَّحْمَانَ أَیًّامَّا تَدْعُواْ فَلَهُ الْأَسْمَآءُ الْحُسْنَی)(۲).

{ هُوَ اللهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَآءُ الْحُسْنَی... (۳) .

{اللهُ لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَآءُ الْحُسْنَی)(۴) .

{ وَ لِلَّهِ أَسْمَآءُ الْحُسْنَی فَادْعُوهُ بِهَا...)(۵)

۱- بحارالانوار ، ج ۱۰ ، ص ۶۰.

۲- سوره اسراء (آیه ۱۱۰)

۳- سوره حشر (آیه ۲۴)

۴- سوره طه (آیه ۸)

۵- سوره اعراف (آیه ۱۸۰)

می توان گفت : آیه معنایی دقیق تر از اسماء لفظی و توصیفی بیان می کند و آن ذکر اسماء تکوینی الهی به چند لحاظ است :

۱- آیه افاده حصر می کند و اسماء الحسنی را با «لام» اختصاص ، فقط مخصوص خداوند می داند و به مردم سفارش می کند که از خدا به بهترین نامهای نیک او یاد کنند .

۲- در آیه امر شده به اینکه خدا را به اسماء الحسنی بخوانید ، نه اینکه تنها اسم برده یا توصیف نمائید .

اسماء حسنای تکوینی

در روایات آمده : مراد از اسماء حسنای الهی ائمه(علیهم السلام) می باشند « عَنْ مُعَاوِیَهِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أبی عَبْدِاللهِ(ع) فِی قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی ... قَالَ: نَحْنُ وَاللهِ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَی الَّتِی لَا یَقْبَلُ اللهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إلَّا بمَعْرِفَتِنَا »(۱) امام صادق(ع) فرمود : اسماء حسنای تکوینی خداوند ما هستیم که هیچ عملی از مردم به درگاه الهی قبول نمی شود مگر به وسیله معرفت ما .

قرآن هم از مردم می خواهد که خدا را به وسائط فیض او بخوانند و به او

ص: ۴۱۳

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۱۴۳ .

تقرب بجوینـد : (یَـٰٓ أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّه وَابْتَغُواْ إِلَیْهِ الْوَسِـیلَهَ...)(۱) ، وسـیله نیز در بیـان روایـات ائمه معصومین(علیهم السلام) می باشند .

(قُـل لَّآ أَسْـَٔلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی ...)(۲) قرآن می فرمایـد : ای پیـامبر ! به مردم بگـو جز معرفت و مودت ذوی القربی ، پاداشی از شما تقاضا ندارم .

همه این آیات و روایات بیانگر آن است که مراد از اسـماء حسـنی تکوینی و وسائط فیض ، ائمه(علیهم السـلام) می باشند که معرفت آنان واجب و اطاعتشان لازم است ، پس باید اسماء حسنی تکوینی الهی را شناخت و خدا را به آنها خواند .

نتیجه

۱- عالم فیض خداوند سبحان است که چهره ملکی و ملکوتی دارد . جهان به لحاظ ملکوت و ایجادش ازجانب خدا کلام الله تکوینی است و به لحاظی که به صورت عقول ، نفوس و طبیعت تحقق یافته ، چهره ملکی کتاب الله می باشد و این دو در واقع یک حقیقتند که فرقشان به اعتبار است .

۱- سوره مائده (آیه ۳۵)

۲- سوره شوری (آیه ۲۳)

قرآن هم از جهت ملکوتی اش(من عنـدالله) کلاـم الله و از لحـاظ نقوش و الفـاظ خود کتاب الله می باشـد ، اما از نظر واقعیت نفس الامری ، کتاب الله ، کلام الله و کلام الله ، کتاب الله است .

۲- فایـده و غرض کلام تکوینی از کلام قابل انفکاک نمی باشـد . این جهان کلام الله است که به مشیت الهی آفریـده شده و در آن تخلف اراده از مراد تکوینی الهی امکان پذیر نمی باشد ، اما در کلام تشـریعی ، مراد از کلام قابل انفکاک است ، زیرا غرض کلام تـدوینی(قرآن) هـدایت و تربیت انسان می باشـد و در پـذیرش هدایت تشـریعی الهی ، اراده و اختیار انسان نقش دارد که در مقام اطاعت تخلف پذیر خواهد بود .

۳- قرآن وحی الهی می باشد که اصل واقعیت و ضرورت آن را برای

هدایت بشر ، عقل درک و تصدیق می کند ، اما بیان جزئیات حقایق وحی مربوط به بیان و ارشاد شرع می باشد .

۴- کلام و کلمات الله دو گونه است : تکوینی و تشـریعی ، قرآن جامع حقایق تکوینی و تشـریعی می باشـد . در حقیقت کلام الله هم تکوینی و هم تشریعی است و در اصطلاح منقول و معقول قرآن کلام الله تشریعی و جمع الجوامع است .

ص: ۴۱۵

۵- بعضی گفته اند : فرق کلام و کتاب جوهری و ذاتی است . کلام بسیط و دفعی الوجود می باشد ، کتاب مرکب و تدریجی الوجود است . کلام مربوط به عالم امر و کتاب مربوط به عالم طبیعت است ، ولی قولی که می گوید : فرق کلام و کتاب اعتباری است ، مورد تأیید می باشد .

۶- اسماء الله توقیفی می باشد و اطلاق بعضی اسامی در لسان شریعت بر خداوند سبحان ممنوع است ، اما توصیف و یاد خدا به هر اسمی که در قلمرو جهان وجود بیانگر جمال و جلال الهی بوده و از مصادیق اسماء حسنی به حساب آید ، به هر لغت و زبانی جایز است . (وَ لِلَّهِ الْأَسْ-مَاءُ الْحُسْنَی فَادْعُوهُ بِهَا ...)(۱) .

معنای لغوی تفسیر

اهل ادب معتقدند : کلمه تفسیر از ریشه « فَسْر» و یا از «سَفرْ» می باشد

که در هر دو صورت به معنای کشف به کار می رود ، مانند : أسْفر الصبح إذا ظهر ، صبح روشن شد و یا در مورد زن مکشوف الصوره می گویند : و أسفره المرأه عن وجهها إذا کشفته ، این زن صورتش را مکشوف نمود .

۱- سوره اعراف (آیه ۱۸۰)

فرق سَـِفْر و فَسْـِر : سـفر به معنای کشف ظاهری و مادی می باشد ، اما فسـر به معنای کشف باطنی و معنوی به کار رفته است . راغب اصفهانی در مفردات خود نوشته : أَلْفَسْر أظهار المعنی المعقول .(۱)

ابن منظور در لسان العرب قائل است : الفَسـر : البیان و کشف المغطی ، فَسْـِر به معنای بیان و کشف نمودن چیزی پوشیده است که مضارع آن(فَسْـِر) بر وزن یَفْعِلُ و یَفْعَلُ می باشد ، و در معنای کلمه تفسـیر هم می گوییم : تفسـیر به معنی آشـکار ساختن مراد لفظ مشکل است (۲)

ابن فارس معتقـد است : الفَسْـِر تـدل علی بیان شـیء و ایضاحه ، فسـر دلالت بر بیان نمودن چیزی و روشن ساختن آن می کند .(۳) در المنجد هم ذیل ماده فَسْر ذکر شده: فسراً الأمر: أوضحه و لَیّنه .(۴)

جلال الدین سـیوطی در الاتقان می نویسد : التفسـیر تفعیل من الفَسْـِر و هو البیان والکشف و یقال هو مقلوب السَـِفْر ، تفسـیر از باب تفعیل از ریشه فسر به معنای بیان و کشف است ، و گفته می شود که تفسیر از سَفْر گرفته شده است .(۵)

ص: ۴۱۷

۱- مفردات الفاظ القرآن ، ص ۳۹۴ .

۲- لسان العرب ، ج ۵ ، ص ۵۵ .

۳- معجم مقایس اللغه ، ج ۴ ، ص ۵۰۴ .

۴- المنجد فی اللغه ، ص ۵۸۳ .

۵- الاتقان ، ج ۲ ، ص ۱۷۳ .

پس می توان گفت : تفسیر ، مصدر(کشف کردن) است که در لغت به معنای کشف القناع آمده ، یعنی برطرف نمودن حجاب از روی چیزی که محجوب و مستور است و نیاز به توضیح دارد ، و...

معنای اصطلاحی تفسیر

در اصطلاح مفسرین کلمه تفسیر به معانی مختلف ذکر شده است . از جمله بدرالدین زرکشی شافعی می گوید : التفسیر علم یعرف فهم کتاب الله المنزل علی نبیه محمد(ص) و بیان معانیه و استخراج احکامه و حکمه(۱) ، تفسیر علمی است که به وسیله آن کتاب خداوند که بر پیامبرش نازل شده ، دانسته می شود و بیان معانی و استخراج احکام و حکمتهای آن اظهار می شود .

محمد حسین ذهبی گفته است : تفسیر عبارت از دانشی می باشد که از مراد الله در قرآن به قدر طاقت بشری بحث می کند (۲).

در قرآن کلمه سَفْر و مش-تقات آن در حدود ۱۱ مورد به کار رفته است ، اما واژه تفسیر یک بار در قرآن ذکر شده که آن هم به معنای شرح و تفصیل است : (وَ لَا یَأْتُونَکَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاکَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِیرًا)(۳) .

کلمه تأویل در قرآن ۱۶ مرتبه ذکر شده است(۴) ، البته در جای خود خواهد آمد که معنای تأویل غیر از معنای تفسیر است ، به ویژه اگر بگوییم

۱- البرهان فی علوم القرآن ، ج ۱ ، ص ۱۳ .

۲- التفسیر والمفسرون ، ج ۱ ، ص ۱۹ - ۱۵

۳- سوره فرقان (آیه ۳۳)

۴- المیزان ، ج ۳ ، ص ۵۷ .

که معنای تأویل واقعیت خارجی است ، نه مدلول لفظی و...

در روایات اعم از روایات عامه و امامیه کلمه تفسیر با مشتقات آن زیاد دیده می شود ، در این قبیل روایات عموما از تقسیر به رأی قرآن نهی شده است :

رسول خدا(ص) فرمود : « مَنْ فَسَّر الْقُرآنَ برَأیِهِ إنْ أصَابَ لَمْ یُؤجَرْ وَ إنْ أخْطَأَ فَلْیَتَبَوَّأ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّار »(1) .

« عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ(ع) قَالَ: قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مَا آمَنَ بی مَنْ فَسَّرَ برَأیِهِ کَلَامِی ، الحدیث »(2) .

« وَ عَنْ أبی بَصِیرٍ عَنْ أبی عَبْدِاللهِ(ع) قَالَ: مَنْ فَسَّرَ القُرآنَ برَأیِهِ إنْ أصَابَ لَمْ یُؤجَرْ وَ إن أخْطَأَ خَرَّ أبْعَدَ مِنَ السَّمَاءِ »(3) .

روایات مذکور از تفسیر به رأی قرآن نهی می کند ، با این توجه که نهی متعلق به طریق تفسیر(رأی) می باشد نه اینکه نهی متعلق به فهم مدلول قرآن باشد ، لذا کسی که قرآن را بر طبق رأی و نظر خود بدون مراجعه به مستندات صحیح شرعی و عقلی تفسیر کند ، در واقع خبر از نفس خود داده و این تحمیل اندیشه من درآوردی او و نسبت به قرآن اسمش تفسیر نیست .

تفسیر به معنای روشن کردن و پرده برداشتن از چهره کلمه و کلامی است که

ص: ۴۱۹

۱- بحارالانوار ، ج ۹۲، ص ۱۱۰ .
۲- وسائل الشیعه ، ج ۲۷ ، ص ۱۸۶ .
۳- وسائل الشیعه ، ج ۲۷ ، ص ۲۰۲ .

واضـح نباشد و از جهت لفظ یا از جهت بلندای عظمت معنا نیاز به روشـنگری و بیان داشـته باشد ، اما لفظ و کلامی که معنای آن واضح و بدیهی است بی نیاز از تفسیر می باشد .

در اصـطلاح مفسـرین در موردی که قرآن مضاف الیه تفسیر است ، تفسـیر به معنی کشف کردن مفسـر معنای آیات مجمل و متشابه را می باشد ، هر چند که آن متشابهات بالعرض باشند نه بالذات .

به تعبیر دیگر علم تفسـیر عبارت از علم قرآن شناسی است که مفسر قرآن در اثر آگاهی به یک سلسله ق–واعد عل–وم قرآنی معنای کلام الله را اظهار و بیان می نمایـد . علم تفسـیر یعنی علمی که مفسـر به قـدر طاقت بشـری از آیات قرآن ، چه در مورد آیـات الاحکـام و چه در مورد غیر آیـات الاحکام ، مراد الهی را به دست آورده و به قـدر قابلیتش از نور هـدایت آن بهره مند می گردد .

بدون تردید در باب علوم هیچ تعریفی جامع و مانع نخواهد بود ، و در مورد تعریف علوم به نظر بهترین

بیـان همـان نظر مرحوم آخونـد صاحب کفایه الاصول می باشـد که فرمود : تعریف علوم ، حقیقی و فلسـفی نیست تا بیان شود این تعریف جنس و فصـلش چیست ؟ جـامع و مـانع هست یا نه ؟ در واقع تعریف هر علمی شـرح اللفظی و تبـدیل اسم به اسـم دیگر می باشد و...

در تعریف حقیقی باید شرایط وجودیه و عدمیه ای که در علم منطق ذکر شده ، مراعات شوند :

۱- تعریف از جهت مصداق مساوی با معرَّف و از جهت مفهوم اجلی باشد ، مثلاً در جواب از الانسان ما هو ؟ پاسخ می دهیم : حیوان ناطق که اجلی از مفهوم مجمل انسان(نوع) می باشد .

۲- در جهت شـرط عدمی ، تعریف از حیث مفهوم مساوی با مفهوم معرَّف نباشد و به همین سـبب تعریف به اعم و اخص و به الفـاظ مشـترک و غریب جـایز نیست ، ماننـد اینکه سـؤال شود انسـان چیست ؟ پاسـخ : اسـتقص من الاسـتقصات !! مـاهیتی از ماهیات ، این گونه تعریف انسان به لفظ غریب و... درست نیست .

در تعریف شـرح اللفظی مراعـات شـرایط مـذکور لازم نمی باشـد و در آن تعریف به اعم و اخص مانع نـدارد ، به عنوان مثال هنگامی که سؤال شود

السعدانه ما هی ؟ جواب : نَبتْ ، گیاه است . این تعریف به اعم در بیان معنای سعدانه که یک نوع گیاه خاص می باشد ، مانع ندارد . برای اینکه ما در مقام تعریف حقیقی نمی باشیم تا جنس و فصل آن را مشخص کنیم ، و همین مقدار که مشخص می گردد سعدانه گیاه می باشد نه حیوان و جماد ، در تعریف غیر حقیقی کافی است .

آن گاه در مقام از تعریفی که برای علم تفسیر شده فی الجمله آگاه می شویم که این علم ، علم قرآن شناسی است ،علم فقه ،علم اصول الفقه ، علم لغت ، علم صرف و نحو ، علم زمین شناسی و هیئت ، به معنای اصطلاح خاص آنها نمی باشد ، و حصول همین اندازه تمایز برای علم تفسیر از سایر علوم در تعریف آن کافی می باشد ، با اینکه قرآن شامل همه حقایق است .

ضرورت تفسیر قرآن

۱- دین اسلام الهی و ابدی است و قرآن معجزه جاوید آن می باشد که تمامی بشر و ابناء بشر در هر زمان و مکان موظف به پیروی و اطاعت از دستورات و قوانین آن می باشند : (مَا کَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٍ مِّن رِّجَالِکُمْ وَ لَکِن رَّسُولَ اللهِ وَ خَاتَمَ النَّبِیِّینَ ...)(۱)، (وَ مَن یَبْتَغِ غَیْرَ الإِسْلَامِ دِینًا فَلَن یُقْبَلَ مِنْ-هُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِینَ)(۲) ، « حَلَالُ مُحَمَّدٍ(ص) حَلَالٌ إِلَی یَومِ الْقِیَامَهِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَی یَومِ الْقِیَامَهِ لَا یَکُونُ غَیْرُهُ وَ لَا یَجِیءُ غَیْرُهُ »(۳) .

۱- سوره احزاب (آیه ۴۰)

۲- سوره آل عمران (آیه ۸۵)

۳- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۵۸ .

۲- خدای سبحان تمام حقایق احکام تکوینی و تشریعیی که سرنوشت ابدی انسان را رقم می زند در قرآن بیان نموده ، هدایت و حرکت او را در رسیدن به کمال نهایی و تقرب الی الله نیز بیان کرده است : (إنَّ هَذَا الْقُرآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أقْوَمُ...)(۱) ، (وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا یَابِسٍ إلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ)(۲)، (... کُلَّ شَیْءٍ أحْصَیْنَاهُ فِی إمَامٍ مُّبِینٍ)(۳)

رسول الله(ص) هم این احکام را به مردم ابلاغ نمود و در حجه الوداع خطاب به آنها فرمود : « یَا أیُّهَا النَّاسُ مَا مِنْ شَیْءٍ یُقَرِّبُکُمْ مِنَ الْجَنَّهِ وَ یُبَاعِدُکُمْ مِنَ النَّارِ إلَّا وَ قَدْ أمَرْتُکُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَیْءٍ یُقَرِّبُکُمْ مِنَ النَّارِ وَ یُبَاعِدُکُمْ مِنَ الْجَنَّهِ إلَّا وَ قَدْ نَهَیْتُکُمْ عَنْهُ»(۴) .

۳- امکان ندارد انسان عادی تمام احکام دین و هر گونه هدایت و ارشاد را از راه خرق عادت و اعجاز دریافت کند ، چون اولاً : انسان عادی از لحاظ ظرف خلقت قابلیت تحمل معجزه را ندارد ، ثانیاً : جریان اعجاز به دست هر کس و ناکسی موجب نابودی دین خواهد شد ، ثالثاً : اگر تمام مردم از

۱- سوره اسراء (آیه ۹)

۲- سوره انعام (آیه ۵۹)

۳- سوره یس (آیه ۱۲)

۴- وسائل الشیعه ، ج ۱۷ ، ص ۴۵

طریق اعجاز و الهام احکام را بدانند ، دیگر آمدن انبیاء ، انزال کتب و شرایع آسمانی وجه ندارد و هر چیزی که از وجود آن عدمش لازم آید ، محال است .(۱)

۴- خطابات قرآن برای عموم بشر است و بشر در صحنه حیات و زندگی مکلف به عمل و حرکت در پرتو احکام نورانی قرآن می باشد :

{ (يَآ أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُواْ رَبَّكُمُ الَّذِى خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)(۲) .

{ (يَآ أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَهَ السَّاعَهِ شَىْءٌ عَظِيمٌ)(۳) .

{ (يَآ أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمُ الَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ ...)(۴) .

{ (يَآ اَيُّهَاالَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْاللهَ وَ أَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ أُولِى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)(۵).

{(يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)(۶) .

{ (يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاهِ إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ)(۷) .

{ (...وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ)(۸) .

{ (يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَوْفُواْ بِالْعُقُودِ ...)(۹) .

{ (يآ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّى وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ ...)(۱۰)

{ (... وَ لَن يَجْعَلَ اللهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا)(۱۱) .

۱- برای توضیح بیشتر به کتاب ولایت و امامت... ص۱۲۵ ، از همین نویسنده مراجعه شود .
۲- سوره بقره (آیه ۲۱)
۳- سوره حج (آیه ۱)
۴- سوره نساء (آیه ۱)
۵- سوره نساء (آیه ۵۹)
۶- سوره بقره (آیه ۱۸۳)
۷- سوره بقره (آیه ۱۵۳)
۸- سوره آل عمران (آیه ۹۷)

۹- سوره مائده (آیه ۱)

۱۰- سوره ممتحنه (آیه ۱)

۱۱- سوره نساء (آیه ۱۴۱)

{ (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَ أُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَآئِلَ لِتَعَارَفُواْ إِنَّ أَكْرَمَكَمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ ...)(۱) .

{ (وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَىْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُواْ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّآ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)(۲) .

۵- بدون تردید برای غیر مفسران حقیقی قرآن فهم قرآن بدیهی نیست که نیاز به تفسیر و بیان نداشته باشد ، قرآن کتاب حکمت و اسرار الهی است که دارای مراتب عالیه عنداللهی و مرتبه نزولی عربیٍّ مبین می باشد :

(وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ)(۳)، (... وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ ...)(۴) .

مرتبه عنداللهی قرآن را جز خداوند سبحان احدی نمی داند ، زیرا درک علم مطلق و غیر متناهی جز برای مُدرک م-طلق برای کس دیگر ممکن نیست . البته بشر هم به فهم این مرتبه تکلیف ندارد ، چون ما لایطاق است ، اما در مرتبه قلمرو تکلیف ، قرآن عموم بشر را دعوت به تع-قل در قرآن و فهم معارف آن نموده است : (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ

۱- سوره حجرات (آیه ۱۳)

۲- سوره بقره (آیات ۱۵۶ - ۱۵۵)

۳- سوره زخرف (آیه ۴)

۴- سوره آل عمران (آیه ۷)

الْقُرْآنَ أمْ عَلَى قُلُوبٍ أقْفَالُهَآ)(۱) ، دعوت همه انسانها به تـدبر درباره آیات قرآن شاهـد گویاست بر جهانی بودن قرآن و فهم معـارف آن ، زیرا اگر قرآن مطـابق بـا فهـم خـاص برخی انسانهـا سـخن می گفت ، دیگر دعـوت همگـانی به تـدبر آیـات آن سنخیت نداشت .

۶- (وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُواْ ...)(۲) ، قرآن مردم را به اعتصام به حبل الله فرمان می دهـد و آنها را از اختلاف و مخالفت با یکدیگر بازمی دارد ، قرآن وحدت را نشانه جامعه توحیدی و اختلاف را نشانه جامعه جاهلی می داند .

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * تَبَارَكَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا)(۳) ، جز خداونـد تبارک و تعالی چه کسی می تواند بگوید :

این کتاب من جامع تمام حقایق و هدایت برای همه عالمیان است و...

« عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ الرِّضَا(ع) بِمَروَ ... قَالَ(ع) يَا عَبْدَالْعَزِيز جَهِلَ الْقَوْمُ وَ خُدْعُواْ عَنْ آرَائِهِمْ إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَقْبِضَ نَبِيَّه(ص) حَتَّى أكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَ أنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرآنَ فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَیْءٍ بَيَّنَ فِيهِ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَالْحُدَودَ وَالْأحْكَامَ وَ جَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إلَيْهِ النَّاسُ كَمَلًا »(۴) .

« عَنْ عَلِيِّ بْن حَدِيدٍ عَنْ مُرَازمٍ عَنْ أبی عَبْدِاللهِ(ع) قَالَ: إنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی أنْزَلَ فِی الْقُرآنِ تِبْيَانَ كُلِّ شَیْءٍ ... »(۵) .

ص: ۴۲۶

۱- سوره محمد (آیه ۲۴)

۲- سوره آل عمران (آیه ۱۰۳)

۳- سوره فرقان (آیه ۱)

۴- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۱۹۸ ، باب نادر جامع فی فضل المام و صفاته .

۵- تفسیر برهان ، ج ۱، ص ۳۵ . اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۵۹ ، باب الرد الی الکتاب والسنه .

۷- قرآن کتاب قانون الهی است که هر آیه ای از آیات و هر کلمه ای از کلمات آن نیاز به تفسیر و متصدی اجرایی دارد . مفسر و معلم قرآن هم امام(ع) است که انسان عادی بدون بیان او جزئیات مسائل دین را از قرآن در نمی یابد و بودن کتاب و قانون تنها در میان جامعه بدون تفسیر و بی-ان معلم نیز جامعه را کفایت نمی کند ، (...فَسْئَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)(۱) ، (...وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِى الْعِلْمِ...)(۲) .

امکان دارد گفته شود قرآن نور است و نور ابهام ندارد تا نیاز به تفسیر داشته باشد ؟ بله قرآن نور است ، همچنان که آیات متعدد قرآن این مسئله را بیان داشته :

(يَآ أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَآئَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنَآ إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا)(۳) .

(فَآمِنُواْ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِى أَنْزَلْنَا وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ)(۴) .

(يَآ أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَآئَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَعْفُواْ عَن كَثِيرٍ قَدْ جَآئَكُم مِّنَ اللهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُّبِينٌ)(۵) .

اما نور ، چه نور ظاهری و چه نور معنوی درجات متفاوتی دارد ، برخی انسانها از دیدن بعضی مراتب

۱- سوره نحل (آیه ۴۳)

۲- سوره آل عمران (آیه ۷)

۳- سوره نساء (آیه ۱۷۴)

۴- سوره تغابن (آیه ۸)

۵- سوره مائده (آیه ۱۵)

نور ظاهری عاجزند ، دیگر چه رسد به اینکه قادر به دیدن و فهم درجات عالیه نور معنوی باشند ، آن گاه افراد خفاش صفت لجوج و عنود همانند کور مادرزاد که از مشاهده همه چیز محرومند ، قابلیت درک معارف ضروری قرآن(مبدأ و معاد) و فهم نور معنوی آن را نداشته و از روی عناد حقایق قرآن را انکار می کنند ، اینان باید حجاب لجاج و دشمنی را علاج کنند تا بتوانند پرتو افشانی نور معارف و هدایت قرآن را ببینند ، (...فَوَیْلٌ لِّلْقَاسِیَهِ قُلُوبُهُم مِنْ ذِکْرِاللهِ اُوْلَئِکَ فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ)۴(۱) .

بنابراین به ضرورت وجدان و برهان لزوم تفسیر قرآن روشن است و بر احدی ممکن نیست که در مسیر رسیدن به کمال ، خود را رهین فهم معارف قرآن نبیند ، زیرا هیچ کس نمی تواند بگوید که در قلمرو عبودیت و هدایت الهی نیست و یا نیاز رسیدن به کمال و سعادت ابدی را ندارد ،

ولی در عین حال هر اندازه که انسان در پرتو قرآن دقت و کاوش کند ، تنها شاید بتواند مرتبه ای از مراتب نور

۱- سوره زمر (آیه ۲۲)

و هـدایت قرآن را درک نمایـد ، چون قرآن کلام الله و حبل الله است و هر مقدار که بدان تمسک شود ، باز هم به آن مرتبه و مقصود نهایی رسـیده نخواهد شد و نباید هم انتظار داشت که همه بتوانند چهره های نورانی قرآن را ببی-نند . هرگز نمی توان دریای بیکران غیر متناهی را در کوزه ای محـدود و متناهی جا داد ، بله می توان گفت هر اندازه که ظرف اندیشه و فکر مفسـر وسیع باشد ، می تواند مقدار بیشتری از اقیانوس بیکران معارف قرآنی را در خود جای دهد .

رسول خـدا(ص) درباره ع-ظمت و ابدیت قرآن فرمود : « لَا تُحْصَی عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَی غَرَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَی وَ مَنَارُالْحِكْمَهِ وَ دَلِيلٌ عَلَی الْمَعْرِفَهِ »(۱) شـگفتیهای قرآن هرگز تمام نمی شود و نوآوریهای آن به کهنگی نمی گرایـد قرآن هم کتاب علمی و حکمت است و هم کتاب عملی و تربیت می باشد پس قرآن و حقایق آن ابدی است ، همان گونه که تفسـیر و بیان احکام آن نیز ابدی می باشد .

تفسیر نور به نور

قرآن را بایـد تفسـیر به نور کرد ، زیرا قرآن خود نور و برهان درخشان است : (...وَ أَنْزَلْنَآ إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا)(۲) و نور را جز به نور از راه دیگر نمی توان

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۵۹۹ ، کتاب فضل القرآن .

۲- سوره نساء (آیه ۱۷۴)

شناخت . قرآن را باید به قرآن شـناخت و متشابهات آن را به وسیله محکمات تفسیر نمود . تفسیر قرآن به روایات هم تفسیر به نور است ، چون شارح و مفسـر قرآن ائمه(علیهم السـلام) می باشند که آنان هم خود نورند و هم کلامشان نورانی است ، لذا بیـان احکام و محتوای قرآن به وسـیله روایات ائمه معصومین (علیهم السـلام) تفسـیر نور به نور است . در مورد نورانیت کلام معصـوم در زیـارت جـامعه می خـوانیم : کَلامُکُمْ نُورٌ وَ أمْرُکُمْ رُشْدٌ وَ وَصِیَّتُکُمُ التَّقْوی وَ فِعْلُکُمُ الْخَیْرُ وَ عادَتُکُمُ اَلإحْسانُ وَ سَجِیَّتُکُمُ الْکَرَمُ وَ شَأْنُکُمُ الْحَقُّ وَ الصِّدْقُ وَ الرِّفْقُ و قَوْلُکُمْ حُکْمٌ وَ حَتْمٌ ...(۱)

پس هیچ ابهامی در نورانیت قرآن وجود ندارد تا کسی به بهانه ابهام محتوای آن از محصول اندیشه خویش استمداد گیرد و بر قرآن تحمیل نماید ، امام باقر(ع) در این زمینه فرمود : « فَمَنْ زَعَمَ أنَّ کِتَابَ اللهِ مُبْهَمٌ فَقَدْ هَلَکَ وَ أهَلَکَ »(۲) هر کس به کتاب خدا ابهام ببندد ، هم خود را هلاک نموده و هم دیگران را دچار هلاکت می کند .

قرآن شامل همه اصول و معارف سعادت بخش بشری است ، تیرگیها و ابهام در افکار انسانهای عادی است

ص: ۴۳۰

۱- مفاتیح الجنان ، زیارت جامعه .

۲- بحارالانوار ، ج ۸۹، ص ۹۰ ، باب ان للقرآن ظهرا و بطنا .

که مانع شناخت قرآن می باشد ، به فرموده قرآن : (...ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَآ أَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْیَرِیهَا...) (1)

انسـان در انبوه ظلمت و تاریکی است که اگر توبه و ظلمت زدایی نکنـد ، ظلمت فوق ظلمت بر او سوار است ، آن گونه که از شدت تاریکی هر گاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آن را ببیند ! (تشبیه معقول به محسوس)

شرایط تفسیر

تفسیر قرآن دارای شرایط و آداب متعدد است که در این زمینه توجه به نکات ذیل ضروری می باشد :

۱- بهترین راه برای فهم قرآن تهـذیب نفس از گرایش به غیر خـدا و پرهیز از هرگونه تبهکـاری و معصـیت است : (... وَاتَّقُواْ اللّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّهُ وَاللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ)(2) ، با نورانیت روح می توان قرآن را تفسیر نمود و نور را به وسیله نور شناخت .

۲- عالم به علم ازلی و قرآن شناس واقعی بالذات خداوند سبحان است که ارسال کننده ومعلم حقیقی قرآن می باشد ، لذا فهم و تفسیر قرآن نیاز

۱- سوره نور (آیه ۴۰)

۲- سوره بقره (آیه ۲۸۲)

به بیان الهی دارد : (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَیَانَ)(۱) .

۳- قرآن شناس واقعی بالعرض ائمه(علیهم السلام) می باشند که مخاطب مخاطب و همتای قرآن ب-وده و شارح و تفسیر کننده حقیقی آن می باشند ،

همان گونه که قرآن در باره رسول گرامی اسلام (ص) می فرماید : (وَ إِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَّدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ)(۲)، (لَّا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)(۳) واقعیت قرآن را کسی در نمی یابد ، مگر آنان که مطهرون الهی اند و به صریح آیه تطهیر مطهرون ائمه(علیهم السلام) می باشند ، (لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ إذْ بَعَثَ فِیهِمْ رَسُولًا مِّنْ أنْفُسِهِم یَتْلُواْ عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ وَ إن کَانُواْ مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ)(۴) .

۴- عقول مردم عادی قادر به درک حقایق قرآن و نور معنوی الهی آن نمی باشند ، قرآن« حبل الله ممدود بین السماء والأرض » است و مفسر به هر اندازه که ماهر و قوی باشد ، دارای فکر و بیان محدود است ، و امکان ندارد فکر محدود ،کلام الله غیر محدود را بیان و تفسیر کند ، بلکه تنها می تواند بعضی ازمراتب ظاهری و باطنی قرآن را تفسیر نماید .

۵- در روایات آمده : درجات بهشت به عدد آیات قرآن است . إقْرَأ وَ أرِقْ :

۱- سوره الرحمن (آیات ۴ - ۱)

۲- سوره نمل (آیه۶)

۳- سوره واقعه(آیه ۷۹)

۴- سوره آل عمران (آیه ۱۶۴)

قرآن بخوان ، عروج نما . هر کس هر اندازه از آیات قرآن بخواند و آن را بداند ، به همان مقدار به درجات بهشت صعود می کند ، آن گاه مفسر هر چه در مورد قرآن تحقیق و بررسی کند ، باز هم به کنه آن نرسیده و نمی رسد ، چون تعقل و اندیشه مفسر محدود می باشد .

امام سجاد(ع) درباره قرآن فرمود : « آیَاتُ الْقُرآنِ خَزَائِنُ فَکُلَّمَا فُتِحَتْ خِزَانَهٌ یَنْبَقی لَکَ أنْ تَنْظُرَ مَا فِیهَا »(۱) آیات قرآن گنجینه های علم خداوندی است ، هر زمان که گنجینه ای از آن گشوده می شود ، بر توست در آن نگاه کنی که چیست .

حال اگر کسی سخن از قرآن گفت و پیرامون آیات آن مقداری بحث کرد ، نمی تواند بگوید حقایق قرآن را فهمیده و به نهایت آن رسیده است ، شاید او توانسته به مقدار استعداد و توانش از قر آن بهره گیرد ، اما بهره گیری از ظاهر قرآن و استفاده از بعضی درجات قرآن ، مع–نایش این نیست که مفسّر به تمام واقعیت قرآن دست یافته است .

۱– اصول کافی ، ج۲ ، ص ۶۰۹ .

تفسیر ترتیبی و موضوعی

تفسیر قرآن به دو گونه ذکر شده است : ۱- تفسیر ترتیبی ۲- تفسیر موضوعی .

تفسـیر ترتیبی آن است که مفسر به ترتیب تدوین قرآن از آغاز تا ختم آن یا تا هر جایی که توفیق پیدا نماید ، شروع به بررسی و تفسیر قرآن می کند .

در تفسیر موضوعی ، مفسّر موضوع خاصی(توحید ، ولایت و امامت خمس ، نبوت ، معاد ، زکات و...) را در نظر می گیرد ، آن گاه آیات وروایات مربوط به آن موضوع را گردآوری نموده ، تفسیر وتبیین می نماید .

کیفیت هر دو نوع تفسـیر یا به روش تفسـیر قرآن به قرآن ، یا تفسیر به روایت ، یا تفس-یر به حکم عقل(عقل فطری و برهانی) و یا کیفیت ترکیب یافته از امور سه گانه(قرآن ، روایت و عقل) است .

اشتقاق کلمه قرآن

برای قرآن کریم اسامی متعدد ، ۵۵ تا ۹۰ اسم ذکر شده که هر اسمی از اسامی قرآن دارای حکمت وآثار

می باشـد ، گرچه قرآن والاـتراز آن است که واژه هـای لفظی بتوانـد محتوای آن را اظهـار کنـد ، ولی به لحاظی که معارف و محتوای بلند آن در خور فهم بشـر آید ، از مقام اعلی و عنداللهی تنزل یافته ، به درجه الفاظ و قرائت رسیده تا امکان تعقل آن برای بشر فراهم گردد .

معانی هرگز در حرف ناید که بحر بیکران در ظرف ناید

کلمه قرآن اسم ثلاـثی مزیـد است که از نظر واژه لغـوی جامـد و به طور ارتجـال ، بـدون اشـتقاق از لفظی برای کتـاب الله نـام گـذاری شده است . بعضـی نیز قائلند : قرآن اسم مشـتق است که از ماده لفظ اشـتقاق شده و به مناسـبت همان معنای اشـتقاقی برای کلام الله اسم گـذاری گردیـده است . حال با توجه به این دو بیان ، پیرامون جمود و اشـتقاق کلمه قرآن نظریات مختلفی مطرح شده که مهمترین آنها چنین است :

۱- شافعی می گویـد: قرآن اسم جامـد است که خداوند از آغاز آن را به نحو ارتجال ، اسم خاص برای کتاب رسول الله(ص) قرار داده ، همان گونه که تورات و انجیل اسم کتاب آسمانی حضرت موسی و عیسی می باشد .

۲- در مقابل نظر شافعی ، زجّاج معتقد است : لفظ قرآن مصدر و مهموز اللام می باشد که از ماده «قَرَءَ» به معنای جمع و گردآوری مشتق شده است و به جهت آنکه در لغت عرب «قرء»(۱) به معنای جمع آمده و از طرفی هم قرآن جامع حقایق و ثمرات کتب آسمانی انبیاء سلف می باشد ، کتاب آسمانی پیامبر اسلام را قرآن نامیده اند .

۳- لحیانی : قرآن مشتق از ماده قَرَءَ به معنای قرائت و خواندن است ، زیرا قاری قرآن هنگامی که تلاوت قرآن می کند ، آیات و حروف آن را متوالیاً پشت سر هم می خواند که به این عمل او قرآن می گویند ، بنابراین قرآن بر وزن(رُجحان ، غُفران) مصدر مبنی للمفعول است ، قرآن یعنی کلام الهی که تلاوت شده یا تلاوت کردند ، چنان که کتاب به معنای مکتوب ، نوشتن و نوشته شده می باشد .

قرآن به معنای«مَقْرُؤ» ، یعنی کتاب و آیاتی که بر رسول خدا(ص) نازل و خوانده شده است و همین معنا در مورد کلمه قرآن را ابن عباس

ص: ۴۳۶

۱- «قَرَءَ» در لغت عرب به معنای جمع است ، مانند اینکه گفته می شود : قرءت الماء فی الحوض ، آب در حوض جمع شده یا آب را در حوض جمع نمودم . لذا طبق این معنا نون کلمه قرآن زائده و جزء اصلی آن نمی باشد .

تأیید می کند .(۱) این وجه را می توان تأیید کرد که قرآن یعنی کتاب و آیاتی که از جانب خدا بر رسول الله(ص) تلاوت شده ، یا رسول الله(ص) آنها را تلاوت نموده است . (... فَاقْرءُ واْ مَا تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ...)(۲) ، (أوْزِدْ عَلَیْهِ وَ رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا)(۳) .

۴- اشعری : قرآن به معنای «قَرْنَ» ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر می باشد ، چون آیات قرآن به شکل خاصی با هم ارتباط داشته و با یکدیگر متشابه و متناسب می باشند ، (کِتَابًا مُّتَشَابهًا مَّثَانِی)(۴)، به لحاظ وجود انسجام در الفاظ و کلمات قرآن ، کلام الله را قرآن می گویند .

۵- فرّاء : قرآن مش-تق ازقرائن است ، قرائن هم جمع قرینه می باشد و بدین مناسبت که آیات قرآن هر کدام قرینه و مؤید یکدیگر است ، کتاب خدا را قرآن می نامند .

۶- برخی گفته اند : قرآن مهموز نیست ، اما نون آن زاید و مشتق از «قَری» به معنی مهمانی کردن و ضیافت است ، در این صورت وجه تسمیه این می شود که قرآن سفره گسترده الهی است که هر کس به سهم خود از

آن بهره مند می گردد . پیامبر(ص) در این باره فرمود : « إنَّ هذَا القُرْآنَ مَأْدَبَهٌ فَخُذُوا مِنْهُ » این قرآن مائده الهی و سفره ای است گشاده ، از آن برگیرید...(۵)

۱- مقدمه مجمع البیان ، ص ۴۱ .

۲- سوره مزمّل (آیه ۲۰)

۳- سوره مزمّل (آیه ۴)

۴- سوره زمر (آیه ۲۳)

۵- فروغی از قرآن ، ص ۱۴۱ .

اسامی و اوصاف قرآن

در قرآن کریم بیش از ۵۵ بار کلمه «قرآن» اسم برده شده :

{ (الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ قُرآنٍ مُّبِينٍ)(۱)

{ (... إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا)(۲)

{ (إِنَّهُ لَقُرآنٌ كَرِيمٌ)(۳)

{ (... فَاقْرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ...)(۴)

{ (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ) (۵) و...

در ۷ مورد کلمه «فرقان» آمده :

{ (تَبَارَكَ الَّذِى نَزَّلَ الْفُرقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا(۶) { (يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اِن تَتَّقُواْ اللهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا ...)(۷)

{ (وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ)(۸)

{ (وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَآءً وَ ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ)(۹)

{ (وَ أَنْزَلَ التَّوْرَاتَ وَالْإِنْجِيلَ * مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ)(۱۰)

{ ...(وَ مَآ أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ ...)(۱۱)

۱- سوره حجر (آیه ۱)

۲- سوره اسراء (آیه ۷۸)

۳- سوره واقعه (آیه ۷۷

۴- سوره مزمل (آیه ۲۰)

۵- سوره نحل (آیه ۹۸)

۶- سوره فرقان (آیه ۱)

۷- سوره انفال (آیه ۲۹)

۸- سوره بقره (آیه۵۳)

۹- سوره انبیاء (آیه ۴۸)

۱۰- سوره آل عمران (آیات ۴ - ۳)

۱۱- سوره انفال (آیه ۴۱

{ (... هُدًی لِّلنَّاسِ وَ بَیِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَی وَالْفُرْقَانِ ...)(۱)

نزدیک به ۲۵۵ بار کلمه «کتاب» ذکر شده :

{ (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * الم * ذَالِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیهِ ...)(۲)

{ (تَنْزِیلُ الْکِتَابِ مِنَ اللهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ)(۳)

{ (لَقَدْ أَنْزَلْنَآاِلَیْکُمْ کِتَابًا فِیهِ ذِکْرُکُمْ ...)(۴)

{ (وَالْکِتَابِ الْمُبِینِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلهٍ مُّبَارَکهٍ ...)(۵)

{ (... وَ إِنَّهُ لَکِتَابٌ عَزِیزٌ) (۶) و ...

کلمه «ذکر» بیش از ۵۰ مرتبه در قرآن بیان گردیده :

{ (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)(۷)

{ (وَ هَذَا ذِکْرٌ مُبَارَکٌ أنزلناه ...)(۸)

{ (هَذَا ذِکْرٌ وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ لَحُسْنَ مَآبٍ)(۹)

{ (... إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ وَ قُرآنٌ مُّبِینٌ)(۱۰)

{ (إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِینَ)(۱۱) و ...

همچنین کلمه «تنزیل» در قرآن به طور مکرر اظهار شده :

{ (وَ إِنَّهُ لَتَنزِیلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ)(۱۲)

ص: ۴۳۹

۱- سوره بقره (آیه ۱۸۵

۲- سوره بقره (آیه۱)

۳- سوره زمر (آیه ۱)

۴- سوره انبیاء (آیه ۱۰)

۵- سوره دخان (آیات ۳ - ۲)

۶- سوره فصلت (آیه ۴۱)

۷- سوره حجر (آیه ۹)

۸- سوره انبیاء (آیه ۵۰)

۹- سوره ص (آیه ۴۹)

۱۰- سوره یس (آیه ۶۹)

۱۱- سوره ص (آیه ۸۷)

۱۲- سوره شعرا (آیه ۱۹۲)

{ (تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ)(۱)

{ (تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَانِ الرَّحِيمِ)(۲)

{ (...تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)(۳)

{ (تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ)(۴) و...

اسامی و اوصاف دیگری از جمله نامهای ذیل هم در مورد قرآن به کار رفته است : کریم ، مبین ، نور ، هدی ، رحمت ، شفاء ، موعظه ، مبارک ، مرفوعه ، علیّ ، حکمت ، حکیم ، مبیّن ، حبل ، مطهّره ، صراط ، مستقیم ، قیّم ، قول ، فصل ، نبأ ، احسن الحدیث ، مثانیّ ، متشابه ، روح ، وحی ، عربی ، بصائر ، صحف ، بیان ، علم ، حق ، مکرمه ، هادی ، عجب ، تذکره ، عروه الوثقی ، صدق ، عدل ، امر ، منادی ، بشری ، مجید ، نور ، بشیر ، نذیر ، عزیز ، بلاغ و...(۵)

البته اکثر نامهای مذکور اسم برای قرآن نمی باشند ، بلکه اوصاف قرآنند ، لذا در مورد آنها این بحث مطرح است که آیا همه این اسامی مترادف برای کلام الله می باشند و همانند انسان و بشر دارای معنای واحدند ، یا نه هر یک از اسامی قرآن خصوصیات مخصوص خود را دارد ؟ به کیفیت

۱- سوره یس (آیه ۵)

۲- سوره فصلت (آیه ۲)

۳- سوره فصلت (آیه ۴۲)

۴- سوره واقعه (آیه ۸۰)

۵- تاریخ قرآن کریم ، ص ۲۶

اول هرکدام از اسامی قرآن حکایت از مسمای واحد می کند که عبارت ازآیات الهی از آغاز تا انتهای قرآن است و به عبارتی همه اسامی و اوصاف متعدد قرآن ، اسم برای معنای واحد و کتاب فرو فرستاده شده از آسمان می باشد ، ولی این نظریه مخدوش است ، چون کتاب نازل شده از آسمان اختصاص به قرآن ندارد و علاوه بر قرآن شامل کت-ب آسمانی دیگر هم می شود .

آن گاه در عین حالی که قرآن حقیقت نوری واحد است ، اما متعین این است که هر اسم معنای خاصی دارد و هر کدام از اسامی قرآن مرتبه ای از مراتب و گوشه ای از گوشه های مضامین قرآن را حکایت می نماید ، زیرا هر آیه و هر کلمه قرآن ، ظهر و بطن دارد و بطن آن نیز بطونی دارد ، صدرالمتالهین در مفاتیح الغیب می گوید : قرآن هزار ، هزار اسم دارد و ... ،

یکی از اسامی قرآن «مجید» است ، این اسم از معارف بلند نظری و عملی جهان خلقت که در قرآن ذکر شده ،

ص: ۴۴۱

حکایت می کند : (... وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیانًا لِّکُلِّ شَیْءٍ ...)(۱) .

پس مـا اگر قرآن را به صورت ترکیب یافته از مجموع آیات و سوره ها ببینیم کتاب تـدوین شـده الهی است و اگر همین قرآن را به صورت تفصـیلی ببینیم کتاب تکوینی و جهان خارج می باشـد ، که قبلا اشاره شد فرق بین کتاب تکوینی و تدوینی الهی به اجمال و تفصیل است .

این حقیقت از جهت فلسـفی نیز واضـح است ، چرا که از دیـد تحلیل عقلی هر موجودی دارای چهار نحوه از وجود می باشد : ۱- لفظی ۲- کتبی ۳- ذهنی ۴- خـارجی . در قرآن وجود لفظی و کتبی عبـارت از جهـان خارج است که این وجودات لفظی اگر گشوده شوند ، همان واقعیت جهان خارج عرش و کرسی ، لوح و قلم ، عقل و مثال ، برزخ و طبیعت و جنت و نار را نشان می دهد .

بنـابراین قرآن جوامع الکلم است و هر اسم آن بیـانگر مرتبه ای از معـارف و حقـایق خـاص می باشـد که هر مفس-ر و انسـان عادی نمی تواند آن حقایق رقیق قرآن را بیان و تفسیر کند . از ۱۲ هزار صحابی رسول الله(ص) که اسامی و

۱- سوره نحل (آیه ۸۹)

شرح حال آنان در کتب روایی بیان شده ، تنها امام امیرالمؤمنین(ع) اعلم و اعرف به معارف قرآن بوده است .(۱)

طبرسی در مقدمه تفسیر مجمع البیان می گوید : اولی-ن کسی که از اصحاب رسول الله(ص) به تفسیر قرآن سخن گفت ، امام علی ابن ابیطالب(ع) بود . ابن مسعود هم می گوید : « إنَّ الْقُرآنَ نَزَلَ عَلَی سَبعَهِ أحْرُفٍ مَا مِنْهَا حَرْفٌ إلَّا وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ إنَّ عَلِیًّا عِنْدَهُ مِنَ الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ »(۲) امام علی(ع) عالم به ظاهر و باطن قرآن است ، چرا که او انسان کامل و همتای قرآن می باشد واز همه مهمتر سخن پیامبر اسلام(ص) در مورد آن حضرت است که فرمود : « أنا مَدِینَهُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا »(۳)، « أنَا دَارُالْحِکْمَهِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا »(۴) .

عالم و معلم قرآن

امام علی(ع) علاوه بر علم امامت در کنار رسول الله(ص) شاهد نزول وحی بوده است ، پیامبر در این باره به آن حضرت فرمود : « یَا عَلِی إنَّکَ تَسْمَعُ مَا أسْمَعُ وَ تَرَی مَا أرَی

۱- ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه می گوید: سرچشمه همه علوم تفس-یری از امام علی(ع) نشأت گرفته است و در واقع امام علی(ع) مؤسس علم تفسیر می باشد .

۲- مقدمه مجمع البیان ، ص۲۷ . و إبن مسعود: إنَّ الْقُرآنَ أنزَلَ عَلَی سَبعَهِ أحْرُفٍ مَا مِنْهَا إلَّا وَ لَهُ ظَهْرُ وَ بَطْنٌ وَ إنّ عَلِیُّ بْنَ أبیطَالِبٍ عِلْمُ الظَاهِرِ وَالْبَاطِنِ ، المناقب ، ج ۲ ، ص ۴۳ .

۳- کنز الفواید ، ج ۱ ، ص ۳۲۳ . نهج الحق ، ص ۲۳۶ . وسائل الشیعه ، ج ۲۵ ، ص ۳۹۸ .

۴- نهج الحق ، ص ۲۳۶ . کشف الیقین ، ص ۵۱ . بحارالانوار ، ج ۴۰ ، ص ۲۰۳ .

إلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبیٍّ »(۱) ای علی ! آنچه را من می بینم ، تو می بینی و شاهد نزول آن(وحی) هستی ، آنچه را من از جانب خدا می شنوم ، تو هم می شنوی ، مگر اینکه به من ختم نبوت شده ، ولی به تو نه . پس طبق فرمایش رسول الله(ص) امام علی(ع) هم شاهد نزول وحی و هم شاهد خصوصیات تفسیر و تأویل قرآن از آن حضرت بوده است .

بعد از رحلت پیامبر(ص) ، دیگران دنبال ریاست و خلافت بودند ، ولی امام امیرالمؤمنین(ع) در خانه نشست و تا هنگامی که قرآن را با علم امامت و با تفسیر و تأویلی که از پیامبر(ص) شنیده بود ، جمع آوری نکرد ، ردای مبارک را بر زمین نگذاشت . قرآن امام علی(ع) به همراه تفسیر و تأویلش سه برابر این قرآنی می باشد که اکنون در میان ماست ، آن حضرت قرآن مکتوب خود را به مردم آن عصر و زمان عرضه کرد تا بدان عمل کنند ، اما آنان نپذیرفتند ، لذا امام(ع) فرمود : این قرآن را تا ظهور

۱- عوالی اللآلی ، ج ۴ ، ص ۱۲۲ ، حدیث ۲۰۴ .

قائم آل محمد(عج) دیگر هرگز نخواهید دید . در حال حاضر آن قرآن با همان خصوصیات تأویل و تفسیر نزد امام زمان(عج) می باشد تا روزی که حضرتش از پس پرده غیب ظاهر شود و قرآن امام علی(ع) را با تمامی خصوصیات در اختیار جامعه جهانی مهدوی قرار دهد ، انشاء الله .

آیاتی از قرآن دلالت بر این دارد که حقایق و تأویل قرآن در قیامت ظاهر می شود ، چون بیان قرآن به الفاظ و حروف ، تفسیر ظاهر قرآن است نه تفسیر باطن آن ، در کتاب مفاتیح الغیب از امام امیرالمؤمنین(ع) نقل شده است که حضرت فرمود : همه حقایق در قرآن است و همه حقایق قرآن در بسم الله الرحمن الرحیم می باشد و همه حقایق بسم الله در نقطه «ب» بسم الله است ، زیرا «ب» به معنای سببیت و سبب ظهور همه حقایق می باشد ، همچنان که ذات باری تعالی سبب و علت ظهور همه اسماء و اشیاء است ، و من(امام علی«ع») حقایق نقطه «ب» بسم الله را می دانم .

همه در نقطه (ب) بسم الله

روشن است مراد امام علی(ع) از نقطه «ب» بسم الله ، لفظ بسم الله نیست ، مراد باطن و حقیقت نوری بسم الله می باشد که در همه جا ظهور می کند .

ص: ۴۴۵

وحدت در کثرت ، کثرت در وحدت و حقیقت زمی-ن و آسـمان در آن امر بسیط نوری (نقطه «ب» بسم الله) منطوی است و انسان کاملی چون امام علی(ع) می خواهد که حقایق جهان خارج و نقطه اتصال به ولایت خدا را از امر بسـیط نقطه «ب» بسـم الله اسـتخراج نمـوده و تفسـیر کنـد . در برخی تعـبیرات آمـده که حقیقت نقطه «ب» بسم الله وجـود مبـارک امـام امیرالمـؤمنین حضرت علی(ع) می باشد که اتصال به ولایت مطلقه الهی دارد .

در اصول کافی(۱) روایتی از امام صادق(ع) نقل شـده که : نبی اکرم(ص) خطبه خواند ، بعد دست راست خود را بلند نموده ، فرمود : ای مردم ! آیا می دانید در دست راست من چیست ؟ مردم گفتند : خدا و رسولش داناتر است .

پیـامبر(ص) فرمود : اسـامی اهـل بهشت و اسامی پـدران آنان از آغاز آفرینش عالم تا روز قیامت هر چه به دنیا بیاینـد در کف دست راستم می باشد

آن گاه حضـرت دست چپش را بلنـد نموده ، فرمود : ای مردم ! آیا می دانیـد در دست چپم چیست ؟ گفتند : خدا و رسول او داناترند .

پیامبر(ص) فرمود : اسامی اهل جهنم و اسامی پدران آنان که از اول دنیا تا روز آخر آن ، هر چه پیدا

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۴۴۴ ، باب مولد النبی(ص) و وفاته .

شونـد ، در دست چپ من می باشـد . بـدون تردی-د اسـامی اهـل بهشت و پـدران آنـان و اسـامی اهل جهنم و پـدران آنها به صـورت کتـابت لفظی و اوراق در دست پیـامبر(ص) نبـوده ، بلکه بـاطن آنهـا در دست پیـامبر بود که حضـرت در آن صورت باطنی به طور واضح اسامی

تمام اسامی اهل جهنم و اهل بهشت را می دیده است .

بنابراین برای ما از مضامین آیات و روایات دو چیز قطعی مشخص می شود :

۱- قرآن کریم جامع همه حقایق جهان تکوین و تشـریع است و در این جهت اسرار و اعیانی دارد ، اسرار قرآن هم دارای ظاهر و باطن می باشـد ، البته این گونه نیست که معنای باطن قرآن در مقابل معنای ظاهر ، و آغاز آن در مقابل آخر باشد ، قرآن در یـک آن الفـاظش جـامع معنـای ظـاهر و بـاطن است که همه آن معـانی هم حقیقت است نه مجـاز ، نهایت مخاطبین قرآن فرق دارند ، کسی که اهل ظاهر است از قرآن معنای ظاهر را می فهمد ، کسی که اهل باطن است معنای باطن را درمی یابد

، و کسی که جامع است از قرآن هم معنای ظاهر و هم معنای باطن را استفاده می کند .

۲- انسان کامل عالم به تمام حقایق قرآن است ، و ما سوای هویت مطلقه را می داند ، زیرا او واسطه در فیض و صادر اول و همتای قرآن است قرآن برای او ظهور نموده و نازل شده است و عقلاً ممکن نیست کسی که چیزی برای او فرستاده شده و معجزه او می باشد ، نداند که حقیقت آن معجزه و حقایق آن چیست !

راسخون در علم الهی

(... وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ...)(۱) ائمه معصومین راسخون در علم الهی و عالم به تمام حقایق قرآن می باشند . روایتی از امام محمدباقر(ع) درباره اسم اعظم الهی نقل شده که اسم اعظم خداوند دارای ۷۳ حرف می باشد ، یک حرف آن از اسرار الهی و مربوط به مقام غیب الغیوبی خداوندسبحان است که هیچ کس آن را نمی داند و باقی ۷۲ حرف اسم اعظم را ائمه(علیهم السلام) می دانند . » عَنْ أبی جَعفِر(ع) قَالَ: إنَّ إسْمَ اللهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا ... وَ نَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الْإسْمِ

ص: ۴۴۸

۱- سوره آل عمران (آیه ۷)

الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا وَ حَرْفٌ وَاحِدٌ عِنْدَ اللهِ تَعَالَى اسْتَأْثَرَ بِهِ فِی عِلْمِ الْغَیْبِ عِنْدَهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهِ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ » (۱).

سفیان ابن سعید ثوری از امام صادق(ع) سؤال کرد ، مَا مَعْنَی قَوْلَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ن ؟ امام (ع) پاسخ داد : ن(نون) نهری است در بهشت همانند آنکه ص (صاد) نهری در بهشت می باشد ، سپس حضرت فرمود :{ وَ مَا یَسْطُرُونَ { مِدَادٌ مِنْ نُور ، والْقَلَمِ ، قَلَمٌ مِنْ نُورْ ، واللَّوْح لَوْحٌ مِنْ نُور ، سفیان ابن سعید پیرامون این مطلب توضیح بیشتری از امام تقاضا کرد ، حضرت به او فرمود : اگر لایق جواب نبودی برایت این گونه جواب نمی دادم : فَنُون مَلَکٌ ، یُؤَدِّی إِلَی الْقَلَمْ وَ هُوَ مَلَکٌ وَالْقَلَمْ یُؤَدِّی إِلَی اللَّوحْ وَ هُوَ مَلَکٌ وَاللَّوحِ یُؤَدِّی إِلَی إِسْرَافِیل وَ إِسْرَافِیل یُؤَدِّی إِلَی مِیکائیل وَ مِیکائیل یُؤَدِّی إِلَی جبْرَئیل وَ جبْرَئیل وَ یُؤَدِّی إِلَی الْأَنْبیَاءِ وَالرُّسُلُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِم(۲).

بعد از این مقدار بیان امام(ع) به سفیان فرمود : قُمْ یَا سُفْیَانْ فَلَا آمِنُ عَلَیْکَ ، برخیز که بیشتر از این تحمل شنیدن نداری .

امکان دارد کسی در اثر عدم فهم قرآن بگوید : اینها معانی مجازی فرآن است ، به او می گوییم : ابدا چنین نیست ، این امور معانی واقعی قرآن کریم است ، زیرا اگر حقای-ق واقعی قرآن نبود ، امام بیان نمی کرد و

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۲۳۰ باب ما اعطی الائمه(ع) من اسم الله الأعظم .
۲- بحارالانوار ، ج ۸۹ ص ۳۷۴ باب ۱۲۷ ، متشابهات القرآن . معانی الاخبار ، ص ۲۳ .

یقیناً اگر مفسران واقعی قرآن ائمه معصومین(علیهم السلام) نبودند ، حقایق قرآن همین مقداری که قابل فهم انسان عادی است ، مجهول باقی می ماند ، حتی بقراط و سقراط ، افلاطون و ارسطو و حکمای قدیم یونان آن مقدار از حکمت و علوم الهی را که به همراه داشته اند از اثر معارف انبیاء سلف بوده و هر چه را که بشریت امروز از علوم و معارف برخوردار است باز هم به برکت آثار انبیاء و ائمه معصومین(علیهم السلام) می باشد .

موضوع و مسائل علم

به تعبیر رایج هر علمی باید موضوع داشته باشد تا از مسائل و عوارض آن بحث شود ، موضوع علم عبارت از امری است که در آن از عوارض آن موضوع بنام مسائل بحث می شود ، به عنوان مثال از جمله علوم ، علم اصول الف–قه است که به نظر مشهور موضوع آن ادلّه اربعه : کتاب ، سنت ، اجماع و عقل می باشد و بحث از عوارض کتاب مانند اینکه ظاهر کتاب حجت است یا نه ، سنت و خبر واحد حجت است یا نه ، اجماع و عقل دلیل برای اثبات حکم شرعی می باشد یا خیر ، بحث ازمسائل علم اصول است .

آخوند(ره) موضوع علم اصول را عبارت از کلی منطبق بر موضوعات

ص: ۴۵۰

مسائل می داند ، از آخوند می پرسیم اسم آن موض-وع چیست ؟ می گوید : لازم نیست اسم آن را بدانیم ، زیرا اثر مترتب بر واقعیت موضوع است نه بر اسم آن تا بـدانیم چیست و همین که علم موضوع داشـته باشـد ، کفایت می کند . همچنین به فرض بگـوییم : موضـوع علـم فقه فعـل مکلـف می باشـد ، نمـاز ، روزه ، خمس ، زکـات ، حـج ، امر به معروف و نهی از منکر فعل مکلف است ، امـا نمـاز واجب است ، زکـات واجب است ، حـج و جهـاد واجب می باشـد و همه این واجبات از عوارض فعل مکلف است که مجموعـاً مسائـل علم فقه را تشـکیل می دهنـد . موضوع علم نحو ، صـرف ، لغت ، معـانی و بیان کلمه و کلام است و بحث از اینکه فاعل مرفوع ، مفعول منصوب و مضاف الیه مجرور است ، بحث از مسائل آن علوم می باشد .

علم منطـق موضـوعش تصـور و تصـدیق ، علم فلسـفه موضوعش موجود مطلق ، علم عرفـان موضوعش معرفت الله ، علم کلاـم موضوعش مبـدأ و معـاد است و بحث از اینکه قیاس اسـتثنایی منتـج می باشـد یا نه ، این موجود بسـیط است یا مرکب ، ممکن الوجود است یا واجب الوجود ، ثواب و عقاب امر تکوینی است یا اعتباری ، حُسن عدل و قبح ظلم ذاتی است یا نه ، تکلیف ما لا یطاق قبیح است یا

خیر ، هر کدام از این مباحث به مسائل هر یک از علوم مذکور مربوط می شود .

غایت علم

بر هر علمی غـایت مترتب است ، ماننـد علم اصول که غـایت آن اسـتنباط احکـام شـرعیه ازادلّه و مسـتندات احکام می باشـد . غایت علم عرفان معرفت الله است و موضوع آن نیز شـناخت خداونـد می باشد(موضوع و غایت هر دو واحدند و تغایر اعتباری دارند) ، غایت علم فقه رسـیدن انسان به درجه کمال بندگی الهی است . علم منطق قانون آلی یقی رعایته عن الخطأ فی الفکر ، هذا غایته و...

مسـئله مطرح دیگر در باب علوم امتیاز یک علم از علم دیگر می باشد . به چه دلیل می گوییم این علم صرف و نحو ، این علم معـانی و بیـان ، این علم عرفـان ، این علم فقه ، آن علم اصول الفقه ، این علم منطق و فلسـفه ، آن علم کلاـم و هیئت ، این علم زمین شناسـی و جغرافیـا است ؟ و ... وجه تمـایز علوم از یکـدیگر به چیست ؟ آیـا به موضوع است که موضوع علم فقه با علم اصول الفقه فرق دارد ، لـذا این علم اسـمش علم فقه و آن علم نامش اصول الفقه می باشد و یا امتیاز علوم به مسائل ، غرض و غایت علم می باشد ؟ در این راستا انظار

ص: ۴۵۲

مختلف است و هر کـدام این امور(موضوع ، مسائل ، غایت و غرض) به بررسـی و تحقیق مناسب نیاز دارد که در آن صورت به قول معروف مثنوی هفتاد من کاغذ می شود .

به عبارت دیگر تحقیق در مورد هر علمی نیاز به بررسی و شناخت مسائل ذیل دارد :

۱- اهمیت علم مورد نظر را بداند که از جهت نظری و استدلالی در چه مرتبه ای از مراتب تکلیفی و تربیتی انسان قرار دارد .

۲- عنوان علم چیست ؟ فقه ، تفسیر ، فلسفه ، عرفان ، اصول و ...

۳- معلم و مؤلف آن علم کیست ؟

۴- تعریف علم از لحاظ ادبی و اصطلاحی چگونه است ؟ و انظ-ار پیرامون آن چیست ؟

۵- فایده آن علم را بداند که چیست و چه نقشی در کمال و سعادت انسان دارد ؟

۶- غرض و غایت علم چیست ؟ چه نتیجه و ثمره ای بر آن از حیث تصور وتصدیق و تدوین مترتب می باشد ؟ و ...

۷- موضـوع علم چیست ؟ آیـا به عنوان موجبه کلیه هر علمی نیـاز به موضوع دارد ؟ و یـا به عنوان موجبه جزئیه تنهـا بعضـی از علوم نیاز به

موضوع دارند ؟ راه اثبات اینکه علم نیازمند موضوع است چگونه می باشد ؟

۸- تعریف مسائل علم را بداند ؟ و...

۹- جامع الشتات مسائل مختلف علم چیست ؟ آیا جامع ، موضوع علم است یا مسائل و غرض علم می باشد ؟ و...

۱۰- امتیاز علمی از علم دیگر به چه وجه است ؟ بالطب-ع و بالذات می باشد ؟ و یا امتیاز به اغراض و مسائل است ؟

۱۱- عرض ذاتی و عرض غریب ، و افتراق واسطه درثبوت و اثبات ، و واسطه در عروض علم چگونه می باشد ؟

۱۲- نوع علم چیست ؟ آیا از سنخ علوم حقیقی است ، یا از سنخ علوم اعتباری می باشد ؟ آیا از نوع علم آلی(علم منطق) یا از نوع علم غیر آلی و نفسی(علم فقه و تفسیر) می باشد ؟

۱۳- وحدت علم چه نوع وحدتی است ؟ آیا علم وحدت حقیقی دارد یا وحدت آن اعتباری می باشد ؟ و چگونه آن علم در یک کتاب و یا در چندین کتاب به عنوان علم واحد تدوین شده است ؟

۱۴- ماهیت تاریخی علم را بداند که آیا تاریخ آن علم همزمان با تاریخ وحی بوده است ، مانند : علم تفسیر و فقه ، و... یا همزمان با آغاز تشریع و وحی نبوده است ؟

ص: ۴۵۴

۱۵- مستندات و مبادی تصوری و تصدیقی آن علم چیست ؟ آیا مانند علم فقه و علم تفسیر مستند به کتاب و سنت می باشد یا خیر ؟ و...

موضوع علم تفسیر

علم تفسیر علم قرآن شناسی است که موضوع آن کلام الله می باشد و غرض از آن هم شناخت کلام الله ، فهم مراد و احکام الهی از قرآن و در نهایت هدایت بشر و رسیدن او به کمال نهایی است ، (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ)(۱) .

مسئله علم تفسیر عبارت از این است که مفسر مراد الهی را از آیات قرآن تشخیص دهد که آیا مراد این آیه مطلق است یا مقید ؟ خاص است یا عام ؟ نص است یا مت-شابه ؟ متشابهات قرآن بالذات است یا بالع-رض ؟ جملات قرآن ظاهر است یا مجمل ؟ ناسخ است یا منسوخ ؟ شأن نزول آیه در مکه بوده یا در مدینه ؟ این حکم قرآنی استمرار دارد یا نه ؟ و...

همچنین از جهت الفاظ و خطابات قرآن باید تحقیق نمود که آیا این خطابات شفاهی است و اختصاص به موجودین و حاضرین در مجلس خطاب

۱- سوره ابراهیم (آیه ۱)

رسول الله(ص) داشته و یا اعم است ؟ آیا قرائت قرآن به نوعی از انواع قرائت ، متواتر است یا نه ؟ آیا تفاوت قرائات قرّاء موجب تفاوت معنای قرآن می شود یا خیر ؟ آیا قرائت قرآن انسان عادی مطابق همان قرائت رسول الله(ص) می باشد ، یا نه قرائت او حاکی از آن است ؟ و...

مفسر باید تشخیص دهد و مطابق آیات و روایات صحیح السند قرآن را تفسیر نموده و در مورد آنها اظهار نظر کند که به عنوان مثال مراد خداوند از این آیات مبارکه چه می باشد : (الرَّحْمَانُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى)(1)، (رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُوالْعَرْشِ يُلْقِى الرُّوحَ مِنْ أمْرِ(2) ؟ از این آیات الهی : (... إنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ...)(3)، (... وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إلَيْهِ سَبِيلًا...)(4) ، (وَ اعْلَمُواْ أنَّمَا غَنِمْتُم مِّنْ شَىْءٍ فَأنَّ لِلَّهِ خُمْسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِى الْقُرْبَى ...)(5) ، منظور خداوند بیان چه واقعیاتی می باشد ؟ آیا مراد ، ظاهر این آیات است و یا باطن و تأویل آنها منظور می باشد ؟

حدود ۵۰۰ آیه در قرآن به نام آیات الاحکام ذکر شده ، از این آیات چگونه می توان احکام الهی را به دست آورد

۱- سوره طه (آیه ۵)

۲- سوره فتح (آیه ۱۰)

۳- سوره عنکبوت (آیه ۴۵)

۴- سوره آل عمران (آیه ۹۷)

۵- سوره انفال (آیه ۴۱)

؟ آیاتی که اثبات توحید ، معاد و نبوت انبیاء سلف و نبوت پیامبر گرامی اسلام(ص) را می کنند ، چگونه بیانی دارند ؟ مسئله اعجاز چگونه از قرآن استفاده می شود و آیا خود قرآن معجزه است ؟ و... مفسر قرآن باید اینها را بیان نماید

پس یک مفسر قرآن باید هم موضوع علم تفسیر ، هم مسائل و غرض آن را تحقیقاً بداند ، تا بتواند در اثر فهم مجموع موضوعات ، مسائل و غرض قرآن کریم ، قرآن را طبق مدارک صحیح کتاب و سنت و اندیشه صحیح علمی تفسیر کند .

امتناع تفسیر به رأی

مفسر قرآن از به کار گرفتن سلیقه شخصی و تفسیر به رأی جدّاً پرهیز کند ، زیرا در شریعت اسلام تفسیر به رأی حرام ، شرعا و عقلاـ هم ممنوع است . نبی گرامی اسلام(ص) در این رابطه فرمود : « مَنْ قَالَ فِی الْقُرآنِ بِرَأْیِهِ أوْ بِغَیْرِ عِلْمٍ فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ »(۱) هر کس قرآن را بدون مدرک قرآنی و

ص: ۴۵۷

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۱۷ ، ص ۳۳۷ ، باب عدم جواز استنباط الاحکام النظریه .

روایت صحیح السند به رأی و نظر خود تفسیر نماید ، جایگاه او در آتش جهنم است .

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَ أَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ)(۱) خداوند می فرماید : ای فرزندان آ دم ! شیطان دشمن آشکار شماست ، آیا میثاق فطری از شما نگرفتم که به دنبال شیطان نروید ، خدا را عبادت کنید که همین صراط مستقیم و راه نجات است .

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ (افعل التعیین) وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا)(۲) ای پیامبر ! همانا این قرآن مردم را به صراط مستقیم هدایت می کند ، و به مؤمنانی که با ایمان خالص به خدا ، عمل صالح انجام می دهند ، بشارت بده که برای آنها پاداش بزرگی است .

حق و راه حق

نکته قابل توجه در قرآن ، بیان حق و راه حق با تمام خصوصیات آن می شد و بالضروره هر صاحب اندیشه ای به دلیل نقلی و عقلی می تواند حق و راه حق را اثبات کند . دلیل عقلی بر اثبات ، برهان توحید ، برهان صدیقین و برهان استحاله ممکن الوجود بدون واجب الوجود بالذات است

۱- سوره یس (آیات ۶۱ - ۶۰)

۲- سوره اسراء (آیه ۹)

و دلیل نقلی هم آیات و روایات متعدد از معصومین می باشد که بیان کننده حق و راه حق می باشند : (...أَفِی اللهِ شَکٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...)(۱)، (وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ إِلَی اللهِ الْمَصِیر)(۲)، « یَا مَنْ دَلَّ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ وَ تَنَزَّهَ عَنْ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ »(۳) .

امام امیرالمومنین(ع) می فرماید : « أعْرِفُواْ اللَه بِاللهِ وَالرَّسُولَ بِالرِّسَالَهِ وَ اُولِی الْأمْر بِالْأمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإحْسَانِ »(۴) ذات حق را به خود ذات حق بشناسید و... که این گونه شناخت توحید در فلسفه اسمش برهان صدیقین می باشد .

دلیل برای اثبات راه حق ، جوامع الکلم(قرآن) است که بر پیامبر(ص) و معصوم(ع) نازل شده و پیامبر و امام معصوم هم آن را تفسیر نموده اند ، و از آنجا که معصوم هرگز خطا و اشتباه نمی کند و از طرفی احاطه علمی به تمام حقایق آسمانی و زمینی دارد ، هر چه را که بگوید ، عین واقعیت و حقیقت است .

این پیروان اهل بیت(علیهم السلام) و تربیت شدگان مذهب امام صادقند که اعتقاد به عصمت پیامبر(ص) و قرآن ، اعتقاد به عصمت ائمه(علیهم السلام)

۱- سوره ابراهیم (آیه ۱۰)

۲- سوره نور (آیه ۴۲)

۳- مفاتیح الجنان ، فصل ۶ . در ذکر بعضی ادعیه مشهوره دعای صباح حضرت علی(ع) .

۴- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۸۵ ، باب أنه لا یعرف إلا به .

اعتقـاد به عصـمت فتوا و احکامشـان دارنـد ، رسول الله(ص) فرمود : « إِنِّی تَـارِکٌ فِیکَمُ الثَّقَلَیْنِ مَا إنْ تَمَسَّکْتُمْ بهِمَا لَنْ تَضِـلُّواْ ، کِتَـابَ اللهِ وَ عِتْرَتِی أهْـلَ بَیْتِی وَ إنَّهُمَـا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَردَا عَلَیَّ الْحَوْضَ »(۱) این فرمایش پیامبر(ص) بزرگترین سـند و دلیل بر اثبات حقانیت مذهب امام-یه و عصمت ائمه (علیهم السلام) می باشد .

این پیروان اهـل بیتنـد که مفسر قرآن و مبین احکـام پیـام-بر و امامشـان می باشـند . چنین نعمت برجسـته عرشـی و ملکوتی را خداونـد بـه آنهـا عنـایت نمـوده کـه دیگران از ایـن نعمـت بی بهره و محرومنـد ، (أُوْلَئِـکَ عَلَی هُـدَی مِّن رِّبِّهِمْ وَ أُوْلَئِـکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)(۲) ، امـا آنـان نیز می تواننـد بـا درک واقعیت و عظمت این نعمت ، بصـیر و آگاه شـده ، تبعیت از قرآن معصوم ، پیامبر معصوم و ائمه معصومین(علیهم السلام) بنمایند و با راهنمائیهای اصحاب وحی و عصمت در مسیر الی الله حرکت کرده ، به فلاح و رسـتگاری ابدی دست یابند ، (...وَ تُوبُواْ إلَی اللهِ جَمِیعًا آیُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ)(۳)، (...وَابْتَغُواْ إلَیْهِ الْوَسِیلَهَ وَ جَاهِـدُواْ فِی سَـبیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ)(۴)، (...فَـاذْکُرُواْ آلَـاءَ اللهِ لَعَلَّکُم تُفْلِحُـونَ)(۵)، (... وَاعْبُـدُواْ رَبَّکُـمْ وَ افْعَلُـواْ الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تفْلِحُونَ)(۶) .

۱- وسائل الشیعه ، ج ۲۷ ، ص ۳۴ .)

۲- سوره لقمان (آیه ۵)

۳- سوره نور (آیه ۳۱)

۴- سوره مائده (آیه ۳۵)

۵- سوره اعراف (آیه ۶۹)

۶- سوره حج (آیه ۷۷)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِنَّهُ لَقُرآنٌ كَرِيمٌ * فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)

فضایل قرآن

قرآن کلام الله و معجزه آسمانی است ، فکر و بیان محدود انسان نمی تواند در مورد اعجاز و فضایل قرآن سخن بگوید ، مگر به اندازه محدود ، در مورد فهم حقایق قرآن باید به خود قرآن و مفسران حقیقی آن ائمه معصومین(علیهم السلام) مراجعه نمود .

{ (قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ والْجِنُّ عَلَى أن يَأْتُواْ بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا)(۱)

{ (بسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ)(۲)

{ (هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ)(۳)

۱- سوره اسراء (آیه ۸۸)

۲- سوره ابراهیم (آیه ۱)

۳- سوره آل عمران (آیه ۱۳۸)

{ (وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى ...)(۱)

{ (لَوْ أَنْزَلْنا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَهِ اللهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)(۲) ، خداونـد می فرماید : هر آینه اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم ، کوه از عظمت الهی خاشع و نرم می شد ولی این قرآن بر کوه نازل نشده ، بلکه آن را برای هدایت و سعادت بشر فرو فرستادیم ، و این بشر به جای آنکه پیروی از قرآن نماید ، در بسیاری موارد با هدایت و دستورات قرآن مخالفت نموده ، معصیت انجام می دهد !

روایات معصومین هم فضایل قرآن را از جهات متعدد بیان کرده اند ، از جمله پیامبر اسلام(ص) فرمود :

» فَضْلُ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللهِ عَلَى خَلْقِهِ «(۳) فضیلت قرآن نسبت به باقی کلامها همانند فضیلت خود ذات باری تعالی نسبت به مخلـوقاتش می باشـد ، یعنی همان گونه که مخلـوقات از خود هیچ اثری ندارند ، و هر چه هست مربوط به خـدا و جلوه اوست ، کلام غیر خـدا نیز به هر اندازه که فصیح و بلیغ باشد ، در برابر فصاحت و بلاغت کلام الله ناچیز و صـفر است .

ص:۴۶۴

۱- سوره رعد(آیه ۳۱)

۲- سوره حشر (آیه ۲۱)

۳- بحارالانوار ، ج ۸۹، ص ۱۷ .

امام علی(ع) در نهج البلاغه پیرامون عظمت قرآن چنین فرموده است:(۱)

۱- « ثُمَّ أنزَلَ عَلَیهِ الکِتَابَ نُورًا لَا تُطْفَأُ مَصَابِیحُهُ » خداوند متعال قرآن را به مانند نوری بر پیامبر نازل نمود که این نور هرگز خاموشی ندارد .

۲- « وَ سِراجاً لَا یَخْبُو تَوَقُّدُهُ » قرآن چراغ درخشانی است که هیچ گاه درخشندگی آن ضعیف نمی شود .

۳- « وَ بَحْراً لَا یُدْرَکُ قَعْرُهُ » قرآن دریای بی کرانی است که ژرفای معارف آن به آسانی قابل درک نیست .

۴- « وَ مِنهَاجاً لَا یُضِلُّ نَهْجُهُ » قرآن راه هدایتی است که رونده آن گمراه نگردد .

۵- « وَ شُعَاعاً لَا یُظْلِمُ ضَوْؤُهُ » قرآن شعله ای است که نور آن تاریک و خاموش نمی شود .

۶- « وَ فُرقَاناً لَا یُخْمَدُ بُرهَانُهُ » قرآن جداکننده حق و باطل است که حکمت و برهان آن شکست ناپذیر است .

۷- « وَ تِبْیَاناً لَا تُهْدَمُ أرْکَانُهُ » قرآن بنائی است که ارکان و پایه های آن ویران نمی شود .

۸ - « وَ شِفَاءً لَا تُخْشَی أسْقَامُهُ » قرآن شفا دهنده مرضهای روحی و جسمی است که مراجعه کننده به آن ترسی از بهبودی ندارد .

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام ، خطبه ۱۸۹ . نهج البلاغه صبحی صالح ، خطبه ۱۹۸ ، قسمت۵ ، القیم الاخلاقیه و خصایص القرآن .

۹- « وَ عِزّاً لَا تُهْزَمُ أنصَارُهُ » قرآن یاور و قدرتی است که یاورانش شکست ندارند .

۱۰- « وَ حَقّاً لَا تُخْذَلُ أعْوَانُهُ » قرآن حقی است که یاری کنندگانش مغلوب نشوند .

۱۱- « فَهُوَ مَعدِنُ الإيمَانِ وَ بُحبُوحَتُهُ » قرآن سرچشمه و کانون ایمان است .

۱۲- « وَ يَنَابِيعُ العِلْمِ وَ بُحُورُهُ » قرآن چشمه های دانش و دریاهای علوم است .

۱۳- « وَ رِيَاضُ الْعَدلِ وَ غُدْرَانُهُ » قرآن باغستان عدالت و نهر روان عدل است .

۱۴- « وَ أثَا فِيُّ الإسلَامِ وَ بُنيَانُهُ » قرآن اساس و زیربنای اسلام است .

۱۵- « وَ أوْدِيَهَ الْحَقِّ وَ غيطَانُهُ » قرآن سرزمین حق و منزل مقصود حقیقت جویان وادی توحید است .

۱۶- « وَ بَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُستَنْزِفُونَ » قرآن اقیانوس رحمتی است که تشنگان هرچه از آن آب کشند ، تمام نمی شود .

۱۷- « وَ عُيُونٌ لَا يُنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ » قرآن چشمه ای است که آبش کمی ندارد .

۱۸- « وَ مَنَاهِلُ لَا يَغِيضُهَا الْوَارِدُونَ » قرآن محل برداشت آبی است که واردین به آن هرچه از آن آب گیرند کاهش نمی یابد .

ص: ۴۶۶

۱۹- « وَ مَنَازِلُ لَا يَضِلُّ نَهْجَهَا الْمُسَافِرونَ » قرآن منزلگاهی است که مسافران راه آن گمراه نمی شوند .

۲۰- « وَ أعْلَامٌ لَا يَعْمَی عَنهَا السَّائِرُونَ » قرآن نشانه و راهنمایی است که روندگان از آن غفلت نمی کنند .

۲۱- « وَ آكامٌ لَا يَجُوزُ عَنهَا الْقَاصِدُونَ » قرآن کوهسار زیبایی است که گذر کنندگان از آن نمی گذرند .

۲۲- « جَعَلَهُ اللهُ رِيّاً لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ » خدا قرآن را سیراب کننده عطش علمی تشنگان علم قرار داده است .

۲۳- « وَ رَبيعاً لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءَ » قرآن بهار دلهای فقیهان و باران بهاری برای قلب عالمان است .

۲۴- « وَ مَحَاجَّ لِطُرُقِ الصُّلَحَاءِ » قرآن مقصد و راه گس-ترده برای صالحان است .

۲۵- « وَ دَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ » قرآن دارویی است که پس از آن دردی نمی ماند .

۲۶- « وَ نُوراً لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ » قرآن نوری است که هرگ-ز ، تاریکی همراه آن نمی باشد .

۲۷- « وَ حَبْلاً وَثِيقاً عُروَتُهُ » قرآن ریسمان نجاتی است که جای دستگیره های آن از رشته های محکم بافته شده و هرگز از هم گسسته نمی شود .

ص: ۴۶۷

۲۸- « وَ مَعْقِلاً مَنِيعاً ذِرْوَتُهُ » قرآن پناهگاه محكمی است كه قله آن بلند و استوار می باشد .

۲۹- « وَ عِزّاً لِمَن تَوَلَّاهُ » قرآن قدرتی ارجمند برای كسی است كه آن را دوست می دارد

۳۰- « وَ سِلْماً لِمَنْ دَخَلَهُ » قرآن جایگاه امن است برای هر كس كه وارد آن شود .

۳۱- « وَ هُدًى لِمَنِ ائْتَمَّ بِهِ » قرآن راهنمای كسانی است كه از او پیروی كنند .

۳۲- « وَ عُذْراً لِمَنَ انْتَحَلَهُ » قرآن عذر و امان است برای آن كه خود را منتسب به آن بداند .

۳۳- « وَ بُرهَاناً لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ » قرآن دلیل و برهان برای كسی است كه با آن سخن بگوید .

۳۴- « وَ شَاهِداً لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ » قرآن گواه است برای آن كس كه با آن استدلال كند .

۳۵- « وَ فَلْجاً(۱) لِمَنْ حَاجَّ بِهِ » قرآن عامل پیروزی برای كسی است كه او را حجت آورده و دلیل قرار دهد .

۳۶- « وَ حَامِلاً لِمَنْ حَمَلَهُ » قرآن نجات دهنده كسی است كه حافظ علوم و معارف آن باشد .

۳۷- « وَ مَطِيَّةً لِمَنْ أعْمَلَهُ » قرآن راهبر كسی می باشد كه به آن عمل

۱- فلج - الفَلْجْ - الفُلْجْ - الفُلْجَه : الفوز و ظفر ، پیروزی و غلبه بر خصم ، المنجد ، ص ۵۹۳ .

کند و آن را بکار گیرد .

۳۸- « وَ آیَهً لِمَنْ تَوَسَّمَ » قرآن نشانه هدایت برای کسی می باشد که به دنبال آن برود .

۳۹- « وَ جُنَّهً لِمَنْ اسْتَلْأَمَ » قرآن سپر و نگهدارنده کسی است که با آن خود را بپوشاند .

۴۰- « وَ عِلماً لِمَنْ وَعَی » قرآن دانش است برای کسی که آن را به خاطر بسپارد .

۴۱- « وَ حَدِیثاً لِمَنْ رَوَی » قرآن حدیث کسی است که احکام آن را روایت کند .

۴۲- « وَ حُکْماً لِمَنْ قَضَی » قرآن فرمان حق است برای آن کس که با آن قضاوت کند .

در این خطبه نهج البلاغه امام امیرالمومنین(ع) بیش از ۴۰ صفت در ویژگیهای قرآن بیان نم-وده است که هر صفت خود گنجی از گنجینه های علوم الهی است .

زهری از امام سجاد (ع) نقل می کند : « سَمِعَتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ(ع) یَقُولُ آیَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ فَکُلَّمَا فُتِحَتْ خِزَانَهُ یَنْبَغِی لَکَ أنْ تَنْظُرَ مَا فَیهَا »(۱) .

إن القرآن حیٌ لَم یَمُتْ

در تفسیر عیاشی از امام باقر(ع) نقل شده که حضرت این آیه را خواند : (... لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)(۲) ، و در توضیح

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۰۹ ، کتاب فضل قرآن ، باب فی قرآنه .

۲- سوره رعد (آیه ۷)

آن فرمود : « أَنَا الْمُنْذِرُ وَ عَلَى الْهَادِ وَ مِنَ الْهَادِ » منذر ، هادی و رهبر مردم من هستم ، راوی می گوید : از امام(ع) سؤال کردم ، شما هادی هستید ؟ حضرت فرمود : راست گفتی ، و آن گاه این جمله را بیان کرد : « إِ نَّ الْقُرْآنَ حَيٌّ لَا يَمُوتْ وَالْآيَهُ حَيَّهٌ لَا تَمُوُتْ »(۱)

امام باقر(ع) در ادامه می فرماید : توضیح می دهد اگر آیه ای درباره سرنوشت ملت و قومی نازل شود و پس از مدتی آن قوم و ملت منقرض گردد ، آیه ای که درباره آنها قوم آمده هم باید منقرض شود و این بدین معناست که قرآن پایان یافته و دیگر مورد ندارد ، حال آنکه هرگز چنین نیست ، قرآن زنده و جاوید است و قوانین آن نیز برای همیشه زنده می باشد آن قوم اگر از بین رفت همان حکم و سنت الهی درباره قوم بعدی جاری می شود و...

امام صادق(ع) فرمود : « إنَّ الْقُرْآنَ حَيٌّ لَمْ يَمُتْ ، وَ أَنَّهُ يَجْرِى كَمَا يَجْرِىَ اللَّيْلُ وَ النَّهَار ، وَ كَمَا تَجْرِىَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَر ، وَ يَجرِى عَلَى آخَرِنَا كَمَا يَجْرِىَ عَلَى أَوَّلِنَا »(۲) همانا قرآن زنده همیشگی است ، جریان قرآن همانند

ص: ۴۷۰

۱- تفسیر العیاشی ، ج ۲ ، ص ۲۰۳ . بحارالانوار ، ج ۳۵ ، ص ۴۰۳ ، باب ۲۰ انه نزل فیه .
۲- تفسیر العیاشی ، ج ۲ ، ص ۲۰۳ .

جریان شب و روز و گردش خورشید و ماه است ، قرآن سنت و قانون تطبیق شده برگذشتگان امت اس-لام است که به اخبار غیبی حکایت از حالات آنها می کند و هم امتهای بعدی را هم ملزم به اطاعت و پیروی از احکام و دستورات خود(قرآن) می نماید .

قرآن نه تنها در این جهان باقی است ، بلکه در برزخ و قیامت نیز باقی می باشد ، و در قیامت شفاعت پیروان و قاریانش را می کند .

قرآن حبل الله المتین است ، طناب حکمت و رحمت الهی است که هرکس بدان قولاً و عملاً چنگ زند ، نجات می یابد .

معیار تشخیص حق از باطل

امام صادق(ع) از رسول خدا(ص) نقل نموده که آن حضرت در صدر اسلام فرمود : ای مردم ! شما در زمان هدن-ه(صلح) به سر می برید ولی به زودی این زمان سپری شده دچار مخاطره می شوید ، مقداد از پیامبر(ص) سؤال کرد ، زمان هدنه چیست ؟ حضرت فرمود : « دَارُ بَلَاغٍ وَ إِنْقِطَاعٍ » ، یعنی آن زمانی است که وحی و قرآن از جانب خدا به مردم ابلاغ شده ، و در همین زمان نیز منقطع می شود ، یعنی رساننده وحی از میان شما می رود سپس پیامبر اسلام در معیار تشخیص حق از باطل چنین فرمود :

« فَإِذَا الْتَبَسَتْ عَلَيْكُمُ الْفِتَنُ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ (قبول شده) وَ مَا حِلٌ (چاره جو) مُصَدَّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّهِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّار وَ هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ وَ هُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَ بَيَانٌ وَ تَحْصِيلٌ وَ هُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ ، ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَهُ نُجُومٌ وَ عَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ لَاتُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَاتُبْلَى غَرَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ مَنَارُ الْحِكْمَهِ وَ دَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَهِ لِمَنْ عَرَفَ الصَّفَهَ فَلْيَجْلُ جَالٍ بَصَرَهُ وَلْيُبْلِغِ الصَّفَهَ نَظَرَهُ ، يَنْجُ مِنْ عَطَبٍ (هلاك) وَ يَتَخَلَّصْ مِنْ نَشَبٍ (مبتلا به مصيبت) فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاهُ قَلْبِ الْبَصِيرِ ، كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَنِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ ، فَعَلَيْكُمْ بِحُسْنِ التَّخَلُّصِ وَ قِلَّهِ التَّرَبُّصِ »(۱).

قرآن معجزه الهی و میراث نبوت ، و تطبیق کننده تعبد و تعقل می باشد ، قرآن دارای خصوصیاتی است که در کتب آسمانی دیگر نیست ، قرآن اثبات کننده شریعت و حجت خداست ، معیارتشخیص حق از باطل ، و میزان سنجش اعمال به وسیله قرآن می باشد .

قرآن معیار تشخیص صحت و بطلان روایات است ، در مورد شبهه که آیا این خبر از معصوم نقل شده یا نه ؟ اگر مضمون آن مطابق قرآن باشد ، صحیح است و از امام(ع) نقل شده ، و اگر آن روایت مخالف قرآن بود ، باطل است و از امام(ع) نقل نشده است ، زیرا خبر مخالف و مباین واقعی با قرآن از پیامبر و امام(ع) صادر نمی شود ، مگر اینکه در مقام تقیه باشند که این گونه خبر خود از باب حاکمیت ادله تقیه بر ادله احکام اولیه ،

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۵۹۸ ، باب فضل القرآن .

حکم واقعی می باشد و... ، البته اینکه عمومات و مطلقات قرآن مخصص و مقیّد دارد ، تباین واقعی نیست ، و احیاناً تعارض بدوی و غیر مستقر است .

ادلّه خاصه(آیات و روایات)مفسر و مبین عمومات است که قابل جمع عرفی به کیفیت تقدیم نص بر غیر نص و ترجیح اظهر بر ظاهر و حمل مطلق بر مقیّد ، یا به عن-وان حکومت ، ورود ، تخصیص و تخصص و... می باشد .

حکومت : دلیل حاکم تنافی با دلیل محکوم ندارد ، چون موضوعاً و حکماً مبین و شارح آن است .

ورود : خروج موضوعی بالتعبد ، دلیل وارد موضوع دلیل مورود را تکوینا نفی می کند ، نهایت این نفی به برکت تعبد می باشد ، مانند خبر ثقه در نفی یا اثبات حکمی حقیقتاً موضوع قبح عقاب بلا بیان(عدم البیان) را از بین می برد ، زیرا با وجود بیان تعبدی(خبر ثقه) موردی برای عدم البیان نیست .

تخصیص : خروج حکمی نه موضوعی ، دلیل مخصص بعضی افراد را حکما از مورد دلیل عام خارج می کند .

ص: ۴۷۳

تخصص : خروج تکوینی بدون اعمال تعبد ، مثلاً انسان جاهل تخصصا از دایره اکرم العلما(افراد عالم) خارج می باشد .

پس اگر سنخ آیه یا روایات صحیحه با ظاهر قرآن به کیفیت عام و خاص ، مطلق و مقید ، مجمل و مبین ، ظاهر و اظهر ، ناسخ و منسوخ باشد ، شرح و تفسیر است نه تنافی و تباین .

رسول خدا(ص) فرمود : « سَتَكْثُرُ مِنْ بَعْدِی الْأَحَادِيثُ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللهِ فَخُذُوا وَ مَا خَالَفَ فَأتْرُكُوا »(۱) ، بعد از من گفته ها به من نسبت داده می شود که اگر آن گفته ها موافق قرآن بود ، صحیح است ، و اگر با بیان قرآن مخالفت داشت ، زخرف و باطل می باشد . در خبر مقداد از پیامبر(ص) نیز همین جهت ذکر شده : « إذَا الْتَبَسَتْ عَلَيْكُمْ الْفِتَنُ كَقِطَعَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بالْقُرآنِ »(۲) هنگامی که فتنه ها به شما هجوم آورده و همانند تاریکی شب شما را در بر گیرند به گونه ای که در تشخیص حق از باطل دچار مشکل شوید ، بر شماست که به قرآن مراجعه کنید .

پس قرآن حی است و لا یموت ، معجزه جاوید ابدی است که در هر زمان و مکانی جدا کننده حق از باطل می باشد ، اگر قرآن نبود حتی شرایع انبیای سلف اثبات و شناخته نمی شد ، چون احکام

۱- جامع الاخبار ، ص۱۸۱

۲- وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۱۷۱ ، باب استحباب التفکر فی معانی القرآن .

آسـمانی آنـان به مرور زمـان به دست دین سـتیزان تحریـف شـده که این جهت را قرآن هم بیـان نموده است : (فَبِمَا نَقْضِهِم مِّیثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُم قَاسِیَهً یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ...)(۱) ، آن مقدار از اصل شریعت و نبوت انبیاء گذشته را که قرآن تائیـد می کند ، مورد قبول است ، و گرنه ما از کجا می دانستیم که قبل از پیامبر اسـلام ، انبیاء و شـرایع آسـمانی دیگری هم بوده است .

قرآن معیار اثبات حجیت سنت و روایات ائمه معصومین(علیهم السلام) می باشد : (... وَ مَآ آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاکُمْ عَنْهَ فَانْتَهُواْ ...)(۲) ، پس حجیت روایات منتهی به تأیید قرآن می باشد .

امام صادق(ع) درباره قرآن می فرمایـد : « فِیهِ خَبَرُکُمْ وَ خَبَرُ مَنْ قَبْلَکُمْ وَ خَبَرُ مَنْ بَعْدَکُمْ وَ خَبَرُ السَّمَاءِ وَ الأرْضِ وَ لَوْ أتَاکُمْ مَنْ یُخْبِرُکُمْ عَنْ ذَالِکَ لِتَعَجَّبْتُمْ »(۳) در قرآن تمام حوادث و اخبار اولین و آخرین ، گذشـته ، حال و آینده عالم هستی نهفته است . قرآن جوامع الکلم و جـامع عل–وم تکوینی و تشـریعی خلق اولین و آخرین می باشـد ، (وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا یَابِسٍ إلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ)(۴) ،(... وَ نَزَّلْنَا عَلَیْکَ الْکِتَابَ تِبْیَانًا لِّکُلِّ شَیْءٍ ...)(۵) .

ص: ۴۷۵

۱- سوره مائده (آیه ۱۳)

۲- سوره حشر (آیه ۷)

۳- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۵۹۹ ، کتاب فضل القرآن

۴- سوره انعام (آیه ۵۹)

۵- سوره نحل (آیه ۸۹)

قرآن هنگـام نزول تشـریفاتی داشـته است ، هر آیه و سوره ای که نـازل می شـده ، جبرئیل آن را در لوحی از نور با دهها هزار ملك خدمت پیامبر اسـلام(ص) می آورده است . امام صادق(ع) در مورد چگونگی نزول سوره انعام بر پیامبر(ص) فرمود : در سوره مبـارکه انعـام ۷۰ بـار اسم خداونـد ذکر شـده که هنگـام نزول این سـوره جبرئیـل بـا ۷۰ هزار ملـک آن را بـا تشـریفات مخصوص خدمت پیغمبر اکرم(ص) آوردند .(۱)

بنـابراین از مجموع مطالبی که اظهار شـد مشـخص می شود که هیـچ قلم و زبانی نمی توانـد فضایل قرآن کریم را احصا و بیان کنـد ، اما به قول معروف آب دریا را اگر نتوان کشـید ، به قدر تشـنگی باید چشـید ، لذا در این جهت به ذکر آیات و روایاتی که بیان شد ، بسنده می گردد .

فضایل قرائت قرآن

(أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا)(۲) چرا آنها در قرآن تدبر نمی کنند ، مگر بر دلهایشان

۱- عن أبی بصـیر قـال : سـمعت أبـا عبـدالله (ع) یقول : إن سوره الأنعام نزلت جمله واحـده ، و شـیّعها سـبعون ألف ملك حین أنزلت علی رسول الله(ص) فعظموهـا و بجلوهـا ، فـان اسم الله تبـارك و تعـالی فیهـا فی سـبعین موضوعا و لو یعلم الناس بما فی قرائتها من الفضل ماترکوها ، جامع الأخبار و الآثار عن النبی والائمه الاطهار ، ج ۲ ، ص ۱۶۹ ، حدیث ۱۵ .

۲- سوره محمد (آیه ۲۴)

قفل زده شده است که نمی اندیشند تا چگونه از این صراط نور و شاهراه هدایت الهی استفاده نمایند .

(الَّذِینَ آمَنُواْ وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِکْرِاللهِ أَلَا بِذِکْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)(۱) قرآن عهد الله ، ذکر الله و حجت الله است ، و همانا ذکر الله آرام بخش دلهاست . (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَاهِدُونَ فِی سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذَالِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ)(۲) .

درباره تـدبر در قرآن و فضیلت خواندن آن ، روایات متعددی ذکر شده که در اینجا به نمونه ای چند از آن روایات اشاره می شود :

۱ - محمـد بن یحیی ... از امام بـاقر(ع) و امـام(ع) از رسول الله(ص) نقل می کنـد : « مَنْ قَرَأ عَشْرَ آيَاتٍ فِی لَيْلَهٍ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ وَ مَنْ قَرَأ خَمْسِينَ آيَهً كُتِبَ مِنَ الذَّاكِرِينَ وَ مَنْ قَرَأ مِائَهَ آيَهٍ كُتِبَ مِنَ الْقَانِتِينَ وَ مَنْ قَرَأ مِائَتِی آيَهٍ كُتِبَ مِنَ الْخَاشِعِينَ وَ مَنْ قَرَأ ثَلَاثَمِائَهَ آيَهٍ كُتِبَ مِن الْفَائِزِينَ وَ مَنْ قَرَأ خَمْسَمِائَهَ آيَهٍ كُتِبَ مِنَ الْمُجْتَهِدِينَ وَ مَنْ قَرَأ أَلْفَ آيَهٍ كُتِبَ لَهُ قِنْطَارٌ، {مِنْ تِبْرٍ } الْقِنْطَارُ خَمْسَهَ عَشَرَ أَلْفَ مِثْقَالِ مِنْ ذَهَبٍ ، الْمِثْقَالُ أَرْبَعَهٌ وَ عِشْرُونَ قِيرَاطاً

۱- سوره رعد (آیه ۲۸)

۲- سوره صف (آیات ۱۱ - ۱۰)

أَصْغَرُهَا(قیراط) مِثْلُ جَبَلِ اُحُدٍ ، وَ أَكْبَرُهَا(قیراط) مَا بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ »(۱) .

امام باقر(ع) به نقل از پیامبر(ص) می فرماید : هر کس در شب ۱۰ آیه قرآن بخواند ، کرام الکاتبین در نامه عملش نام او را از غافلان نمی نویسد ، و هر کس ۵۰ آیه از قرآن بخواند ، نامه نگاران الهی نام او را از گروه ذاکرین خداوند سبحان می نگارند ، و هر کس ۱۰۰ آیه بخواند ، نام او از جمله ع-بادت کنن-دگان و شب زنده داران نوشته می شود ، و هر کس ۳۰۰ آیه بخواند از زمره کسانی است که به مقام فوز عظیم الهی رسیده است ،

هر کس ۴۰۰ آیه بخواند ، نام او را از مجتهدین علوم الهی می نویسند ، وهرکس ۱۰۰۰ آیه از قرآن بخواند ، برای او ثواب یک قنطار طلا که در راه خدا انفاق کرده باشد ، نوشته می شود ، مقدار قنطار بین ۱۵ هزار تا ۵۰ هزار مثقال طلا می باشد ، و هر مثقال ۲۴ قیراط است که وزن کوچکترین قیراط به اندازه کوه احد و بزرگترینشان به وسعت فضای بین زمین و آسمان می باشد .

۱- وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۲۰۱ ، باب اسبحباب قرائت من القرآن .

بدون تردید همه این پاداشهایی که در مورد قرائت آیه و آیات قرآن بیان شده صحیح است ، چون امام(ع) واقعیت را بیان می کند ، ولی به هر اندازه هم که ثواب بالا باشد در مقابل فضیلت و عظمت قرآن صفر است ، زیرا عظمت قرآن غیر متناهی می باشد و نسبت متناهی به غیر متناهی صفر است و هیچ !

برای انسان هم به هر اندازه قنط-ار اندر قنطار ثواب داده شود باز هم نیازمند است ، چون در عالم آخرت سنخ وجود انسان روحانی و سعی است و غیر از سنخ وجود او در عالم دنیا می باشد که به دو قرص نان سیر می شود و به دو متر مکان و یک ساختمان بس-نده می کند ، البت-ه انسان در همین دنیا نی-ز مطلق گرا و دائم صدایش به هل من مزید بلند است ، و... ، در آخرت هم هر اندازه که نعمتهای بهشتی ، حور و قصور و غلامان و... برای او داده شود ، باز هم کم خواهد بود ، چون سنخ وجود سعی و روحانی را جز فضل و رضوان الهی هیچ چیزی نمی تواند اشباع کند : (وَعَدَاللّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا وَ مَسَاکِنَ طَیِّبَهً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَکْبَرُ ذَالِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ)(۱) (...وَاللّهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِیم)(۲) و...

۱- سوره توبه (آیه ۷۲)

۲- سوره بقره (آیه ۱۰۵)

۲ – امام صادق(ع) می فرمایـد : « الْقُرْآنُ عَهْـدُ اللهِ إِلَی خَلْقِهِ فَقَـدْ یَنْبَغِی لِلْمَ-رْءِ الْمُسْـلِمِ أنْ یَنْظُرَ فِی عَهْدِهِ وَ أنْ یَقْرَأ مِنْهُ فِی کُلِّ یَوْمٍ خَمْسِینَ آیَةً »(۱) قرآن عهد خداوند با مخلوقاتش است ، پس سـزاوار است هر مسلمانی از آن غافل نشده و هر روز ۵۰ آیه از عهـد(قرآن) خود را بخواند ، همچنین آن حضـرت فرمود : « مَا یَمْنَعُ التَّاجِرَ مِنْکُمُ الْمَشْـغُولَ فِی سُوقِهِ إذَا رَجَعَ إلَی مَنْزِلِهِ أنْ لَایَنَامُ حَتَّی یَقْرأَ سُورَهَ مِنَ الْقُرْآنِ فَیُکْتَبَ لَهُ مَکَانَ کُلِّ آیَهٍ یَقْ-رَؤُهَا عَشْـرُ حَسَـنَاتٍ وَ یُمْحَی عَنْهُ عَشْـرُ سَـیِّئَاتٍ »(۲) چه چیز مانع می شود آدم تاجر و کاسبی را که در بازار کار می کنـد ، هنگامی که به خانه می آید ، قبل از اینکه استراحت کند ،۵۰ آیه از قرآن بخواند ، تا در برابر خواندن هر آیه برای او در نامه عملش ۱۰ حسنه نوشته شود و ۱۰ گناه از نامه عملش محو گردد .

۳ – « ... عَنِ السُّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِاللهِ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ (ص):

إنَّ أهْلَ الْقُرْآنِ فِی أعْلَی دَرَجهٍ مِنَ الْآدَمِیِّینَ مَاخَلَا ال-نَّبِیِّینَ وَ الْمُرْسَلِینَ فَلَا

تَسْ-تَضْعِفُوا أهْلَ الْقُرْآنِ حُقُوقَهُمْ فَإنَّ لَهُم مِنَ اللهِ الْعَزِیزِ الْجَبَّارِ لَمَکَاناً عَلِیّاً »(۳)

سکونی از امام صادق(ع) و امام(ع) هم از رسول الله(ص) نقل می کند که

ص: ۴۸۰

۱– وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۱۹۸ . اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۰۹ ، باب فی قرائت القرآن .
۲– وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۲۰۱ . اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۱۱ ، باب ثواب قرائت القرآن .
۳– اصول کافی کتاب فضل القرآن ، ج ۲ ، ص ۶۰۳ ، باب فضل حامل القرآن .

پیامبر فرمود : مقام حاملین و عاملین به قرآن نزد خدا بعد از انبیاء بالاترین مقام است ، پس اهل قرآن را تضعیف نکنید ، زیرا خداوند آنان را مقام بلند داده است .

چراغی را که ایزد برفروزد هر آن کس پف کند ریشش بسوزد

۴ – امام صادق(ع) می فرمایـد : « عَلَيْكُمْ بِتَلَاوَهِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ دَرَجَاتَ الْجَنَّهِ عَلَى عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ فَإِذَاكَانَ يَومَ الْقِيَامَهِ يُقَالُ لِقَارِءِ الْقُرْآن إِقْرَأ وَ أرِقْ فَكُلَّمَا قَرَأَ آيَهً رَقَا دَرَجَهً »(۱) بر شما باد به خوانـدن قرآن ، همانا درجات بهشت به عدد آیات قرآن است ، هنگامی که روز قیامت برپا شود ، منادی خداونـد قاری قرآن را نـدا می دهد : بخوان و بالا برو ، آن گاه قاری هر آیه از قرآن را کـه بخوانـد ، درجه به درجه از درجـات بهشت صـعود می کنـد و بالاـ می رود تـا آنجـا که اگر همه قرآن را بخوانـد تمـام درجـات بهشت را طی کرده و همه آنهـا را در اختیار خود می گیرد ! زیرا قرآن راهنمای بهشت است ، هر کس آن را پیشوای خود قرار دهد به بهشت می رسد و هر کس آن را پشت سـر بگذارد ، وارد دوزخ می گردد،به فرموده پیامبر(ص) : « مَنْ جَعَلَهُ أمَـامَهُ قَـادَهُ إِلَى الْجَنَّهِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَـاقَهُ إِلَى النَّارِوَ هُوَ الْـدَلِيلُ يَـدُلُّ عَلَى خَيْرُ سَبِيلٍ »(۲) پس هر مطلبی از مطـالب قرآن به مقامی از مقامهای بهشتی مرتبط است و

ص: ۴۸۱

۱– بحارالانوار ، ج ۸۹، ص۱۹۷ ، باب ۲۳ فضل قرائت القرآن

۲– بحارالانوار ، ج ۸۹، ص ۱۷ ، باب فضل القرآن و اعجازه . اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۵۹۸ .

تنها کسی به همه درجات بهشت راه می یابد که به همه معارف و دستورات قرآن عمل کرده باشد و رسیدن به چنین توانائیی تنها میسور انسان کامل و امام معصوم(ع) است .

۵ - اسحاق بن عمار می گوید : از امام صادق(ع) س-ؤال کردم ؟ من قرآن را حفظ دارم ، آیا از حفظ قرآن بخوانم بهتر است ، یا اینکه قرآن را از رو بخوانم ؟ افضل کدام یک است ؟« عَنْ إِسْحاقَ بنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللهِ (ع) قَالَ : قُلْتُ لَهُ (ع) جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنِّی أَحْفَظُ الْقُرْآنَ عَلَی ظَهْرِ قَلْبِی ، فَأَقْرَؤُهُ عَلَی ظَهْرِ قَلْبِی أَفْضَلُ أَوْ أَنْظُرُ فِی الْمُصْحَفِ ؟ قَالَ : فَقَالَ لِی بَلِ اقْرَأْهُ وَ انْظُرْ فِی الْمُصْحَفِ فَهُوَ أَفْضَلُ ، اَمَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّظَرَ فِی الْمُصْحَفِ عِبَادَةَ »(۱)

امام(ع) فرمود : از رو بخوان بهتر است ، مگر نمی دانی نظر به صفحه و خطوط قرآن عبادت است . به مضمون این روایت خواندن قرآن از رو ثواب بیشتر دارد ، و از جمله مواردی که شیطان در شکنجه و فشار قرار می گیرد هنگام خواندن قرآن از روی صفحات آن است .

۶ - « عَنْ أَبِی ذَرٍّ فِی حَدِیثٍ قَالَ سَمِعْتُ رِسُولَ اللهِ (ص) یقول: النَّظَرُ إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِیطَالِبٍ عِبَادَهُ والنَّظَرُ إِلَی الْوَالِدَیْنِ بِرَأَفَهٍ وَ رَحْمَهٍ عِبَادَهُ وَالنَّظَرُ فِی الصَّحِیفَهُ یَعْنِی صَحِیفَهَ القُرآنِ عِبَادَهٌ وَالنَّظَرُ إِلَی الْکَعْبَهِ عِبَادَهٌ »(۲)

ص: ۴۸۲

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۱۳ ، باب قرائت القرآن فی المصحف .

۲- وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص۲۰۵ ، باب استحباب القرائت فی المص-حف . بحارالان-وار ، ج ۳۸ ، ص ۱۹۹ ، باب ۶۴ .

ابوذر در روایتی از رسول الله(ص) نقل می کند ، نظ-ر کردن به چند چیز عبادت است :

(نظر بـه امـام علی بن ابیطـالب(ع) ، و ائمه(علیهم السـلام) و گـوش دادن به فضائـل آنـان عبـادت است ، در روایـات آمـده : مجلسـی که در زمین برای مدح اهل بیت برگزار شود ، ملائکه جهت شـرکت در آن مجلس مرتب بین زمین و آسـمان رفت و آمد می کنند ، دسـته ای که شـرکت جسته اند ، می روند و دسته دیگر برای شرکت در مجلس حضور می یابند ، هنگامی که جلسه به پایان رسد ، طایفه آخر از ملائکه در برگشت ، بین راه ملائکی را که برای شـرکت در مجلس مدح اهل بیت به سوی زمین می رونـد ، ملاقات نموده و به آنها می گوینـد : مجلس تمام شـد ، برگردیـد ، آنها برنمی گردند و به حرکت خود ادامه می دهنـد و زمـانی که به محـل برگزاری مجلس مـدح اهل بیت می رسـند با آنکه می بیننـد جلسه پایان یافته ، ولی چون آثار معنوی آن باقی است ، ملائکک خود را بدان آثار متبرک

ص: ۴۸۳

نموده آن گاه به سمت آسمان بر می گردند .

{ نظر به پـدر و مادر عبادت می باشـد ، در اسـلام احترام والـدین به اندازه ای مهم است که اگر آن دو کافر هم باشـند ، اولاد حق رفتار خشن و بداخلاقی با آنها را ندارند ، البته فرزندان در مواردی که والدین ، آنان را وادار به انجام خلاف شـرع کنند ، ملزم اند که سخنان آنها را نپذیرند ولی در این صورت هم از جهت معاشرت اخلاقی باید با پدر و مادر خوش رفتاری نمایند .

{ نظر به قرآن عبادت می باشد ، اگر چه شـخص قرآن را نخواند ، باسواد باشد یا بی سواد ، صِرف نگاه به قرآن عبادت است و ثواب دارد .

در روایتی از امـام بـاقر(ع) نقل شـده که خداونـد متعال مخالفت سه چیز را برای هیـچ کس جایز ندانسـته است : ۱- خیانت به امانت ، چه امانت گـذار آدم خوب و مؤم-ن باشـد یا آدم فاسق و فاجر باشد ، شـخص امین بای-د به امانت آنها خیانت نورزد ۲- نقض عهـد جـایز نیست ، انسـان متعهـد به عهـدی که با طرف مقابل نموده ، هر کس که باشـد ، بایـد وفا کنـد ۳- مخالفت والـدین چه خوب باشد و چه بد ، جایز نمی باشد ، » عَنْ أبی جَعْفَرٍ(ع) قَالَ: ثَلَاثٌ لَمْ یَجْعَلِ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِأحَدٍ فِیهِنَّ رُخْصَهً ، أدَاءُ الْأمَانَهِ إلَی

الْبَرِّ وَ الْفَاجِرْ وَ الْوَفَاءُ بالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجر وَ بِرُّالْوَالِدَيْنِ بَرَّيْنِ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ »(۱) .

{ نظر بـه کعبه معظمه عبـادت اسـت(۲) ، لـذا کسـی که توفیق زیـارت خـانه خـدا را پیـدا می کنـد ، هنگـام نمـاز خوانـدن در مسـجدالحرام دو عبـادت انجـام می دهـد : یکی اینکه نمـاز می خوانـد ، دوم آنکه وقت نماز خوانـدن نظر به کعبه می نمایـد . خداوند در کعبه ۱۲۰ ثواب قرار داده ، ۶۰ ثواب آن برای طواف کننـده ، و ۴۰ ثواب دیگر برای کسـی است که در آنجا نماز می خواند ۲۰ ثواب باقیمانده هم برای نظ-ر کننده به کعبه می باشد . بنابراین شخصی که هنگام نماز خواندن در مسجدالحرام نظر به کعبه می کند ۸۰ ثواب را دریافت می دارد . « عن ابی عبدالله(ع) قال

ص: ۴۸۵

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۱۶۲ . وسائل الشیعه ، ج ۲۱ ، ص ۴۹۰ ، باب وجوب برّ الوالدین .

۲- در مسـجد النبی نظر بـه محراب رسـول الله(ص) عبـادت است و حکم آن هماننـد حکم نظر کردن به کعبه می باشـد . نظر کردن به مزار امام حسین(ع) عبادت است ، واگر کسی در روز عرفه (۹ ذی الحجه الحرام) به زیارت امام حسین(ع) نایل آید ، ثواب هزار حـج و عمره به او پـاداش عنـایت می شود . و روی أن النظر الی الکعبه عبـاده والنظر إلی الوالـدین عبـاده والنظر فی المصـحف من غیر قرائت عباده والنظر الی وجه العالم عباده والنظر الی آل محمد(ص) عباده ، من لا یحضـره الفقیه ، ج ۲ ، ص ۲۰۵ ، باب فضایل الحج .

اميرالمؤمنين(ع): إذَا خَرَجْتُمْ حُجَّاجًا إلَی بَیْتِ اللهِ فَأكْثِرواْ النَّـظَرَ إلَی بَیْتِ اللهِ فَإنَّ لِلَّهِ مِائَهَ وَ عِشْرینَ رَحْمَهً عِنْدِ بَیْتِهِ الْحَرَام ، سِتُّونَ لِلطَّائِفِین وَ أرْبَعُونَ لِلْمُصَلِّین وَ عِشْرُونَ لِلْنَاظِرین »(۱) .

۷ - امام صادق(ع) در مورد اهمیت قرائت قرآن می فرماید : « مَنْ قَرَأ الْقُرآنَ فِی الْمُصْحَفِ مُتِّع بِبَصَرِهِ وَ خُفِّفَ عَنْ وَالِدَیْهِ وَ إنْ کَانَا کَافِرَیْنِ »(۲) هر کس از رو قرآن بخوانـد ، نور چشم او زیاد گردیـده و به برکت خواندن قرآن موجب تخفیف عذاب از پدر و مادر خود می شود هر چند که پدر و مادر او کافر باشند .

۸ - انس می گویـد : پیـامبر(ص) به من فرمود : « یَا بُنَیَّ لَاتَغْفَلْ عَنْ قَرَائَتِ الْقُرآنِ إذَا أصْبَحْتَ وَ إذَا أمْسَیْتَ فَإنَّ الْقُرآنَ یُحْیِی الْقُلُوبَ الْمَیِّتَ وَ یَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْکَرِ »(۳) فرزندم ! در هیچ صبح و شام از خواندن قرآن غفلت مکن که همانا قرآن دلهای مرده را زنده می کند و انسان را از گناه باز می دارد .

۹ - امام امیرالمومنین(ع) از رسول الله(ص) نقل می کند : « سُئِلَ أیُّ الْأعْمَالِ أفْضَلُ عِنْدَاللهِ ؟ قَالَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ: قَرَاءَهُ الْقُرآنِ وَ أنْتَ تَمُوتُ وَ لِسَانُکَ رَطْبٌ عَنْ ذِکْرِاللهِ تَعَالَی »(۴) از رسول خدا(ص) سؤال شد ،

۱- المحاسن ، ج ۱ ، ص ۶۹ ، ثواب النظر الی الکعبه ، حدیث ۱۳۵ .

۲- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۱۳ ، باب قرائت القرآن فی المصحف .

۳- جامع الاخبار والآثار عن النبی والأئمه الاطهار ، ج ۱ ، ص ۲۹۲ ، باب ۲۱ .

۴- جامع الاخبار ، ص ۴۱ .

کدام عمل نزد خدا فضیلت بیشتر دارد ؟ حضرت فرمود : قرائت قرآن ، چون زمانی که قاری قرآن بمیرد ، زبانش به ذکر خدا تر و تازه می ماند !

۱۰- « لِقَاحُ الْإِيمَانِ تَلَاوَةُ الْقُرآنْ »(۱) ، تلاوت قرآن نگه دارنده(پیوند دهنده) ایمان به خدا است .

فضیلت قرائت قرآن در منزل

« عَنْ أحْمَدِ ابْنِ مُحَمَّدٍ ... عَنْ أبی عَبدِاللهِ(ع) قَالَ: قَالَ أمِيرُالْمُؤمِنينَ (ع) ألْبَيْتُ الَّذِی يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرآنُ وَ يُذْكَرُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَهُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَ يُضِیءُ لِأهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِیءُ الْكَوَاكِبُ لِأهْلِ الْأرْضِ ، وَ إنَّ الْبَيْتَ الَّذِی لَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرآنُ وَ لَا يُذْكَرُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ ، تَقِلُّ بَرَكَتُهُ وُ تَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَهُ وَ تَحْضُرُهُ الشَّيَاطِينُ »(۲)

در خانه ای که قرائت قرآن و یاد خدا شود ، برکت الهی نازل شده وملائک آسمان در آن حضور پیدا می کنند ، و شیاطین از آن خانه دوری نموده ، فراری می شوند ، در آن خانه قاری قرآن همانند ستاره نورانی می درخشد به گونه ای که اهل آسمان آن نور درخشان(خواننده قرآن) را می بینند ، همچنان که اهل زمین ستاره های نورانی آسمان را مشاهده می کنند خداوند به حق محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین

ص: ۴۸۷

۱- غررالحکم و دررالکلم ، ص ۱۱۲ ، حدیث ۱۹۹۲ .

۲- وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۱۹۹ ، باب استحباب قرائت القرآن .

، خانه ما و به خصوص خانه دل ما را به نور قرآن روشن نماید .

به عکس در هر خانه ای که قرآن خوانده نشود و در آن یاد و ذکر خدا نباشد ، آن خانه جایگاه شیطان است که در آن ملائک آسمان نازل نشده و خیر و برکت از آن خانه گرفته می شود .

پیامبر(ص) هم در فضیلت تلاوت قرآن در خانه فرمود : « نَوِّرُوا بُيُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرآنِ وَ لَا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا كَمَا فَعَلَتِ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى »(۱) خانه هایتان را به تلاوت قرآن نورانی کنید ، و همانند یهود و نصاری منزلهایتان را از قرآن و ذکر خدا خالی نگذارید .

در روایتی دیگر از امام صادق(ع) ثواب قرائت یک حرف از قرآن چنین ذکر شده است : « مَنْ قَرَأَهُ (قرآن) فِي غَيْرِ صَلَاتِهِ كَتَبَ اللهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ »(۲) هر کس یک حرف از کلام الله را بخواند ، یعنی یک «الف» یا یک «وا» از قرآن بر زبان جاری کند ، خداوند برای خواندن هر حرفی

از قرآن به آن کس ده حسنه عطا می کند .

نگهداری قرآن در خانه همانند قرائت آن در منزل دارای ثواب بوده و

ص: ۴۸۸

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۱۰ ، باب البیوت یقرأ فیها القرآن .

۲- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۱۱ ، باب ثواب قرائت القرآن .

مستحب است ، زیرا وجود قرآن در خانه هر کس موجب دوری شیطان از آن خانه می شود ، البته تنها نگهداری قرآن کفایت نمی کند و نگهدارنده قرآن باید آن را بخواند و به احکام و دستورات آن عمل کند تا در قیامت قرآن از او شکایت نکند ، و مبادا این قرآن که در قیامت شفیع و وس–یله نجات ما است ، در آن روز بر علیه ما شکایت کند ، چرا که به بیان روایات در روز قی–امت سه چیز بر علیه مردم شاکی می باشند : ۱– مسجدی که در آن مردم و همسایگانش نماز نخوانند ۲– عالمی که در میان جاهلان باشد و مردم قدر و احترام او را ندانند ۳– قرآنی که خوانده نشود و به احکام آن عمل نگردد . « ... عَنْ أَبِی عَبْدِاللهِ(ع) قَالَ: ثَلَاثَةٌ یَشْكُونَ إِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ مَسْجِدٌ خَرَابٌ لَا یُصَلِّی فِیهِ أَهْلُهُ وَ عَالِمٌ بَیْنَ جُهَّالٍ وَ مُصْحَفٌ مُعَلَّقٌ قَدْ وَقَعَ عَلَیْهِ الْغُبَارُ لَا یَقْرَأُ فِیهِ »(۱) .

ویژگیهای سرزمین مکه

مکه معظمه حرم امن الهی و پناهگاه عموم بشر است ، خداوند متعال برای این سرزمین ویژگیهای خاصی بر شمرده که به چند نمونه آن اشاره می شود :

ص: ۴۸۹

۱– اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۱۳ ، باب قرائت القرآن فی المصحف

۱- زمانی که خداوند زمین را می آفرید ، گسترش آن را از نقطه مکه آغاز نمود ، لذا در تعبیرات اسلامی از روز ۲۵ ذی القعده تعبیر به روز دحو الارض می شود ، یعنی روزی که زمین از نقطه مرکزی خود(مکه معظمه) تحول و گسترش به اطراف جهان پیدا کرد و زمین امروزی شد .

۲- سرزمین مکه را به لحاظ آنکه مرجع و مرکز بسط باقی سرزمینها است ، ام القری می نامند ، و وجه تسمیه دیگر آن به ام القری این است که کعبه اولین خانه بنا شده در کره زمین است که قبل از دو هزار سال پیش از خلقت آدم محل طواف ملائکه واقع گردید و پس از آن هم جبرئیل کعبه را محل طواف آدم معین نمود ، لذا سرزمین مکه به لحاظی که اولین خانه توحید و بیت عتیق است ، ام القری نامیده شد : (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ ...)(۱).

۳- خداوند سبحان سرزمین مکه را پایگاه توحید و حرم امن الهی برای عموم بشر ، حیوانات و گیاهان قرار داده که مقدار حرم الهی ۱۶ فرسخ در ۱۶ فرسخ می باشد . خانه توحید(کعبه) ، خانه عمومی برای همه مردم است و اختصاص به کسی دون کسی ، و به قومی دون قومی ندارد ، در

۱- سوره آل عمران (آیات ۹۷ - ۹۶)

این خانه نه تنها مردم و حجاج محترمند ، بلکه حیوانات و گیاهان نیز محترم می باشند . کسی حق اذیت و آزار حیوانات و نابودی گیاهان را ندارد ، حتی اگر شخصی در خارج حرم جنایت و قتل انجام دهد ، و به حرم پناهنده شود ، از نظر اسلام در امان است و هیچ کس حق دستگیری او را ندارد . بله تنها می توان قاتل را از جهت آب و غذا در مضیقه قرار داد تا او خود به خود از حرم خارج شود ، و آن گاه که از حرم خارج گردید ، می توان او را دستگیر و مجازات کرد . حال با وجود این همه عظمت و حرمت برای حرم الهی ، آیا بشر امروز واقعیت ارزش تکوینی و تشریعی مکه را می داند ؟ یا به عکس هر روز حرمت آن را شکسته و در حرم ، همانند یزید و یزیدیان معصیت انجام می دهد .

خداوند تبارك و تعالی با تمام حرمتهایی که برای سرزمین مکه قائل شده ، اما سرزمینی را بالاتر از سرزمین مکه آفریده که اگر آن سرزمین نمی بود ، خداوند مکه را نمی آفرید ، و آن سرزمین کربلا است که

۲۴ هزار سال قبل از آفرینش مکه خلق شده است . فضیلت مکه معظمه به حسب بیان روایات با آن همه قداست و احترامی که دارد نسبت به فضیلت سرزمین کربلا همانند قطره در مقابل دریاست ، « مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ ... عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: خَلَقَ اللهُ کَرْبَلَاءَ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ الْکَعْبَهَ بَأَرْبَعَهٍ وَ عَشْرِینَ أَلْفَ عَامٍ وَ قَدَّسَهَا وَ بَارَکَ عَلَیْهَا ، فَمَا زَالَتْ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ اللهُ الْخَلْقَ مُقَدَّسَهً مُبَارَکَهً وَ لَا تَزَالُ کَذَالِکَ وَ جَعَلَهَا اللهُ أَفْضَلَ الْأَرْضِ فِی الْجَنَّهِ »(۱) .

زمین کربلا خصوصیاتی دارد که در سرزمینهای متبرکه دیگر آن خصوصیات وجود ندارد ، از جمله اینکه کنار مرقد مطهر امام حسین(ع) محل استجابت دعا است ، تربت مزار آن حضرت وسیله شفاء امراض و دردهای بیماران می باشد و هر آن کس که در کربلا دفن گردد ، دچار عذاب قبر نمی شود ، و...

۴- (جَعَلَ اللهُ الْکَعْبَهَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ قِیَامًا لِّلنَّاسِ ...)(۲) خداوند مکه را بیت مکرم امن ، جایگاه قیام ناس و قبله جهانیان قرار داده است . خداوند متعال در آسمان چهارم بیت المعمور را محل عبادت و طواف ملائکه ، و در زمین کع-به را محل طواف انسان قرار داده و همانا کعبه در مقابل

۱- وسائل الشیعه ، ج ۱۴ ، ص ۵۱۶ ، باب استحباب تبرک به کربلا

۲- سوره مائده (آیه ۹۷)

بیت المعمور و بیت المعمور در مقابل عرش می باشد .

۵- ثواب عبادت در سرزمین مکه و مسجدالحرام از ثواب عبادت در مکانهای دیگر بیشتر است ، کسی که یک نماز در مسجدالحرام بخواند ، این یک نماز او مساوی با صد هزار نماز خواندن در جای دیگر است .

۶- اولین کسانی که قبل از حضرت آدم مکه را طواف کرده اند ، ملائکه و جبرئیل می باشند . هنگامی که آدم ابوالبشر بر زمین فرود آمد ، سرزمین مکه را بعد از دویست سال پیدا کرد ، و جبرئیل مناسک حج و طواف کعبه را به آن حضرت آموزش داد ، بدین شکل که خطی اطراف کعبه کشید و به همان کیفیت استداره ای خط جبرئیل ، حضرت آدم مأمور بِه طواف شد . بعد از آدم همه انبیاء سلف ، نوح ، شیث ، ابراهیم ، اسماعیل و ... اعمال حج را انجام دادند و تا قیامت در این پایگاه توحید (مکه)مناسک حج توسط انسان های مؤمن و موحد به انجام خواهد رسید .

۷- مناسک حج از فرایض بسیار مهم دین اسلام می باشد ، و از نگاه عظمت

ظاهری و اسرار عرفانی ، حج جایگاه والایی دارد که جز خدا کس دیگر عظمت آن را نمی داند . شخصی متمکن قصد انجام حج داشت ، ولی موفق نشد ، نزد پیامبر(ص) آمد ، عرض کرد : یا رسول الله اکنون که توفیق حج پیدا نکردم ، چگونه پولم را در راه خدا انفاق کنم ؟ پیامبر(ص) به کوه ابوقبیس که در کنار کعبه است ، اشاره نموده ، فرمود : اگر به مقدار این کوه ، طلا در راه خدا انفاق کنی ، ثواب حج را نمی توانی به دست آوری .

زراره از فقیهان و شاگردان ممتاز امام صادق(ع) می گوید : در خلال چهل سال مسائل حج را از امام صادق(ع) سؤال می کردم و هر بار از زبان مبارک امام(ع) برایم مسائل تازه ای روشن می شد ، روزی به تعجب از امام(ع) سؤال کردم که مدت چهل سال است در مورد حج هر روز از شما مسائل تازه ای می شنوم ! این چه حکمتی است که آن را در نمی یابم ؟

امام(ع) فرمود : زراره ! این خانه ای که دو هزار سال قبل از خلقت آدم ملائکه آن را طواف می کرده است ، آیا در مدت چهل سال مسائلش تمام می شود ؟!

« عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر(ع) یقول:(۱) لقد خلق الله فی

۱- بحارالانوار ، ج ۳ ، ص ۳۸۹ . تفسیر عیاشی ، ج ۲ ، ص ۲۵۵ . این روایت در تفسیر صافی ، ج ۴ و تفسیر برهان ، ج ۴ هم ذیل توضیح آیه«یوم تبدل الارض غیرالارض» ذکر شده است .

الأرض منـذ خلقها سـبعه عالمين ليس هم من ولد آدم ، خلقهم من أديم الأرض فأسـكنوها واحدا بعد واحد مع عالمه ، ثم خلق الله آدم أبـا هـذا البشـر و خلق ذريته منه ، و لا ـ والله ما خلت الجنه من أرواح المؤمنين منـذ خلقها الله ، و لا خلت النار من أرواح الكافرين منذ خلقها الله لعلّكم ترون انه إذا كان يوم القيامه و صير الله أبدان أهل الجنه مع أرواحهم فى الجنه ، و صير أبدان أهل النار مع أرواحهم فى النار ، إن الله تبارك و تعالى لا يعبـد فى بلاده و لا يخلق خلقا يعبـدونه و يوحـدونه(بلى والله ليخلقن خلقا من غير فحوله و لا إناث يعبـدونه و يوحدونه) و يعظمونه و يخلق لهم أرضاً تحملهم و سـماء تظلهم أليس الله يقول: (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَالْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ ...)(۱) و قال الله: (أَفَعَيِينَا بالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِی لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِیدِ)(۲) .

به مضـمون این روایت امـام بـاقر(ع) خداونـد متعـال قبل از این عالم هفت عالم دیگر آفریـده است که ساکنان آن از فرزنـدان حضـرت آدم نبوده انـد، بلکه خداونـد آن مخلوقـات را بـدون توالـد و تناسـل خلق کرده ، و تـا مـدتی که عمرشـان مقرر بوده زندگی می کرده اند و پس از آن هم خود آنها و هم عالم محل زندگی اشان منقرض می شده است .

پس از آن هفت عالم خداوند این عالم فعلی را که عالم هشـتم است ، آفرید و حضرت آدم را خلق نمود که بشر کنونی امروز از نسل همین آدم ابوالبشر می باشد ، و دو هزار سال قبل از خلقت آدم ، کعبه مطاف ملائکه

۱- سوره ابراهیم (آیه ۴۸)

۲- سوره ق (آیه ۱۵)

بوده است .

۸ – کسانی که به هر دلیلی وارد مکه می شوند ، چه برای اداء مناسک حج و چه برای کارهای دیگر ، غیر از آنان که عذر شرعی دارند ، حق ندارند بدون احرام بستن از مواقیت شش گانه و یا از محاذی آنها داخل مکه شوند و اگر بدون این آداب شرعی وارد مکه شوند ، معصیت انجام داده و در بعضی صور علاوه بر معصیت ، کسی که بدون احرام داخل مکه شده باید کفاره بدهد .

۹– قرآن در سرزمین مکه بر پیامبر اسلام(ص) نازل شد و اولین آغاز نزول تدریجی قرآن با سوره علق در شمال مکه در غار کوه حرا در ۲۷ ماه مبارک رجب رخ داد ، در این روز خداوند با فرستادن آیه های سوره علق حضرت محمد(ص) را به رسالت مبعوث نمود و به آن حضرت فرمود : بخوان ... (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * إقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ * خَلَقَ الْإنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * إقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ * الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ * کَلَّآ إنَّ الْإنْسَانَ لَیَطْغَی * أن رَّءَ اهُ اسْتَغْنَی...)(۱) .

۱۰– خداوند سرزمین مکه را زادگاه نبوت و رسالت و زادگاه ولایت و امامت قرار داد ، یعنی پیامبر اسلام(ص) در سرزمین مکه متولد گردید و امام

۱– سوره علق

علی(ع) ولیّ خدا نیز در مکه و خانه کعبه متولد شد و این خود از رموز بسیار مهم جهان خلقت و رمز فضیلتی است که جز برای امام علی(ع) برای هیچ کس دیگر دیده نشده و نخواهد شد .

۱۱- اولین مرتبه ای که امام زمان(عج) ظاهر می شود در مکه کنار کعبه می باشد ، در آن هنگام مهدی موعود بین رکن(حجرالاسود) و مقام ابراهیم

به دیوار کعبه تکیه زده ، می فرماید : (بَقِيَّتُ اللهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إن كُنْتُم مُّؤْمِنينَ)(۱) سپس آن ذخیره نجات الهی از مکه رهسپار سرزمین نجف اشرف می شود و از آن مکان مقدس احکام اله-ی و عدالت اجتماعی را در سرتاسر جهان حاکم می سازد ، انشاءالله .

فضیلت قرائت قرآن در مکه

کسی که وارد مکه معظمه می شود ، مستحب است در آن مکان مقدس یک ختم قرآن نماید ، و همچنین مستحب است در مدینه نیز یک ختم قرآن انجام دهد ، « عَنْ أبِی حَمْزَهُ الثُّمَالِیُّ ، عَنْ أبِی جَعْفَرٍ (ع) قَالَ : مَنْ خَتَّمَ الْقُرآنَ بِمَكَّهَ مِنْ جُمُعَهٍ إلَی جُمُعَهٍ أوْ أقَلَّ مِنْ ذَالِكَ أوْ أكْثَرَ وَ خَتَمَهُ فِی يَوْمِ جُمُعَهٍ كُتِبَ لَهُ مِنَ الْأجْرِ وَ الْحَسَنَاتِ مِنْ أوَّلِ جُمُعَهٍ كَانَتْ فِی الدُّنْيَا إلَی آخِرِ جُمُعَهٍ تَكُونُ فِيهَا ، وَ إنْ خَتَمَهُ فِی سَائِرِ الْأيَّامِ فَكَذَالِكَ »(۲)

ابوحمزه ثمالی از امام صادق(ع) نقل می کند که آن حضرت فرمود : هر کس در

۱- سوره هود (آیه ۸۶)

۲- اصول کافی ، ج۲ ، ص ۶۱۲ ، باب ثواب قرائه القرآن .

مکه روز جمعه شروع به خواندن قرآن کند و آن را تا جمعه دیگر ختم نموده ، و یا در غیر جمعه ختم کند ، خداوند متعال به اندازه عمردنیا و جمعه(۱) اولی که خلق شده تا آخرین جمعه ای که بعد از آن قیامت

می شود ، برای قاری قرآن ثواب می دهد !

« قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ(ع): تَسْبِیحَهٌ بِمَکَّهَ أَفْضَلُ مِنْ خَرَاجِ الْعِرَاقَیْنِ(۲) یُنْفَقُ فِی سَبِیلِ اللهِ وَ قَالَ مَنْ خَتَمَ الْقُرآنَ بِمَکَّهَ لَمْ یَمُتْ حَتَّی یَرَی رَسُولَ اللهِ (ص) وَ یَرَی مَنْزِلَهُ فِی الْجَنَّهِ »(۳) امام سجاد(ع) فرمود : ذکر یک تسبیح و ذکر خدا در مکه افضل از خراج(مالیات) عراقین است که در راه خدا انفاق شود ، و همچنین از فرمایشات آن حضرت است که هر کس یک ختم قرآن در مکه انجام دهد ، نمی میرد مگر اینکه پیامبر(ص) و جایگاه خود را در بهشت ببیند .

قرآن به جهت آن کلام الله است ، فضایل ذاتی بسیار دارد ، خواندن آن هم فضیلت استثنایی دارد ، به ویژه اگر در خواندن قرآن خصوصیات بعضی مکانها و زمانها مد نظر قرار گیرد ، همانند مکه معظمه و ماه مبارک رمضان که در این قبیل مکان و زمان مبارک ، خواندن

۱- در بیان روایات آفرینش روز جمعه در عالم ذر ، و عالم اخذ میثاق قبل از خلقت دنیا بوده است .

۲- عراقین: تثنیه عراق در حالت نصبی و جری ، شامل: ۱- عراق عرب و عراق عجم ۲- کوفه و بصره ، فرهنگ فارسی معین ، ج ۵ ، ص ۱۱۶۸ .

۳- التهذیب ، ج ۵ ، ص ۴۶۸ ، باب من الزیادات فی فقه الحج .

قرآن موجب ثواب مضاعف می شود به گونه ای که ثواب یک ختم قرآن در مکه برابر با ثواب خواندن قرآن از اول عمر دنیا تا آخر آن است ، خواندن یک آیه قرآن درماه مبارک رمضان ثواب یک ختم قرآن دارد(۱) و اگر کسی یک قرآن درماه رمضان ختم نماید ، به تعداد آیات قرآن (۶۶۳۶) ختم قرآن کرده است ! و از همین جهت در روایات سفارش اکید می شود که در ماه رمضان هر سه روز یک ختم قرآن نماید ، « عَنْ عَلِی إبْنِ حَمْزَهَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أبی عَبْدِاللهِ(ع) فَقَالَ لَهُ أبُو بَصِیرٍ جُعِلْتُ فِدَاکَ أقرَأُ الْقُرآنَ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فِی لَیْلِهٍ؟ فَقَالَ(ع): لَا ، قَالَ فَفِی لَیْلَتَیْنِ؟ قَالَ(ع): لَا ، قَالَ: فَفِی ثَلَاثٍ؟ قَالَ(ع): هَا «(۲) .

(...فَاقْرَءُ واْ مَا تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ...)(۳)،(أوْزِدْ عَلَیْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا)(۴) (و لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ)(۵) .

ص: ۴۹۹

۱- عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلِی بْنِ مُوسَی الرِّضَا (ع) قَالَ : ... مَنْ قَرَأ فِی شَهْرِ رَمِضَان آیَهً مِنْ کِتَابَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ کَانَ کَمَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فِی غَیْرِهِ مِنَ الشُّهُورِ ، فضائل الأشهر الثلاثه ، ص ۹۷ ، حدیث ۸۲ .

۲- اصول کافی ، ج۲ ، ص ۶۱۷ ، فی کم یقرا القرآن و یختم

۳- سوره مزمل (آیه ۲۰)

۴- سوره مزمل (آیه ۴)

۵- سوره قمر آیه (آیه ۴۰)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

(إِنَّهُ لَقُرآنٌ کَرِیمٌ * فِی کِتَابٍ مَّکْنُونٍ * لَّا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)

(وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَ رَحْمَهٌ لِّلْمُؤْمِنِینَ وَ لَا یَزِیدُ الظَّالِمِینَ إِلَّا خَسَارًا)(۱) ، همان گونه که مجموع قرآن

ص: ۵۰۱

۱- سوره اسراء (آیه ۸۲)

معجزه و دارای آثار و فضایل ظاهری و معنوی است ، هر کدام از سوره و آیه های آن نیز دارای فضیلت و آثار خاص می باشد که اجمالاً فضایل و آثار سوره های یس ، قدر و فاتحه الکتاب بیان می شود :

فضیلت سوره یس

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * یس * وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ * إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ * عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ * تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ * لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَّآ أُنْذِرَ آبَآؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ...)(۱) .

۱- امام صادق(ع) فرمود : « وَ اُعْطِیَتْ هَذِهِ الْاُمَّهُ ثَلَاثَ سُوَرٍ لَمْ یُعْطَهَا أحَدٌ مِنَ الْاُمَمِ ، یس وَ تَبَارَکَ الْمُلْکُ وَ قُلْ هُوَ اللهُ أحَدٌ ، فَمَنْ جَمَعَ بَیْنَ هَذِهِ الثَّلَاثِ فَقَدْ جَمَعَ أفْضَلَ مَا أعْطِیَتْ هَذِهِ الْاُمَّهُ ، فَقِیلَ کَیْفَ یَجْمَعٌ بَیْنَ هَذِهِ الثَّلَاثِ ؟ »(۲) خداوند سه سوره به امت اسلام عطا نموده که به احدی از امم گذشته آنها را نداده است ، آن سه سوره ، یس ، ملک و توحید است که هرکس بین این سه جمع کند ، گویا جمع نموده بین افضل ترین چیزهایی که به امت اسلام داده شده است .

از امام صادق(ع) سؤال شد ، چگونه جمع بین این سه چیز می شود ؟ حضرت فرمود : « یُصَلِّی کُلَّ لَیْلَهٍ مِنْ لَیَالِی الْبِیضِ مِنْ هَذِهِ الثَّلَاثَهِ أشْهُرِ(رجب شعبان ، رمضان) فِی اللَّیْلَهِ]الثَّالِثَهَ عَشْرَه[، رَکْعَتَیْنِ یَقْرَأُ فِی کُلِّ رَکْعَهٍ فَاتِحَهَ الْکِتَابِ وَ هَذِه الثَّلَاثَ سُوَرٍ(یس ، ملک ، توحید) ، وَ فِی لَیْلَهِ

ص: ۵۰۲

۱- سوره یس

۲- وسائل الشیعه ، ج ۸ ، ص ۲۴ ، باب استحباب صلاه

الرَّابعَة عَشْرَ ة ، أرْبَعَ رَكَعـاتٍ يَقْرَأُ فِی کُلِّ رَکْعهٍ فَاتِحَهَ الْکِتَابِ وَ هَـذِهِ الثَّلَاثِ سور وَ فِی اللَّیْلهِ الْخَامِسَه عَشْرَهَ ، سِتَّ رَکَعَاتٍ یَقْرَأُ فِی کُلِّ رَکْعَهٍ فَاتِحَهَ الْکِتَابِ وَ هَـذِهِ الثَّلَاثَ سُوَرٍ ، فَیَحُوزُ(یجمع) فَضْلَ هَـذِهِ الْأشْـهُرِ الثَّلَاثَه وَ یَغْفَرُ لَهُ کُلَّ ذَنْبٍ سِوَی الشِّرْکِ «(۱) جمع این سه به آن است که هر کس در شبهای ایام البیض ماه رجب ، شعبان و رمضان ، توفیق خوانـدن ۶ رکعت نماز را به کیفیتی که در روایت بیان شده ، پیدا نماید ، خداوند به جز شرک همه گناهان او را می بخشد .

۲- در جامع الاخبار از پیامبر(ص) روایت شده : در قرآن سوره ای است.

که نام آن عزیز است و صاحبش را در قیامت شفاعت می کند ، وَ هِیَ سُوَرَهُ یس ، آگاه باشید آن سوره یس است .(۲)

۳- « عَنْ أَبِی عَبْدِاللهِ(ع): عَلِّمُوا أوْلَادَکُمْ یَاسِینَ فَإنَّهَا رَیْحَانَهُ الْقُ-رآنْ «(۳) سوره یس را به فرزنـدانتان آموزش دهید که همانا یس گل خوشبوی قرآن است .

قلب قرآن

۱- ابوداود ونسائی از پیامبر(ص) نقل کرده اند : « إنَّ رَسُولَ اللهِ(ص) قَالَ: یس قَلْبُ القُرْآنِ لَا یَقْرَأُهَا عَبْدٌ یُرِیدُ اللهَ وَ الدَّارَ الْآخِرَهَ إلَّا غَفَرَ لَهُ مَا تَقَـدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ فَأقْرأوهَا عَلَی مَوْتَاکُمْ «(۴) ، سوره یس قلب قرآن است ، هر کس آن را با نیت پاک الهی بخوانـد ، خداوند گناهان گذشته او را می بخشد ،

ص: ۵۰۳

۱- وسائل الشیعه ، ج ۸ ، ص ۲۴ ، باب استحباب صلاه

۲- جامع الأخبار ، ص ۴۶ ، الفصل الثانی والعشرون .

۳- بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۹۱ ، باب فضایل سوره یس ، حدیث ۵ .

۴- الدرّ المنثور ، ج ۵ ، ص ۲۵۶ .

پس بخوانید سوره یس را برای مردگانتان که همانا موجب آمرزش آنها می شود.

۲- در جامع الاخبار و مستدرک الوسایل از انس بن مالک نق-ل شده که پیامبر اسلام(ص) فرمود : « إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبًا وَ قَلْبُ الْقُرآنِ يس »(۱) برای هر چیز قلب و مرکزی می باشد ، محور و قلب قرآن سوره یس است .

۳- « مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي ثَوَابِ الْأَعْمَالِ عَنْ مُحَمَدِ بْنِ مُوسَى ...عَنْ أبى بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ(ع) قَالَ: إنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبًا وَ إنَّ قَلْبَ الْقُرآنِ يس... »(۲).

۴- » عَنِ الصَّادِقِ(ع): أنَّ لِكُلِّ شَيءٍ قَلْبًا وَ قَلْبُ الْقُرآنِ يس فَمَنْ قَرَأهَا فِي نَهَارِهِ كَانَ مِنَ الْمَحْفُوظِينَ وَ الْمَرْزُوقِينَ حَتَّى يَمْسِى ، الخبر »(۳) سوره یس قلب قرآن است ، و هر کس در روز آن را بخواند ، از محفوظین و روزی دهنده شدگان است .

۵- در مصباح کفعمی ، از پیامبر(ص) نقل شده : که اسم سوره یس در تورات «المعمّه» است ، « وَ عَنْهُ(ص) أَنَّهَ-ا(يس) تُدْعَى فِي التَّوْرَاةِ الْمُعِمَّةَ أيْ تَعُمُّ صَاحِبَهَا خَيْرَ الدَّارَيْنِ وَ تَدْفَعُ عَنْهُ بَلْوَى الدُّنْيا وَ عَذَابَ الْآخِرَه الخبر »(۴) .

۶- « وَ عَنْ أبِي بَكْرٍ عَنِ النَّبِي(ص) أَنَّهُ قَالَ سُورَهُ يس تُدْعَى فِي التَّورَاةِ المُعِمَّهُ ، قِيلَ و مَا الْمُعِمَّهُ؟ قَالَ(ص): تَعُمُّ صَاحِبَهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ ، وَ تُكَابدُ

ص: ۵۰۴

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۲۳ . جامع الأخبار ، ص ۴۷ .

۲- وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۲۷۴ ، باب استحباب الاكثار من قرائت سوره یس .

۳- مصباح الکفعمی ، ص ۴۴۳ .

۴- مصباح الکفعمی ، ص ۴۴۴ ، الفصل التاسع والثلاثون .

عَنهُ بَلْوَی الـدُّنیَا وَ تَـدْفَعُ عَنْهُ أهَاوِیلَ الْآخِرَهِ وَ تُدْعَی الْمُدَافِعَهَ الْقَاضِیَهَ ، تَدْفَعُ عَنْ صَاحِبِهَا کُلَّ شَرٍّ وَ تَقْضِی لَهُ کُلَّ حَاجَهٍ »(۱) ، المعمه یعنی خیر دنیا و آخرت که خواننده سوره یس را شامل می شود و از او دفع بلایای دنیا و آخرت می کند .

آثار قرائت سوره یس

۱- « وَ مَنْ قَرَأَهَا عَدَلَتْ لَهُ عِشْرِینَ حَجَّهً وَ مَنْ سَمِعَهَا عَدَلَتْ لَهُ أَلْفَ دِینَارٍ فِی سَبیلِ اللهِ وَ مَنْ کَتَبَهَا ثُمَّ شَرِبَهَا أَدَخَلَتْ جَوْفَهُ أَلْفَ دَوَاءٍ وَ أَلْفَ نُورٍ وَ أَلْفَ یَقِینٍ وَ أَلْفَ بَرَکَهٍ وَ أَلْفَ رَحْمَهٍ وَ نَزَعَتْ عَنْهُ کُلَّ دَاءٍ وَ غِلٍّ »(۲) هر کس سوره یس را بخواند ، معادل ثواب ۲۰ حج به او عنایت می شود ، و هر کس آیات آن را بشنود ، پاداش او مساوی با انفاق هزار دینار طلا در راه خداست ، و هر کس یس را در لوح و کاغذی بنویسد ، سپس بشوید و بیاشامد ، در جوف او هزار دوا ، هزار نور ، هزار یقین ، هزار برکت و هزار رحمت داخل می شود ، و هر درد و مرضی از او زایل می گردد .

۲- شیخ طبرسی در مجمع البیان از ابی بن کعب روایت می کند : هر کس

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۲۲ ، باب استحباب الاکثار من قرائت سوره یس .

۲- بحارالانوار ، ج۸۹ ، ص۲۹۱ ، باب ۵۷ فضائل سوره یس .

سوره یس را بخوانـد ، خداوند ثواب ۱۲ مرتبه ختم قرآن را برایش می دهـد ، و هر کس سـوره یس را نزد مریض بخوانـد ، به عـدد هر حرف آن دو فرشـته برای مریض طلب اسـتغفار می کننـد و اگر بمیرد در تشـییع جنازه او حاضـر و بر بـدن او نماز می گزارند ، و هر مریضـی که این سوره نزدش خوانده شود ، خازنی از بهشت همراه شـربت بهشتی نزد او می آید و او با نوشیدن آن شربت ، سیراب می میرد ، و سیراب داخل بهشت می شود ، و سیراب مبعوث می گردد .(۱)

۳- محـدث قمی در حاشـیه مفاتیـح الجنان در فضـیلت سوره یس می نویسد : از حضـرت رسول(ص) منقول است که هر کس وارد قبرسـتان شود و سوره یس را بخوانـد ، خداونـد عـذاب اهل قبور را تخفیف می دهد و به عدد ایشان(اموات) برای قاری سوره یس حسنه عطا می کند .(۲)

۴- امام صادق(ع) می فرمایـد : هر کس در شب سوره یس را بخوانـد ، خداوند متعال هزار فرشـته را موظف می دارد که او را از شرّ شیاطین حفظ نمایند ، و

۱- مستدرک الوسائل ، ج۴ ، ص ۳۲۲ ، باب الاکثار من قرائت سوره یس .

۲- مفاتیح الجنان ، ص ۴ ، حاشیه سوره یس ، در فضیلت سوره یس .

اگر در آن شب و روز بمیرد وارد بهشت می شود .(۱)

۵- در درّالمنثور از انس روایت شـده که رسول الله(ص) فرمود : « مَنْ دَاوَمَ عَلَی قَرَاءَ ةَ یس کُـلَّ لَیْلَهٍ ثُمَّ مَـاتَ ، مَـاتَ شَ-هِیـدًا »(۲) هر کس در هر شب بر خواندن سوره یس مداومت کند و سپس بمیرد ، همانند آن است که شهید از دنیا رفته است .

۶- خطیب بغدادی از امام علی(ع) و آن امام هم از پیامبر(ص) نقل می کند : « مَنْ سَـمِعَ سُورَهَ یس عَدَلَتْ لَهُ عِشْرِینَ دِینَارًا فِی سَبِیـلِ اللهِ وَ مَنْ قَرَأَهَا عَـدَلَتْ لَهُ عِشْ-رِینَ حَجَّهً »(۳) هر کس سوره یس را بشـنود ، برابر بـا ۲۰ دینار صـدقه در راه خـدا به او پاداش داده می شود و هر کس سوره یس را بخواند دارای ۲۰ حج ثواب است .

به حسب این روایت نه تنهـا خوانـدن سوره هـا و آیـات قرآن ثواب دارد بلکه شـنیدن آیـات آن هم دارای ثواب می باشـد ، و شاید بر اساس همین خصوصیاتی که در قرآن است ، خداوند

۱- فقه الرضا ، ص ۳۴۲ ، باب الأدویه الجامعه بالقرآن .

۲- الدرّ المنثور ، ج ۵ ، ص ۲۵۶ .

۳- بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۹۱ ، باب ۵۷ ، فضائل سوره یس و فیه فضائل .

متعال فرموده : (وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُواْ لَهُ وَ أَنْصِتُواْ لَعَلَّكَمْ تُرْحَمُونَ)(۱) هنگامی که قرائت قرآن شود بدان گوش فرا دهید و سکوت کنید ، باشد که مورد لطف و رحمت پروردگار قرار گیرید .

۷- رسول خدا(ص) فرمود : هر کس یس را بخواند ، گناهانش بخشیده می شود ، و اگر آن را به جهت خوف از کمی غذایش بخواند ، خداوند به روزی او برکت می دهد ، و اگر یس را نزد میت بخواند ، حساب برزخ و قیامت میّت آسان می شود ، و اگر ولادت زنی مشکل شود ، خواندن یس نزد آن زن زایمان او را آسان می کند .(۲)

۸ - از امام صادق(ع) روایت شده : کسی که سوره یس را بخواند و در همان روز بمیرد ، خداوند او را وارد بهشت می کند ، به علاوه سی هزار ملک هنگام غسل او حاضر شده و او را تا نزد قبرش تشییع می کنند ، و از درگاه خداوند برای وی طلب آمرزش می نمایند ، و آن گاه که میّت را داخل قبر کنند ، آن سی هزار ملك در میان قبر او به عبادت پرداخته ،

ص: ۵۰۸

۱- سوره اعراف (آیه ۲۰۴)

۲- الدرّ المنثور ، ج ۵ ، ص ۲۵۷ . بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۹۲ ، باب ۵۷ فضایل سوره یس .

ثواب عبادت خود را برای او هدیه می فرستند ، و پس از آن است که قبر میّت وسعت یافته از فشار قبر رهایی می یابد .(۱)

۷ - از ابن عباس و او از پیامبر(ص) نقل می کند : « مَنْ قَرَأَ یس وَالصَّآفَاتِ یَوْمَ الْجُمُعَهِ ثُمَّ سَأَلَ الله أعْطَاهُ سُؤْلَهُ »(۲) هر کس در روز جمعه سوره یس و صافّات را بخواند ، خداوند متعال حاجتش را برآورده می سازد .

۸- در روایتی دیگر ، امام علی(ع) می فرماید : « مَنْ ضَلَّتْ لَهُ ضَالَّهً فَلْیَقْرَأ سُوره یس »(۳) هر کس گمشده ای دارد برای یافتن آن سوره یس را بخواند .

۹- در نوادر راوندی از امام علی(ع) نقل شده : « مَنْ أرَادَ مِنْکُمُ التَّزْوِیجَ فَلْیُصَلِّ رَکْعَتَیْنِ وَلْیَقْرَأْ بفَاتِحَهَ الْکِتَابِ وَ سُورِه یس ، فَإذَا فَرَغَ مِنَ الصَّلَاهِ فَلْیَحْمَدِ الله عَزَّوَجَل وَلْیُثْنِ عَلَیْهِ »(۴)

کسی که اراده ازدواج دارد ، دو رکعت نماز بخواند و در هر رکعت آن نماز سوره فاتحه و یس قرائت کند ، و پس از پایان نماز حمد و ثنای الهی را نموده ، این دعا را بخواند : أللَّهُمَّ ارْزُقْنِی زَوْجَهً ، وَدُودًا ، وَلُودًا ، شَکُورًا ، قَنُوعًا ، غَیُورًا ، إنْ أحْسَنْتُ(زوجه) ، شَکَرَتْ وَ إنْ أسَاءَتْ(زوجه) غَفَرَتْ ، وَ إنْ ذَکَرْتُ الله تَعَالَی(آن زوجه) أعَانَتْ ، وَ إنْ نَسِیتُ ذَکَّرَتْ(زوجه) وَ إنْ خَرَجْتُ

۱- دعوات راوندی ، ص ۱۸۱ ، فصل فی التداوی تربته مولانا و سیدنا .

۲- بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۹۶ ، باب ۵۷ فضایل سوره یس و فیه فضایل .

۳- مصباح الکفعمی ، ص ۱۸۲ ، و اما الأدعیه الضاله والآبق

۴- نوادر راوندی ، ص ۴۸ . مستدرک الوسائل ، ج ۶ ، ص ۳۲۵ .

(زوج) مِنْ عِنْدِهَا حَفِظَتْ (زوجه) وَ إنْ دَخَلْتُ عَلَيْهَا سَرَّتْنِی وَ إنْ أمَرْتُهَا أطَاعَتْنِی وَ إنْ أقْسَمْتُ عَلَيْهَا أبَرَّتْ قَسَمِی وَ إنْ غَضِبَتْ عَلَيْهَا أرْضَتْنِی يَا ذَالْجَلَالِ وَالْإكْرَامِ هَبْ لِّی ذَلِکَ فَإنَّمَا أسْئَلُکَ وَلَا أجِدُ إلّا مَا مَنَنْتَ وَ أعْطَيْتَ ، قَالَ مَنْ فَعَلَ ذَالِکَ أعْطَاهُ اللهُ مَا سَألَ الْخَبَرَ .(۱)

کسی که خالصانه توفيق انجام اين نماز حاجت و دعا را پيدا کند ، خداوند خواسته او را به اجابت می رساند .

۱۰- جابر جعفی از امام باقر(ع) نقل می کند : هر کس در عمرش يک بار با نيت خالص و آداب صحيح سوره يس را بخواند ، خداوند به تعداد هر يک از کل مخلوقاتی که در آسمان و زمين و در دنيا و آخرت آفريده برای او هزاران هزار حسنه می دهد ! و به همين مقدار از کل مخلوقات زمين آسمان ، دنيا و آخرت ، سيئه و گناه از او محو شده ، و در دنيا دچار فقر ، مرض ، جنون ، جذام و وسوسه شيطان نمی گردد ، و همچنين خداوند سکرات موت و احوال قبر و قيامت را برای او آسان نموده ، به ملائک زمين و آسمان می فرمايد : من از اين بنده ام راضی شدم ، شما هم برای او طلب استغفار نمائيد : قَدْ رَضِيتُ عَنْ فُلَانٍ فَاسْتَغْفِرُوا لَهُ .(۲)

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۶ ، ص ۳۲۵ ، باب استحباب صلاه عند اراده التزويج .

۲- وسائل الشيعه ، ج ۶ ، ص ۲۴۸ ، باب استحباب الاکثار من قرائت سوره يس .

۱۱- « مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَكْرٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ عَنْ أَمِيرِالْمُؤمِنِينَ(ع) أَنَّهُ قَالَ ، وَالَّذِی بَعَثَ مُحَمَّدًا(ص) بِالْحَقِّ وَ أَكْرَمَ أَهْلَ بَيْتِهِ مَا مِنْ شَیءٍ تَطْلُبُونَهُ مِنْ حِرْزٍ ، مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ أَوْ سَرَقٍ أَوْ إِفْلَاتِ دَابَّهٍ مِنْ صَاحِبِهَا أَوْ ضَالَّهٍ أَوْ آبِقٍ إِلَّا وَ هُوَ فِی الْقُرآنِ ، فَمَنْ أَرَادِ ذَالِكَ فَلْيَسْأَلْنِی عَنْهُ قَالَ:

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَاأَمِيرَالْمُؤمِنِينَ(ع) أَخْبِرْنِی عَنِ الضَّالَّهِ فَقَالَ(امام(ع)) وَاقْرَأ يس فِی رَكْعَتَيْنِ ، وَ قُلْ: يَا هَادِیَ الضَّالَّهِ رُدَّ عَلَیَّ ضَّالَتِی ، فَفَعَلَ فَرَدَّاللهُ عَلَيْهِ ضَالَّتَهُ »(۱)

امام علی(ع) فرمود : هر کس جهت حفظ از آتش سوزی ، غرق شدن سرقت ، گمشده ها و فراریها چیزی را طلب کند ، مسائلش در قرآن می باشد پس هر که می خواهد اینها را بداند از من سؤال کند ؟ شخصی بلند شد ، عرض کرد : یا علی گمشده ای دارم از محل آن مرا خبر ده ، حضرت فرمود : دو رکعت نماز بگزار و در هر رکعتی یس را بخوان ، سپس دعا کن و این جمله را بخوان : يَا هَادِیَ الضَّالَّهِ رُدَّ عَلَیَّ ضَّالَتِی . مرد سائل این کار را انجام داد ، گمشده او پیدا شد .

ده برکت خاص

در حدیث قدسی از امام باقر و امام صادق(علیهما السلام) به نقل از پیامبر(ص) آمده که : در خواندن سوره

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۲۴ ، باب فضل القرآن حدیث ۲۱ .

یس ده برکت خاص می باشد ، این حدیث در مستدرک الوسایل چنین نقل شده است :

« وَ قَالَ النَّبِیُّ(ص) یَا عَلِیُّ اقْرَ أ یس فَإِنَّ فِی یس عَشَرَهَ بَرَکَاتٍ: مَا قَرَأهَا جَائِعٌ إلَّا شَبعَ ، وَ لَا ظَمْآنُ إلَّا رَوِیَ ، وَ لَا عَارٍ إلَّا کُسِیَ ، وَ لَـا عَزَبٌ إلَّا تَزَوَّجَ ، وَ لَاخَـائِفٌ إلَّا أَمِنَ ، وَ لَا مَرِیضٌ إلَّا بَرَأَ ، وَ لَا مَحْبُوسٌ إلَّا خَرَجَ ، وَ لَا مُسَافِرٌ إلَّا أُعِینَ عَلَی سَـفرهِ ، وَ لَاتُقْرَاُ عِنْدَ مَیِّتٍ إلَّاخَفَّفَ اللهُ عَنْهُ وَ لَـا قَرَأهَا رَجُلٌ لَهُ ضَالَّهٌ إلَّا وَجِـدَ طَرِیقَهَا »(۱) پیامبر اسـلام(ص) به امام امیرالمومنین(ع) فرمود : یا علی ! سوره یس را بخوان که همانا خداوند ده فضیلت و برکت در آن قرار داده است :

۱- هر کس دچار ضـیق معیشت و فشار زنـدگی و گرسـنگی باشـد ، خداونـد او را با خواندن سوره یس از گرسـنگی و ضـیق معیشت نجات می دهد .

۲- هیچ آدم تشنه ای سوره یس را نخوانده مگر اینکه سیراب شده و از تشنگی نجات پیدا کرده است .

۳- هیچ برهنه ای سوره یس را نخوانده جز اینکه از بره-نگی رهایی یافته و تمکن پیدا نموده است .

۴- هیچ آدمی عزب(بدون زن) سوره یس را نخوانده مگر اینکه موفق به ازدواج شده است .

ص: ۵۱۲

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۲۵ باب استحباب الاکثار من قرائت سوره یس .

۵- هر کس مبتلا به خوف و ترس بوده در اثر خواندن سوره یس امنیت و امان پیدا کرده است .

۶- هیچ مریضی سوره یس را نخوانده جز اینکه شفا حاصل نموده است .

۷- هیچ زندانی سوره یس را نخوانده مگر اینکه در اثر خواندن آن از زندان رهایی یافته است .

۸ - هیچ مسافری سوره یس را نخوانده مگر این-که به برکت آن با موفقیت و پیروزی از مسافرت برگشته است .

۹- نزد هیچ میتی سوره یس خوانده نشده جز اینکه خداوند عذاب او را ، اگر اهل عذاب بوده ، تخفیف داده و اگر اهل عذاب نبوده ، خداوند مقام او را متعالی نموده است .

۱۰- برای هیچ گمشده ای سوره یس خوانده نشده مگر اینکه به برکت خواندن آن ، راه دستیابی به آن گمشده پیدا شده است .

زیارت والدین

« قَالَ رَسولُ الله (ص) مَنْ زَارَ قَبْرَ وَالِدَیهِ أوْ أَحَدُهُمَا فِی کُلِّ جُمُعَهٍ فَقَرَأ عِنْدَهُمَا یس غَفَرَ اللهُ لَهُ بِعَدَدِ کُلَ حَرْفٍ مِنهَا »(۱)

۱- بحارالانوار ، ج ۸۹، ص ۲۹۳ ، باب ۵۷ فضایل سوره یس

پیامبر(ص) فرمود : هر کس در هر جمعه به زیارت قبر پـدر و مادرش برود و نزد آنها سوره یس را بخوانـد ، خداونـد به تعداد تمام حروف آن سوره برای والدین او مغفرت و رحمت عنایت می کند .

در روایات سفارش شده که انسان برای رفع قساوت قلب ، جمله «یس وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ» را در ظرفی با زعفران بنویسد ، بعد آن را بشوید و بنوشد ،(۱) و به طور کلی سـفارش شـده برای رفع مرض و مشـکلات ، مردم استشـفا به قرآن و آیات آن بجویند ، که حقیقتا اگر درد و مرضی را قرآن شفا ندهد ، توسط هیچ دوای دیگری درمان نخواهد شد .

(وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَ رَحْمَهٌ لِّلْمُؤْمِنِینَ وَ لَا یَزِیدُ الظَّالِمِینَ إِلَّا خَسَارًا)(۲) خداوند متعال می فرماید : ما قرآن را شفا و رحمت برای مؤمنین فرستادیم ، ولی همین قرآنی که برای مؤمنین شفا و رحمت است ، برای ظالمین زیان آور و خسران است ، زیرا ظالم اطاعت قرآن نمی کنـد و تسـلیم آیات آن نیست تا از هـدایت و رحمت آن بهره منـد شود . الطاف خاصه خـداوند سبحان شامل بندگانی می شود که

۱- الـدرّ المنثور ، ج ۵ ، ص ۲۵۷ . أخرج الحـاکم والـبیهقی عـن أبی جعفر محمـد بـن علی(ع) قـال: مَنْ وَجَـدَ فِی قَلْبِهِ قَسْـوَهً فَلْیَکْتُبَ: یس وَالْقُرْآنِ الْحَکِیم فِی جَامٍ مِنْ زَعْفَرَان ثُمَّ یَشْرِبهُ .
۲- سوره اسراء (آیه ۸۲)

در اثر اطاعت از قرآن و عمل به تقوای الهی قابلیت بهره گیری و استفاده از شفای قرآن را داشته باشند و...

فضایل سوره قدر

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم * إِنَّآ أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ * وَ مَآ أَدْرَاکَ مَا لَیْلَهُ الْقَدْرِ * لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ * تَنَزَّلُ الْمَلآئِکَهُ وَالرُّوحُ فِیهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن کُلِّ أَمْرٍ * سَلَامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ)(۱) .

در اسلام شب قدر ، شب بسیار با اهمیت و منزلت است که هیچ شبی در میان ایام و لیالی به منزلت آن نیست و نخواهد بود ، در این مورد که معنای «لیله القدر»(۲) چیست به ذکر چند معنا بسنده می شود :

۱- شب قدر یعنی شب «عظیم القدر والمنزله» ، شب با شرافت و منزلت که در این شب ، روح القدس و جبرئیل به همراه ملائک با چهار نشان و پرچم به زمین آمده ، یکی را در مدینه کنار مرقد مطهر رسول الله(ص) ، دیگری را در سرزمین مکه در مسجدالحرام ، سومی را

۱- سوره قدر

۲- وَ أُرِیَ رَسُولُ اللهِ(ص) فِی مَنَامِهِ بَنِی أُمَیَّه یَصْعَدُونَ مِنْبَرَهُ مِنْ بَعْدِهِ یُضِلُّونَ النَّاسَ عَن الصِّرَاطِ الْقَهْقَرَی فَأَصْبَحَ کَئِیبًا حَزِینًا ، فَهَبَطَ عَلَیْهِ جَبْرَئِیلُ ... وَ أَنْزَلَ عَلَیهِ إِنَّآ أنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ ، وَ مَآ أدْرَاکَ مَا لَیْلَهُ الْقَدْرِ، لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ، جَعَلَ لَیلَه الْقَدر لِنَبِیِّهِ(ص) خَیرًا مِنْ ألفِ شَهرٍ مِنْ مُلْکِ بَنِی أُمَیِّه ، من لا یحضره الفقیه ، ج ۲ ، ص ۱۵۷ .

در بیت المقدس ، و پرچم چهارم را در صحرای سینا(کوفه) نصب می کنند .(1)

۲- لیله القـدر یعنی شبی که در آن شب به اندازه ای ملائکه بر زمین فرود می آیند ، و زمین را فرا می گیرند که در اثر حضور آنها زمین ضیق و تنگ می شود .

۳- لیله القـدر یعنی شب تقدیر سـرنوشت جهان و انسان ، و از جمله اموری که در این شب تعیین و تقدیر شده ولایت و امامت ائمه معصومین (علیهم السلام) می باشد ، و این معنا در روایتی از امام علی(ع) چنین بیان شده

است : « عَنْ عَلِیِّ بْنُ أبیطَـالِبٍ(ع) قَـالَ ، قَـالَ لِی رَسُولُ اللهِ(ص)یَا عَلِی أتَـدْرِی مَا مَعْنَی لَیْلَهُ الْقَـدْرِ؟ فَقُلْتُ: لَا یَا رَسُولَ اللهَ(ص) ، فَقَالَ: إنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قَـدَّرَ فِیهَا مَا هُوَ کَائِنٌ إلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ فَکَانَ فِیمَا قَدَّرَ عَزَّوَجَلَّ ولَایَتُ-کَ وَ ولَایَ-ه الْأئِمَّه مِنْ وُلْدِکَ إلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ »(2) .

۴- لیله القدر یعنی شب قانون گذاری و برنامه ریزی خداوند ، در

۱- المیزان ، ج ۲۰ ، ص ۳۸۳ . مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۶۴ . مصباح الکفعمی ، ص ۴۵۱ .
۲- معانی الأخبار ، ص ۳۱۵ ، باب معنی لیله القدر . تفسیر صافی ، ج ۵ ، ص ۳۵۱ .

این شب از جانب پروردگار قضا و قدر تکوینی و تش–ریعی الهی برای مردم تدوین شده ، و سرنوشت جهان و انسان رقم زده می شود . در این شب ملائکه و کرام الکاتبین بر زمین فرود آمده و آن قانون الهی را به حضور ولی امر(امام معصوم«ع») تقدیم می کنند ، به همین مناسبت قرآن این کتاب قانون و هدایت خداوند در شب قدر نازل شده است .

۵- در قرآن سوره ولایت و امامت ، سوره قدر می باشد .

روایتی از امام امیرالمومنین(ع) نقل شده که با منکرین ولایت و امامت به سوره قدر احتجاج کنید . همچنین آن حضرت فرمود : سوره قدر در مورد امامت ، حجت را برای مردم تمام کرده است ، چون تعیین مق–درات همه امور از آن خداوند می باشد ، و از اموری که خداوند به علم و مشیت ازلی خویش در شب قدر تقدیر و تعیین نموده است ، امامت ائمه معصومین (علیهم السلام) می باشد: « أَنَّ أَمِيرَالمُؤمِنِينَ(ع) قَالَ لِابنِ عَبَّاس ، إنَّ لَيْلَةُ الْقَدْر فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَهِ أمْرُ السَّنَهِ وَ لِذَالِكَ الْأمرِ وُلَاهٌ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ (ص) ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: أنَا وَ أحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبی أئِمَّهٌ مُحَدَّثُونَ »(۱)

ص: ۵۱۷

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۵۳۲ ، باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم(ع) .

هنگامی که مسئله تعیین امام از مقدرات ازلی الهی تعیین و بیان شده ، دیگر جای تردید و انکار آن برای احدی باقی نمی ماند .

۶- در تفسیر فرات کوفی از امام صادق(ع) نق-ل شـده : مراد از «لیله القـدر» فاطمه زهرا(س) و مراد از «حتی مطلع الفجر» قائم آل محمـد(ص) می باشـد ، یعنی حقیقـت و بـاطن لیله القـدر فـاطمه(س) است که از آن بـانوی گرامی ائمه معصـومین(علیهم السـلام) تنزل یـافته و مقـام امامت و ه-دایت الهی در اختیارشان نهاده شـده است . « أَنَّهُ قَالَ: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَـدْرِ ، اللَّیْ-لَهُ فَاطِمَهُ وَالْقَـدْرُاللهِ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَـدْ أدْرَکَ لَیْلَهُ الْقَدْر ... وَالرُّوحُ الْقُدُس هِیَ فَاطِمَهَ(س) بإذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أمْرٍ سَ-لَامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ ، یَعْنِی حَتَّی یَخْرُجَ الْقَائِم(عج) »(۱)

۷- سوره قـدر هم بیانگر نزول قرآن و هم بیانگر حقیقت ولایت و امامت و هم بیان کننده نظام قضا و قدر الهی می باشد . امام صادق(ع) در این باره فرمود :

لِکُلِّ شَیْءٍ ثَمَرَهٌ وَ ثَمَرَهُ الْقُرآنِ (إنَّا أنْزَلْنَاهُ)

وَ لِکُلِّ شَیْءٍ کَنْزٌ ، وَ کَنْزُ الْقُرآنِ (إنَّا أنْزَلْنَاهُ)

وَ لِکُلِّ شَیْءٍ عَوْنٌ ، وَ عَوْنُ الضُّعَفَاءِ (إنَّا أنْزَلْنَاهُ)

وَ لِکُلِّ شَیْءٍ یُسْرٌ وَ یُسْرَ الْمُعْسِرینَ (إنَّا أنْزَلْنَاهُ)

وَ لِکُلِّ شَیْءٍ عِصْمَتٌ ، وَ عِصْمَهُ الْمُؤمِنِینَ (إنَّا أنْزَلْنَاهُ)

۱- تفسیر فرات کوفی ، ص ۵۸۲ - ۵۸۱

وَ لِكَلِّ شَیْءٍ هُدًی ، وَ هُدَی الصَّالِحِینَ (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ)

وَ لِكُلِّ شَیْءٍ سَیِّدٌ ، وَ سَیِّدُ الْعِلْمِ (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ)

وَ لِكُلِّ شَیْءٍ زینَهٌ ، وَ زینَهُ الْقُرآنِ (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ)

وَ لِكُلِّ شَیْءٍ فُسْطَاطٌ، وَ فُسْطَاطُ الْمُتَعَبِّدِینَ (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ)

وَ لِكُلِّ شَیْءٍ بُشْرَی ، وَ بُشْرَی الْبرایَا (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ)

وَ لِكُلِّ شَیْءٍ حُجَّهٌ ، وَالْحُجَّهَ بَعْدَالنَّبِیَّ(ص) (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) فَآمِنُواْ بهَا .(۱)

این روایت و بیان معصوم(ع) مشخص می کند که باطن لیله القدر عبارت از ولایت و امامت است که خداوند سبحان در شب قدر آن را برای مردم مشخص کرده ، و امام صادق(ع) نیز به صراحت می فرماید : لیله القدر حجت الهی است ، پس به آن ایمان آورید . قِیلَ وَ مَا الْإِیمَانُ بهَا؟ از آن حضرت پرسیده شد ، ایمان به ولایت و امامت چگونه است ؟ قَالَ(ع): إِنَّهَا تَكُونُ فِی كُلِّ سَنَهٍ وَ كُلُّ مَا یَنْزِلُ فِیهَا حَقٌّ ، در طول ایام و روزگار ، شب قدر این رشته ولایت و امامت الهی باقی است که می توانید بدان تمسک بجویید و پیروی آن را بنمایید .

۸ - « عَنِ الْبَاقِرَیْنِ(ع): أَنَّ لِسُورَهِ الْقَدْرِ لِسَانًا وَ شَفَتَیْنِ وَ لَقَدْ نَفَخَ اللهُ فِیهَا مِنْ رُوحِهِ كَمَا نَفَخَ فِی آدَمَ(ع) وَ إِنَّهَا(سوره قدر) لَفِی الْبَیْتِ الْمَعْمُورِ یَطُوفُ بهَا كُلَّ }یوم أَلْفُ { مَلَكٍ مُعَظَّمٍ حَتَّی یُمْسُونَ ، وَ إِنَّهَا لَفِی قَوَائِمِ الْعَ-رْشِ یَطُوفُ بهَا عِنْدَ كُلِّ قَائِمَهٍ مِائَهُ أَلْفِ مَلَكٍ یُعَلِّمُونَهَا إِلَی یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ إِنَّهَا لَفِی خَزَائِنِ الرَّحْمَه »(۲)

ص: ۵۱۹

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۶۳ ، باب استحباب قرائت سور القرآن...

۲- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۶۴ ، باب استحباب قرائت سور القرآن...

امام باقر و امام صادق(علیهما السـلام) فرمودنـد : خداوند متعال به سوره قدر زبان گویا و روح الهی داده است . این سوره در بیت المعمور روزانه هزار ملک زیارت کننده دارد . مقام این سوره در قوائم عرش و در خزینه رحمت الهی می باشد که در هر قـائمه عرش صـد هزار ملک آن را تا روز قیامت تعظیم می کننـد . در بعضـی روایات قوائم عرش ۳۶۰ هزار عـدد بیان شده که طبق این بیان سوره قدر را تا روز قیامت هر روز صدها میلیون (۳۶۰ میلیون) ملک تجلیل و تعظیم می کنند .

۹- از جمله نکاتی که سوره قدر مشـخص می کند اینکه شب قدر تا روز قیامت باقی است ، حال با توجه به این نکته س-ؤا ل این است که آیا شب قـدر در زمان انبیاء سابق وجود داشـته یا نه ؟ آیا شب قـدر فقط در زمان پیامبر اسـلام(ص) بوده و بعد از آن پایان یافته است ؟ و یا شب ق-در هم در زمان انب-یاء گذشـته و هم در زمان پیامبر(ص) و هم بعد از زمان آن حضرت تا روز قیامت باقی می باشد ؟

روایت مطلب سوم را تأییـد می کنـد ، زیرا امـام صـادق(ع) فرمود : « انهـا یَعْنِی لَیْلَه الْقَـدر بَاقِیَه إلَی یَوْم الْقِیَامَ-هلانها لَوْ رفعت لَارتَفَعَ الْقُرآن بأجْمَعِهِ لِأنَّ فِیهَا تَنَزَّلَ الْمَلَائِکَهُ وَالرُّوحُ »(۱) اگر شب قدر بعد از پیامبر(ص) نباشد ، آن گاه قرآن هم نیست ، و

۱- تأویـل الآیات ، ص ۷۹۳ ، سوره قـدر و مـا ورد فی تأویلهـا . عن الصادق(ع) انه قال: انها باقیه الی یوم القیامه لأنها لو رفعت لارتفع القرآن بأجمعه .

احدی نمی تواند بگوید قرآن بعد از پیامبر(ص) باقی نمی باشد ، چون قرآن معجزه جاوید الهی حی است و لا یموت و تا روز قیامت حجت ابدی خداوند می باشد . لذا شب قدر هم باقی است و حی و لا یموت می باشد .

شب قدر ممکن نیست بعد از پیامبر(ص) نباشد ، زیرا خداوند طبق مشیت حکیمانه ازلی سرنوشت سالانه جهان و انسان را در شب قدر تعیین و تقدیر می نماید و مدبران امر ، حکم قضا و قدر الهی را هر سال در شب قدر خدمت ولی الله اعظم امام زمان(عج) می آورند ، به علاوه بعد از رسول الله(ص) جهان و انسان از بین نرفته تا سرنوشت و مقدرات الهی از آنها منقطع ش-ود ، بلکه بعد از پیامبر نسل بشر بیشتر شده و نیاز آنها به احکام اله-ی و مفسران قرآن بیش از پیش زیادتر شده است .

پس بالوجدان و البرهان ، قرآن و شب قدر و همه مقدرات تکوینی و تشریعی

ص: ۵۲۱

الهی تا روز قیامت باقی است .« حَلَالُ مُحَمَّدٍ (ص) حَلُالٌ أَبَدًا إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ »(۱).

محضر مبارک امام زمان (عج)

بله مطلبی که از روایات استفاده می شود ، اینکه بعد از انبیاء سلف و بعد از پیامبر اکرم(ص) صاحب « لیله القدر » امام علی(ع) بوده که ملائکه و روح با کتاب سرنوشت عال-م و انسان خدمت آن حضرت نازل می شده ، بعد از آن حضرت صاحب « لیله القدر » امام حسن(ع) و امام حسین (ع) بوده اند که ملائکه و روح همراه با کتاب سرنوشت بشر خدمت آنها نازل می گردیده است و همین گونه هر امامی بعد از امام دیگر صاحب « لیله القدر » بوده و ملائکه و روح در شب قدر خدمت آنها نازل می شده است . اکنون نیز در زمان غیبت صاحب « لیله القدر » قائم آل محمد ، امام زمان(عج) می باشد . ملائکه و روح با کتاب مقدرات جهان و انسان هر سال شب قدر خدمت ولی عصر(عج) نازل می شوند ، و کتاب سرنوشت عالم را که در طی سال چه تعداد انسان به دنیا آمده و چه تعداد می میرند و چه مقدار زنده می مانند و چه حوادثی واقع می شود ، همه را خدمت

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۵۸ .

امام زمان (عج) تقدیم می دارند ، قرآن کریم می فرماید : (وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَهِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)(۱).

پس چه خوب است انسان فکر کند و کاری انجام دهد که وقتی پرونده عمل او خدمت امام عصر(عج) تقدیم می شود ، موجبات ناراحتی آن امام(ع) فراهم نگردد و...

سوره قدر

۱- در تفسیر مجمع البیان از ابی بن کعب و او هم از پیامبر(ص) نقل می کند : هر کس سوره قدر را بخواند ، ثواب روزه یک ماه رمضان و ثواب احیاء شب قدر که از عبادت هزار ماه بهتر است ، به او داده می شود . « مَنْ قَرَأَ سُورَهَ الْقَدْرِ أُعْطِیَ مِنَ الْأَجِرِ کَمَنْ صَامَ رَمَضَانَ وَ أحْیَا لَیْلَهَ الْقَدْرِ»(۲).

۲- در روایتی از پیامبر(ص) نقل شده : « مَنْ قَرَأهَا کَانَ لَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ رَفِیقاً وَ صَاحِباً »(۳) هر کس سوره قدر را بخواند ، در قیامت بهترین مردم رفیق او هستند و بهترین مردم هم محمد و آل محمد(علیهم الصلاه والسلام) می باشند .

۳- « وَ عَنْ أمِیرَالْمُؤْمِنِینَ(ع) مَنْ قَرَأ قُلْ هُوَ اللهُ أحَدْ وَ إنَّا أنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ فِی یَوْمِهِ أوْ فِی لَیْلَتِهِ کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَهَ مَرَّهٍ سَطَعَتَا لَهُ نُورًا فِی قَبْرِهِ وَ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَ أحَدُهُمَا بَیْنَ یَدَیْهِ وَالْاُخْرَی مِنْ خَلْفِهِ حَتَّی یُبَلِّغَانِهِ الْجَنَّهَ بِفَضْلِ رَحْمَهِ اللهِ »(۴) امام امیرالمومنین(ع)

۱- سوره توبه (آیه ۱۰۵)

۲- مجمع البیان ، ج ۱۰ ، ص ۵۱۶ . مصباح الکفعمی ، ص ۴۵۱ (حاشیه) . مستدرک الوسائل ، ج ۴ ص ۳۶۰ ، باب استحباب قرائت سور القرآن ، حدیث ۱۳۷ .

۳- جامع الأخبار والآثار ، ج ۲ ، ص ۴۶۹ ، حدیث ۲ .

۴- دعوات راوندی ، ص ۲۱۹ ، حدیث ۵۹۳ .

می فرمایـد : هر کس سوره «قل هو الله احـد» و سوره «انا انزلناه» را در شب و روز قدر بخواند ، ۱۰۰ درجه نور رحمت الهی به عـدد هرکدام ، یعنی ۲۰۰ درجه رحمت برای او نـازل می شود و در روز قیـامت هنگـامی که از قبر خـارج شود ، این دو سوره مبارکه از جلو و پشت سر او را بدرقه می کنند تا وارد بهشت شوند .

۴- در روایـتی از اصـول کـافی عظمت سـوره توحیـد چنین بیـان شـده است : « وَ مَنْ قَرَأَهَـا مِـائَهَ مَرَّهٍ غُفِرَتْ لَهُ ذُنُـوبُ خَمْسَهٍ وَ عِشْـرِینَ سَـنَهً مَاخَلَا الدِّمَاءَ وَ الْأَمْوَالَ وَ مَنْ قَ-رَأَهَا أَرْبَعَمِائَهِ مَرَّهٍ کَانَ لَهُ أَجْرُ أَرْبَعَمِائَهِ شَـهِیدٍکُلُّهُمْ قَدْ عُقِرَ جَوَادُهُ وَ أُرِیقَ دَمُهُ وَ مَنْ قَرَأَهَا أَلْفَ مَرَّهٍ فِی یَوْمٍ وَ لَیْلَهٍ لَمْ یَمُتْ حَتَّی یَرَی مَقْعَدَهُ فِی الْجَنَّهِ أَوْ یُرَی لَهُ »(۱)

هر کس سوره قل هو الله احـد را ۱۰۰ بار بخوانـد ، به اسـتثنای قتل و غصب اموال مردم ، باقی گناهان ۲۵ ساله او بخشیده می شـود ، و هر کس آن را ۴۰۰ مرتبه بخوانـد ، ثواب و اجر ۴۰۰ نفر شـهید که در راه خدا در خونشان غلتیده باشـند برای او داده می شود ، و هر کس آن را در هر شب و روز هزار

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۱۹ ، باب فضل القرآن ، حدیث ۱ . وسائل الش-یعه ، ج ۶ ، ص ۲۲۱باب استحباب الاکثار من قرائت الاخلاـص . مَنْ قَرَأَ قُـلْ هُـوَ اللهُ أَحَـدٌ مَرَّهً بُورِکَ عَلَیْهِ وَ مَنْ قَرَأَهَـا مَرَّتَیْنِ بُورِکَ عَلَیْهِ وَ عَلَی أَهْلِهِ وَ مَنْ قَرَأَهَـا ثَلَـاثَ مَرَّاتٍ بُورِکَ عَلَیْهِ وَ عَلَی أَهْلِهِ وَ عَلَی جِیْرَانِهِ وَ مَنْ قَرَأَهَا اثْنَی عَشَرَ مَرَّهً بَنَی اللهُ لَهُ اثْنَی عَشَرَ قَصْراً فِی الْجَنَّهِ فَیَقُولُ الْحَفَظَهُ اذْهَبُوا بِنَا إِلَی قُصُورِ أَخِینَا فُلَـانٍ فَنَنْظُرَ إِلَیْهَـا وَ مَنْ قَرَأَهَـا مِـائَهَ مَرَّهٍ غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُ خَمْسَهٍ وَ عِشْـرِینَ سَـنَهً مَـا خَلَـا الـدِّمَاءَ وَ الْـأَمْوَالَ وَ مَنْ قَرَأَهَا أَرْبَعَمِـائَهِ مَرَّهٍ کَانَ لَهُ أَجْرُ أَرْبَعَمِائَهِ شَـهِیدٍ کُلُّهُمْ قَـدْ عُقِرَ جَوَادُهُ وَ أُرِیقُ دَمُهُ وَ مَنْ قَرَأَهَا أَلْفَ مَرَّهٍ فِی یَوْمٍ وَ لَیْلَهٍ لَمْ یَمُتْ حَتَّی یَرَی مَقْعَـدَهُ فِی الْجَنَّهِ أَوْ یُرَی لَهُ ، اصـول کـافی ، ج ۲ ، ص ۶۲۰ ، ۶۱۹ ، باب فضل القرآن حـدیث ۱ . وسائل الشیعه ، ج ۶ ، باب استحباب الاکثار من قرائت الاخلاص .

مرتبه بخواند ، از دنیا نرود مگر آنکه جایگاهش را در بهشت ببیند .

۵- امام باقر(ع) می فرماید : هر کس با صدای بلند سوره قدر را بخواند همانند کسی می باشد که در راه خدا شمشیر می زند ، و هرکس آن را آهسته بخواند ، ثواب او همانند شهیدی است که در راه خدا به خونش آغش-ته شده ، و هر کس ده بار سوره قدر را بخواند ، خداوند هزار گناه او را عفو می کند . « مَنْ قَرَأ إنَّا أنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ یَجْهَرُ بِهَا صَوْتَهُ کَانَ کَالشَّاهِرِ سَیْفَهُ فِی

ص: ۵۲۵

سَبِیلِ اللهِ وَ مَنْ قَرَأهَا سِرّاً کَانَ کَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِی سَبِیلِ اللهِ وَ مَنْ قَرَأهَا عَشْرَ مَرَّاتٍ غُفِرَتْ لَهُ عَلَی نَحْوِ ألْفِ ذَنْبٍ مِنْ ذُنُوبِه »(۱).

۶- همچنین امام باقر(ع) فرمود :(۲)« أبَی اللهُ تَعَالَی أنْ یَأْتِیَ عَلَی قَارِئِهَا سَاعَةٌ لَمْ یَذْکُرْهُ بِاسْمِهِ وَ یُصَلِّی عَلَیْهِ وَ لَنْ تَطْرِفَ عَیْنُ قَارِئِهَا إلَّا نَظَرَاللهُ إلَیْهِ ، وَ یَتَرَحَّمُ عَلَیْهِ « خداوند ابا دارد از اینکه در هر ساعت بر آن کس که سوره قدر را خوانده ، رحمت نازل نکند ، و در هر گوشه چشمی آن قاری حرکت نمی کند مگر اینکه خداوند در هر آن به او نظر رحمت می نماید .

« أبَی اللهُ أنْ یَکُونَ أحَدٌ بَعْدَ الْأنْبِیَاءِ الْأوْصِیاءِ أکْرَمَ عَلَیْهِ مِنْ رُعَاهِ إنَّا أنْزَلْنَاهُ ، وَ رِعَایَتُهَا التَّلَاوَهُ لَهَا « خداوند ابا دارد که بعد از انبیاء و اوصیای آنان کسی را بیشتر از خواننده سوره قدر اکرام نماید . خداوند خواننده سوره قدر را درردیف پیامبران و وصی پیامبران قرار داده است .

« أبَی اللهُ أنْ یَکُونَ عَرْشُهُ وَ کُرْسِیُّهُ أثْقَلَ فِی الْمِیزَانِ مِنْ أجْرِ قَارِئِهَا » خداوند به مقدار سنگینی عرش و کرسی خود در ترازوی اعمال خواننده سوره قدر اجر و پاداش می ریزد .

« أبَی اللهُ تَعَالَی أنْ یَکُونَ مَا أحَاطَ بِهِ الْکُرْسِیُّ أکْثَرَ مِنْ ثَوَابِهِ » در بعضی روایات از کرسی تعبیر شده به علم خداوند ، و در علم خداوند هیچ

ص: ۵۲۶

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۲۱ ، باب فضل القرآن ، حدیث ۶ .

۲- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۶۴ ، حدیث ۱۴۸ . بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۳۳۲ - ۳۳۱ .

ثوابی بیشتر از ثواب خواننده سوره قدر نخواهد بود !

« أبَی اللهُ أنْ یَکُونَ لِأحَدٍ مِنَ الْعِبَادِ عِنْدَهُ سُبْحَانَهُ مَنْزِلَهٌ أفْضَلُ مِنْ مَنْزِلَتِهِ » نزد خدا هیچ مقامی بهتر از مقام خواننده سوره قدر نمی باشد .

« أبَی اللهُ أنْ یَسْخَطَ عَلَی قَارِئِهَا وَ یُسْخِطَهُ » خداوند بر خواننده سوره قدر غضب نمی نماید ، قِیلَ : فَمَا مَعْنَی یُسْخِطُهُ؟ قَالَ(ع): لَا یُسْخِطُهُ بِمَنْعِهِ حَاجَهً ، خداوند به او غضب نمی کند ، یعنی به او نظر رحمت دارد و حاجت او را روا می کند .

« أبَی اللهُ أنْ یَکْتُبَ ثَوَابَ قَارِئِهَا غَیْرُهُ أوْ یَقْبِضَ رُوحَهُ سِ--وَاهُ « نزد خداوند ثواب خواننده سوره قدر با غیر خواننده آن مساوی نمی باشد ، و یا قبض روح خواننده سوره قدر را جز خدا کسی دیگر انجام نمی دهد .

« أبَی اللهُ أنْ یَذْکُرَهُ جَمِیعُ الْمَلَائِکَهُ إلَّا بِتَعْظِیمِهِ حَتَّی یَسْتَغْفِرُوا لِقَارِئِهَا » تمامی ملائک الهی برای خواننده سوره قدر طلب استغفار می کنند .

« أبَی اللهُ أنْ یَنَامَ قَارِئُهَا حَتَّی یَحُفَّهُ بِألْفِ مَلَکٍ یَحْفَظُونَهُ حَتَّی یُصْبِحَ وَ بِألْفِ مَلَکٍ حَتَّی یُمْسِیَ « خداوند هزار ملک را در شب و هزار ملک را در روز حافظ و نگهبان خواننده سوره قدر قرار می دهد .

« أبَی اللهُ أنْ یَکُونَ شَیءٌ مِنَ النَّوَافِلِ أوْحَی اللهُ إلیهِ أفْضَ-لَ مِنْ قِرَاءَ تِهَا »

خداوند ابا دارد از اینکه نزد او نافله ای بهتر از استحباب خواندن سوره قدر باشد .

« أبَی اللهُ أنْ یَرْفَعَ أعْمَالَ أهْلِ الْقُرآنِ إلَّا وَ لِقَارِئِهَا مِثْلُ أجْرِهِمْ » خداوند اجر خواننده قرآن را بالا

می برد ، و اجر خواننده سوره قدر همانند ثواب خواننده کل قرآن می باشد .

۷- از امام باقر(ع) نقل شده که : خداوند خواننده سوره قدر را به تعداد هر ذره ای از ذرات مخلوقاتش ثواب می دهد ، « عِنِ الْبَاقِر (ع) مَا خَلَقَ اللهُ تَعَالَی وَلَا أعْلَمُ إلّا لِقَارِئِهَا فِی مَوْضِع کُلِّ ذَرَّهٍ مِنْهُ حَسَنَهً»(۱).

۸ – امام باقر(ع) از پدرانش و از رسول الله(ص) نقل می کند : هر کس سوره قدر را هزار مرتبه در روزهای دوشنبه و پنجشنبه بخواند ، خداوند برای او ملکی می آفریند که دارای هزار شعره(مرتبه درک) است ، و در هر شعره آن ملک هزار زبان است ، و هر زبان او نیز قدرت سخن گفتن با جن و انس را دارا بوده ، و از عظمت وجودیی برخوردار است که از وسعت هفت آسمان و زمین فراتر می باشد . این ملک برای خواننده سوره قدر طلب استغفار می کند ، و خداوند متعال هم استغفار چنین ملکی را که در هر شعره ای هزار زبان داشته و با هر زبانی می تواند با جن وانس سخن بگوید ، دو برابر برای خواننده سوره قدرحساب می کند !(۲)

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۶۴ ، حدیث ۱۴۷ . مصباح الکفعمی ، ص ۵۸۸ (حاشیه) .
۲- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۶۳ – ۳۶۲ . فضائل الأشهر الثلاثه ، ص ۱۱۷ ، حدیث ۱۱۳ .

فضیلت قرائت سوره قدر در مکه و مدینه

۱- امام باقر(ع) فرمود :(۱) « مَنْ قَرَأَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی حَرَمِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ أَلْفَ مَرَّهٍ کَتَبَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ أَجْرُ کُلَّ حَجه أَوْ عُمْرَه کَانَتْ أَوْ تَکُونُ » هر کس در حرم الهی مکه معظمه هزار مرتبه سوره قدر را بخواند ، خداوند به تعداد تمام حج و عمره هایی که انجام شده و حج و عمره هایی که بعدا انجام داده می شود ، برای خواننده سوره قدر ثواب می دهد .

۲- « وَ مَنْ قَرَأَهَا فِی مَوْقِفِ عَرَفَه مِائَه مَرَّهٍ کَانَ لَهُ أَجْرُ الْمُجَاهِدِینَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ مَنْ قَرَأَهَا فِی مَسْجِدِ مِنًى سَبْعِینَ مَرَّهٍ کَانَ لَهُ أَجْرُ کُلَّ صَدَقَهٍ تَصَدَّقَ بِهَا أَوْ یَتَصَدَّقُ بِهَا إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ »(۲) هر کس سوره قدر را هنگام وقوف در عرفات بخواند ، خداوند برای او ثواب جهاد مجاهدین فی سبیل الله را عطا می نماید ، و هر کس سوره قدر را در مسجد منا ۷۰ بار بخواند ، اجر صدقه ای به او عنایت می شود که گویا تا روز قیامت صدقه داده است .

۳- « وَ مَنْ قَرَأَهَا فِی جَوْفِ الْکَعْبَهِ کَانَ لَهُ أُجُورُ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَدَاءِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ »(۳) هر کس سوره قدر را در داخل کعبه بخواند تا روز قیامت برای او ثواب صدیقین و شهدا داده می شود .

۴- « وَ مَنْ قَرَأَهَا فِی مَسْجِدِ الْمَدِینَهِ عِنْدَ قَبْرَ رَسُولِ اللهِ(ص) إِحْدَی وَ عِشْرِینَ مَرَّهً کَانَ لَهُ أُجُورُ أَهْلَ الْجَنَّهِ إِلَی یَومِ الْقِیَامَهِ وَ کُتِبَ لَهُ مِثْلَ أَجْرُ النَّبِیِّینَ »(۴) هر کس سوره قدر را در مسجدالنبی نزد مرقد مطهر پیامبر(ص)

۱- فضائل الأشهر الثلاثه ، ص ۱۱۸ ، حدیث ۱۱۵ .

۲- فضائل الأشهر الثلاثه ، ص ۱۱۸ ، حدیث ۱۱۵ .

۳- فضائل الأشهر الثلاثه ، ص ۱۱۸ ، حدیث ۱۱۵ .

۴- فضائل الأشهر الثلاثه ، ص ۱۱۸ ، حدیث ۱۱۵ .

۲۱ بار بخواند ، خداوند تا قیامت برای او ثواب اهل بهشت و اجر پیامبران را می دهد .

۵- در روایتی از امام باقر(ع) نقل شده : هر کس سوره قدر را ۱۰۰ مرتبه در شب بخواند ، قبل از اینکه صبح کند بهشت را خواهد دید ،(۱) و هر کس این سوره را وقت خواب بخواند و بیدار شود ، برای او در لوح محفوظ مملو از ثواب شده است (۲).

۶- امام باقر(ع) می فرماید : هر کس بعد از طلوع فجر ۷ بار سوره قدر را بخواند ، ۷۰ صف از ملائکه بر او درود می فرستند و برای او طلب ۷۰ رحمت می کنند .(۳)

۷- « روی عَنِ الْباقِرِ(ع) أَنَّهُ قَالَ مَنْ قَرَأَ سُورَهَ الْقَدْرِ حِینَ یَنَامُ إِحْدَی عَشْرَهَ مَرَّهً خَلَقَ اللهُ لَهُ نُورًا سَعَتُهُ ، سَعَهُ الْهَوَاءِ عَرْضًا وَ طُولًا مُمْتَدًّا مِنْ قَرَارِ الْهَوَاءِ إِلَی حُجُبِ النُّورِ فَوْقَ الْعَرْشِ فِی کُلِّ دَرَجهٍ مِنْهُ أَلْفُ مَلَکٍ ، لِکُلِّ مَلَکٍ أَلْفُ لِسَانٍ ، لِکُلِّ لِسانٍ أَلْفُ لُغَهٍ یَسْتَغْفِرُونَ لِقَارِئِهَا إِلَی زَوَالِ اللَّیْلِ ، ثُمَّ یَضَعَ اللهُ ذَالِکَ النُّورَ فِی جَسَدِ قَارِئِهَا إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ «(۴) هر کس هنگام خواب ۱۱ مرتبه

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۶۲ ، حدیث ۱۴۳ . بحارالانوار ، ج ۸۴ ، ص ۱۷۹ ، باب ۹ ، و ج ۸۹ ، ص ۳۳۱ ، باب ۱۱۰ فضایل سوره قدر . مصباح الکفعمی ، ص ۵۸۷ (حاشیه) .

۲- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۲۹۳ ، حدیث ۶ . بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۳۳۲ ، باب ۱۱۰ .

۳- مستدرک الوسائل ، ج ۵ ، ص ۹۲ ، حدیث ۱۳ . بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۳۳۰ ، باب ۱۱۰ .

۴- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۲۹۳ ، حدیث ۶ . بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۳۳۲ باب ۱۱۰ . مصباح الکفعمی ، ص۴۶ (حاشیه) .

سوره قدر را بخواند ، خداوند نوری برای او می آفریند که وسعت شعاع آن از آسمان و زمین فراتر است و به ف-وق الع-رش می رسد ، و خداوند از هر درجه آن نور هزار ملک آفریده که هر ملکی دارای هزار زبان و به آن هزار زبان به هزار لغت سخن می گوید ، و چنین ملکی با این قدرت فوق العرشی تا صبح برای خواننده سوره قدر طلب استغفار می کند و آن نور همراه قاری سوره قدر است تا روزی که وارد قیامت شود .

۸- امام باقر(ع) فرمود : کسی که سوره قدر را بخواند ، بعد از فارغ شدن از قرائت آن تا مدت هفت روز ملائکه برای وی طلب استغفار می کنند .(۱)

۹- امام صادق(ع) می فرماید : نوری که در قیامت پیش روی مؤمن را روشن می کند ، نور سوره قدر است (۲)

۱۰- از امام صادق(ع) نقل شده : کسی که مشغول خواندن سوره قدر باشد ، از خواندن آن فارغ نمی شود مگر

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۶۴ ، حدیث ۱۴۹ . مصباح الکفعمی ، ص ۵۸۹ (حاشیه) . بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۳۳۲ ، باب ۱۱۰ فضائل سوره القدر .

۲- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۶۲ ، حدیث ۱۴۲ . مصباح الکفعمی ، ص ۵۸۷ (حاشیه) . بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۳۳۰ .

اینکه خداوند برات آزادی از آتش جهنم را برایش می نویسد .(۱)

۱۱- امام صادق(ع) فرمود : هرکس در یک شب سوره قدر را هزار مرتبه بخواند به منزله این است که خودش را در دارالسلام بهشت می بیند .(۲)

۱۲- در مصباح الکفعمی از امام صادق(ع) روایت شده : هر کس قبل از نماز ظهر و بعد از نافله آن ۲۱ مرتبه سوره قدر را بخواند ، نمیرد مگر اینکه قبل از مرگ رسول الله(ص) را می بیند .(۳)

۱۳- هر کس هنگام جنگ و دعوا با خصم سوره قدر را بخواند پیروز می شود ، و هر کس به جهت خوف از سلطان جائر هنگامی که به آن جائر نظر می کند ، سوره قدر را بخواند ، بر او غلبه می یابد .(۴)

۱۴- امام صادق(ع) فرمود : هر کس سوره قدر را نزد خداوند شفیع قرار

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۶۲ ، حدیث ۱۴۳ . مصباح الکفعمی ، ص ۵۸۷ (حاشیه) .

۲- مصباح الکفعمی ، ص ۴۶۰ (حاشیه)

۳- مصباح الکفعمی ، ص ۴۶۰ (حاشیه) . بحارالانوار ، ج ۵۳ ، ص ۳۳۱ .

۴- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۶۲ ، حدیث ۱۴۳ . بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۳۳۰ ، باب ۱۱۰ فضائل سوره القدر . جامع الاخبار والآثار ، ج ۲ ، ص ۴۷۴ .

دهد و از خدا چیزی را بخواهد ، خواهش او برآورده می شود .(۱)

۱۵- ابی بصیر از امام صادق(ع) نقل می کند : کسی که در شب قدر سوره «انا انزلناه» را ۱۱ مرتبه بخواند ، خداوند متعال ۱۱ ملك را مقرر می کند که او را از شرّ شیطان حفظ نمایند .(۲)

فضیلت قرائت سوره قدر هنگام افطار و سحر

۱- هر مؤمنی وقت افطار و هنگام سحر سوره قدر را بخواند ، همانند کسی است که در راه خدا در خون خویش آغشته شده است .(۳)

۲- هر کس در شب ۷ مرتبه سوره قدر را بخواند تا صبح در امان الهی می باشد .(۴)

۳- کسی که به خواندن سوره قدر استمرار دهد ، خداوند از راههایی که

۱- مستدرك الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۶۲ ، باب استحباب قرائت سورالقرآن ، حدیث ۱۴۳ . بحارالانوار ج ۸۹ ، ص ۳۳۰ ، باب ۱۱۰ . جامع الأخبار والآثار ، ج ۲ ، ص ۴۷۴ .

۲- مستدرك الوسائل ، ج ۴ ، ص ۲۹۲ . بحارالانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۱۰ . فلاح السائل ، ص ۲۸۰ .

۳- بحارالانوار ، ج ۹۴ ، ص ۳۴۴ . البلد الامین ، ص ۲۳۲ . الاقبال ، ص ۸۳ .

۴- البرهان ، ج ۴ ، ص ۴۸۱ ، حدیث ۳

به فکر وی نمی رسد ، او را روزی می دهد .(۱)

۴- در امالی صـدوق از امام هفتم(ع) نقل شده : « إنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْجُمُعَهِ ألْفَ نَفْحَهٍ مِنْ رَحْمَتِهِ ، يُعْطِى كُلَّ عَبْدٍ مِنْهَا مَا شَاءَ ، فَمَنْ قَرَأ إنَّا أنْزَلْنَاهُ بَعْدَ الْعَصْرِ يَوْمَ الْجُمُعَهِ مِائَهَ مَرَّهٍ ، وَهَبَ اللهُ لَهُ تِلْكَ الْألْفَ وَ مِثْلَهَا » خداوند در روز جمعه هزار نفحه رحمت دارد ، و هر کس بعد از عصر روز جمعه سوره قدر را ۱۰۰ مرتبه بخواند ، خداوند دو برابر آن هزار رحمت را برایش می دهد ، یعنی دو هزار رحمت الهی به او عنایت می شود .(۲)

۵- در ثواب الاعمال صدوق نقل است که : شخصی به نام اسماعیل ابن سهل به ابی جعفر ثانی حضرت جواد(ع) نامه نوشت تا امام(ع) برای وی چیزی بیاموزد که هرگاه آن را بگویـد ، همراه آنان در دنیا و آخرت باشد . حضـرت در جواب او نوشت : بر خواندن سوره قدر بیفزا و لبهایت را به استغفار تر کن .(۳)

ص: ۵۳۴

۱- جامع الاخبار والآثار ، ج ۲ ، ص ۴۷۶

۲- مستدرک الوسائل ، ج ۶ ، ص ۹۶ ، حدیث ۱۲ . وسائل الشیعه ، ج ۷ ، ص ۴۰۰ ، باب مایستحب أن یقرأ و یقال . الأمالی للصدوق ، ص ۶۰۶ ، حدیث ۱۱ . جمال الاسبوع ، ص ۴۵۲ .

۳- وسائل الشیـعه ، ج ۱۶ ، ص ۶۹ ، بـاب وجوب الاسـتغفار من الـذنب . بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۳۲۸حدیث ۵ ، باب ۱۱۰ فضائل سوره القدر . ثواب الاعمال ، ص ۱۶۵ .

البته به حسب روایات این کار صحیح و مورد تأیید می باشد ، چون در قرآن سوره قدر سوره ولایت و امامت است که هر کس با این سوره ارتباط و سر و کار داشته باشد در دنیا و آخرت همراه ائمه(علیهم السلام) خواهد بود .

۶- در روایت دیگری از امام جواد(ع) نقل شده : کسی که بعد از نماز عصر ده مرتبه سوره قدر را بخواند ، خداوند در همان روز به تعداد اعمال حسنه همه خلایق برای او ثواب می دهد .(۱)

۶- هر کس در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان(شب قدر) هزار مرتبه سوره قدر را بخواند ، ثواب بسیار دارد و یقین انسان را به معارف دین و توحید افزایش می بخشد .(۲)

۸- هر کس هنگام وضو سوره قدر را بخواند ، از گناهان خارج

۱- وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۴۸۲ ، باب استحباب الاستغفار بعد العصر ، حدیث ۸۴۹۹. مفتاح الفلاح ص ۱۹۹ . مصباح الکفعمی ، ص ۳۳ ، الفصل الثامن . مصباح المتهجد ، ص ۷۳ .

۲- وسائل الشیعه ، ج ۱۰ ، ص ۳۶۲ ، باب اس-تحباب قرائت العنکبوت و الروم ، حدیث ۱۳۶۱۲ بحارالانوار ، ج ۸۰، ص ۱۳۲ ، باب ۱۰ ، حدیث ۱۰۱ . مصباح الکفعمی ، ص ۵۷۸ .

می شود همانند آنکه تازه از مادر متولد شده و هیچ گناهی ندارد .(۱)

۹- از امام صادق(ع) نقل شـده : هر کس سوره قـدر را در نماز فریضه بخوانـد ، « نَادَی مُنَادٍ یَا عَبْدَاللهِ قَدْ غَفَرَاللهُ لَکَ مَا مَضَی فَاسْتَانِفِ الْعَمَلَ » منادی الهی نـدا می کند : ای بنده خدا ! لغزش و گناهان گذشـته تو بخشـیده شد ، اما از همین آغاز مواظب عملت باش که دیگر معصیت نکنی ، البته در نماز فرایض خواندن سوره توحید و سوره قدر افضل از خواندن باقی سور است .(۲)

۱۰- از امـام صـادق(ع) روایت شـده : هر کس هر روز قبـل از زوال چهـار رکعت نمـاز بخوانـد و در هر رکعتی یک بار سوره فاتحه و ۲۵ مرتبه سوره قدر را بخواند ، مریض نمی شود مگر اینکه مرض ، مرض موت باشد .(۳)

۱۱- از امام زین العابـدین و امام محمد باقر(علیهما السـلام) نقل شده که : هرکس هنگام مسافرت سوره قدر را بخواند ، هیچ درد خستگی نمی بیند و به سلامت به خانه اش بازمی گردد .(۴)

۱- بحارالانوار ، ج ۷۷ ، ص ۳۱۵ ، باب ۵ التسمیه والأدعیه... ، حدیث ۵ . مستدرک الوسائل ، ج ۱ ص ۳۲۰ ، حدیث ۴ باب تأکد استحباب التسمیه والدعاء . فقه الرضا ، ص ۷۰ .

۲- بحارالانوار ، ج ۸۲ ، ص ۳۹ ، باب ۲۳ القرائت و آدابهـا و احکامها . وسائل الشـیعه ، ج ۶ ، ص ۱۴۹ باب استحباب قرائت الحدید .

۳- بحارالانوار ، ج ۸۷، ص ۳۴۳ . مصباح الکفعمی ، ص ۴۰۷ . دعوات راوندی ، ص ۱۱۰

۴- وسائل الشیعه ، ج ۱۱ ، ص ۳۹۷، باب ۲۴ استحباب التسمیه... . مکارم الاخلاق ، ص ۲۴۳ .

۱۲- امـام حسن عسـکری(ع) فرمود : برای آسان شـدن زایمان زن باردارسوره قـدر را بخوانیـد ، چنان که خود امام(ع) به عمه اش حکیمه دستور داد هنگام ولادت امام زمان(عج) سوره قدر را بخواند .(۱)

۱۳- کسـی که از خداوند می خواهد تا خدا به او فرزند پسـر عنایت کند ، قبل از مواقعه ۷ بار سوره قـدر را بخواند ، دارای اثر است ، چنان که در روایت نقل شده : شخصی به این دستور عمل کرد و خداوند ۷ پسر به او عنایت کرد .(۲)

۱۴- هر کس ۳۵ مرتبه سوره قـدر را در آب کـاسه ای بخوانـد و آن آب را بر جـامه تـازه ای که قصـد پوشـیدن آن را دارد ، بپاشد ، تا زمانی که آن جامه را به تن دارد ، کارهای او در وسعت و گشایش خواهد بود .(۳)

۱۵- در مورد استشفا به تربت امام حسین(ع) آمده که : هر کس سوره قدر را بر تربت آن امام بخواند ، سپس از آن

۱- اکمال الدین ، ج ۲ ، ص ۴۲۷ . دعوات راوندی ، ص ۲۰۱ ، حدیث ۵۵۲

۲- بحارالانوار ، ج ۱۰۱ ، ص ۸۶ حدیث ۵۰ . وسائل الشیعه ، ج ۲۱ ، ص ۳۷۴ .

۳- مکارم الاخلاق ، ص ۱۰۱ ، الدعاء .

بهره گیرد ، شفا پیدا می کند ، انشاءالله .(۱)

فضیلت قرائت سوره قدر نزد اهل قبور

۱- در التهذیب حسن بن محبوب از امام باقر (ع) روایت می کند که :

آن حضرت به قبرستان بقیع آمد و کنار قبر یکی از محبانش ۷ بار سوره قدررا خواند .(۲)

۲- حضرت رضا(ع) فرمود : هر کس کنار قبر برادر مؤمنش دست روی قبر او بگذارد و ۷ مرتبه سوره قدر را بر آن بخواند ، میت داخل قبر از هول روز قیامت در امان است .(۳)

۳- همچنین از حضرت رضا(ع) نقل شده : هر کس ق-بر مؤمنی را زیارت کند و ۷ مرتبه سوره قدر را بر آن بخواند ، خداوند هم خواننده و هم صاحب قبر را می بخشد .(۴)

۴- در کامل الزیارات روایت شده : هر کس ۷ مرتبه سوره قدر را نزد قبر مؤمنی بخواند ، خداوند ملکی را

۱- جامع الأخبار والآثار ، ج ۲ ، ص ۴۹۲ ، باب قرائتها للختم علی طین قبر الحسین .

۲- وسائل الشیعه ، ج ۱۴ ، ص ۵۹۱ ، باب استحباب زیارت ق-بور المؤمنین وال-دعاء لهم . التهذیب ، ج ۶ ، ص ۱۰۵ ، باب شرح زیارت قبورهم و... ، حدیث ۱ . اصول کافی ، ج ۳ ، ص ۲۲۹ .

۳- وسائل الشیعه ج ۳ ، ص ۲۲۶ ، باب استحباب وضع الزائر یده علی القبر مستقبل القبله ، حدیث ۳۴۷۵ . بحارالانوار ، ج ۷ ، ص ۳۰۲ ، حدیث ۵۸ . اصول کافی ، ج ۳ ، ص ۲۲۹ ، حدیث ۹ .

۴- وسائل الشیعه ، ج ۳ ، ص ۲۷۷ ، حدی-ث ۳۴۷۹ . من لا یحضره الفقیه ، ج ۱ ، ص ۱۸۱ ، حدیث ۵۴۱ . بحارالانوار ، ج ۷۹ ، ص ۱۶۹ ، باب ۲۰ النوادر ، حدیث ۴ .

می فرستد که نزد قبر او عبادت کند و ثواب عبادت آن ملک برای صاحب قبر نوشته می شود و روزی هم که وارد قیامت شود ، خداوند اضطراب قیامت را از او به واسطه آن ملک دفع نموده و او را داخل بهشت می کند .(۱)

۵ - روایت شده که : هنگام زیارت اهل قب-ور هر یک از سوره های حمد ، معوذتین ، توحید و آیه الکرسی را ۳ بار ، و ۷ بار هم سوره قدر را بخوانید ، و همچنین کسی که در قبرستان ۱۱ مرتبه سوره توحید را بر اهل قبور بخواند ، خداوند به تعداد مردگان آن قبرستان برایش ثواب می دهد .(۲)

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۲ ، ص ۳۷۱ ، حدیث ۳ . کامل الزیارات ، ص ۳۲۲ ، حدیث ۱۲ .

۲- مستدرک الوسائل ، ج ۲ ، ص ۳۷۱ ، حدیث ۳ . بحارالانوار ، ج ۹۹ ، ص ۲۹۸ ، حدیث ۱۷ .

۶- ازامام صادق(ع) نقل است که : هر کس سوره قدر را حفظ کند ، گویا تمام علوم را حفظ نموده است .(۱)

۷- صدوق در خصال از امام امیرالمؤمن-ین(ع) نقل می کند : هر کس قبل از طلوع آفتاب ۱۱ مرتبه انا انزلناه ، ۱۱ مرتبه سوره توحید و ۱۱ مرتبه آیه الکرسی را بخوانـد ، از هر چه که خوف دارد مصون می ماند ، و هر کس قبل از طلوع آفتاب ۱۱ مرتبه سوره توحید و ۱۱ مرتبه سوره قـدر را بخوانـد ، در آن روز از انجام گناه محف-وظ می مانـد و هر انـدازه که شیطان زحمت بکشد تا او را مبتلا به گناه سازد ، نمی تواند .(۲)

۸- از امـام صادق(ع) نقل شـده : اگر مریض و یا علیل ۳۰ مرتبه سوره قـدر را جهت شـفا بر آبی به نحو ترتیل بخوانـد و از آن بیاشامد و به آن آب وضو بگیرد ، و بر موضع درد و مرض مسح بکشد ، آن مرض و علت در

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۶۵ ، حدیث ۱۵۱ . مصباح الکفعمی ، ص ۴۵۱ (حاشیه) .

۲- مستدرک الوسائل ، ج ۵ ، ص ۳۸۲ ، باب ۴۱ نبذه مما یقال فی الصباح والمساء ، حدیث ۳ . بحارالانوار ، ج ۸۳ ، ص ۲۴۹ ، حدیث ۱۱ . الخصال ، ج ۲ ، ص ۶۲۲ .

خلال سه روز از بین می رود .(۱)

۹- امام صادق(ع) فرمود : « مَنْ شَرِبَ مَاءَ هَا وَهَبَ اللهُ لَهُ نُوراً فِی بَصَرِهِ وَالْیَقِینَ فِی قَلْبِهِ وَ رُزِقَ الْحِکْمَهَ »(۲) هرکس آبی را که به آن سوره قدر خوانده شده ، بیاشامد ، خداوند نور چشم و یقین قلب و حکمت او را زیاد می نماید .

۱۰- در روایتی از امام صادق(ع) بیان شـده که : « وَ إنْ قَرَأَهَا مَهْمُومٌ أوْ مَرِیضٌ أوْ مُسَافِرٌ أوْ مَسْجُونٌ نَالَ مَطْلَبَهُ وَ إنْ قُرِئَتْ عَلَی زَرْعٍ بُورِکَ ... »(۳) ، » وَ مَا فَرَغَ عَبْدٌ مِنْ قِرَاءَتِهَا إلَّا صَلَّتْ عَلَیْهِ الْمَلَائِکَهُ سَبْعَهَ أیَّامٍ »(۴)

فضایل فاتحه الکتاب

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ * إیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إیَّاکَ نَسْتَعِینُ * إهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ * صِرَاطَ الَّذِینَ أنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لَا الضَّآلِّینَ) .

۱- در روایات از نبی اکرم(ص) بیان شده که : سوره حمد «ام القرآن»

«ام الکتاب» ، «فاتحه الکتاب» ، «السبع المثانی» و «اساس القرآن» است (۵)

۱- بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۳۲۸ ، باب ۱۱۰ . اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۲۳ ، حدیث ۱۹ . البرهان ج ۴ ، ص ۴۸۰ ، حدیث ۲ . طب الائمه ، ص ۱۲۳ ، عوذه .

۲- مصباح الکفعمی ، ص ۴۶۰ ، فصل ۳۹ . مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۱۴ ، حدیث ۱۲ .

۳- مصباح الکفعمی ، ص ۴۶۰ ، فصل ۳۹ ، فی ذکر ثواب سور القرآن و ذکر شیء من خواصها .

۴- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۶۴ ، باب ۴۴ ، استحباب سورالقرآن ، حدیث ۱۴۹ . بحارالانوار ج ۸۹ ، ص ۳۳۲ ، باب ۱۱۰ فضائل سوره القدر

۵- جامع الأخبار والآثار ، ج ۲ ، ص ۲ - ۱ .

۲- در حدیث قدسی خداوند متعال خطاب به پیامبر(ص)می فرماید : وَ أعْطَیْتُ لَکَ وَ لِاُمَّتِکَ کَنْزٌ مِنْ کُنُ-وزٍ عَرْشِی ، فَاتِحَهَ الْکِتَابِ وَ خَاتِمَهَ سُوَرَهِ البَقَرَه.(۱) سوره حمد کنزی از کنزهای عرش من است که برای تو و به امت تو داده ام .

۳- از امام علی (ع) نقل شده که : سوره حمد اشرف کنزهای الهی است که در مکه معظمه از مقام عرش الهی نازل گردیده است .(۲)

۴- در نقل از حدیث قدسی ، امام صادق(ع) و آن امام هم از رسول الله می فرماید : هنگامی که خداوند سوره حمد ، آیه الکرسی ، آیه (شَهِدَ اللهُ أنَّهُ لَا إلَهَ إلَّا هُوَ وَالْمَ-لَآئِکَهُ وَ اُولُواْ الْعِلْمِ قَآئِمًا بِالْقِسْطِ ...)(۳) و آیه (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ...)(۴) را نازل نمود ، این آیات به خداوند شکایت بردند که خدایا ! چه چیز سبب شد تا ما را از مقام عرش به زمین دنیا و دار معصیت نازل نمایی ؟

خداوند در پاسخ شکایت آنان فرمود : فَقَالَ وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی مَا مِنْ عَبْدٍ قَرَأ کُنَّ فِی دُبُرِ کُلِّ صَلَاهٍ مَکْتُوبَهٍ إلَّا أسْکَنْتُهُ حَظِیرَهَ الْقُدْسِ عَلَی مَا کَانَ

۱- بحارالانوار ، ج ۱۶ ، ص ۹۳ ، باب ۶ ، حدیث ۲۷ ، و ج ۸۹ ، ص ۲۳۰ ، باب ۲۹ ، حدیث ۱۰ خصال صدوق ، ج ۲ ، ص۴۲۵ ، حدیث ۱ . معانی الأخبار ، ص ۵۰ ، باب معانی اسماءالنبی(ص) و اهل بیته(ع) ، حدیث ۱ . علل الشرایع ، ج ۱ ، ص ۱۲۸ ، حدیث ۳ .

۲- جامع الأخبار والآثار ، ج ۲ ، ص ۴ : نزلت فاتحه الکتاب بمکه من تحت العرش .

۳- سوره آل عمران (آیه ۱۸)

۴- سوره آل عمران (آیه ۲۶)

فِيهِ، وَ إِلَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ بِعَيْنِي الْمَكْنُونَهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ نَظْرَهً ، وَ إِلَّا قَضَيْتُ لَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ حَاجَهً أَدْنَاهَا الْمَغْفِرَهُ وَ إِلَّا أَعَذْتُهُ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ ، وَ نَصَرْتُهُ

عَلَيْهِ، وَ لَا يَمْنَعُهُ دُخُولِ الْجَنَّهِ إِلَّا أَنْ يَمُوتَ .(۱)

قسم به عزت و جلالم ، هیچ بنده ای از بندگانم نیست که شما را بعد از نماز بخواند ، مگر اینکه من او را در حظیره قدس بهشت جای دهم و در هر روز ۷۰ نظر رحمت به او کرده و ۷۰ حاجت او را روا نمایم که کمترین آن حاجات ، مغفرت گناهان او باشد ! من چنین بنده ای را از شرّ هر دشمنی حفظ می کنم ، و راه دخول بهشت را برای او هموار می سازم و زمانی که بمیرد وی را داخل حظیره قدس بهشت می نمایم ، پس هر کس سوره حمد آیه الکرسی ، آیه (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ) و آیه (شَهِدَ اللهُ اَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) را بخواند ، پاداش او حظیره قدس بهشت است و...

۵- از امام صادق(ع) روایت شده : « رَنَّ إِبْلِیسُ أَرْبَعَ رَنَّاتٍ: أَوَّلَهُنَّ یَوْمٌ لُعِنَ ، وَ حِینَ أَهْبَطَ إِلَی الْأَرْضِ ، وَ حِینَ بَعَثَ مُحَمَّدٌ(ص) عَلَی حِینَ فَتْرَهٍ مِنَ الرُّسَلِ ، وَ حِینَ أَنْزَلَتْ أُمُّ الْکِتَابْ »(۲) شیطان در چهار مورد فریاد و ناله شدید کرد :

{ هنگامی که در ۲۷ ماه رجب وحی و آیات قرآن بر پیامبر (ص) در

۱- بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۶۱ ، باب ۲۹ فضل سوره الفاتحه و تفسیرها ، حدیث ۵۸ . مستدرک الوسائل ، ج ۵ ، ص ۶۷ ، حدیث ۴ . عده الداعی ، ص ۲۹۶ ، حدیث ۱ .

۲- بحارالانوار ، ج ۱۱ ، ص ۲۰۴ ، باب ۴ کیفیت نزول آدم(ع) من الجنه ، حدیث ۱ . الخصال ، ج ۱ ص ۲۶۳ ، حدیث ۱۴۱ . تفسیر عیاشی ، ج ۱ ، ص ۲۰ ، حدیث ۸ .

مکه و بر فراز کوه حراء نازل شد ، شیطان ناله زد .

{ هنگامی که شیطان دستور خدا را در مورد سجده بر آدم و خلیفه الهی مخالفت کرد و در نتیجه مورد لعن خدا قرار گرفت ، شیطان ناله زد که وامصیبتا شش هزار سال عبادت خدا در اثر تکبر از بین رفت و سوخت .

{ هنگامی که شیطان از آسمان عزت و بهشت خداوند خارج شد و به زمین آمد ، ناله کرد که چه آسان در اثر معصیت خداوند سبب رانده شدن خود از بهشت الهی شده و در ظلمات ظلمت فرو غلطیده است .

{ هنگامی که سوره حمد نازل شد ، شیطان فریاد زد : با وجود سوره فاتحه الکتاب ، دیگر کید و حیله من ضعیف است و بشری که متوسل به فاتحه الکتاب شود ، از تیررس وسوسه های شیطانی من به دور خواهد بود .

۶- پیامبر(ص) به جابر فرمود : به تو خبر دهم از افضل سوره های

آسـمانی که نازل شـده ، جابر عرض کرد : بله یا رسول الله(ص) ، حضـرت فرمود : هِیَ فَاتِحَهُ الْکِتَابِ . به مضـمون این روایت سوره حمد افضل از همه سوره های دیگر قرآن می باشد .(۱)

۷- در روایات سـفارش شده برای شفای مریض سوره حمد را بخوانید لذا اگر کسی سوره حمد را ۷ مرتبه یا ۷۰ مرتبه بر مرده بخواند و مرده زنده شود ، تعجب نکند .(۲)

امام صادق(ع) می فرمایـد : « قِرَاءَ ةُ الْحَمْـدِ شِـفَاءٌ مِنْ کُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ ، (یعنی الموت) »(۳) قرائت سوره حمد شـفا و درمان هر مرض است ، مگر مرض موت . حقیر هنگـامی که در روایات این اثر معجزه آسا را برای سوره حمـد دیـدم ، خود تجربه عملی نمودم و بر مگس مرده ای که هیـچ گونه آثار حیات ظاهری در آن دیده نمی شد ، چند بار سوره حمد را خواندم ، آن مگس به حرکت آمد و بار هفتم همین که خواندن سوره حمد را بر مگس به پایان رساندم ، آن مگس به پرواز درآمد !

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۱۶۸ ، باب ان البس-مله آیه من الفاتحه و ... ، حـدیث ۱۵ . تفسیر عیاشی ، ج ۱ ، ص ۲۰ ، حدیث ۹ . بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۳۷ ، حدیث ۳۴ .

۲- وسائل الشـیعه ، ج ۶ ، ص ۲۳۱ ، حـدیث ۱ . بحارالا-نوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۵۷ ، حـدیث ۵۱ . دعوات راونـدی ، ص ۱۸۸ ، حدیث ۵۲۲ . اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۲۳ ، حدیث ۱۶ .

۳- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۰۰ ، حدیث ۵ . دعوات راوندی ، ص ۱۸۹ ، حدیث ۵۲۴ .

۷- « قَالَ النَّبِيُّ(ص): رَأَيْتُ لَيْلَهَ الْمِعْرَاجِ لَوْحَيْنِ فِی أَحَدِهِمَا فَاتِحَهُ الْكِتَابِ وَ فِی الثَّانِی جُمْلَهُ الْقُرْآنِ(تمام قرآن) وَ تُضِیءُ مِنْهُ ثَلَاثَهُ أَنْوَارٍ: فَقُلْتُ يَا جَبْرَئِيلُ مَا هَذِهِ الْأَنْوَارُ؟ قَالَ: نُورُ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ وَ سُورَهِ يس وَ آيَهِ الْكُرْسِيِّ «(۱) رسول الله(ص) فرمود : در شب معراج دو لوح را دیدم که در یکی فاتحه الکتاب و در دومی تمام قرآن نوشته شده بود ، از لوح دوم ، سه نور برجسته پرتو افشانی می کرد ! به جبرئیل گفتم : این انوار نورانی چیست ؟ جبرئیل گفت : این سه نور ، نور قل هو الله احد ، نور سوره یس و نور آیه الکرسی می باشد .

۸ - یهودیی نزد پیامبر(ص) آمد و از آن حضرت سؤال کرد ، خداوند از میان انبیاء سلف فقط برای شما هفت فضیلت اختصاص داده ، آن فضایل کدامند ؟

پیامبر(ص) فرمود : أَعْطَانِی اللهُ عَزَّوَجَلَّ فَاتِحَهَ الْكِتَابِ .(۲)

ص: ۵۴۶

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۳۴ ، باب استحباب قرائت سور القرآن ، حدیث ۱۹ .

۲- سوره فاتحه الکتاب دارای هفت آیه می باشد ، لذا پیامبر(ص) در پاسخ یهودی فرمود: خداوند هفت فضیلتی را که به انبیاء سلف نداده ولی به من عطا کرده است ، فاتحه الکتاب«سبع المثانی» می باشد .(وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ) .

یهودی گفت : صَدَقْتَ یَا مُحَمَّدُ(ص) ، فَمَا جَزَاءُ مَنْ قَرَأ فَاتِحَهَ الْکِتَابِ؟ راست گفتی یا محمد(ص) ، حال پاداش کسی که فاتحه الکتاب را بخواند چیست ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللهِ(ص): مَنْ قَرَأ فَاتِحَهَ الْکِتَابِ أعْطَاهُ اللهُ بِعَدَدِ کُلِّ آیَهٍ اُنْزِلَتْ مِنَ السَّمَاءِ فَیَجْزِی بِهَا ثَوَابَهَا.(۱) پیامبر(ص) فرمود : هرکس فاتحه الکتاب را بخواند ، خداوند متعال به تعداد کل آیات قرآن برایش ثواب می دهد .

۹- ملکی بر پیامبر(ص) نازل شد و عرض کرد : خداوند تو را بشارت می دهد به دو سوره ای که این دو سوره قبل از تو به هیچ پیغمبری داده نشده ، و آن دو سوره «فاتحه الکتاب» و خواتیم «سوره بقره» می باشد .(۲)

۱۰« قَالَ أمِیرُالْمُؤمِنِینَ(ع) إنَّ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ آیَهً مِنْ فَاتِحَهَ الْکِتَابِ ، وَ هِیَ سَبْعَ آیَاتٍ تَمَامُهَا بِبِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ (ص) یَقُولُ: إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ لِی: یَا مُحَمَّدُ (وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ)(۳) فَأفْرَدَ الْإمْتِنَانَ عَلَیَّ بِفَاتِحِهِ الْکِتَابِ ، وَ جَعَلَهَا بِإزَاءِ الْقُرْآنِ الْعَظِیمِ ، وَ إنَّ فَاتِحَهَ الْکَتَابِ أشْرَفُ مَا فِی کُنُوزِ الْعَرْشِ »(۴)

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۲۲ ، حدیث ۱۷ . وسائل الشیعه ، ج ۵ ، ص ۳۷۷ ، حدیث ۶۸۳۸ خصال صدوق ، ج ۲ ، ص ۳۵۵ ، سبع خصال اعطاه الله عزوجل نبیه(ص) .

۲- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۳۰ ، باب استحباب قرائت سور القرآن... ، حدیث ۳ .

۳- سوره حجر (آیه ۸۷)

۴- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۲۸ ، حدیث ۱ . تفسیر الامام العسکری ، ص ۲۹ ، حدیث ۱۰ . بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۲۷ ، حدیث ۵ . عیون اخبارالرضا ، ج ۱ ، ص ۳۰۱ ، حدیث ۶۰ . أمالی صدوق ، ص ۱۷۵ ، حدیث ۲ .

امام علی(ع) به نقل از پیامبر(ص) فرمود : خداوند به من وحی نمود که برایت سبع المثانی «سوره حمد» و قرآن عظیم دادم ، و سوره حمد را همتای قرآن نمودم ، و همانا سوره حمد اشرف از کنوزی است که در عرش می باشد ، و هر کس سوره حمد را بخواند و به ولایت محمد و آل محمد صلواه الله علیهم اجمعین معتقد باشد ، خداوند به تعداد حروف این سوره حسنه می دهد که هر حسنه ای بهتر است از آنچه که در دنیا از اموال و برکات و... می باشد .

۱۱- امام صادق(ع) به یکی از یارانش فرمود : آیا مایل هستی که اسم

اعظم را برایت بیان کنم ؟

گفت : بلی .

حضرت فرمود : إقْرَأ الْحَمْدُ وَ قُلْ هُوَاللهُ أحَدْ وَ آیَهَ الْکُرْسِی و إنَّا أنْزَلْنَاهُ این چهار سوره را بخوان ، و پس از آن رو به قبله از خداوند بخواه آنچه را که دوست داری .(۱)

ص: ۵۴۸

۱- مصباح الکفعمی ، ص ۳۰۸ . بحارالانوار ، ج ۹۰ ، ص ۲۲۳ ، باب۱۱ . مهج الدعوات ، ص ۳۱۶ .

۱۲- در روایات آمده : هرکس فاتحه الکتاب را بخواند مانند آن است که تمامی قرآن را خوانده است .(۱)

۱۳- از پیامبر(ص) نقل شده : هر کس سوره حمد را بخواند ، ثواب حاملان عرش و ملائک مقربین الهی برایش داده می شود . » مَنْ قَرأهَا أعْطاهُ ثَوَابَ حَمَلَهِ الْعَرْشِ «(۲)

۱۴- امام صادق(ع) فرمود : هر کس سوره حمد را بخواند ، خداوند برای او دروازه خیر دنیا و آخرت را باز می کند .« مَنْ قَرأهَا یَعْنِی سُورَهَ الْفَاتِحهِ فَتَحَ اللهُ عَلَیْهِ خَیْرَ الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ »(۳)

۱۵- از نبی اکرم(ص) نقل شده که : شفای هر درد و مرضی در فاتحه الکتاب می باشد .» فَاتِحَهُ الْکِتَابِ فِیهَا شِفَاءٌ مِنْ کُلِّ دَاءٍ «(۴) .

۱۶- » رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ(ص) فِی الْحَمْدِ سَبْعَ مَرَّاتٍ شِفَاءٌ مِنْ کُلِّ دَاءٍ فَإنْ عُوِّذَ بِهَا صَاحِبُهَا مِائَهَ مَرَّهٍ وَ کَانَ الرُّوحُ قَدْ خَرَجَ مِنَ الْجَسَدِ رَدَّ اللهُ عَلَیْهِ الرُّوحَ «(۵) در خواندن سوره حمد شفای همه دردهاست ، و اگر کسی ۱۰۰ مرتبه آن را بر

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۳۱ ، باب استحباب سور القرآن سوره سوره ، حدیث ۸ .

۲- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۳۰ ، باب ۴۴ ، حدیث ۵

۳- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۳۰ ، باب ۴۴ ، حدیث ۴

۴- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۰۰ ، باب ۳۰ استحباب تکرار الحمد و... ، حدیث ۷ .

۵- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۲۹۹ ، باب ۳۰ ، حدیث ۳ . بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۵۷ ، باب ۲۹ فضل سوره الفاتحه ، حدیث ۵۱ . مکارم الاخلاق ، ص ۳۶۳ ، فی السور و ما جاء فیها .

مریض بخواند گرچه روح از بدنش خارج شده باشد ، در صورتی که مرگ مریض قضای حتمی الهی نباشد ، خداوند روح او را به بدنش بازمی گرداند .

۱۷- کسی که بدن یا سرش دچار درد شده ، دو دست خود را بگشاید و سوره حمد ، سوره اخلاص و سوره معوذتین را بخواند و محل درد را مسح نماید ، شفا پیدا می کند .(۱)

۱۸- امام صادق(ع) در تسکین درد به خواندن سوره حمد فرمود : » مَا قُرِئَتِ الْحَمْدُ عَلَى وَجَعٍ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا سَكَنَ «(۲)

۱۹- انس بن مالك از پیامبر(ص) نقل می کند که آن حضرت فرمود : در ماه رجب ، ماه شعبان و ماه رمضان سفارش می کنم شما را به خواندن فاتحه الکتاب ، آیه الکرسی ، سوره کافرون ، سوره اخلاص و معوذتین ، و هر زن و مردی که این سوره ها و آیات را در هر شب و روز این سه ماه

بدون فاصله بخواند ، هر آنچه از گناهانی که بین او و خداست ، هر چند

۱- مکارم الاخلاق ، ص ۳۶۵ ، فی السور و ما جاء فیها .

۲- وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۲۳۲ ، باب استحباب تکرار الحمد و قرائتها . اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۲۳ ، باب فضل القرآن ، حدیث ۱۵ . دعوات راوندی ، ص ۱۸۸ ، حدیث ۵۲۲ .

که شمار آن گناهان به تعداد ستارگان آسمان ، قطره های باران ، برگ درختان ، دانه های شن بیابان و وسعت دریاهای بی کران باشد ، خداوند آنها را می بخشد ، و روزی که این سه ماه به پایان رسد ، یعنی در روز عید فطر خواندن این سوره ها و آیات موجب می شود که منادی خداوند از آسمان به او ندا دهد : يَا عَبْدِي أَنْتَ وَلِيِّي حَقًّا ، حَقًّا ، حَقًّا ، ای بنده من ! تو به حقیقت ولیّ من هستی ، وَ لَكَ عِنْدِي بِكُلِّ حَرْفٍ قَرَأْتَهُ فِي هَذِهِ الثَّلَاثَهَ الْأَشْهُرِ شَفَاعَهً فِي الْإِخْوَانِ وَالْأَخَوَاتِ وَ لَوْ كَانَ ذُنُوبُهُمْ بِعَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ فِيمَا بِيْنِي وَ بَيْنَهُمْ غَفَرْتُ لَهُمْ بِكَرَامَتِكَ عَلَيَّ .(۱)

« ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللهِ(ص) وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَوْ أَنَّ عَبْدًا قَرَأَ هَذِهِ السُّوَرِ وَالْآيَاتَ فِي دَهْرِهِ مَرَّهً وَاحِدَهً فِي هَذِهِ الثَّلَاثَهَ أَشْهُرْ (رجب ، شعبان ، رمضان) ، يُعْطِيهِ اللهُ بِكُلِّ حَرْفٍ قَرَأَهَ سَبْعِينَ أَلْفَ حَسَنَهٍ ، كُلُّ حَسَنَهٍ أَثْقَلُ عِنْدَاللهِ مِنْ جِبَالِ الدُّنْيَا »(۲) رسول الله(ص) فرمود : قسم به آن خدایی که مرا به پیامبری مبعوث نمود ، اگر بنده ای این سوره ها و آیات(فاتحه الکتاب ، آیه الکرسی کافرون ، اخلاص و معوذتین) را در مدت عمرش یک بار در ماه مبارک رجب ، شعبان و رمضان بخواند ، خداوند به عدد هر حرفی از حروف آنها ۷۰ هزار حسنه برای او می دهد که هر حسنه ای نزد خدا با ارزشتر از تمام کوههای دنیا است .

۱- بحارالانوار ، ج ۹۴ ، ص ۵۳ ، باب ۵۵ فضایل شهر رجب و صیامه ، حدیث ۴۳ .

۲- بحارالانوار ، ج ۹۴ ، ص ۵۳ ، باب ۵۵ فضایل شهر رجب و صیامه ، حدیث ۴۳ .

سپس حضرت فرمود : هر کس این سوره ها و آیات را بخواند ،خداوند برای او ۷۰۰ حاجت هنگام مرگ ، ۷۰۰ حاجت در قبر و ۷۰۰ حاجت در قیامت عطا می نمایـد و هنگامی که وارد قیامت شود این ثوابها و حاجتها نزد ترازویی در سایه عرش الهی به وی داده می شود ، و در آن روز حسـاب او آسـان بوده و هنگام عزیمت به سوی بهشت ۷۰ هزار ملک او را بـدرقه می کنند و خازن بهشتی در اسـتقبال از او می گویـد : امروز مشاهـده کن آنچه را که خداونـد در دنیا برای خواندن سوره فاتحه الکتاب ، آیه الکرسـی قُـلْ یَـآ اَیُّهَـا الْکَافِرُونَ ، قُلْ هُوَ اللهُ اَحَـدٌ و معوذتین وعـده داده بود ، و آن گاه همراه خازن بهشتی وارد بهشت می شود ، بهشتی که در آن ۷۰۰ هزار شهر بهشتی ، و در هر شهری ۷۰۰ هزار قصر بهشتی ، و در هر قصری ۷۰۰ هزار خانه بهشتی ، و در هر خانه ای ۷۰۰ هزار تخت بهشتی ، و بر هر تختی به همراه لباسـهای رنگین حورالعین بهشتی نشسـته می باشد . فَطُوبَی لِمَنْ رَغِبَ فِی هَذَا الثَّوَابْ .(۱)

البته در مورد وجود چنین ثوابهایی کسی استبعاد نکند ، زیرا

ص: ۵۵۲

۱- بحارالانوار ، ج ۹۴ ، ص ۵۴ - ۵۳ ، باب ۵۵ فضایل شهر رجب و صیامه ، حدیث ۴۳ .

اصل کار و عطای فیض مربوط به خداوند تبارک و تعالی می باشد که قدرت و فیض او غیر متناهی است و حدبردار نمی باشد . در نزد خدا عطای ثواب به اندازه تمام جهان و کوههای آن و... با عطای یک ذره اجر و ثواب فرق نمی کند ، چون در مورد قدرت غیر متناهی سنجیدن کم و زیاد معنا ندارد در نزد او کوچک و بزرگ ، کم و زیاد یکسان است ، زیرا او محیط بر کل شیء است ، (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)(۱) خداوند متعال به مقتضای حکمت ازلی و به مشیت اراده خود همه چیز را ایجاد و فراهم می کند . کم و زیاد ، کوچک و بزرگ در وجود انسان است که همه چیزش محدود است ، و بسا به علت قدرت و اراده محدود خود قدرت انجام دادن کار مهم و بسیار را ندارد ، و...

۲۰- از حضرت موسی بن جعفر امام کاظم(ع) و آن امام(ع) هم از پدرانش نقل می کند : کسی که ام القرآن و فاتحه الکتاب را می خواند ، شکر خدا را نموده و به او ثواب داده می شود ، و کسی که سوره توحید را می خواند ، ایمان به خدا آورده و در پناه خدا

ص: ۵۵۳

۱- سوره یس (آیه ۸۲)

می باشد ، و کسی که سوره قدر را می خواند ، خدا را تصدیق کرده و بخشیده می شود ، و کسی که آیه الکرسی را می خواند ، بَه بَه چه مبارک است برات نجات از آتش جهنم برای او که از آسمان نازل می شود .(۱)

حقایق کتب آسمانی

امام امیرالمومنین(ع) بالای منبر فرمود : « وَاعْلَمْ أنَّ جَمِیعَ أسْرَارِ اللهِ تَعَالَی فِی الْکُتُبِ السَّمَاوِیَّهِ وَ جَمِیعَ مَا فِی الْکُتُبِ السَّمَاوِیَّهِ فِی الْقُرْآنِ ، وَ جَمِیعَ مَا فِی الْقُرْآنِ فِی الْفَاتِحَهِ الْکِتَابِ ، وَ جَمِیعَ مَافِی الْفَاتِحَهِ الْکِتَابِ ، فِی الْبِسْمَلَهِ وَ جَمِیعَ مَا فِی الْبِسْمِلَهِ فِی بَاءِ الْبِسْمَلَهِ وَ جَمِیعَ مَا فِی بَاءِ الْبِسْمَلَهِ فِی النُّقْطَهِ الَّتِی تَحْتَ الْبَاءِ »(۲)

جمیع اسرار خداوند تبارک و تعالی در کتابهای آسمانی «صحف ابراهیم ، صحف نوح ، تورات موسی ، انجیل عیسی و زبور داود» بیان شده و تمام آنچه که در کتب آسمانی بیان شده در «قرآن» است ، و همه حقایق قرآن در «فاتحه الکتاب» می باشد ، و جمیع آنچه که در فاتحه الکتاب است در «بسم الله الرحمن الرحیم» می باشد ، و جمیع

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۳۲ ، حدیث ۱۰ . بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۶۱ ، باب ۲۹ فضل سوره الفاتحه و تفسیرها ، حدیث ۵۷ . دعوات راوندی ، ص ۱۱۰ ، حدیث ۲۴۵ . أمالی صدوق ، ص ۶۰۶ ، حدیث ۱۰ .
۲- ینابیع الموده ، ص ۴۰۸

آنچه که در بسم الله است در نقطه «باء» بسم الله می باشد ، و من تمام اسرار کتب آسمانی را اعم از اینکه در قرآن یا در غیر قرآن باشد در نقطه «باء» بسم الله می بینم و آن را می دانم و اگر نیاز باشد برای شما بیان می کنم ، و به آن علوم قضاوت می کنم .

در روایتی دیگر از امام امیرالمؤمنین(ع) نقل شده : » کُلُّ الْعُلُوم تَنْدَرِجُ فِی الْکُتُبِ أَرْبَعَهٌ ، وَ عُلُومُهَا فِی الْقُرْآنِ ، وَ عِلْمُ الْقُرْآنِ فِی الْفَاتِحَهِ ، وَ عُلُومُ الْفَاتِحَهِ فِی بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ وَ عُلُومُهَا فِی بَاءِ بِسْمِ اللهِ «(1).

در تفسیر منصوب به امام حسن عسکری(ع) آمده : خداوند متعال پیامبر اسلام را به فاتحه الکتاب فضیلت داد و چنین فضیلتی را برای احدی از پیامبران پیشین حتی برای سلیمان پیغمبر نداد ، بلکه خداوند به سلیمان وحی نمود : برای پیامبر آخرالزمان ، یعنی پیامبر اسلام(ص) فضیلتی(فاتحه الکتاب) دادم که هر مرد و زنی آن را بخواند ، ثواب هزار برابر آنچه را که از سلطنت و خیرات

۱- مصابیح الانوار ، ج ۱ ، ص ۴۳۵ .

به تو داده شده ، به خواننده فاتحه الکتاب می دهم ![(۱)]

سوره حمـد جمع الجوامع فضایـل عرشـی است که خوانـدن یک بار آن فضـیلتش بیشتر از مُلک و قـدرت سـلیمان است و این سوره هم ام الکتاب ، هم اساس القرآن و... می باشد . به تعبیر ادبا زیاده المبانی تدل علی زیاده المعانی .

در فـاتحه الکتاب اسم اعظم الهی در خلال ۷ آیه بیان شـده که خوانـدن آن مساوی با قرائت تمام قرآن و ختم آن می باشـد . سوره حمد جامع اسرار عالم و جامع علوم کتب انبیاء گذشته و قرآن پیامبر اسلام(ص) می باشد .

تجلّی

قرآن و سوره هـای آن اقیانوسـی از اسـرار زمینی و آسـمانی ، عرش و کرسـی ، لوح و قلم و قضا و قـدر الهی می باشـد . قرآن تجلّی حقایق جهان هستی است و هیـچ چیزی در قلمرو جهان هستی نمی باشـد مگر اینکه در قرآن وجود دارد ، (وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا یَابِسٍ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ)[(۲)] و به فرموده

۱- تفسیر الامام العسکری ، ص ۵۹۱ ، حدیث ۳۵۳ . بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۵۷ ، حدیث ۵۰ .

۲- سوره انعام (آیه ۵۹)

امام صادق(ع) قرآن تجلی خداوند سبحان در میان خلقش است : « لَقَدْ تَجَلَّی اللهُ لِخَلْقِهِ فِی کَلَامِهِ »(۱)

به بیـان روایـات قرآن جمع الجوامع کتـاب تکوینی(وجودمنبسـط) و کتـاب تـدوینی الهی است که رحمت و هـدایت آن غیر متناهی است . هر سوره و آیه قرآن خزینه ای از اسرار الهی است که جز ائمه معصومین(علیهم السلام) و فی الجمله اوحدی از قرآن شـناسان ، کسـان دیگر آن را نمی داننـد . «رُوِیَ أنُّه(ص) قَـالَ: مَـا مِـنْ حَرْفٍ مِـنْ حُرُوفِ الْقُرآنِ إلَّا وَ لَـهُ سَـبْعُونَ ألْفَ مَعْنَی»(۲) رسول الله(ص) فرمود : هیچ حرفی از حروف قرآن نیست مگر اینکه برای آن هفتاد هزار معنا است .

امـام صـادق(ع) فرمود : « مَـا مِنْ أمْرٍ یَخْتَلِفُ فِیهِ اثْنَـانِ إلَّا وَ لَهُ أصْـلٌ فِی کِتَـابِ اللهِ لَکِنَّ لَـا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ »(۳) هیچ چیزی نیست ، حـتی مسـئله ای را که دو نفر در آن بـا هم اختلـاف دارنـد ، مگر اینکه در قرآن می باشـد ، زیرا قرآن به عنوان جوامع الکلم و زبان وحی ممکن نیست که مشتمل بر همه اصول و معارف سعادت بخش بشری نباشد .

به تعبیر دیگر جهان خارج مظهر اسماء الصفات و فعل الهی است وهر گونه بحث و تحقیقی که انجام می شود همگی از احوال مبدأ و معاد و

۱- بحارالانوار ، ج ۸۹، ص ۱۰۷ ، باب ۹ . عوالی اللآلی ، ج ۴ ، ص ۱۱۶ ، حدیث ۱۸۱ .
۲- انسان و قرآن ، ص ۸۲ .
۳- بحارالانوار ، ج ۸۹، ص ۱۰۰ ، باب أن القرآن ظهرا و بطنا ، حدیث ۷۱ .

از مظاهر اسماء الصفات و فعل حق می باشد و در قلمرو وجود هیچ واقعه ای از پرتو اسماء الصفات و فعل خداوند خارج نیست...

در قرآن هم شناخت ذات حق و حقایق اسماء الصفات و فعل الهی و مسئله نبوت و معاد و تمام اصول و فروع دین بیان گردیده است ، لذا قرآن هم جمع الجوامع و کتاب تکوین و تدوین الهی می باشد و هم کلام الله و کتاب الله واق–عی است که شرح و تفس–یر و بیان حق–ایق آن شارح و مفسر معصوم می خواهد .

پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمود : و اعطیت جوامع الکلم ، از امام باقر(ع) سؤال شد : ما جوامع الکلم؟ حضرت فرمود : القرآن (۱).

این جامعیت قرآن است که در سوره یک سطری قل هو الله احد ، و همچنین در ضمن چند آیه کوتاه همه شئون و مراتب توحید ذات ، صفات و فعل الهی را بیان نموده است :

(هُوَ اللهُ الَّذِی لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَهِ هُوَ الرَّحْمَانُ الرَّحِیمُ * هَوَاللهُ الَّذِی لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَالْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ * هُوَ اللهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ)(۲)

۱- بحارالانوار ، ج ۸۹، ص ۱۵ ، باب فضل القرآن و اعجازه ، حدیث ۷ .

۲- سوره حشر (آیات ۲۴ - ۲۲)

و یا در سوره زلزا ل رخـداد معاد و جریان زندگی دنی–ا و آخرت بشـرمنعکس شده : (فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ)(۱)، امام علی(ع) فرمود : این آیه از احکم محکمات آیات قرآن است ، و رسول خـدا(ص) هم اسـم این آیه را جامعه نهاد .(۲)

خداونـد متعال به فضل و کرمش به ما عنایت فرماید که از روندگان راه قرآن و آیات نورانی آن باشـیم و قرآن را بدون منطق شرعی و عقلی ، و به هوای نفس و به اندیشه های شخصی شیطانی توجیه نکنیم و...

تفضل و لطف نه استحقاق

امکان دارد این سؤال مطرح شود که خداوند برای عامل و قاری قرآن این همه ثواب می دهد ، به عنوان مثال کسی را که یک بار سوره یس بخوانـد ، ثواب ۲۰ حـج می دهد و کسـی که در هر شب و روز هزار بار سوره توحید را بخواند ، جایگاهش در بهشت است و... ، این همه ثواب فراوان را انسان چه می کند و چگونه از آنها بهره مند می شود ؟

۱- سوره زلزال (آیات ۸ - ۷)

۲- تفسیر صافی ، ج ۵ ، ص ۳۵۸ .

پاسخ ، اولاً: این نوع س-ؤال مجرد استبعاد است نه واقعیت ، دلیل و استبعاد هم بیش از یک توهم چیز دیگری نیست و مصداق واقعی ندارد .

ثانیاً : این ثوابهایی که برای مؤمنین و خواننده قرآن داده می شود از باب تفضل و لطف خداوند تبارک و تعالی می باشد نه اینکه پاداش استحقاقی آنها باشد ، و کسی خیال نکند که اگر یک بار قرآن بخواند ، یا نماز بگزارد و روزه بگیرد و حج و جهاد انجام دهد ، استحقاق آن همه ثواب و پاداش الهی را دارد ، خیر .

قرآن درباره شهدا می فرماید : (وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِى سَبيلِ اللهِ أَمْوَاتَا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَآ آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ ...)(۱) مرده مپندارید کسانی را که در راه خدا جان داده اند ، بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگار خویش روزی می خورند ، و از آنچه که خداوند از باب تفضل بدانها عنایت کرده است راضی و خشنود می باشند .

قرآن کریم برخورداری شهدای راه حق را از نعمتهای بهشتی به لحاظ فضل و عنایت خداوند می داند ، نه از باب استحقاق . پس هنگامی که شهدایی که جانشان را در راه خدا تقدیم

ص: ۵۶۰

۱- سوره آل عمران (آیات ۱۷۰ - ۱۶۹)

حق تعالی کرده انـد ، اسـتحقاق ندارند و همه نعمتهای بخشـیده شده به آنان از باب تفضل و لطف خداوند می باشد ، دیگران به طریق اَولی ثواب و نعمتهای بهشتی را اسـتحقاق ندارنـد و هر چیزی که به آنها داده می شود از فضل و کرم الهی می باشد ، و حقیقت نیز همین است ، زیرا وجود انسان عین ربط و فیض خـدا می باشـد و از خود چیزی برای خدا ندارد که نسبت به آن استحقاق داشته باشد ، تمام ذرات وجود و آثار وجودی او از خداوند متعال می باشد ، لذا انسان چه چی-ز و

چه اثری از خود دارد و یا کدام عملی را به نفع خدا انجام داده است که بگوییم استحقاق ثواب و پاداش دارد ؟

در قرآن از فضـل خداونـد برای نیکوکـاران تعبیر به اجر شـده که این خود نشـان از فضـل بی منتهـای ال-هی است ، (... وَ لَا نُضِیعُ أجْرَ الْمُحْسِنِینَ)(۱) خداوند از باب لطف و منت بر بندگان می فرماید : ما آنان را اجر می دهیم ، یعنی اسـتحقاق اجرت آنها از باب لطف خـداست وگرنه انسان در تمام عمر برای خود کار کرده ، نماز برای عاقبت خود خوانده و روزه برای آخرت خود گرفته است نه اینکه

۱- سوره یوسف (آیه ۵۶)

این اعمال را برای خداوند انجام داده باشد ، حال چنین کسی که برای خود کار می کند ، قانونا و عقلا بر کس دیگر استحقاق اجرت و پاداش را دارد ؟ خیر...

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

زمین و زمان را ز جود آفریدی نه بیهوده نه بهر سود آفریدی

ثالثاً : تکلیف ، لطف خداوند بر بندگان است ، زیرا تکلیف و عبادت موجب تقرب انسان به خدا می شود ، و بدون تردید هر چیزی که سبب تقرب انسان به خدا و موجب سعادت وی شود ، لطف است . آیا در صورت لطف و احسان کسی به کس دیگر هیچ عقل و عاقلی پیدا می شود که بگوید : آن کس که مورد لطف واقع شده ، استحقاق اجر دارد بر آن کسی که به او لطف و احسان نموده است ؟ هرگز ...

رابعاً : انسان هم خودش و هم عمل وکارش مملوک خداوند سبحان است و از خود چیزی ندارد که بگوید به وسیله آن چیز خدا را عبادت می کنم و استحقاق ثواب دارم . همه چیز انسان ، عقل ، فکر ، سلامت بدن علم و زبان ، قلم و بیان ، زمین و آسمان ،

فضـا و دریـا ، مکان و هوا ، رزق و روزی ، همگی در جهت عبادت خداونـد به کار گرفته شـده و نعمت و ملک خداونـد می باشـند که به او داده شـده است . آن وقت اگر مـالکی آن هم مالک حقیقی تصـرف در ملکش کنـد ، آیا از دیـد عقل و عقلا تصرف مالک در ملکش برای مملوک استحقاق اجر می آورد ؟ خیر ، چرا که :

(... وَ لِلَّهِ خَزَآئِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...)(۱)

(وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ إِلَی اللهِ الْمَصِیرُ)(۲)

(وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ کَانَ اللهُ عَزِیزًا حَکِیمًا) (۳)

(... وَ إِن مِّن شَیءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَکِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ إِنَّهُ کَانَ حَلِیمًا غَفُورًا)(۴) ، و...

جمله ذرات زمین و آسمان با تو می گویند روزان و شبان

ماسمیع و ما بصیر و باهوشیم با شما نامحرمان ما خاموشیم

نطق باد و نطق آب و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل

خامساً : انسانی که عبادت کرده ، نفع آن برای خودش می باشد نه

برای خدا ، آیا کسی که برای خودش کار نموده ، می شود گفت بر دیگری

۱- منافقون (آیه ۷)

۲- سوره نور (آیه ۴۲)

۳- سوره فتح (آیه ۷)

۴- سوره اسراء (آیه ۴۴)

استحقاق پاداش و اجر دارد ؟ هرگز و ابدا...

پس هر مقـدار ثوابی که خداونـد متعال برای بنـدگانش عنـایت می کنـد همه از لطف بی پایان اوست ، نه از جهت اسـتحقاق انسـان تـا او تعجب کنـد که چگونه در برابر خوانـدن یـک سوره حمـد این همه ثواب کث-یر به وی عنایت می شود . فضل و رحمت خداونـد به هر مق-داری که بر فقیران و نیازمنـدان عنایت شود محـدود نیست ، و تنها خداوند حکیم است که می داند برای هر موجود و بشری چه مقدار اجر تفضل و چه اندازه ثواب عنایت نمای-د ، و هیچ بشری هم نمی تواند جلو فضل خدا را محـدود کند ، و یا بگوید این اجر زیاد است یا کم می باشد ، و... (وَاللهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِيمِ)(1) ، (مَّا يَفْتَحِ اللهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِن بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)(2) خداوند سبحان هنگامی که رحمتش را بر مردم نازل کند هیچ کس نمی تواند جلو آن را بگیرد ، و اگر او بخ-واهد امداد نکند احدی توان دریافت آن را ندارد .

سادسـاً : عمـل انسـان به هر انـدازه که طـاقت فرسـا باشـد ، باز هم محـدود است ، آن وقت بهشتی را که خداونـد برای مؤمنین عنایت می نماید وسعت آن از زمین و آسمان فراتر و غیر محدود می باشد ، و به برهان سنخیت

۱- سوره بقره (آیه ۱۰۵)

۲- سوره فاطر (آیه ۲)

امکان نـدارد کار محـدود پاداش غیر محـدود داشـته باشـد . خداونـد متعال فیاض مطلق و کریم علی الاطلاق است که از باب تفضل و امتنان بر بندگان به عمل محدود و... پاداش و لطف غیر محدود عنایت و لطف می کند .

استبعاد نه واقعیت

ممکن است توهم شود این همه ثواب فراوان که جز خـدا کس دیگر مقدار آن را نمی داند ، چگونه برای عامل به احکام دین و قاری قرآن عنایت می شود؟ و واقعیت آنها چگونه است ؟

پاسخ ، اولاً : اظهار شد که این سؤال مجرد استبعاد است ، نه واقعیت .

ثانیاً : قیاس زندگی دنیا به زندگی آخرت جامع ندارد ، چرا که سـنخ زندگی نامحدود آخرت غیر از سنخ زندگی محدود دنیا می باشد و قیاس زندگی محدود به غیر محدود ممکن نیست .

همچنین نعمتهای بهشتیی که خداونـد برای بشـر عنایت می نمایـد مسانـخ با زندگی دنیوی نیست ، چون در دنیا وجود انسان و بهره گیری او از نعمتهای خداوند محدود می باشد . در این دنیا انسان به یک خانه ده متری و

چند کیلو غذا و به چند همسر ارضاء می شود و بیش از آنها نمی تواند استفاده کند .

به عنوان مثال بچه در رحم مادر بـدون نیاز به آب و هوا و... فقط از مایعات شیره جان مادر تغـذیه می کند و همین مقدار هم برایش کـافیست ، ولی هنگـامی که به دنیا می آیـد از تمام جهات زنـدگی او با زنـدگی عالم رحم تفاوت پیـدا می کنـد ، در درون رحم چنـد قطره غـذا و مایعات بـدون نیاز به دندان و تنفس از هوا برای طفل کافی می باشد ، ولی زمانی که به دنیا آمد نیـاز به چنـدین کیلو غـذا ، هوا ، لباس ، مسـکن و ازدواج و... دارد و هرگز هم به این مقـدار قناعت نداشـته و صـدای هل من مزیـد او در زمین و فضا بلنـد است و... ! حال اگر کسـی بتوانـد با طفل داخل رحم سـخن بگوید که تو در عالم بعد از رحم ، یعنی در دنیـا دنـدان در می آوری و نیـاز به چنـدین کیلو آب و غـذا ، نور خورشـید ، تنفس هوا و دیگر نیازهـای گسـترده ای داری که برای تو فعلاـ وجود آنهـا قابـل تصور نمی باشـد ، طفل داخل رحم باور نمی کنـد . اما گفته های آن شـخص همگی دارای واقعیت خارجی است و خواه طفل در رحم

ص: ۵۶۶

آنها را باور کند و یا باور نکند و انکار نماید .

همچنین هنگامی که انسان از دنیا می رود ، زنـدگی پس از مرگ او در برزخ و قیامت با زنـدگی دنیا فرق می کند . انسان در عالم آخرت زنـدگی وجودی سِـَعی و روحی دارد و محـدود در چهارچوب جهان ماده و مادیت نمی باشـد که نتوانـد بیش از حد محدود در دنیا از نعمتهای الهی استفاده کند .

وجود سعی و احاطی

کار روح بسـیار وسـیع و فراگیر می باشد ، قُرب و بُعد نبود در سـفر روحانی ، مثلا از نظر قدرت روحی هنگامی که انسان جلو پایش را که متصل به خود او است ، می بینـد ، این دیدن او با دیدن دهها و میلیاردها کیلومتر هیچ فرقی نمی کند ، برای اینکه روح هر دو فاصله را در یک آن می بیند و طی می کند ، و این از قدرت روح است که چنین توانایی بالایی

دارد ، وگرنه چشم مادی قدرت دیدن بیش از چند متر محسوس را ندارد .

غرض اینکه وجود برزخی در عالم پس از مرگ در یک آن از همه نعمتهای خدادادی اسـتفاده می کند و لذت می برد و هیچ گونه خستگی و محدودیتی برای او نیست ، لذا نعمتهایی را که خداوند

سبحـان از بـاب تفضل و لطف به بنـدگانش می دهـد مسانـخ با وسـعت وجود روحی آنان است و از همین روی به یک مؤمن هزاران حوریه بهشتی و هزاران باغستان و فض–ای بهشتی می دهـد و مؤمن هم از نگـاه قـدرت روحی مقامی داردکه در یک آن از همه آن نعمتهای بهشتی استفاده می کند و هیچ گونه حد و مرزی برای او نیست ، بلکه خداوند در بهشت برای بهشتیان بالاـتر از این ثوابهـایی که ذکر شـد ، زنـدگی ارادی عطا می کنـد که : (... فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)(۱) هر چه بهشتیان اراده کنند و بخواهند و هر چه را که چشمشان شوق لذت گیرد ، برای آنان فراهم است .

پس انسان در عالم برزخ وجود سعی دارد و زنـدگ–ی او در آخرت زندگی روحانی است(۲) که خداونـد متناسب با وجود روح و زندگی آخرت

ص: ۵۶۸

۱- سوره زخرف (آیه ۷۱)

۲- البته از اینکه ذکر می شود زنـدگی آخرت زنـدگی روحـانی است ، معنـایش این نیست که معـاد روحـانی است ، ابـدا ، به حسب برهان عقلی و بی–ان آیات قرآن و روایات معاد جسمانی است و خداوند متعال در این راستا نزدیک به دو هزار آیه در قرآن کریم برای بیان معاد و زندگی پس از مرگ نازل نموده است و...

به انسان مؤمن فیض و نعمت عنایت می کند ، و به لحاظ قدرت امکانی غیر متناهی روح است که خداوند در برابر عمل محدود و اندک انسان ، پاداش فراوان و محیرالعقول بخشش می نماید . (وَ سَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ)(۱)

اما عطای این حسنه ها و ثوابهای فراوان به شرط آن است که انسان بتواند اعمال حسنه محدود خود ، مانند نماز ، روزه و صدقه ای را که در راه خدا داده ، حفظ کند ، و در اثر معصیت الهی آنها را از بین نبرد و همانند شیطان بعد از شش هزار سال عبادت سقوط ابدی نکند !

به بیان دیگر تمام اعمال حسنه انسان در دنیا مقتضی برای پاداش و لطف الهی می باشد ولی اگر انسان در اثر طغیان و معصیت خدای سبحان ، موانع برای آن مقتضی فراهم نماید ، مقتضی با وجود مانع به مرحله فعلیت و اثر نمی رسد و همه مقتضیات باطل و «هَبَاءً مَنْثُورا» می گردد .

خطر احباط (بطلان عمل)

(وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ)(۲) بر تو و رسولان پیش از تو وحی شده که اگر به

۱- آل عمران (آیه۱۳۳)

۲- سوره زمر (آیه ۶۵)

خدا شرک آوری عملت را محو و نابود می گرداند ، و هر آینه از زیانکاران خواهی گردید .

بدون تردید انبیاء و پیامبر گرامی اسلام(ص) معصومند و از معصوم با وجود نیروی عصمت ، معصیت صادر نمی ش-ود . آن وقت اگر نگوییم در آیه مبارکه نهی صوری است ، عصمت مانع از خطاب تکلیف برای معصوم نمی شود و معصوم همانند باقی مردم مکلف است و امر و نهی مولوی دارد یعنی اینکه هم خود مخاطب است و هم وظیفه دارد مردم را دعوت به اطاعت و نهی از معصیت نماید ، (... وَ خُضْتُمْ كَالَّذِی خَاضُواْ اُوْلَئِکَ حَبِطَتْ أعْمَالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ وَ اُوْلَئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ)(1) همانا شما در شقاوت فرو رفتید مانند آنها که در وادی ضلالت فرو رفتند ، آنان مردمی هستند که اعمالشان در دنیا و آخرت نابود و باطل گشت و به حقیقت هم آنان از زیانکارانند .

مسئله احباط و از بین رفتن اعمال حسنه در فرهنگ دی-ن از مسائل قطعی و امری قرآنی است ، امام باقر(ع) فرمود: « الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَل أشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ »(2) حفاظت و نگهداری عمل مشکلتر از خود عمل

ص: ۵۷۰

۱- سوره توبه (آیه ۶۹)

۲- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۲۹۶ ، باب الریاء ، حدیث ۱۶ .

می باشد . زیرا در ابتدا ممکن است انسان عمل صالحی را انجام دهد ، ولی در ادامه نتواند آن را نگه دارد ، چنان که در طول تاریخ زندگی بشر نمونه های زیادی نظ-یر ابلیس ، قارون ، بلعم باعور ، سامری ، حجاج ، یزید و... وجود داشتند که در آغاز خداپرست بودند ، اما در آخر کار از دین خارج شده ، و علیه دین و امام معصوم جنگیدند .

در روایتی از رسول الله(ص) نقل شده که آن حضرت : هر کس «لا اله الا الله» بگوید ، خداوند برایش یک درخت خرمای بهشتی می دهد و هر چند بار که آن را تکرار کند ، به تعداد کلمات این جمله مبارکه درختان خرمای بهشتی برایش عطا می شود .

یکی از اصحاب عرض کرد : یا رسول الله(ص) پس ما درختان خرمای زیادی در بهشت داریم .

حضرت فرمود : بله به شرط« أَنْ لَا تُرْسِلُواْ عَلَيْهَا نِي-رَانًا » شما قبل از آنکه به بهشت بروید ، در اثر معصیت آنها را آتش نزنید و از بین نبرید وگرنه ثواب و باغ بهشتی در کار نخواهد بود .

ص: ۵۷۱

« عَنْ أبی عَبْدِاللهِ الصَّادِق(ع) عَنْ أبیهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ (ص) مَنْ قَالَ سُبْحَانَ اللهِ غَرَسَ اللهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِی الْجَنَّهِ وَ مَنْ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ غَرَسَ اللهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِی الْجَنَّهِ وَ مَنْ قَالَ لَا إِلَهِ إِلَّا اللهُ غَرَسَ اللهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِی الْجَنَّهِ وَ مَنْ قَالَ اللهُ أَكْبَرُ غَرَسَ اللهُ لَهُ شَجَرَةً فِی الْجَنَّهِ ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَیْشٍ یَا رَسُولَ اللهِ(ص) إنَّ شَ-جَرَنَا فِی الْجَنَّهِ لَكَثِیرٌ ، قَالَ نَعَمْ وَ لَكِنْ إِیَّاكُمْ أنْ تُرسِ-لُوا عَلَیْهَا نِیرَاناً فَتُحْرِقُوهَا وَ ذَالِكَ إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أعْمَالَكُم ، وَ صَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ »(۱).

پس خطر احباط عمل بسیار جدی است که اگر انسان دچار آن شود هیچ ذخیره و سرمایه ای در آخرت نخواهد داشت . قرآن کریم در این باره می فرماید : (لَا تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالْأذَی...)(۲) صدقه و اعمال حسنه تان را به اذیت و امتنان باطل نکنید و در صورت اذیت و منت دادن مؤمن به وسیله صدقه ، شما نه تنها نزد خدا عمل خیر ندارید ، بلکه به جهت اذیت و اهانت مؤمن ، معصیت خدا را انجام داده و مستحق عذاب می باشید .

(مَن جَآءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أمْثَالِهَا...)(۳) هر کس بتواند عمل نیکو و شایسته در قیامت بیاورد ، خداوند به او ده برابر آن عمل حسن ، ثواب می دهد و الا اگر عمل خوب کرده باشد ، اما قبل از آنکه وارد قیامت شود آن عمل خوب را به

۱- وسائل الش-یعه ، ج۷ ، ص ۱۸۶ ، بحارالانوار ، ج ۸ ، ص ۱۸۶ ، باب ۲۳ ، حدی-ث ۱۵۴ . امالی صدوق ، ص ۶۰۷ . عده الداعی ، ص ۲۶۳ . ثواب الاعمال ، ص ۱۱ . اعلام الدین ، ص ۳۵۹ .

۲- سوره بقره (آیه ۲۶۴)

۳- سوره انعام (آیه ۱۶۰)

انجام معصیت از بین برده باشد و در روز جزا هیچ عمل نیکویی همراه او نباشد ، نه تنها ثواب یک برابر و ده برابر ، بلکه اصلا هیچ ثوابی به وی داده نمی شود و به عکس در اثر معصیت مبتلا به عذاب خواهد شد .

خوف و رجا

انسان باید در حالت خوف و رجا باشد و دائم از خشیت الهی بترسد که مبادا کاری کرده باشد که موجب غضب خداوند شده و مستحق عذاب باشد ، و هم باید رجا و امید به غفران خداوند داشته باشد ، چون خداوندارحم الراحمین مطلق است و اگر بنده خطاکار و عاصیی به پیشگاه رحمت او مراجعه کرده و توبه نماید ، خداوند او را می بخشد ، لذا در روایات آمده که ناامیدی از عفو و غفران الهی از گناهان کبیره می باشد ، (...إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِن رَّوحِ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ)(۱) و بر همین اساس زمانی که انسان نه از خوف الهی در امان باشد و نه از رحمت خداوند ناامید گردد ، اسمش حالت خوف و رجا است .

۱- سوره یوسف (آیه ۸۷)

(...أَلَا بِذِكْرِاللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)(۱) همانا یاد خدا آرام بخش دلهاست ، زیرا بشر گرایش فطری بالذات به کمال مطلق دارد و جز خدا هیچ چیزی کمال مطلق نیست و مادامی که انسان به خواست فطری و به ذکر الله و کمال مطلق نرسد هیچ امر دیگری او را ارضاء نمی کند و از اضطراب نجات نمی یابد . (... وَ عَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ * ... وَ عَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ)(۲) ، (... وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ ذَالِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)(۳).

تمثّل قرآن در قیامت

امام باقر(ع) می فرماید : هنگامی که روز قیامت برپا شود تمام انبیاء ، اولیاء ، شهدا ، صلحا ، علما و خلق اولین و آخرین در ۱۲۰ هزار صف ایستاده می باشند که ۸۰ هزار صف آنان از امت رسول الله(ص) است و ۴۰ هزار صف دیگر از امت باقی انبیاء می باشد ، و قرآن در چنین روزی به صورت انسان بسیار زیبا تمثل پیدا نموده ، و در عبور از هر یک از این صفوف به آنها سلام می کند ، و زمانی که به صف انبیاء می رسد ،

۱- سوره رعد (آیه ۲۸)

۲- . سوره ابراهیم (آیات ۱۲ - ۱۱)

۳- سوره توبه (آیه ۷۲)

همه می گویند : او از پیامبران است ، قرآن از صف انبیاء می گذرد ، آن گاه اهل محشر می گویند : او از شهدا است و در صف شهدا قرار می گیرد ، قرآن از صف شهدا می گذرد و... تا می رسد به صف قاریان قرآن که در این صف هر آن کس که در دنیا قرآن خوانده و حقش را ادا نموده است ، قرآن آنان را شفاعت می کند .

و در مقابل ، قرآن به پیشگاه عدل الهی اظهار می دارد : خدایا کسانی که در دنیا حق مرا ادا نکردند و به احکام من عمل ننمودند ، انتقام مرا از آنها بگیر ، و پس از آن است که خداوند انتقام سختی از دشمنان و مخالفان قرآن می گیرد .

« ... عَنْ سَعْدٍ الْخَفَّافِ ، عَنْ أبی جَعْفَر(ع) قَالَ یَا سَعْدُ تَعَلَّمُواْ الْقُرآنَ فَإِنَّ الْقُرآنَ یَأتِی یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِی أحْسَنِ صُورَهٍ نَظَرَ إلَیْهَا الْخَلْقُ ، وَالنَّاسُ صُفُوفٍ عِشْرُونَ وَ مِائَهُ ألْفِ صَفٍّ ، ثَمَانُونَ ألْفَ صَفٍّ اُمَّهُ مُحَمَّدٍ وَ أرْبَعُونَ ألْفَ صَفٍّ مِنْ سَائِرِ الْاُمَمْ ، فَیَأتِی (قرآن) عَلَی صَفِّ الْمُسْلِمِینَ فِی صُورَهِ رَجُلٍ فَیُسَلِّمُ فَیَنْظُرُونَ إلَیْهِ ثُمَّ یَقُولُونَ لَا إله إلَّا اللهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ إنَّ هَذَا الرَّجُلَ مِنَ الْمُسلِمِینَ نَعْرِفُهُ بِنَعْتِهِ وَ صِفَتِهِ غَیْرَ أنَّهُ کَانَ أشَدَّ اجْتِهَادًا مِنَّا فِی الْقُرْآنِ فَمِنْ هُنَاکَ اُعْطِیَ مِنَ الْبَهَاءِ وَالْجَمَالِ وَالنُّورِ مَا لَمْ نُعْطَهُ ،

ثُمَّ یُجَاوِزُ حَتَّی یَأتِیَ عَلَی صَفِّ الشُّهَدَاءِ فَیَنْظُرُونَ إلَیْهِ الشُّهَدَاءُ ثُمَّ یَقُولُونَ لَا إلهَ إلَّا اللهُ الرَّبُّ الرَّحِیمُ إنَّ هَذَا الرَّجُلَ مِنَ الشُّهَدَاءِ نَعْرِفُهُ بِسَمْتِهِ وَ صِفَتِهِ غَیْرَ أنَّهُ مِنْ شُهَدَاءِ الْبَحْرِ فَمِنْ هُنَاکَ اُعْطِیَ مِنَ الْبَهَاءِ وَالْفَضْلِ مَا لَمْ نُعْطَهُ ،

قَالَ(امام(ع)) : فَیَتَجَاوَزُ حَتَّی یَأتِیَ صَفَّ شُهَدَاءِ الْبَحْرِ فِی صُورَهِ شَهِیدٍ فَیَنْظُرُ إلَیْهِ شُهَدَاءُ الْبَحْرِ فَیَکْثُرُ تَعَجُّبُهُمْ وَ یَقُولُونَ: إنَّ هَذَا مِنْ شُهَدَاءِ الْبَحْرِ نَعْرِفُهُ بِسَمْتِهِ وَ صِفَتِهِ غَیْرَ أنَّ الْجَزِیرَهَ الَّتِی اُصِیبَ فِیهَا کَانَتْ أعْظَمَ هَوْلًا مِنَ الْجَزِیرَهِ الَّتِی اُصِبْنَا فِیهَا فَمِنْ هُنَاکَ اُعْطِیَ مِنَ الْبَهَاءِ وَالْجَمَالِ وَالنُّورِ مَا لَمْ نُعْطَهُ ،

ص: ۵۷۵

ثُمَّ يُجَاوِزُ حَتَّى يَأْتِيَ صَفَّ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ فِي صُورَةِ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ فَيَنْظُرُ النَّبِيُّونَ وَالْمُرْسَلُونَ إِلَيْهِ فَيَشْتَدُّ لِذَالِكَ تَعَجُّبُهُمْ وَ يَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ إِنَّ هَذَا النَّبِيَّ مُرْسَلٌ نَعْرِفُهُ بِسَمْتِهِ وَ صِفَتِهِ غَيْرَ أَنَّهُ أُعْطِيَ فَضْلًا كَثِيرًا ، قَالَ (امام (ع)) : فَيَجْتَمِعُونَ فَيَأْتُونَ رَسُولَ اللهِ(ص) فَيَسْئَلُونَهُ وَ يَقُولُونَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ هَذَا؟ فَيَقُولُ لَهُمْ أَوْ مَا تَعْرِفُونَهُ فَيَقُولُونَ مَا نَعْرِفُهُ هَذَا مِمَّنْ لَمْ يَغْضَبِ اللهُ عَلَيْهِ ، فَيَقُولُ رَسُولُ اللهِ(ص) هَذَا حُجَّةُ اللهِ عَلَى خَلْقِهِ فَيُسَلِّمُ ،

ثُمَّ يُجَاوِزُ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى صَفِّ الْمَلَائِكَهِ فِي سُورَةِ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ فَتَنْظُرُ إِلَيْهِ الْمَلَائِكَهُ فَيَشْتَدُّ تَعَجُّبُهُمْ وَ يَكْبُرُ ذَالِكَ عَلَيْهِمْ لِمَا رَأَوْا مِنْ فَضْلِهِ وَ يَقُولُونَ تَعَالَى رَبُّنَا وَ تَقَدَّسَ إِنَّ هَذَا الْعَبْدَ مِنَ الْمَلَائِكَهِ نَعْرِفُهُ بِسَمْتِهِ وَ صِفَتِهِ غَيْرَ أَنَّهُ كَانَ أَقْرَبَ الْمَلَائِكَهِ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ مَقَامًا فَمِنْ هُنَاكَ أُلْبِسَ مِنَ النُّورِ وَالْجَمَالِ مَا لَمْ نَلْبَسْ ، ثُمَّ يُجَاوِزُ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى رَبِّ الْعِزَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَيَخِرُّ تَحْتَ الْعَرْشِ فَيُنَادِيهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا حُجَّتِي فِي الْأَرْضِ وَ كَلَامِيَ الصَّادِقَ النَّاطِقَ ارْفَعْ رَأْسَكَ وَ سَلْ(سؤال نما) تُعْطَ وَ اشْفَعْ تُشَفَّعْ ، فَيَرْفَعُ رَأْسَهُ فَيَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَيْفَ رَأَيْتَ عِبَادِي ، فَيَقُولُ يَا رَبِّ مِنْهُم مَنْ صَانَنِي وَ حَافَظَ عَلَيَّ وَ لَمْ يُضَيِّعْ شَيْئًا وَ مِنْهُمْ مَنْ ضَيَّعَنِي وَاسْتَخَفَّ بِحَقِّي وَ كَذَّبَ بِي وَ أَنَا حُجَّتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ ،فَيَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ، وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَأُثِيبَنَّ عَلَيْكَ الْيَوْمَ أَحْسَنَ الثَّوَابِ ، وَلَأُعَاقِبَنَّ عَلَيْكَ الْيَوْمَ أَلِيمَ الْعِقَابِ ،قَالَ(امام (ع)) فَيَرْجِعُ الْقُرآنُ رَأْسَهُ فِي صُورَةٍ أُخْرَى ،

قَالَ(سعد) : فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ فِي أَيِّ صُورَةٍ يَرْجِعُ؟

قَالَ(امام(ع)) فِي صُورَةِ رَجُلٍ شَاحِبٍ مَتَغَيِّرٍ يُبْصِرُهُ أَهْلُ الْجَمْعِ فَيَأْتِي الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا الَّذِي كَانَ يَعْرِفُهُ وَ يُجَادِلُ بِهِ أَهْلَ الْخِلَافِ فَيَقُومُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولُ(قرآن) : مَا تَعْرِفُنِي؟ فَيَنْظُرُ إِلَيْهِ الرَّجُلُ فَيَقُولُ : مَا أَعْرِفُكَ يَا عَبْدَاللهِ ؟، قَالَ : فَيَرْجِعُ فِي صُورَتِهِ الَّتِي كَانَتْ فِي الْخَلْقِ الْأَوَّلِ وَ يَقُولُ : مَا تَعْرِفُنِي ؟ فَيَقُولُ (رجل) : نَعَمْ ، فَيَقُولُ الْقُرآنُ : أَنَا الَّذِي أَسْهَرْتُ لَيْلَكَ وَ أَنْصَبْتُ عَيْشَكَ سَمِعْتَ الْأَذَى وَ رُجِمْتَ بِالْقَوْلِ فِيَّ ، أَلَا وَ إِنَّ كُلَّ تَاجِرٍ قَدْ اسْتَوْفَى تِجَارَتَهُ وَ أَنَا وَرَاءَكَ الْيَوْمَ قَالَ : فَيَنْطَلِقُ بِهِ إِلَى رَبِّ الْعِزَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَيَقُولُ(قرآن) : يَا رَبِّ ، يَارَبِّ عَبْدُكَ وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ قَدْ كَانَ نَصِباً فِيَّ مُوَاظِباً عَلَيَّ يَعَادِي بِسَبَبِي وَ يُحِبُّ فِيَّ وَ يُبْغِضُ ، فَيَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَدْخِلُوا عَبْدِي جَنَّتِي وَاكْسُوهُ حُلَّةً مِنْ حُلَلِ الْجَنَّهَ وَ تَوِّجُوهُ(تاجگذاری نمائید او را به تاج بهشتی) بِتَاجٍ .

فَإِذَا فُعِلَ بِهِ ذَالِكَ (برای اهل قرآن) عُرِضَ عَلَى الْقُرآنِ فَيُقَالُ لَهُ (قرآن) : هَلْ رَضِيتُ بِمَا صُنِعَ بِوَلِيِّكَ (به دوستت)؟ فَيَقُولُ (قرآن) : يَا رَبِّ إِنِّي أَسْتَقِلُّ هَذَا لَهُ (خدایا این مقدار نعمت برای او کم است) فَزِدْهُ مَزِيدَ الْخَيْرِ كُلِّهِ فَيَقُولُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عُلُوِّي وَ ارْتِفَاعَ مَكَانِي

لَأنْحَلَنَّ لَهُ الْيَوْمَ خَمْسَهَ أشْيَاءَ مَعَ الْمَزِيدِ لَهُ وَ لِمَنْ كَانَ بِمَنْزِلَتِهِ ، أَلَا إنَّهُمْ: ١- شَبَابٌ لَايَهْرَمُونَ ، ٢- وَ أصِحَّاءُ لَايَسْقُمُونَ ، ٣- وَ أغْنِيَاءُ لَا

يَفْتَقِرُونَ ، ۴- وَ فَرِحُونَ لَايَحْزَنُونَ ، ۵- وَ أحْيَاءٌ لَايَمُوتُونَ .

ثُمَّ تَلَا(امام(ع)) هَذِهِ الْآيَهَ (لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إلَّا الْمَوْتَهَ الْأُولَى ...)(١)

قَالَ(سعد): قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا أبَاجَعْفَرٍ (امام باقر(ع)) وَ هَلْ يَتَكَلَّمُ الْقُرآنُ ؟

فَتَبَسَّمَ (امام) ثُمَّ قَالَ(امام (ع)) : رَحِمَ اللهُ الضُّعَفَاءَ مِنْ شِيعَتِنَا إنَّهُمْ أهْلُ تَسْلِيمٍ ، ثُمَّ قَالَ: نَعَمْ يَا سَعْدُ وَ الصَّلَاهُ تَتَكَلَّمُ وَ لَهَا صُورَهٌ وَ خَلْقَ تَأمُرُ وَ تَنْهَى ، قَالَ سَعْدٌ : فَتَغَيَّرَ لِذَالِكَ لَوْنِی وَ قُلْتُ : ، هَذَا شَیءٌ لَا أسْتَطِيعُ أنَا أتَكَلَّمُ بِهِ فِی النَّاسِ فَقَالَ أبُوجَعْفَرٍ (ع) : وَ هَلِ النَّاسُ إلَّا شِيعَتُنَا ؟ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ الصَّلَاهَ فَقَدْ أنْكَرَ حَقَّنَا ثُمَّ قَالَ يَا سَعْدُ أُسْمِعُكَ كَلَامَ الْقُرآنَ ؟ قَالَ سَعْدٌ: فَقُلْتُ: بَلَى صَلَّی اللهُ عَلَيْكَ .

فَقَالَ(امام): إنَّ الصَّلَاهَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُاللهِ أكْبَرُ ، فَالنَّهْیُ كَلَامٌ ، وَالْفَحْشَاءُ وَالْمُنْكَرُ رِجَالٌ(در روايات مصداق رجال فحشا معين شده) وَ نَحْنُ ذِكْرُ اللهِ وَ نَحْنُ أكْبَرُ «٢(٢).

جنه الخلد

در روايت ديگری از امام صادق(ع) نقل شده كه : « مَنْ قَرَأ الْقُرآنَ وَ هُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ اخْتَلَطَ الْقُرآنُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ وَ جَعَلَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مَعَ السَّفَرَهِ الْكِرَامِ الْبَرَرَهِ وَ كَانَ الْقُرآنُ حَجِيزًا عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ ، يَقُولُ(قرآن) : يَا رَبِّ إنَّ كُلَّ عَامِلٍ قَدْ أصَابَ أجْرَ عَمَلِهِ غَيْرَ عَامِلِی فَبَلِّغْ بِهِ أكْرَمَ عَطَايَاكَ »(٣).

« قَالَ(امام صادق(ع)) : فَيَكْسُوهُ اللهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ حُلَّتَیْنِ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّهِ وَ يُوضَعُ عَلَى رَأسِهِ تَاجُ الْكَرَامَهِ ثُمَّ يُقَالُ لَهُ هَلْ أرْضَيْنَاكَ فِيهِ؟ فَيَقُولُ الْقُرآنُ يَارَبِّ قَدْ كُنْتُ أرْغَبُ لَهُ فِيمَا أفْضَلُ مِنْ هَذَا فَيُعْطَى الْأمْنَ (جنت الأمن) بِيَمِينِهِ

ص: ۵۷۷

١- سوره دخان(آيه ۵۶)

٢- اصول كافی ، ج ٢ ، ص ۵۹۸ - ۵۹۷ - ۵۹۶ ، كتاب فضل القرآن ، حديث ١ . بحارالانوار ، ج ٧ ص ٣١٩ ، باب ١۶ تطاير الكتب و انطاق الجوارح ، حديث ١۶ .

٣- اصول كافی ، ج ٢ ، ص ۶٠٣ ، باب فضل حامل القرآن ، حديث ۴ .

وَ الْخُلْدَ بِيَسَارِهِ ثُمَّ يَدْخُلُ الْجَنَّهَ فَيُقَالُ لَهُ اقْرَأ وَ اصْعَ-دْ دَرَجَ-هً ، ثُمَّ يُقَالُ لَهُ هَلْ بَلَغْنَا بِهِ وَ أرْضَيْنَاکَ فَيَقُولُ : نَعَمْ ، قَالَ(امام (ع)) : وَ مَنْ قَرَأهُ كَثِيرًا وَ تَعَاهَدَهُ بِمَشَقَّهٍ مِنْ شِدَّهِ حِفْظِهِ أعْطَاهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أجْرَ هَذَا مَرَّتَيْنِ »(1)

خداوند بزرگ نعمت «جنه الأمن» و «جنه الخلد» را برای ق-اری و عامل به قرآن عطا می ک-ند ، و منادی الهی خطاب به وی می گویـد : آیات قرآن بخوان تا صـعود و پیشـروی به سوی درجات بهشت نمایی ، و هرکس که همه آیات قرآن را بخواند و به آنها عمل کند ، خداوند تمام بهشت را در اختیار او قرار می دهد .

« تَفْسِ-يرُ الْعَسْ-كَرِيُّ(ع) قَـالَ رَسُولُ اللهِ(ص) إنَّ هَـذَا الْقُرآنَ مَـأدُبَهُ اللهِ تَعَـالَی فَتَعَلَّمُواْ مِنْ مَـأدُبَهِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ مَا إسْ-تَطَعْتُمْ فَإنَّهُ النُّورُ الْمُبِينُ وَ الشِّفَاءُ النَّافِعُ تَعَلَّمُوهُ فَإنَّ اللهَ يُشَرِّفُكُمْ بِتَعَلُّمِهِ »(2)

هر کس که قرآن بخوانـد و عامـل به احکـام آن باشـد قرآن یـاور و رفیـق او در دنیـا و آخرت است ، و هر کس که در جهت تلاوت قرآن ، احترام و عمل به قرآن ، تبلیغ احکام قرآن ، نشـر معارف و آموزش قرآن و فراگیری علوم قرآن زحمت به خرج دهد ، در روز قیامت قرآن او را شفاعت می کند و از

ص: ۵۷۸

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۰۴ ، باب فضل حامل القرآن ، حدیث ۴ .

۲- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۳۲ ، باب استحباب قرائت سورالقرآن ، حدیث ۱۲ . بحارالانوار ج ۸۹، ص ۲۶۷ ، باب ۳۰ ، حدیث ۱۷ . تفسیر الامام العسکری(ع) ، ص ۶۰ ، حدیث ۳۱ .

پروردگار می خواهد که فضل و نعمت بهشتی خود را در اختیار عامل و قاری قرآن قرار دهد .

امام علی(ع) در نهج البلاغه می فرماید : « تَعَلَّمُواْ الْقُرآنَ فَإِنَّهُ أحْسَنُ الْحَدِيثُ وَ تَفَقَّهُواْ فِيهِ فَإِنَّهُ رَبيعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُواْ بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ وَ أحْسِنُواْ تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أنْفَعُ الْقَصَصِ »(۱) قرآن بخوانید که همانا بهترین قصه ها و موعظه ها در قرآن است ، قرآن را بیاموزید که قرآن بهار دلها و شفا دهنده سینه هاست ، و به نور قرآن تمسک کنید تا از ظلمات و مرض جهل ، اختلاف ، کینه ، حسد ، تهمت ، تکبر و معصیت و رذالت رهایی یابید و...

مرد اعرابی نزد پیامبر(ص) آمد و از آن حضرت تقاضای تعلیم قرآن نمود ، رسول الله(ص) سوره «الزلزال» را برای او خواند تا به این آیه رسید که می گوید : (فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ)(۲)، فَقَالَ(رجل) يَكْفِينِى هَذَا وَ إنْصَرَفَ .

فَقَالَ رَسُولُ اللهِ(ص): إنْصَرَفَ الرَّجُلُ وَ هُوَ فَقِيهٌ ، حضرت فرمود : این مرد جاهل آمد ، اما فقیه در دین برگشت .(۳)

قرآن کریم بزرگترین هدیه الهی و دارای اسرار فوق العاده آسمانی

ص: ۵۷۹

۱- نهج البلاغه ، ص ۱۶۴ - ۱۱۰ ، و من خطبه له(ع) فی ارکان الدین «فضل القرآن» .

۲- سوره زلزال (آیات ۸ - ۷)

۳- بحارالانوار ، ج ۸۹، ص ۱۰۷ ، باب ۹ فضل التدبر فی القرآن ، حدیث ۲ .

است که گاهی شـنیدن چند آیه از آن چنان بر انسان اثر می گذارد و او را منقلب و هدایت می نماید که انسان مادی را انسان الهی و انسان دنیایی را انسان اخروی می سازد ، همان گونه که قرائت سوره «الزلزال» توسط پیابر(ص) بر آن مرد عرب اثر کرد و او را فقیه در دین نمود .

سعادت ابدی

پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمود : « خِیَارُکُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرآنَ وَ عَلَّمَهُ »(۱) بهترین شما آن کسی است که قرآن را یاد بگیرد و آن را به دیگران یاد بدهد .

امام باقر(ع) هم می فرماید : « قَرَاءَ ةُ الْقُرآنِ أفْضَلُ مِنَ الذِّکْر وَالذِّکْرُ أفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَهِ »(۲).

در تفسـیر ابوالفتوح رازی معاذ بن جبل از رسول الله(ص) نقل می کنـد : « قَالَ رَسُولُ اللهِ(ص) إنْ أرَدْتُمْ عَیْشَ السُّعَـدَاءِ وَ مَوْتَ الشُّهَـدَاءِ وَ النَّجَاتَ یَوْمَ الْحَشْـرِ وَ الظِّلَّ یَوْمَ الْحَرُورِ ، وَالْهُدَی یَوْمَ الضَّلَالَهِ فَادْرُسُوا الْقُرآنَ فَإنَّهُ کَلَامُ الرَّحْمَانِ وَ حِرْزٌ مِنَ الشَّیْطَانِ وَ رُجْحَانٌ فِی الْمِیزَانِ »(۳).

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۲۳۳ ، باب وجوب تعلم القرآن و تعلیمه کفایه و استحبابه عینا حدیث ۸ . وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۱۶۷ ، باب وجوب تعلم القرآن و تعلیمه ، حدیث ۷۶۴۱ . أمالی طوسی ، ص ۳۵۷ ، حدیث ۸۰ .

۲- اعلام الدین ، ص ۱۰۲ – عده الداعی ، ص ۲۸۷ ، الباب السادس فی تلاوه القرآن . بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۰۰ ، باب ۲۳ فضل قرائت القرآن...

۳- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۲۳۲ ، باب وجوب تعلم القرآن و... ، حدیث ۴ .

در این حدیث هشت اثر خاص برای خوانندگان و عاملین به قرآن بیان شده است :

۱- هر کس به دنبال سعادت ابدی است ، به تعلیم و تعلم قرآن و عمل به احکام آن متوسل شود .

۲- هر کس بخواهد شهید از دنیا برود و خداوند اجر ش-هید را به او بدهد ، تمسک به قرآن کند .

۳- هر کس بخواهد از خوف روز محشر نجات یابد ، پیرو قرآن باشد .

۴- هر کس بخواهد در روز قیامت در سایه رحمت الهی قرار گیرد ، حافظ و نگهبان قرآن باشد .

۵- هر کس بخواهد از ضلالت وگمراهی نجات پیدا کند ، رهرو دستورات قرآن باشد .

۶- هر کس بخواهد از شرّ وسوسه شیطان در امان بماند ، باید به قرآن پناه ببرد .

۷- هر کس بخواهد عمل خیر او در میزان سنجش الهی سنگینی پیدا کند ، استمداد از قرآن بگیرد .

۸ - هر کس بخواهد ارتباط با کلام الله داشته باشد و از اسرار قرآن بهره

گیرد ، باید اعتصام به قرآن داشته باشد ، (وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللهِ جَمِیعًا وَ لَا تَفَرَّقُواْ ...)(۱).

نسیم عطر رحمان است و قرآن نسیم جان جانان است و قرآن نسیم جان راهیان ره سعادت بهار اندر بهاران است قرآن فاش گویم آنچه در دل مضمر است این کتابی نیست چیزی دیگر است

چون که بر جان نشیند جان دیگر شود جان که دیگر شد جهان دیگر شود

آداب قرائت قرآن

قرآن کلام الله و حجت الهی است که دارای فضیلت و مقام عرشی معنوی فوق تعقل و تصور بشری است . در شریعت اسلام برای قرائت قرآن آدابی ذکر شده که رعایت آن آداب در هنگام تلاوت قرآن استحباب دارد :

۱- هنگام قرائت قرآن از شرّ وسوسه شیطان باید استعاذه به خدا کرد چنان که این جهت را قرآن چنین بیان می کند: (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ)(۲)

۲- قرآن را به نحو ترتیل باید خواند : (... وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا

۱- سوره آل عمران (آیه ۱۰۳)

۲- سوره نحل (آیه ۹۸)

ترتیـل چیست ؟ امـام امیرالمـؤمنین(ع) فرمود : « بِحِفْظِ الْوُقُوفِ وَ أداءُ الْحُرُوفِ «(۱) معنـای ترتیـل این است که قاری قرآن هر یک از حروف آن را از مخارج ادا کند و موارد علامت وقف را مراعات نماید ، به عبارت دیگر

قاری قرآن آیات قرآن را شـمرده ، شـمرده بخوانـد و هنگام خوان-دن نیز هر حرف را از حرف دیگر تشـخیص و تمیز دهد و حروف و کلمات قرآن را به هم وصل و مخلوط نکند .

۳- قرائت قرآن از روی خلوص و در راستای تقرب الی الله باشد ، وگرنه ریایی خواندن قرآن و عمل نکردن به احکام آن هیچ اثری نـدارد ، بلکـه در این صـورت قـاری قرآن ، ضـد قرآن و مطرود قرآن می باشـد ، رُبَّ تَـالٍ لِلْقُرآنِ وَالْقُرآنُ یَلْعَنُهُ .(۲) چه بسـیار خواننده قرآن که قرآن او را لعنت می کند ، معنایش همین است که شخص قرآن را بخواند ولی به آن عمل نکند ، آیه حرمت تجسس و غیبت را بخواند ، اما خود تجسس و غیبت کند و... حتما چنین کس و کسانی ملعون و مطرود قرآنند و...

ص: ۵۸۳

۱- بحارالانوار ، ج ۸۲ ، ص ۸ ، باب ۲۳ القرائت و آدابها و احکامها .

۲- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۲۴۹ ، حدیث ۲ و ص ۲۵۰ ، حدیث ۷ . جامع الاخبار ، ص ۴۸ الفصل الثالث والعشرون فی القرائت: رُبَّ تَالِی الْقُرآنِ وَالْقُرآنُ یَلْعَنُهُ .

رسول الله(ص) به امیرالمومنین(ع) وصیت نمود: « يَا عَلِيُّ إنَّ فِی جَهَنَّم رَحًی مِنْ حَدِيدٍ تُطْحَنُ بِهَا رُءُوسُ الْقُرَّاءِ وَ الْعُلَمَاءِ الْمُجْرِمِينَ »(۱) یا علی ! در جهنم آسیاب آهنیی است که در آن سرهای قاریان قرآن فاسد و سرهای علمای سوء درباری را آرد می کنند ، وَ نَعُوذُ باللهِ مِنْ شُرُورِ أنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أعْمَالِنَا .(۲)

۴- قرآن را در حال طهارت جسمی و معنوی باید خواند و از هر جهت نظافت را هنگام قرائت قرآن باید مراعات کرد . پیامبر اسلام(ص) در این زمینه می فرماید : « نَظِّفُواْ طَرِيقَ الْقُرآنِ ، قِيلَ يَارَسُولَ اللهِ(ص) وَ مَا طَرِيقُ الْقُرآنِ؟ قَالَ: أفْوَاهُكُمْ . قِيلَ: بِمَاذَا؟ قَالَ: بِالسِّوَاكِ »(۳) مجاری خواندن قرآن ، یعنی دهانتان را با مسواک تمیز کنید تا نوای عطرآگین قرآن از دهان نظیف و پاک خارج شود .

از امام امیرالمؤمنین(ع) نقل شده که : رسول الله(ص) فرمود : « إنَّ أفْوَاهَكُمْ طُرُقُ الْقُرآنِ فَطَهِّرُوهَا بالسِّوَاك »(۴) ، دهانهای شما راه عبور قرآن است ، پس آنها را شستشو

۱- مستدرک الوسایل ، ج ۴ ، ص ۲۴۹ ، باب انه یستحب لحامل القرآن... ، حدیث ۲ .

۲- شرح نهج البلاغه ، ج ۱ ، ص ۱۲۶ ، فصل فی الکلام علی السجع .

۳- وسائل الشیعه ، ج ۲ ، ص ۲۲ ، باب استحباب السواک عند قرائت القرآن ، حدی-ث ۱۳۶۶ . بحارالانوار ، ج ۷۳ ، ص ۱۳۰ باب ۱۸ ، السواک والحث علیه و فوائده .

۴- من لا یحضره الفقیه ، ج ۱ ، ص ۵۳ باب السواک ، حدیث ۱۱۲ .

دهید و با مسواک تمیز کنید تا هنگام قرائت قرآن پاک و خوشبو باشد .

۵- هنگام قرائت قرآن بایـد دعا کرد ، یونس بن عبـدالرحمن از امام صادق(ع) نقل می کنـد : هنگامی که اراده قرآن خوانـدن نمودیـد ، آن را به دست راست برگیریـد و پیش روی خود بگشاییـد و این دعا را بخوانیـد : « بِسْمِ اللهِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَشْـهَدُ أَنَّ هَذَا کِتَابُکَ الْمُنْزَلُ مِنْ عِنْدِکَ عَلَی رَسُولِکَ

مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ(ص) وَ کِتَابُکَ النَّاطِقُ عَلَی لِسَانِ رَسُولِکَ فِیهِ حُکْمُکَ وَ شَرَائِعُ دِینِکَ أَنْزَلْتَهُ عَلَی نَبِیِّکَ وَ جَعَلْتَهُ عَهْدًا مِنْکَ إِلَی خَلْقِکَ وَ حَبْلًا مُتَّصِلًا فِیمَابَیْنَکَ وَ بَیْنَ عِب-ادِکَ اللَّهُمَّ إِنِّی نَشَرْتُ عَهْدَکَ وَ کِتَابَکَ اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَظَرِی فِیهِ عِبَادَةً وَ قِرَاءَ تِی تَفَکُّرًا وَ فِکْرِی اعْتِبَارًا وَاجْعَلْنِی مِمَّن اتَّعَظَ بِبَیَانِ مَوَاعِظِکَ ...»(۱)

الب-ته دعا کردن قبل از شروع به قرائت قرآن منحص-ر به این قبیل دعاهای ماثوری که ذکر شد ، نمی باشد ، بل-که دعا به هر کیفیت و زبانی که باشد ، صحیح است .

۶- قرآن را به آهنـگ عربی و ترتیـل بایـد خوانـد ، إِقْرَءُ وا الْقُرآنَ بِأَلْحَانِ الْعَرَبِ وَ أَصْوَاتِهَا وَ إِیَّاکُمْ وَ لُحُونَ أَهْلِ الْفِسْقِ .(۲) و قرائت قرآن به لحن غنا و ترجیع صوت از گناهان کبیره است و حرام می باشد .

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۳۷۲ ، باب نواد ما یتعلق بابواب قرائت القرآن ، حدیث ۶ .

۲- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۱۴ ، باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن ، حدیث ۳ . دعوات راوندی ص ۲۴ ، حدیث ۳۲ . اعلام الدین ، ص ۱۰۱ .

۷- قاری قرآن به آهنگ زیبا و شیرین قرآن بخواند ، » قَالَ النَّبِیُّ(ص): لِکَلِّ شَیْءٍ حِلْیَهٌ وَ حِلْیَهُ الْقُرآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ «(۱) ، برای هر چیز زینتی می باشد و زینت قرآن ، خواندن آن با صدای نیکو و دلپسند است .

۸- قرآن با حالت خضوع وحزن خوانده شود ، « عَنْ أبی عَبدالله(ع) قَالَ: إنَّ الْقُرآنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ فَأقْرَءُ وهُ بِالْحُزْنِ «(۲) ، پیامبر(ص) در این راستا به ابن مسعود فرمود : قرآن بخوان ، ابن مسعود می گوید : قرآن را گشودم و ازسوره نساء این آیه را خواندم : (فَکَیْفَ إذَا جِئْنَا مِنْ کُلِّ اُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنَا بِکَ عَلَی هَؤُلَآءِ شَهِیدًا)(۳) ، دیدم اشکهای پیامبر(ص) جاری شد و گریه کرد ، آن گاه حضرت به ابن مسعود فرمود : این آیه را دوباره بخوان ، ابن مسعود می گوید : آیه را دوباره خواندم و دیدم این بار پیامبر(ص)

ص: ۵۸۶

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۲۷۳ ، باب تحریم الغناء فی القرآن ، حدیث ۶ . وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۲۱۱ . اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۱۵ ، باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن ، حدیث ۹ .

۲- اصول کافی ، ج ۲ ، ص۶۱۴ ، باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن ، حدیث ۲ .

۳- سوره نساء (آیه ۴۱)

بیشتر از مرتبه قبل گریه کرد ، ثُمَّ قَالَ(ص): حَسْبِی ، کافیست .(۱)

بنابراین مناسب است هنگام قرائت قرآن با تأمل در آیات الهی آن ، انسان تأثیر پذیرد و انقلاب درونی و معنوی پیدا کند .

۹- قرائت قرآن با تدبر و تأمل استحباب دارد ، همچنین مستحب است که انسان در هر سه روز یک ختم قرآن نماید ، و زمانی که در تلاوت قرآن به آیات رحمت می رسد از خداوند تمنای غفران و رضوان الهی را بنماید و اگر به آیه عذاب رسید ازآتش جهنم به خدا پناه برد واستغفار کند و در آیاتی که توحید را بیان می دارد تفکر و تعقل نماید ، و در آیاتی که مسئله معاد را ذکر نموده است ، تأمل و اندیشه کند ، (أَفَلَا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ أمْ عَلَی قُلُوبٍ أقْفَالُهَا)(۲) مگر بر دلهایشان قفل زده اند که درباره قرآن تدبر نمی کنند

تا آیات کتاب تکوینی و تدوینی الهی در فضای جان آنان بدمد و انسان ملکی ، انسان ملکوتی و عرشی شود و...

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۲۷۷ ، باب استحباب البکاء والتباکی عند سماع القرآن ، حدیث ۱ .
۲- سوره محمد (آیه ۲۴

۱۰- انسان در ایام زندگی خود مستحب است که در راستای تلاوت قرآن تلاش مستمر به خرج دهد و هیچ گاه قرائت قرآن را ترک نکند ، مگر در حالاتی که انسان مشغول عبادت است ، یا مبتلا به عذر شرعی می باش-د که در این صورت قرائت قرآن در بعضی موارد حرام و در بعضی حالات هم کراهت دارد ، و در غیر موارد عذر ، انسان باید همیشه سر و کار با قرآن داشته باشد . پیامبر اسلام(ص) در این باره به امیرالمؤمنین(ع) فرمود : « عَلَیْکَ بِتِلَاوَهِ الْقُرآنِ عَلَی کُلِّ حَالٍ »(۱)

۱۱- در هر روز مستحب است که انسان حداقل ۱۰ تا ۵۰ آیه از قرآن را بخواند و اگر بتواند بیشتر از ۵۰ آیه بخواند ثواب بیشتری به وی داده می شود . در روایات آمده که امام امیرالمؤمنین(ع) در جنگ صفین به اصحابش فرمود : زیاد قرآن بخوانید ، و همانا نشانه پیروی از علی بن ابیطالب(ع) زیاد قرآن خواندن است . در صدر اسلام و زمان رسول الله(ص) خود امیرالمؤمنین(ع) از همه کسان دیگر بیشتر قرآن می خواند ، لذا پیامبر اکرم(ص) درباره امام علی(ع) فرمود : « عَلِیٌّ أَفْضَلُکُمْ ، وَ فِی الدِّینِ أَفْقَهُکُمْ ، وَ بِسُنَّتِی أَبْصَرُکُمْ وَ لِکِتَابِ اللهِ أَقْرَؤُکُمْ »(۲) .

ص: ۵۸۸

۱- اصول کافی ، ج ۸ ، ص ۷۹ ، وصیه النبی(ص) لأمیرالمؤمنین(ع) ، حدیث ۳۳ .

۲- بحارالانوار ، ج ۴۰ ، ص ۴۱ ، باب ۹۱ ، حدیث ۷۶ . أمالی مفید ، ص ۹۰ ، حدیث ۶ .

۱۲- قرآن خوانـدن در منـازل مسـتحب است ، امـام رضـا(ع) در این رابطه به نقـل از رسول الله(ص) فرمود : « إجْعَلُوا لِبُيُوتِكَمْ نَصِيباً مِنَ الْقُرآنِ فَإنَّ الْبَيْتَ إذَا قُرِئَ فِيهِ الْقُرآنُ يُسِّرَ عَلَى أهْلِهِ وَ كَثُرَ خَيْرُهُ وَ كَانَ سُكَّانُهُ فِي زِيَادَهِ وَ إذَا لَمْ يَقْ-رَأ فِيهِ الْقُرآنُ ضُيِّقَ عَلَى أهْلِهِ وَ قَلَّ خَيْرُهُ وَ كَانَ سُـكَّانُهُ فِي نُقْصَانٍ »(۱) در خانه هایتان قرآن بخوانیـد ، زیرا خوانـدن قرآن در منزل برای اهل خانه خیر و برکت می آورد و روزی آنهـا را زیـاد می کنـد ، و در خـانه ای که قرآن خوانـده نشـود خیر و برکت از آن کم شـده و ساکنان آن خانه در فشار زندگی و فقر قرار می گیرند .

۱۳- در مـاه رمضـان زیاد قرآن خوانـدن اسـتحباب دارد به طوری که خوانـدن یک آیه از قرآن در ماه رمضان ثواب یک ختم قرآن دارد ، و هر کس که یـک ختم قرآن کنـد ، در نزد خـدا حـداقل دارای یـک دعای مسـتجاب است . » الْخَاتِمُ الَّذِی يَفْتَحُ الْقُرآنَ وَ يَخْتِمُهُ فَلَهُ عِنْدَاللهِ دَعْوَهٌ مُسْتَجَابَهٌ «(۲)

۱۴- حفظ کردن قرآن مستحب است و کسی که حافظ قرآن می باشد خداوند در قیامت شفاعت او را درباره ده نفر

۱- بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۰۰ باب ۲۳ فضل قرائت الق-رآن ، حـدیث ۱۷ . وسائل الش-یعه ، ج ۶ ، ص ۲۰۰ ، باب اس-تحباب ق-رائت الق-رآن فی الم-نزل ، حـدیث ۷۷۲۸ . عـده الداعی ، ص ۲۸۷ ، البـاب السادس فی تلاوت القرآن ، حـدیث السادس .

۲- بحارالانوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۰۵ ، باب ۲۴ ، حدیث ۴ . مس-تدرک الوسایل ، ج ۴ ، ص ۲۶۰ ، باب استحباب کثرت قرائت القرآن فی الصلاه... ، حدیث ۹ .

از اهلش که مستحق آتش جهنم اند ، می پذیرد و خود او را نیز وارد بهشت می کند . « قَال رسول الله (ص): مَنْ قَرَأ الْقُرآنَ حَتَّی یَسْتَظْهِرَهُ وَ یَحْفِظَهُ ، أدْخَلَهُ اللهُ الْجَنَّهَ وَ شَفَّعَهُ فِی عَشْرَهٍ مِنْ أهْلِ بَیْتِهِ ، کُلُّهُمْ قَدْ وَجَبَتْ لَهُمُ النَّارُ «(۱).

۱۵- امام امیرالمؤمنین(ع) فرمود : مجالست با اهل لهو و لعب و انسانهای بی باک در دین موجب فراموشی قرآن شده و سبب حضور شیطان می گردد و کسانی که قرآن را فراموش کنند ، مذمت شده و بر کفرشان افزوده می شود . « قَالَ أمیُرالمُؤمِنِین(ع) فِی خُطْبَتِهِ الْمَعْرُوفَه بِالْدِیبَاجِ: مُجَالَسَهَ أهْلِ اللَّهْوِ یُنْسِیَ الْقُرآنَ وَ یُحْضِرُ الشَّیْطَانَ ، وَالنَّسِیَ زِیَادَهٌ فِی الْکُفْرِ «(۲).

۱۶- قرائت قرآن در مساجد مستحب است .

۱۷- قرائت قرآن باید با وضو باشد .

۱۸- قرآن را رو به قبله باید تلاوت کرد .

ص: ۵۹۰

۱- وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۱۶۹ ، باب وجوب تعلم القرآن و تعلیمه ...

۲- تحف العقول ، ص ۱۴۹ - بحارالانوار ، ج ۷۴ ، ص ۲۹۱ باب ۱۴ ، حدیث ۲

۱۹- مناسبترین اوقات قرائت قرآن هنگام سحر قبل از نماز صبح و بعد از آن می باشد .

۲۰- خواندن یک سوره از قرآن در هر شب مستحب اس-ت ، به خصوص که خواندن سوره یس ثواب ۲۰ و ۳۰ حج را دارد .

۲۱- مستحب است کسی که توفیق زیارت مکه معظمه را پیدا نموده ، یک ختم قرآن در مکه انجام دهد ، و همچنین یک ختم قرآن در مدینه بنماید .

۲۲- نظر کردن به قرآن و خواندن آن از رو مستحب است ، هر چندکه شخص حافظ قرآن باشد اما بهتر است قرآن را از رو بخواند .

۲۳- مستحب است که ق-رآن هم با صوت جهر خوان-ده شود و هم با صوت مخفی ، ولی اگر با اخفات قرائت قرآن گردد ، بهتر است .

۲۴- کسی که صدای قرائت قرآن را می شنود ، بسیار تأکید شده که به آن گوش فرا دهد و در صورت گوش نمودن قرآن ، ثوابی همانند ثواب قاری قرآن به او عنایت می شود ، همچنین سفارش شده که

هنگام تلاوت آیات قرآن سکوت کنید . چرا که سکوت به احترام قرآن ، در واقع احترام گذاشتن به خود خداوند متعال است . (وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُواْ لَهُ وَ أَنْصِتُواْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)(۱).

۲۵- مستحب است ثواب قرائت قرآن را به پیامبر اسلام(ص) و ائمه معصومین(علیهم السلام) هدیه کرد که در صورت انجام این کار ، خداوند به خواننده قرآن ثواب مضاعف می دهد .

۲۶- هنگام خوابیدن ، ۱۰۰ مرتبه ، یا ۵۰ مرتبه ، یا ۱۱ مرتبه قرائت سوره توحید مستحب است .

۲۷- در کنز العمال از ابی ذر به نقل از رسول الله(ص) روایت شده : « أَغْنَى النَّاسِ حَمَلَةُ الْقُرآنِ مَنْ جَعَلَهُ اللهُ فِي جَوْفِهِ »(۲) غنی ترین مردمان آن کسی است که خداوند سبحان قرآن را در دل او قرار داده ، یعنی حامل قرآن نزد خداوند ثروتمندترین مردم در قیامت می باشد ، و اگر کسی ثواب یک آیه قرآن برای او باشد و از همه برکات عالم آن را کمتر حساب کند همانا کوچک شمرده آن چیزی را که خداوند بزرگ قرار داده ، و بزرگ حساب کرده آن چیزی را که خداوند حقیر قرار داده ، و در حقیقت چنین کسی کفران نعمت

۱- سوره اعراف (آیه ۲۰۴)

۲- کنز العمال ، ج ۱ ، ص ۵۱۰ ، حدیث ۲۲۶۱ و ج ۲ ، ص ۲۹۳ ، حدیث ۴۰۳۹ .

الهی را نموده است و کف–ران کننده نعمت استحقاق عذاب دارد.

۲۸– انس از رسول الله(ص) نقـل می کن–د که : پیـامبر(ص) فرمود : » فِی الْجَنَّهِ نَهْرٌ یُقَـالُ لَهُ (رَیَّانَ) عَلَیْهِ مَـدِینَهٌ مِنْ مَرْجَـانٍ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ بَابٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ فِضَّهٍ لِحَامِلِ الْقُرآنِ «(۱).

۲۹– از رسول خدا(ص) نقل شده که : نزد خداوند سه کس دارای احترام خاص می باشند : ۱– آن کسی که در راه اس–لام و اطاعت دین محاسـنش سـفید شـده و عمرش را در این راه سپری کرده باشـد ۲– آن کسـی که امـام عـادل جامعه بوده و برای مسلمین خدمات عادلانه انجام داده است ۳– آن کسی که حامل قرآن و عامل به دستورا ت قرآن بوده است .

۳۰– هنگـام خوانـدن قرآن بایـد به عظمت کلام الله توجه نمود که قرآن تجلی خداونـد و تجلی همه حقایق و معارف الهی در این عالم است .

۳۱– خواننـده قرآن بایـد خود را از صـفات رذیلهماننـد : کبر ، حسد ، بخل ، عداوت و... تخلیه کند و متخلق به اخلاق حسـنه شود .

۳۲– هنگام قرائت قرآن ، خواننده قرآن باید حضور قلب و خلوص نیت

ص: ۵۹۳

۱– جامع الأخبار والآثار ، ص۳۷۲ . کنز العمال ، ج ۱ ، ص ۵۵۰ ، حدیث ۲۴۶۳ .

داشته باشد ، و هنگامی که قرآن می خواند با یادآوری نشانه های عظمت و نعمت خداوند در خود ، سپاسگزار آن نعمتها باشد .

۳۳- مستحب است قاری قرآن هنگامی که قرآن می خواند از جذابیت آیات قرآن کریم متاثر شده و از تأثیر کلام الهی بر خود دگرگونی روحی پیدا کند همان گونه که پیغمبر اکرم(ص) با شنیدن آیاتی از سوره مبارکه نساء متأثر شد و گریست .

۳۴- قاری و عامل به قرآن باید از خطر احباط عمل به خدا پناه ببرد و دائم از او استمداد نماید تا در صراط مستقیم الهی ثابت قدم بماند و به بیان قرآن کریم : (يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُواْ اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا)(۱) خدا را بسیار ذکر گویید و همیشه به یاد خدا باشید که همانا ذکر و یاد خدا محور حیات انسان است .

۳۵ - قاری قرآن خود را از قید و بند مادی و آلودگی به دنیا آزاد کند ، به فرموده امام امیرالمؤمنین(ع) انسان باید فرزند آخرت باشد ، نه فرزند دنیا ، و آخرت را با استمداد از قرآن کریم و تضرع به پیشگاه خداوند می توان به دست آورد ، (وَاللَّهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِيمِ) .

ص: ۵۹۴

۱- سوره احزاب (آیه ۴۱)

رسول الله(ص) هم فرمود : « وَ هُوَ (قرآن) الدَّلِيلُ عَلَی خَيْرِ سَبِيلٍ ، وَ هُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَ بَيَانٌ وَ تَحْصِيلٌ ، وَ هُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ ، وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ ، وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ ، ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ ، وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ ، لَهُ نُجُومٌ وَ عَلَی نُجُومِهِ نُجُومٌ لَا تُحْصَی عَجَائِبُهُ ، وَ لَا تُبْلَی غَرَائِبُهُ ، مَصَابِيحُ الْهُدَی وَ مَنَارُ الْحِكْمَهِ وَ دَلِيلٌ عَلَی الْمَعْرِفَهِ ... »(۱).

امید است این تذکرات درباره عظمت و فضیلت قرآن کریم برای خواننده و مراجعه کننده به قرآن مفید باشد ، و در اثر تلاوت ق-رآن جسم و جانمان از وحی الهی سیراب شده ، و به برکت قرآن هم خانه گِل و هم خانه دلمان نورانی گردد ، انشاءالله (فَاقْرَءُ واْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ)(۲) .

آثار وضعی و عرفانی قرآن

قرآن فرقان است ، جدا کننده حق و باطل می باشد و هر کس که در مسیر قرآن باشد ، حق ، و هر کس که بر خلاف آن باشد ، باطل است .

قرآن راهنمای بهشت است ، هر کس در پی آن باشد به بهشت می رسد ، و هر کس پشت به آن کند ، رو به جهنم می رود .

قرآن نور است ، و خواندن نور انسان را نورانی می کند .

قرآن شفا است و انسان را شفا می دهد .

ص: ۵۹۵

۱- وسائل الشیعه ، ج ۶ ص ۱۷۱ ، باب استحباب التفکر فی معانی القرآن ، حدیث ۷۶۵۷ . اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۵۹۸ ، کتاب فضل القرآن ، حدیث ۲ . تفسیر عیاشی ، ج ۱ ، ص ۲ ، باب فی فضل القرآن ، حدیث ۱ .

۲- سوره مزمل (آیه ۲۰)

قرآن هادی است و بشر را هدایت می کند .

قرآن حکیم است که به انسان علم و حکمت می آموزد .

قرآن سرّالله است که برای انسان اسرار زمین و آسمان را باز می کند .

قرآن شافع است و بشر را شفاعت می کند .

قرآن منجی است و انسان را نجات می دهد .

قرآن کلام الله است و به انسان ظاهر و باطن می آموزد .

قرآن علی است که به انسان منزلت و کرامت والا می دهد .

قرآن من لدن حکیم علیم است که انسان را متقرب الی الله می کند .

قرآن همانند ولایت و امامت عهدالله است که بای-د با این عهد الهی پیمان بست و به آن عمل نمود .

قرآن حبل الله است و باید به این طناب نور متمسک شد تا از ظلمات رهایی یافت .

قرآن معجزه جاوید و ابدی خداوند تبارک و تعالی است و سند اثبات رسالت رسول الله(ص) می باشد که باید منقاد و تسلیم آن بود . (قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ کَانَ غَفُورًا رَّحِیمًا)(۱) .

(دَعْوَیهُمْ فِیهَا سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیهَا سَلَامٌ وَ آخِرُ دَعْوَیهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ)(۲) .

خدایا از لطف و کرمت بر ما منت نهادی و همه گونه نعمت و دررأس همه آن نعمتها ، نعمت دین و رسالت انبیاء و ولایت ائمه معصومین علیهم الصلاه والسلام را عنایت نمودی ، یاریم نما که در مسیر آغاز و فرجام زندگی آنچه رضای توست بپیمایم ، (وَ قُل رَّبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَل لِّی مِن لَّدُنکَ سُلْطَانًا نَّصِیرًا)(۳) ، (رَبَّنَا اغْفِرْلِی وَ لِوَالِدَیَّ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسَابُ)(۴) .

أَللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَیْکَ فِی دُولَهٍ کَرِیمَهٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِیهَا مِنَ الدُّعَاهِ إِلَی طَاعَتِکَ وَالْقَادَهَ فِی سَبِیلِکَ وَ تَرْزُقُنَا بِهَا کَرَامَهَ الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ .(۵)

سیدی و مولایی... اباصالح المهدی(عج) ادرکنی .

الحمدلله رب العالمین والصلاه و السلام علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین .

ص: ۵۹۷

۱- سوره فرقان (آیه ۶)

۲- سوره یونس (آیه ۱۰)

۳- سوره اسراء (آیه ۸۰)

۴- سوره ابراهیم (آیه ۴۱)

۵- اصول کافی ، ج ۳ ، ص ۴۲۴ ، باب تهیئه الامام للجمعه و خطبته والانصافات ، حدیث ۶ . الاقبال ص ۵۱ و ۶۰ ، دعاء آخر... دعاء الافتتاح . التهذیب ، ج ۳ ، ص ۱۱۰ ، دعاء اول یوم من شهر رمضان . البلد الامین ، ص ۱۹۴ ، ش-هر رمضان . مصباح الکفعمی ، ص ۵۸۱ . مصباح المجتهد ، ص ۵۸۰ ، دعاء کل لیله من شهر رمضان .

محمد باقر موحدی نجفی - حوزه علمیه قم

ربیع الثانی ۱۴۲۵ ه . ق

پایان جلددوم

فهرست جلد دوم

ص: ۶۰۰

ص: ۶۰۱

ص: ۶۰۲

ص: ۶۰۸

آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

ص: ۶۱۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹